

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معارف دین

جلد دوم

حضرت آیت اللہ العظمیٰ صافی گلپایگانی رحمۃ اللہ علیہ

سرشناسه	: صافی گلپایگانی، لطف‌الله.
عنوان و نام پدیدآور	: معارف دین: لطف‌الله صافی گلپایگانی.
مشخصات نشر	: قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی، ۱۴۰۱.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۳۸-۴
شابک دوره:	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۳۱-۵
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا.
موضوع	: اسلام - پرسش و پاسخ‌ها - اسلام - مسائل متفرقه - شیعه - عقاید - پرسش‌ها و پاسخ‌ها
شناسه افزوده	: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی.
رده‌بندی کنگره	: ۲م۶ / ص ۱۲ BP
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۰۷۶
شماره کتابشناسی ملی	:

دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی رحمته‌الله علیه

- نام کتاب: معارف دین (ج ۱)
- مؤلف: حضرت آیت‌الله العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی مدظله‌الوارف
- چاپ اول: ربیع‌الاول ۱۴۴۳ / پاییز ۱۴۰۱
- شمارگان: ۳۰۰۰
- بهای دوره: ۹۰۰۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۳۸-۴
- شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۳۱-۵
- سایت الکترونیک: www.saafi.net
- پست الکترونیک: saafi@saafi.net
- آدرس پستی: قم / انقلاب ۶ / پلاک ۱۸۱
- تلفن: ۳۷۷۵۵۵۴۳ (۰۲۵)

فهرست مطالب

فصل اول: توحید.....	۲۱
حد نصاب در اعتقاد به توحید.....	۲۳
جسم داشتن بلاکیف.....	۲۴
کیفیت پریش و پاسخ در عالم ذرّ.....	۲۶
وجوب خداشناسی از راه برهان «وجوب دفع ضرر محتمل» و برهان «وجوب شکر منعم».....	۲۷
احتمال وجود دو خدا یا بیشتر و تفاهم آنها در اداره جهان.....	۳۱
راه شناخت بهتر خداوند.....	۳۶
جهان بینی یک مسلمان.....	۳۷
پیرامون کتاب الانسان الکامل نوشته عزیزالدین نسفی.....	۴۴
فصل دوم: نبوت.....	۴۷
حقیقت وحی.....	۴۹
علت مبعوث نشدن زنان به عنوان پیامبر.....	۵۶
عنایت به بعضی افراد در عالم ذرّ و عدالت خداوند.....	۶۰
عنایت ویژه خداوند متعال به ائمه <small>علیهم السلام</small>	۶۰
بی نصیب بودن افراد عادی از موهبت عصمت.....	۶۳
مراتب عصمت.....	۶۸
عصمت قبل از بعثت.....	۶۸

۶.....	معارف دین / ج ۲
۶۸.....	دین زرتشت
۶۹.....	دوران فترت رسالت
۶۹.....	ولایت تکوینی انبیا و ائمه <small>علیهم السلام</small>
۶۹.....	امّی بودن پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۷۰.....	معجزات حسی پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۸۳.....	اقسام معجزه
۸۶.....	کلام ابن رشد پیرامون اعجاز قرآن
۸۸.....	فرق معجزه حسی و عقلی
۹۰.....	قرآن معجزه حسی یا علمی
۹۶.....	جاودانه بودن معجزه پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small>
۹۸.....	مناظره حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small> با ستاره پرستان
۹۹.....	پاسخ حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small> به بت پرستان
۱۰۰.....	نسبت دروغ و شرک به حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۰۱.....	مباحثه و محاجّه حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small> با نمرود
۱۰۲.....	طلب آموزش حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small> برای عموی خود
۱۰۳.....	امید حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small> به آموزش خدا در قیامت
۱۰۴.....	درخواست حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small> برای چگونگی زنده شدن مردگان
۱۰۵.....	شبهه خلاف عصمت برخی از کردارهای حضرت آدم و نوح و یونس <small>علیهم السلام</small>
۱۰۹.....	فصل سوم: معاد
۱۱۱.....	کیفیت عذاب ابلیس با آتش

فهرست مطالب.....۷

سؤال و جواب در قبر و فشار قبر بر بدن عنصری یا برزخی ۱۱۱

حشر و نشر با بدن عنصری یا با جسمی دیگر ۱۱۳

شب و روز در عالم برزخ ۱۱۴

تناسب گناهان دنیا و کیفرهای آخرت ۱۱۵

ارتباط بین اعاده معدوم و معاد جسمانی ۱۱۸

مجبور بودن یزید ملعون بر شهادت امام حسین علیه السلام ۱۲۰

تکرار نظام خلقت و جهان ۱۲۰

شب اول قبر ۱۲۱

بازگشت روح به کالبد خاکی انسان ۱۲۱

فصل چهارم: امامت..... ۱۲۳

سکوت صحابه و سایرین در قبال جریان سقیفه..... ۱۲۵

عدم دلالت آیه تطهیر بر ثبوت رجس در رتبه سابقه..... ۱۲۶

معنای اذهاب رجس در آیه تطهیر..... ۱۲۷

آیا امام جواد علیه السلام تحت تأثیر خادمان خود بودند ۱۲۸

چگونگی دلالت حدیث منزلت بر جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۲۹

اعتبار گزارش‌های اعراض مشهور از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۳۰

اعتقاد به ملکیت فدک و افضلیت حضرت زهرا علیه السلام و ائمه علیهم السلام ضروری مذهب ... ۱۳۲

سابقه ارتباط امیرالمؤمنین علیه السلام با نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ۱۳۲

سبقت ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران ۱۳۳

بررسی میزان اعتبار حدیث «ثنتین» از حیث سند و محتوا ۱۳۵

۸ معارف دین / ج ۲

شخصیت ابن اسحاق ۱۳۶

عصر تألیف سیره ۱۳۶

رزیه یوم الخمیس ۱۵۱

زمان ایمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۱۵۴

صحت بازگذاشتن درب خانه ابوبکر در جریان سد ابواب ۱۵۷

کلام شیخ طوسی درباره شهادت امام علی علیه السلام و حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام

بعد از دنیا ۱۶۰

افضلیت ایمان حضرت علی علیه السلام در کودکی ۱۶۳

قضیه فدک از لحاظ موازین قضایی چگونه بود؟ ۱۶۵

پیرامون علم امام ۱۷۴

علم حضرت زهرا علیها السلام ۱۷۵

پذیرفتن ولایت ائمه علیهم السلام از جانب انبیای الهی ۱۷۵

علم ائمه علیهم السلام به جزئیات ۱۷۶

آگاهی ائمه علیهم السلام از شهادت خود ۱۷۶

کیفیت ولایت حضرت زهرا علیها السلام ۱۷۹

فلسفه زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السلام ۱۸۲

شرط قبول شدن سلام بر اولیای الهی ۱۸۳

دلیل قیام امام حسین علیه السلام ۱۸۳

آگاهی از دلیل قیام سیدالشهداء علیه السلام ۱۸۳

کیفیت علم امام علیه السلام ۱۸۴

فهرست مطالب..... ۹

احادیث مربوط به لعن ظالمین و غاصبین در حق ائمه علیهم السلام..... ۱۸۴

حکم سبّ ظالمین و غاصبین در حق ائمه علیهم السلام..... ۱۸۵

زمان و مکان وفات شهربانو مادر امام سجاد علیه السلام..... ۱۸۵

مادر حضرت علی اکبر علیه السلام..... ۱۸۶

تدفین بدن مطهر امام حسین علیه السلام..... ۱۸۶

طفل شیرخوار شهید در کربلا..... ۱۸۶

عائله و همسر حضرت علی اکبر علیه السلام..... ۱۸۷

مدفن حضرت زینب علیها السلام..... ۱۸۷

معتبرترین مقاتل..... ۱۸۹

همراهی یاران حضرت علی علیه السلام در قتل عثمان..... ۱۸۹

کنیه ائمه علیهم السلام..... ۱۹۲

فصل پنجم: مهدویت..... ۱۹۵

تعداد یاران امام زمان فردجه الشریف
عجل الله تعالی فرجه..... ۱۹۷

انتساب زیارت ناحیه مقدسه به امام زمان فردجه الشریف
عجل الله تعالی فرجه..... ۱۹۷

شهادت امام زمان فردجه الشریف
عجل الله تعالی فرجه..... ۱۹۹

عدالت گستری امام زمان فردجه الشریف
عجل الله تعالی فرجه..... ۱۹۹

چگونگی شهادت امام زمان فردجه الشریف
عجل الله تعالی فرجه و پایان دنیا..... ۲۰۰

فاصله ظهور امام زمان فردجه الشریف
عجل الله تعالی فرجه تا قیامت..... ۲۰۱

رابطه ظهور امام فردجه الشریف
عجل الله تعالی فرجه و عدالت گستری..... ۲۰۱

میزان موفقیت امام زمان فردجه الشریف
عجل الله تعالی فرجه در عدالت گستری..... ۲۰۲

- ۱۰..... معارف دین / ج ۲
- ندای آسمانی ۲۰۳
- موانع فرج حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه ۲۰۳
- دیدار حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در عصر غیبت ۲۰۳
- شرایط ظهور امام زمان علیه السلام ۲۰۳
- آمادگی برای ظهور ۲۰۴
- وضع جهان قبل و بعد از ظهور ۲۰۴
- احتمال ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه در عصر کنونی ۲۰۴
- شبهات های امام عصر علیه السلام با حضرت شعیب علیه السلام و صالح علیه السلام ۲۰۵
- پیرامون کهکشان (المرأة المسلسلة) ۲۰۶
- مشاهده حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه در زمان غیبت ۲۰۹
- سبب محرومیت مردم از وجود حضرت حجت علیه السلام ۲۱۰
- وظایف مسلمین در دوران غیبت ۲۱۱
- فلسفه غیبت امام عصر علیه السلام و تولد حضرت سال ها قبل از ظهور ۲۱۲
- فایده وجود امام غایب ۲۱۵
- مفاهیمی مثل صیحه آسمانی، دجال، سفیانی و... سمبولیک یا واقعی ۲۱۷
- مفهوم «انتظار» در روایات و ویژگی های منتظر واقعی ۲۱۷
- موانع ظهور امام زمان علیه السلام ۲۱۷
- امکان دیدار حضرت ولی عصر علیه السلام ۲۱۸
- سیمای منتظران واقعی امام زمان علیه السلام ۲۱۸
- شرایط اجتماعی در آستانه ظهور ۲۱۹

۱۱	فهرست مطالب
۲۱۹	کتاب‌های مناسب برای شناخت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۲۰	راه رسیدن و توفیق دیدار جمال دل‌آرای امام زمان <small>عجل الله تعالی فرجه الشريف</small>
۲۲۰	باخبر بودن امام عصر <small>عجل الله تعالی فرجه الشريف</small> از وقت ظهورشان
۲۲۱	علت تأخیر در ظهور
۲۲۱	اشتغالات امام زمان <small>عجل الله تعالی فرجه الشريف</small> در زمان غیبت
۲۲۱	محل زندگی امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۲۱	عمر بستگان امام زمان <small>عجل الله تعالی فرجه الشريف</small>
۲۲۲	چگونگی تشریف به محضر حضرت ولی عصر <small>علیه السلام</small> در عصر حاضر
۲۲۲	عمر حضرت مهدی <small>عجل الله تعالی فرجه الشريف</small> در هنگام ظهورشان
۲۲۲	ازدواج امام زمان <small>عجل الله تعالی فرجه الشريف</small> و فرزندان حضرت
۲۲۲	روز ظهور حضرت
۲۲۳	زنان در دولت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۲۳	مدت زمان غیبت صغری
۲۲۳	غیبت یا فوت مادر امام زمان <small>عجل الله تعالی فرجه الشريف</small>
۲۲۳	دلیل عقلی بر طول عمر امام <small>علیه السلام</small>
۲۲۴	عقیده علمای عامه به ولادت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۲۴	محل زندگی امام زمان <small>عجل الله تعالی فرجه الشريف</small> در عصر غیبت
۲۲۴	جزیره خضراء
۲۲۴	حکومت اسلامی در زمان غیبت
۲۲۵	اشخاص مرتبط با امام زمان <small>عجل الله تعالی فرجه الشريف</small>

۱۲. معارف دین / ج ۲

ارتباط آیه ۵ سوره قصص با ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ۲۲۵

وظیفه منتظرین نسبت به بی‌بندوباری‌ها در عصر غیبت ۲۲۵

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فرزند حسنین علیهما السلام ۲۲۵

زمان، مکان و چگونگی غیبت امام عصر علیه السلام ۲۲۶

امام زمان علیه السلام یک آرمان یا یک شخص؟ ۲۲۶

رابطه جزیره خضرا و مثلث برمودا با امام عصر علیه السلام ۲۲۷

مسأله رجعت ۲۲۸

زمان رجعت ائمه اطهار علیهم السلام ۲۲۹

طول زمان رجعت ائمه علیهم السلام ۲۲۹

رجعت از دیدگاه قرآن و حدیث ۲۳۰

فلسفه و علت رجعت ۲۳۲

کیفیت رجعت ۲۳۴

ولایت فقیه ۲۳۵

فصل ششم: سؤالات قرآنی ۲۳۷

تفسیر جامع قرآن ۲۳۹

خلقت انسان به صورت ضعیف ۲۳۹

راهنمایی در مورد حفظ قرآن کریم ۲۴۰

خقلت آسمان و زمین در شش روز ۲۴۰

اهمیت حفظ قرآن و انس با آن ۲۴۲

تغییر اسامی سوره‌های قرآن ۲۴۳

فهرست مطالب.....	۱۳
چاپ متن قرآن کریم با رنگی غیر از مشکی.....	۲۴۳
عدل الهی با توجه به آیات قرآن.....	۲۴۴
تفسیر آیه ۸۳ سوره قصص «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ...».....	۲۴۶
تفسیر آیه ۲۱۳ سوره بقره «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...».....	۲۵۰
آیه شریفه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ».....	۲۵۲
تفسیر «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» و «يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ».....	۲۵۴
نظر شیعه در مورد تحریف قرآن.....	۲۵۶
تفسیر قرآن به قرآن.....	۲۵۷
علت تبدیل حبس در خانه به سنگسار با توجه به آیه جزای فاحشه.....	۲۵۷
وجه معجزه بودن قرآن.....	۲۵۸
غذای حلال در قرآن و مقصود از آیه ۵ سوره مائده.....	۲۵۹
ارتباط آیه ۱۶۹ سوره آل عمران با اعاده رأس شریف سیدالشهداؑ.....	۲۶۰
منظور از «العالمین» در آیه ۷۵ سوره ص «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالَمِينَ».....	۲۶۳
فصل هفتم: شرح احادیث.....	۲۶۷
مقصود از «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ، وَكُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ».....	۲۶۹
خواندن و نشر زیارت سیدالشهداؑ منقول از ابوالحسن فارسی.....	۲۶۹
آیا دعای «اللَّهُمَّ يَا سَابِقَ الْفَوْتِ...» جایگزین نماز قضا می شود؟.....	۲۷۰
محتوای کتاب الزیارة شیخ احمد احسائی و حافظ رجب برسی.....	۲۷۲
دعای مشهور به علوی مصری و صنمی قریش.....	۲۷۲
مراد از شجره نبویه و دوحه هاشمیه.....	۲۷۳

۱۴..... معارف دین / ج ۲

- دعای شریفه «اللَّهُمَّ يَا شَاهِدَ كُلِّ نَجْوَى...» ۲۸۳
- حدیث «تَحْنُ صَنَائِعُ رَبَّنَا» ۲۸۵
- منظور از باء بسم الله و نقطه زیر آن ۲۸۵
- توضیح دعای «اللَّهُمَّ سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَخِيَالِي وَبِيَاضِي» ۲۹۱
- حدیث «كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ جَهْرًا» ۲۹۱
- حدیث کساء ۲۹۲
- زیارت ناحیه مقدسه ۲۹۲
- اعتبار روایت مربوط به نقش شیری که به امر امام رضا علیه السلام شخصی را خورد ۲۹۳
- تکرار بعضی از فقرات دعاها و مرثیه خوانی در هنگام دعا خواندن ۲۹۵
- توضیح پیرامون حدیث «الحقیقه» منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۹۶
- توضیح احادیث آمرین به معروف و تارکین عمل به آن ۲۹۹
- بیان مراد از جمله «نَزَّلُونَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَقَوْلُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ» ۳۰۲
- تأثیر گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در رفع عذاب ۳۰۲
- کفایت اشک چشم از نماز و روزه ۳۰۳
- حدیث «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا ينادي...» ۳۰۴
- مراد از یمین و یسار در ضمن دعای وضو ۳۰۴
- پیرامون دعای معراج و ختم ناد علی کبیر ۳۰۵
- انجام اعمال و اوراد مخصوص به زمان یا مکان، در غیر محل ورود ۳۰۵
- معنای جمله «وَأَقْلَبْنِي مِنْ صَرْعَةٍ رِدَائِي» از دعای صباح ۳۰۶
- سند جمله «لَا يَرُدُّ إِلَّا حَسَانَ» ۳۰۶

فهرست مطالب ۱۵

- حدیث شریف «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لِرِضَاكَ...» در مورد حضرت فاطمه علیها السلام ۳۰۶
- سند زیارت ناحیه مقدسه ۳۰۹
- نقل حدیث، به عین لفظ آن ۳۱۰
- مراد از اقلام ذکر شده در احادیث احتکار ۳۱۱
- تسامح در ادله سنن ۳۱۱
- توضیح عبارت «لِلَّهِ بِلَادُ فُلَانٍ» از نهج البلاغه شریف ۳۱۲
- توضیح در مورد عبارت «وَبِأَلْبِرَاءَةِ مِمَّنْ قَاتَلَكَ...» در زیارت عاشورا ۳۱۴
- توضیح در مورد عبارت «وَأَبْدَأُ بِهِ أَوْلَاءَ...» در زیارت عاشورا ۳۱۵
- کیفیت قرائت زیارت عاشورا در ایام سال ۳۱۷
- تکرار بعضی از فقرات زیارت عاشورا ۳۲۰
- خواندن زیارت عاشورا بدون صد لعن و سلام ۳۲۰
- گفتن عبارت «مَاءَ مَرَّةٍ» به جای خواندن صد لعن و سلام ۳۲۱
- شرط بودن خواندن صد لعن و سلام در یک مجلس ۳۲۱
- خواندن دعای علقمه پس از زیارت عاشورا ۳۲۲
- منظور از روایت «شِيعَتُنَا الْعَرَبُ وَعَدُوُّنَا الْعَجَمُ» ۳۲۲
- مفهوم دو کلمه «بُدُوحٌ» و «مُرْتَاحٌ» ۳۲۴
- حدیث «إِنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلْهَاءُ» ۳۲۷
- ذکر نکردن بعضی از کلمات روایت ۳۲۷
- اسم اعظم ۳۲۸
- میزان استفاده از کتاب شریف بحار الانوار در فتوا دادن ۳۳۰

۱۶..... معارف دین / ج ۲

تفسیر جملات شریفه «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعَلِمُ الْمَصْبُوبُ» .. ۳۳۱

فصل هشتم: فلسفه احکام..... ۳۳۵

علت نگه داشتن عده و اذن ولی در ازدواج باکره..... ۳۳۷

رقص زن برای زن..... ۳۳۸

حکمت حرمت پوشیدن صورت برای زنان در حال احرام..... ۳۳۹

پیرامون موسیقی..... ۳۴۰

مجاز بودن موسیقی با تصمیم اشخاص..... ۳۴۳

جواز و عدم جواز موسیقی به تناسب افراد مختلف..... ۳۴۴

میزان اعتبار نظر وزارت ارشاد درباره موسیقی ها..... ۳۴۴

موسیقی های پخش شده از رادیو و تلویزیون..... ۳۴۴

موسیقی هایی که وزارت ارشاد در مورد آن نظر نداده..... ۳۴۴

تأثیر کم یا زیاد گوش دادن موسیقی در مجاز بودن آن..... ۳۴۴

استفاده از آهنگ های خوانندگان توسط مداحان..... ۳۴۵

هم خوانی یا تک خوانی زن ها..... ۳۴۵

یاد گرفتن و آموزش موسیقی..... ۳۴۵

علت حرام بودن موسیقی..... ۳۴۶

خواندن نماز به فارسی..... ۳۵۰

حکمت پرداخت دیه..... ۳۵۰

فلسفه تفاوت در حقوق زن و مرد و تفاوت مسلمان و غیر مسلمان..... ۳۵۱

سؤالاتی پیرامون سن بلوغ..... ۳۵۴

فهرست مطالب..... ۱۷

علت حرمت ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان ۳۵۵

علت تحریم مشروبات الکلی..... ۳۵۶

علت حجاب داشتن خانم‌ها..... ۳۵۶

دوچرخه‌سواری بانوان..... ۳۵۶

فلسفه تفاوت بین روزه واجب و مستحبی در باقی ماندن بر جنابت..... ۳۵۷

فصل نهم: صوفیه و فرق باطله ۳۵۹

عقاید شیخیه ۳۶۱

ابواب ائمه ۳۶۵

اعتقاد به وحدت وجود، حلول و اتحاد و..... ۳۶۷

معاشرت با فرقه موسوم به اهل حق..... ۳۶۸

فرقه اسماعیلیه و اتباع آغاخان..... ۳۷۰

رفتن به خانقاه و ترویج مرام آنها..... ۳۷۰

تمایل به اعتقادات صوفیانه..... ۳۷۱

عقاید حسن بصری و روایات نقل شده از او..... ۳۷۱

عرفان اسلامی و عارف حقیقی ۳۷۲

راه رسیدن به عرفان واقعی ۳۷۷

فرقه بهائیت و اعتقادات آنها..... ۳۷۷

مأموریت جنید بغدادی از سوی امام عصر علیه السلام برای اخذ بیعت معنوی ۳۷۸

فصل دهم: متفرقات..... ۳۸۱

شعر، قریحه شعری و انواع شعر..... ۳۸۳

۱۸ معارف دین / ج ۲
۳۹۰ استحباب غسل در نوروز
۳۹۰ اعمال عید نوروز از نظر اسلام
۳۹۱ گرفتن و دادن رشوه به قاضی برای احقاق حق
۳۹۲ پرداخت رشوه برای تسریع در حکم
۳۹۲ وظیفه افراد ثروتمند در مقابل بیماران بی دارو و افراد گرسنه
۳۹۳ کمک به مستمندان در کنار پرداخت وجوهات شرعی
۳۹۵ تفحص برای پیدا کردن افراد نیازمند
۳۹۶ کمک به مستمندان در کشورهای دیگر
۳۹۶ پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان
۳۹۸ خصوصیات شهر اسلامی
۴۰۱ شورایی بودن مرجعیت
۴۰۳ وجوب تبعیت از حکم حاکم اسلامی
۴۰۳ ملاک تشخیص حکم از فتوا
۴۰۴ پیروی از حکم حاکم در صورت مخالفت با ادله اولیه
۴۰۴ تشکیل حکومت اسلامی
۴۰۴ تفکیک رهبری و مرجعیت
۴۰۵ تفکیک دین از سیاست
۴۰۵ بهترین شیوه برای مقابله با تهاجم فرهنگی
۴۰۵ وظیفه مردم و دولت اسلامی برای مقابله با شبهه افکنان
۴۰۸ اظهار نظر در مسائل اسلامی

فهرست مطالب.....	۱۹
تخلف کسبه از قیمت‌های تعیین شده.....	۴۰۸
ولایت مطلقه فقیه.....	۴۰۹
شرط عصمت در ولی فقیه.....	۴۰۹
تعارض حکم ولی فقیه با فتوا و حکم مرجع تقلید.....	۴۱۰
منشأ اختلاف فتوا.....	۴۱۰
نیاز به علم اصول.....	۴۱۱
نزاع بین اخباری و اصولی.....	۴۱۲
حدیث رفع قلم.....	۴۱۴
مراسم دینی.....	۴۱۴
خواندن اشعار مذهبی همراه با غنا و آهنگ.....	۴۱۴
کف زدن در جشن‌های مذهبی.....	۴۱۶
مطالب کتاب روضة الشهداء.....	۴۱۷
خصوصیات مداح اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small>	۴۱۸
رمز موفقیت مبلغان دینی در حفظ ارزش‌های اسلامی.....	۴۱۸
بهترین شیوه تبلیغات اسلامی در عصر حاضر.....	۴۱۹
وظیفه مبلغین و مسئولین نظام اسلامی در مقابله با تهاجم فرهنگی.....	۴۲۰
توصیه‌هایی برای مبلغین اسلامی.....	۴۲۲
اعتبار گزارش پایکوبی مردم مدینه در استقبال از پیامبر اکرم <small>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</small>	۴۲۲
حکم کاهش قدرت خرید توسط اسکناس.....	۴۲۳
راه‌های تقویت عقاید دینی مردم و جوانان.....	۴۲۳

۲۰	معارف دین / ج ۲
۴۲۴	چگونگی برخورد با شبهه افکنان در محافل عمومی و علمی
۴۲۵	راه‌های اساسی مبارزه با منکرات
۴۲۶	تعریف حق معنوی
۴۲۶	مبنای شرعی حق معنوی
۴۲۶	حق تألیف
۴۲۷	پوشش اسلامی بانوان
۴۲۸	نظر اسلام در مورد ورزش بانوان
۴۳۰	حکم تغییر سن شرعی ازدواج و تعیین سن قانونی
۴۳۱	تأثیر عادی شدن موسیقی در حکم به حلال شدن آن
۴۳۳	شرکت در کلاس‌ها و برنامه‌های ورزشی مختلط
۴۳۶	ورزش بانوان در اماکن عمومی، و تماشای آن از تلویزیون
۴۳۶	تفاوت طلوع فجر حقیقی با طلوع عرفی
۴۳۸	امام جماعت بودن زنی به نام أمّ‌ورقه، و حکم امامت زنان در جماعت

فصل اول

توحید



حد نصاب در اعتقاد به توحید

س ۱. حد نصاب در اعتقاد به توحید چیست؟ (در چه صورت فرد از اسلام خارج می‌گردد؟ آیا عدم اعتقاد به توحید صفاتی و ذاتی به معنای دقیق آن باعث خروج از اسلام می‌شود؟).

ج. در حکم به اسلام اقرار به کلمه توحید معتبر است یعنی بدون آن اگر شخص سابقه کفر داشته باشد - هرچند قلباً معتقد به مضمون این کلمه طیبه باشد - حکم به اسلام او نمی‌شود. با این اقرار که مقرون به فهم اجمالی و عرفی معنای آن است و توحید ذاتی در همان مفهوم اجمالی آن درج است، شخص موحد شمرده می‌شود. این اقرار با اقرار به صفات معروفه مثل حیات و قدرت و علم و... نیز برابر و مساوق است هرچند شخص التفات به آنها نداشته باشد. مسلم است که اقرار به خدای فاقد حیات و تحقق و علم و قدرت از کسی معقول و منطقی نیست وقتی گفتند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بالاجمال به همه صفات کمالیه اقرار می‌کنند.

اما مطلب توحید صفاتی به معنای اینکه خدا در صفات کمالیه خود منفرد و یکتا است و شبیه و نظیر یا شریک ندارد نیز فی الجمله در همان اقرار به کلمه توحید مندرج است اگرچه موقع تلفظ و اقرار به آن مغفول‌عنه باشد ولی با توجه به تفصیل این معنی مورد قبول است. بنابراین اقرار به وحدانیت خدا اقرار به

وحدانیت او از جهت ذات و صفت می‌باشد یعنی خدا ذاتاً و صفتاً واحد است و مثل و نظیر ندارد.

اما این مطلب که صفات خدا عین ذات اوست یا زاید بر ذات است این مستقیماً به معنای بی‌ضد و ندی او در ذات و صفت مربوط نمی‌شود و در نزد اهل نظر و تامل که این سؤال برایشان مطرح می‌شود قول به زیادتی صفات بر ذات مستلزم مفاسد کثیره می‌شود که اگرچه به ظاهر حکم به کفر قائل آن نشود توحید او را مخدوش می‌سازد.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر برای شخص سؤال از اینکه صفات زاید بر ذات یا عین ذات است و به عبارت دیگر چگونگی اتّصاف حق به صفات کمالیه‌ای که در کتاب و سنت ثابت است جلو آمد، آیا واجب است در آن تحقیق کند و از کتاب و سنت حق را به دست بیاورد؟ ظاهراً می‌توان گفت که این تحقیق بعد از اعتقاد اجمالی و جوب ندارد.

جسم داشتن بلاکیف

س ۲. اگر کسی برای حفظ «ظواهر» بگوید: خدا جسم دارد لکن بلاکیف و فوقیت مکانی دارد لکن بلاکیف نظیر آنچه از مالک نقل شده: «الْإِسْتِوَاءُ مَعْلُومٌ وَالْكَیْفِیَّةُ مَجْهُولَةٌ وَالْإِیْمَانُ بِهِ وَاجِبٌ وَالسُّؤَالُ عَنْهُ بِدَعْوَةٍ»، در پاسخ چه می‌فرمایید:

ج. این عبارت ممکن است اقرار به عجز از معرفت استواء و ما هو ظاهر بزعمهم فی الجسمیة باشد که بگویند به آنچه واقع امر و حقیقت است ما معترفیم ولی این کافی نیست باید به این صفت سلبی که خداوند جسم نیست عقیده‌مند بود.

استواء معلوم است و کیفیت مجهول یعنی چه؟ یعنی خارجاً خدا بر عرش نشسته است ولی چگونگی آن مجهول است، این عبارت أخرای جسمیت است. اگر استواء، احاطه علمی و قدرت و این گونه معانی نباشد همان جسمیت می شود. متأسفانه در کلمات بعضی حکما هم مشابه این تعبیرات دیده می شود.

قَالَ فِي التَّنْقِيحِ: «وَالْعَجَبُ مِنْ صَدْرِ الْمُتَأَلِّهِينَ حَيْثُ ذَهَبَ إِلَى هَذَا الْقَوْلِ (إِلَى أَنَّهُ جِسْمٌ لَا كَسَائِرَ الْأَجْسَامِ) فِي شَرْحِهِ عَلَى الْكَافِي، وَقَالَ مَا مُلْخَصُهُ: إِنَّهُ لَا مَانِعَ مِنَ التَّزَامِ أَنَّهُ سُبْحَانَهُ جِسْمٌ إِلَهِيٌّ فَإِنَّ لِلْجِسْمِ أَقْسَامًا: فَمِنْهَا: جِسْمٌ مَادِّيٌّ وَهُوَ كَالْأَجْسَامِ الْخَارِجِيَّةِ الْمُشْتَمِلَةِ عَلَى الْمَادَّةِ لَا مُحَالَةَ وَمِنْهَا: جِسْمٌ مِثَالِيٌّ، وَهُوَ الصُّورَةُ الْحَاصِلَةُ لِلْإِنْسَانِ مِنَ الْأَجْسَامِ الْخَارِجِيَّةِ، وَهِيَ جِسْمٌ لَا مَادَّةَ لَهَا، وَمِنْهَا جِسْمٌ عَقْلِيٌّ، وَهُوَ الْكُلِّيُّ الْمُتَحَقِّقُ فِي الذَّهْنِ، وَهُوَ أَيْضًا لَا مَادَّةَ لَهُ، بَلْ وَعَدَمُ اشْتِمَالِهِ عَلَيْهَا أَظْهَرَ مِنْ سَابِقِهِ؛ وَمِنْهَا جِسْمٌ إِلَهِيٌّ، وَهُوَ فَوْقَ الْأَجْسَامِ بِأَقْسَامِهَا، وَعَدَمُ حَاجَتِهِ إِلَى الْمَادَّةِ أَظْهَرَ مِنْ عَدَمِ الْحَاجَةِ إِلَيْهَا فِي الْجِسْمِ الْعَقْلِيِّ، وَمِنْهَا غَيْرُ ذَلِكَ مِنَ الْأَقْسَامِ، وَلَقَدْ صَرَّحَ بَأَنَّ الْمَقْسَمَ لِهَذِهِ الْأَرْبَعَةِ هُوَ الْجِسْمُ الَّذِي لَهُ أَبْعَادٌ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْعُمُقِ وَالطُّوْلِ وَالْعَرْضِ. وَكَيْتَ شِعْرِي أَنَّ مَا فِيهِ هَذِهِ الْأَبْعَادُ وَكَانَ عُمُقُهُ غَيْرَ طُولِهِ وَهُمَا غَيْرُ عَرْضِهِ كَيْفَ لَا يَشْتَمِلُ عَلَى الْمَادَّةِ وَلَا يَكُونُ مُتْرَكِّبًا حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْوَاجِبُ سُبْحَانَهُ، نَعَمْ عَرَفْتَ أَنَّ الْإِلْتِزَامَ بِهَذِهِ الْعَقِيدَةِ الْبَاطِلَةَ غَيْرَ مُسْتَتَبِعٍ لِشَيْءٍ مِنَ الْكُفْرِ وَالنَّجَاسَةِ، كَيْفَ وَأَكْثَرُ الْمُسْلِمِينَ - لِقُصُورِ بَاعِيهِمْ - يَعْتَقِدُونَ أَنَّ اللَّهَ جِسْمٌ جَالِسٌ عَلَى عَرْشِهِ وَمِنْ ثَمَّةَ يَتَوَجَّهُونَ نَحْوَهُ تَوَجُّهُ جِسْمٍ إِلَى جِسْمٍ مِثْلِهِ لَا عَلَى نَحْوِ تَوَجُّهِ الْقَلْبِيِّ»^١.

١. خوئی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج ٢، ص ٧٨.

کیفیت پرسش و پاسخ در عالم ذرّ

س ۳. مواجهه و پرسش و پاسخ در عالم ذرّ چگونه قابل تصور است؟ آیا مواجهه فعلی است یا شأنی؟

ج. شاید در اینجا تعبیر به مکالمه و مخاطبه اولی از تعبیر به مواجهه باشد؛ زیرا مکالمه بدون مواجهه هم قابل تصور است اما مواجهه خدا و مخلوقات اگرچه قول به مجرد بعض آنها را هم بپذیریم هرگز قابل تصور نیست؛ زیرا تصور آن فرع تصور دو طرف مواجهه است و تصور ذات خدا محال است ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾^۱.

اما اینکه در عالم ذرّ چگونه انسانها طرف مکالمه شده‌اند، امکان آن قابل توجیه است که به اذن الله تعالی تمام قوای کامنه در ظهر آدم یا ظهور بنی آدم فعلیت مناسب یافته باشند و مورد این خطاب واقع شده باشند.

یا اینکه گفته شود در همان حال اگرچه مخاطب به خطابات غیر الله قرار نمی‌گیرند نه به واسطه قصور استعداد آنها بلکه به واسطه قصور استعداد دیگران اما مخاطب شدن به خطاب الهی جایز الوقوع است مثل ﴿أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۲. به هر حال امکان این مکالمه معقول است هر چند ما کیفیت و حقیقت آن را درک نکنیم و نتوانیم تصور کنیم.

به عبارت دیگر همین که استحاله آن ثابت نباشد عدم امکان تصور آن، وجه امتناع و استحاله نمی‌شود و اجمالاً به اخبار وحی آن را واقع می‌دانیم.

۱. طه، ۱۱۰.

۲. فصلت، ۲۱.

این سؤال و جواب اگرچه ممکن است حمل بر مقتضای فطرت بشر شود که در آن عوالم هم فطرت او بر اقرار به خدا و جواب «بلی» به زبان حال گویا بوده ولی ظاهر آیه مکالمه خارجی است که بین الله و بنی آدم در آن عالم واقع شده است چه به صورت ایجاد صوت یا الهام، بالأخره مکالمه واقع شده چنانکه بین خدا و ملائکه نیز در موضوع جعل خلیفه واقع شده است و به طور جزم نمی توان تفسیر کرد مگر روایت معتبره بر آن دلالت داشته باشد.

وجوب خداشناسی از راه برهان «وجوب دفع ضرر محتمل» و برهان «وجوب شکر منعم»

س ۴. وجوب معرفت الله و خداشناسی را از راه وجوب دفع ضرر محتمل و از راه وجوب شکر منعم تقریر نمایید.

ج. بعد از اینکه هر یک از این دو کبرای کلی یعنی وجوب دفع ضرر محتمل و وجوب شکر منعم را به حکم عقل ثابت بدانیم بلکه هر انسان و بلکه حیوانات را بعضاً یا کلاً به آن مفطور می یابیم مصادیق و صغریات اجرای این دو قاعده ضرر محتمل و انعام منعم در هر مورد به حکم قاعده وجوب دفع ضرر محتمل واجب الدفع و به حکم قاعده وجوب شکر منعم واجب الاداء می باشد.

بدیهی است در هیچ موردی ضرر محتمل آن بیشتر و زیان بارتر از ترک معرفت خدا و شعب معارفی که بر آن مترتب می شود نیست؛ چنانکه وجوب شکر هیچ منعمی مانند منعم کل نعمت های ظاهری و باطنی و جسمانی و روحانی بر انسان واجب نیست.

بنابراین فحص و کاوش و تحقیق از وجود صاحب این عالم و آفریننده این کاینات و معرفت او که اگر وجود داشته باشد خسارت نشناختن او از هر خسارتی بیشتر است و کسب اطمینان و یقین در این مورد به نفی یا اثبات آن لازم است. هرچند بحث و کاوش هرگز به جزم به نفی آن منتهی نمی‌شود و هرچه بر اثبات آن آیات و دلایل بسیار و بی‌شمار است نفی آن فاقد اعتبار عقلی و عقلائی است. با این قاعده عقلائی و خوب دفع ضرر احتمال وجود صانع و آفریننده جهان پی‌گیری می‌شود و به معرفت منتهی می‌گردد.

و از طریق قاعده و خوب شکر منعم نیز و خوب معرفت خدا به تفصیل به اسماء و صفات جلالیه و جمالیه او اثبات می‌شود.

هرکس به‌طور اجمال و کمال اختصار بیندیشد وجود خودش و اجزا و اعضا و سلول‌های بی‌شمار را که در ساختمان جسمی او تعبیه شده است، و قوای بسیار و استعدادات و حواس و کل آنچه را این تشکیلات ظاهر و باطن انسان از او فراهم شده است ملاحظه نماید و به آنچه در بیرون از بدن او وجود دارد از زمین و هوا و آب و آتش و آفتاب و ماه و صحرا و دریا و حیوانات و جنبندگان و به‌طور کلی قاطبه اصناف مخلوقاتی را که بدون چشم مسلح قابل رؤیتند یا بدون وسیله مثل تلسکوپ و میکروسکوپ و آلات دقیق‌تر از آنها دیده نمی‌شوند، همه را مرتبط با خود و مورد استفاده خود می‌بیند. قانون تناسب و مناسبات را که در کل اعضاء و جوارح خودش با یکدیگر با کل اجزای جهان مشاهده می‌کند، منافع آنها را - که عهده‌دار آن علم منافع‌الاعضاء و علم منافع‌الاشیاء است - در حدّ فهم خود درک می‌کند.

لذا انسان می‌فهمد که این مجموعه‌های بی‌شمار که هرگز شمارش آن برای بشر ممکن نیست همه اعطائی است و به او اعطا شده است خود را محاط به عالم‌ها و عالم‌ها در نعمت‌ها و موهبت‌هایی می‌بیند که همه به او اعطا شده است و کل مجموعه‌ها را فعل فاعل مرید و مختار می‌بیند و می‌فهمد که این عطایا و مواهب و عطیات بدون معطی و واهب و منعم نیست منعمی که همین افعال محکم و کاینات معظم دلیل بر علم و قدرت او است.

بنابراین خود را وظیفه‌دار شکر منعم این نعم و مواهب می‌بیند باید تشکر او را به جا آورد و به وظیفه سپاسگزاری اقدام نماید باید او را در حد ممکن به صفات و اسماء کمالیه او بشناسد تا بتواند آن‌چنان که شایسته او است یا اقلأً خلاف قدس مقام او نباشد او را به زبان و به کار و عمل شکر نماید. اگرچه در این میان می‌فهمد که احدی حتی شخص اول ممکنات نیز از ادای حق تشکر او عاجز است اما باید با همه عجز و ناتوانی و به زبان بی‌زبانی شکر و سپاس او را به همین اقرار و اعتراف به جا آورد. او را به صفاتی که سزاوار او است بشناسد و هرچه بیشتر این شناسایی و آشنایی خود را به پی بردن به فقر و عجز و احتیاج خودش به او بیشتر و بیشتر سازد و با همین پای عجز به جلو گام بردارد، این توجه خود ادای شکر منعم و راه و مقدمه شناخت سایر معارف حقیقیه مثل معرفت نبی و معرفت امام و معرفت شرایع اسلام و احکام می‌باشد.

وَقَفْنَا لِلَّهِ تَعَالَى وَإِيَّاكُمْ لِلْوُصُولِ إِلَيْهِ وَالْحُضُورِ فِي حَضْرَةِ الْوَاصِلِينَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الْمُرْسَلِينَ وَالْأَيِّمَةِ الطَّاهِرِينَ وَخَوَاصِّهِمُ الْفَائِزِينَ.

بیان دیگر که بر مبنای احتمال وجود منعم و وجوب شکر او و به عبارت

دیگر بر مبنای احتمال وجوب شکر منعم به احتمال وجود او استوار است این است که با احتمال اینکه اشیای مورد انتفاع ما همه نعمت و اعطای غیر باشد وجوب شکر نعمت‌ها و انتفاع از آنها محتمل است بنابراین شناخت هویت همه نعمت‌ها از لحاظ اینکه آیا عطای غیر می‌باشد تا شکر آن غیر لازم باشد یا اینکه همه هویت مستقل و خودبه‌خود دارند لازم می‌شود و این فحص و پی‌گیری است که انسان را به وجود منعم حقیقی مستقل و حاکم مختار می‌رساند.

اگر ما در کاخی عظیم و وسیع و بسیار مجلل و آراسته‌ای که تمام وسایل زندگانی و رفاه در آن آماده باشد وارد بشویم و بخواهیم در آنجا سکونت‌گزینیم و از خوراکی‌های آن بخوریم و از نوشابه‌هایش بنوشیم و از آنچه در آن است استفاده کنیم، آیا احتمال نمی‌دهیم که این کاخ صاحبی داشته باشد و اگر ما بدون اجازه و بی‌آنکه او را بشناسیم و از او دستورالعمل و برنامه استفاده از آنچه در این قصر است نگرفته باشیم بی‌اعتنا به این احتمال تصرفاتی بنماییم و حیف و میلی روا بداریم به حکم عقل مورد نکوهش او و دیگران واقع می‌شویم و صاحب آن می‌تواند ما را مسئول و مورد مؤاخذه و تنبیه قرار دهد؟ مسلّم این احتمال هست و با این احتمال عقل به ما دستور می‌دهد برای اینکه مبدا گرفتاری و مسئولیتی پیدا کنیم باید جستجو کنیم و از صاحبش اذن بگیریم.

بشری که در این جهان آمده و این ساختمان با این همه عظمت و وسعت را می‌بیند آیا احتمال نمی‌دهد که این خانه که او از تاریخ آغاز و انجام و پایان او بی‌اطلاع است خانه‌ای که در طول هزاران قرون و اعصار و هزارها میلیارد و

بیشتر و بیشتر انسان و سایر کاینات در آن زندگی کرده صاحبی دارد که هم صاحب‌خانه و هم صاحب خود او و هرچه در آن است باشد و اگر او بدون اذن و دستور او در اینجا تصرفاتی بنماید مسئول او گردد و موجب ضرر و زیان خودش و نقض غرض صاحب‌خانه گردد؟ یقیناً این احتمال را می‌دهد پس به فرمان عقل باید جستجو کند و صاحب‌خانه را بشناسد و یا به طوری رفتار کند که اگر خانه صاحبی داشت مسئول او نباشد.

مبنای کار بشر بیشتر بر احتمال است و به احتمال حصول منفعت عمل می‌کند و زحمت می‌کشد و برای دفع ضرر محتمل اقدام می‌نماید، به کارهای بزرگ و خطرناک برای نیل به نفع احتمالی دست می‌زند. این همان معنایی است که در بعض روایات و احادیث شریفه به آن اشاره شده است که باید بیشتر به احتمال وجود عالم غیب و حساب و کتاب عمل کند اگر چنان‌که به فرض خلاف واقع، عالم دیگری نبود او با آنکه به این احتمال اطمینان نکرده مساوی است و اگر حساب و کتاب و معاد و عالم دیگر باشد که هست خسارت برای کسی است که به این احتمال اعتنا نکرده است. از جمله در دیوان منسوب به حضرت مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام است:

قَالَ الْمُنَجِّمُ وَالْحَكِيمُ كِلَاهُمَا لَنْ يُخْشَرَ الْأَجْسَادُ قُلْتُ إِلَيْكُمْ
إِنْ صَحَّ قَوْلُكُمْ فَلَسْتُ بِخَاسِرٍ إِنْ صَحَّ قَوْلِي فَالْخَسَارُ عَلَيْكُمْ

احتمال وجود دو خدا یا بیشتر و تفاهم آنها در اداره جهان

س ۵. اگر ما فرض کنیم که دو خدا یا بیشتر در جهان است و این دو با هم

تفاهم مطلق و کامل دارند و جهان را به نحو احسن اداره می‌کنند طوری که هیچ برخورد فکری نداشته باشند و کاملاً با هم همکاری دارند، چه جوابی در این مورد است؟

ج. اولاً مسئله اثبات توحید و یگانگی الله و صانع و خالق فقط مبتنی بر این نیست که اگر دو خدا و دو صانع و خالق یا بیشتر وجود داشته باشد در اداره امور کائنات عالم خلقت اختلال پیش می‌آید و به نحو احسن اداره آنها امکان‌پذیر نیست و تالی فاسدی که در آیه کریمه ﴿لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۱ به آن اشاره شده پیش می‌آید بلکه قبل از این مرحله برحسب دلائل محکم عقلی اصل تعدد الله و مبدأ عالم و واجب‌الوجود بالذات، محال و ممتنع و غیرممکن است که به‌طور اشاره به این بیان بسنده می‌کنیم:

اگر خالق عالم و واجب‌الوجود متعدد فرض گردد و یا با اتحاد در کنه و حقیقت تعدد آنها فرض شود، در این صورت بدون ممیز و مابه‌الامتیاز تشخیص و تعدد آنها قابل تصور نیست و با وجود ممیز و مابه‌الامتیاز لازم می‌شود ترکیب آنها از مابه‌الامتیاز و مابه‌الاشتراک و احتیاج آنها به جزء خود و خلاصه خلف و خروج واجب از وجوب و امکان ذات بذاته و باجزائها.

اگر فرض شود عدم اتحاد آنها در کنه و حقیقت، که دو حقیقت بسیطة مجهولة‌الکنه مختلفة‌الحقیقة مشخصه بالذات فرض شود، جواب این است که بنابر قول به اصالة‌الوجود هرچه در دار تحقق فرض شود کنه و حقیقتش وجود است، و حقیقت وجود مشکک و ذومراتب است و صدق وجود بر هریک از مراتب

بالأولى والأولية است و به عبارت دیگر تمیز وجودات به همین صدق وجود بر آنها بالأولى والأولية است و با عدم تمیز به طور مطلق تعدد صادق نمی شود و دوئیت و اختلاف تصور و مفهوم نمی یابد.

و اگر قائل به اصالة المهیة باشند یک جواب این است که فرض دو واجب الوجود مختلف الحقیقة و مجهول الکنه با اتصاف هر دو به صفات ثبوتیه و سلبیه واجب الوجود نیز معقول نیست؛ زیرا اتصاف دو شیء متباین الحقیقة و المتخالف بالذات به صفات واحده و متساوی الحقیقة بدون سنخیت بین علت و معلول موجه نیست و مخالف وجدان و فطرت است و در عالم وجود و کاینات هر چه هست عین ارتباط را ثابت می کند مثلاً از دو درخت متفق الحقیقة که میوه آن مثلاً سیب است دو نوع میوه مختلف الحقیقة به وجود نمی آید.

در این بحث اگر بیشتر خواستید مطالعه نمایید می توانید به کتاب **الهیات در**

نهج البلاغه نوشته حقیر فصل سوم مراجعه فرمایید.

اما از نظر رفع توالی فاسد شرکت و تعدد اله که فساد عالم و هرج و مرج و بی نظمی و بلکه عدم وجود عالم امکان باشد آنچه که جناب عالی در دفع آن مطرح کرده اید به الفاظ مختلف مطرح شده است که در جواب این تالی فاسد که اگر خدا دو یا بیشتر باشد طبعاً و غالباً با هم تفاهم نمی یابند و اصلاً پیدایش جهان با عدم توافق آلهه مورد اشکال می شود و به فرض وجود هم اداره آن طبق حکمت و مصلحت به اشکال بر می خورد. همین بیان شما گفته می شود این دو اله هر دو حکیم و عالم و صاحب اسماء الحسنی هستند و با همکاری و تفاهم با یکدیگر بدون تمانع و تخالف به قول شما به نحو احسن جهان را اداره می کنند و بنابراین

لازم لاینفک تعدد اله فساد عالم نیست. یعنی تمناع و تخالف بین الهین ضروری نیست. لذا بعضی گفته‌اند حجت مورد اشاره در آیه اقناعیه و ملازمه عادیه است. فَإِنَّ الْعَادَةَ جَارِيَةٌ بِوُقُوعِ التَّمَانُعِ وَالتَّغَالُبِ.

جواب این است که تمناع و تخالف الهین اگر خارجاً فعلیت نیابد و توافق و تفاهم تحقق و فعلیت داشته باشد بالذات ممکن الوقوع است هر چند بالغیر و حفظاً للحکمة والمصلحة و دفعاً للمفسدة ممتنع الوقوع باشد. در این صورت که تمناع ممکن الوقوع باشد به فرض وقوع یا مراد هر دو و یا هر یک واقع می‌شود مثل اینکه احدهما اراده وجود شیء را داشته باشد و دیگری خلاف آن را بخواهد بدیهی است وقوع مراد هر دو محال و اجتماع ضدین و عدم وجود است و اگر مراد آنکه وجود را می‌خواهد موجود شود لازم آن عجز دیگری و خدا نبودن اوست و اگر عدم شیء استمرار یابد لازم شود عجز دیگری.

صاحب **مجمع البیان** در تقریر این دلیل و جواب از آنچه شما مرقوم داشته‌اید می‌فرماید: اگر با خدای متعال خدای دیگری باشد باید هر دو قدیم باشند که از اخص صفات است و لازم اتّصاف به آن اتّصاف به دیگر صفات از قدرت و علم و غیرهما است. بنابراین واجب است که هر دو قادر و عالم و حی باشند و مقتضای اینکه هر دو عالم و قادر باشند این است که به آنچه دیگری بر آن عالم است عالم باشد و به آنچه دیگری بر آن و ضد آن قادر است مثل امامت و احیا و تحریک و تسکین قادر باشد. بنابراین حصول مراد هر دو که فرض این است که ضد مراد دیگر است محال است و عدم حصول مراد هر دو منافی با قادریت هر

کدام است و یا مراد یکی از آنها واقع می‌شود و دیگری مرادش واقع نمی‌شود پس آنکه مرادش واقع نشده قدرتش منقوض و مسلوب می‌گردد و فرض الهین قدیمین قادرین باطل می‌شود. بنابراین لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ إِلَّا وَاحِدًا، غیر از وحدت اله، تعدد و تکثر معقول نیست.^۱

و اگر گفته شود که بین آن دو تمنع و تخالف واقع نمی‌شود و به تفاهم و توافق عمل می‌نمایند، جواب این است که کلام در صحت تمنع است نه در وقوع تمنع و صحت تمنع برای اثبات توحید کافی است. زیرا با صحت تمنع لابد باید احدهما متناهی القدرة باشد پس آنکه غیرمتناهی القدرة است، الله است.

در خاتمه مخفی نماند که ادله بر توحید متعدد است و حتی به مثل وحدت عالم به وحدت صانع نیز استدلال شده است و اگر باز هم کسی مثل همان اشکال دلیل تمنع را مطرح کرد که اگرچه وحدت عالم دلیل بر وحدت خالق عالم است ولی با آن نفی وجود قادر دیگر بر خلق که از اعمال قدرت کناره گیری کرده باشد نیست و چه مانع دارد که خالق و رازق و فاعل و مرید و محیی و ممیت یکی باشد ولی دیگری که قادر بر این افعال نیز باشد، همه را ترک کرده باشد جوابش همان است در مرحله اولی و من حیث الذات این تعدد محال است و این گونه تعطیل نسبت به ذات واجب الوجود له الاسماء الحسنی معقول نیست و اختصاص احدهما به امر خلق و رزق و انزوای دیگر از قبیل ترجیح بلامرجح است و بطلان این احتمالات به خودی خود واضح است. ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۳.

آخِرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ^۱.

همان‌طور که معلول و مصنوع و مخلوق دلیل علت و صانع و خالق است عدم معلول نیز دلیل عدم علت است اگرچه ما ربط حادث را به قدیم مثل ربط معلول به علت نمی‌دانیم ولی صدور فیض خلقت و ظهور همه اسماء و صفات جمالیه و جلالیه و خلاصه کمالیه ذاتیه همه از واجب‌الوجود واجب‌الظهور می‌باشند و عدم ظهور آن از غیر الله دلیل بر عدم غیر الله است.

راه شناخت بهتر خداوند

س ۶. برای شناخت بهتر خداوند با توجه به اجتماع امروز چه راهی را

پیشنهاد می‌فرمایید؟

ج. تفکر در آیات خدا و آفرینش آسمان و زمین این اصناف بی‌شمار و مخلوقات و عجایبی که در آنها نهفته و مناسبت‌های آنها با یکدیگر و تناسب آنها و تناسب اعضا و اجزای آنها و نظامات و اموری که اگر بشر میلیون‌ها سال عمر داشته باشد از احصا و شمارش آنها و از رسیدن به تمام اسرار آنها عاجز و ناتوان است همه موجب افزایش معرفت انسان به علم و قدرت الهی است در این آیات تأمل کنید و راه تکمیل معرفت را از آن بیابید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ^۱.

از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم که از انوار معرفت خودش و معرفت پیامبر بزرگوارش حضرت محمد ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام که همه ابواب معرفت او می‌باشند دل‌های ما را روشن و منور فرماید.

رَبَّنَا أَمِّمْنَا لَنَا نُورَنَا وَارْزُقْنَا إِيَّانَا تَبَاشِيرُ بِهِ قُلُوبُنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

جهان بینی یک مسلمان

س ۷. جهان بینی و عقیده یک مسلمان را برای ما تبیین فرمایید.

ج. جهان از تمام عناصر و اتم‌ها و آنچه در زمین است از انسان و جنبنندگان دیگر و گیاهان و معادن و سنگ‌ها و دریاها و اقیانوس‌ها و ستارگان و کرات دیگر از ماه و آفتاب و منظومه‌ها و کهکشان‌ها و... همه یک واحد و پدیده به هم مربوط و وابسته‌اند. همان‌طور که وجود هر فردی از انسان با اشمال بر میلیون‌ها سلول و گلبول و استخوان و گوشت و مغز و چشم و گوش و دست و پا و زبان و قلب و ریه و... همه یک واحد و هریک از این اجزا نیز به نظر استقلالی واحدی مشخص هستند. اما در واحد بزرگ‌تر که وجود انسان است همه به هم مربوط و منضمّ و پیوسته‌اند جهان نیز که مشتمل بر میلیاردها و میلیاردها واحد کوچک و بزرگ و ریز و درشت است نیز یک واحد و همه به هم ضمیمه و مربوط و با هم پیوسته و از هم جدا نیستند و همان‌طور که هریک از این واحدها

۱. آل‌عمران، ۱۹۰-۱۹۱.

پدیده هستند و گذشته آنها بی‌ابتدا و آغاز نبوده است، کل عالم نیز پدیده واحد است و مثل میلیاردها پدیده‌های اجزای خود آغاز و ابتدا و انجام دارد.

بدیهی است این پدیده واحد نیز خودبه‌خود پدید آمده است چون برحسب قانون علیت هر پدیده‌ای وجودش مستند به علتی است و نه خودش به کلیتش و نه به افراد اجزایش خود را پدیدار نکرده و به وجود نیاورده است؛ چون لازم می‌شود که پدیده پیش از پدیدار شدن پدید شده باشد و درعین حال پدیده نباشد تا خود را پدید سازد و خلاصه لازم این حرف جمع بین وجود و عدم، هستی و نیستی در حال و زمان واحد خواهد بود که عقلاً محال است و هم ممکن نیست که هیچ‌یک از اجزای این پدیده، پدیدآورنده کل آن باشد؛ چون لازم شود که این جزء پدیدآورنده خود باشد پس باید پدیده باشد تا خود را پدید آورد و باید پدیده نباشد تا پدیدآورده شود باز هم در آن واحد هم باشد و هم نباشد.

علی‌هذا حکم تمام اجزا که پدیده هستند - و چنان‌که گفتیم در تمام جهان پدیده‌های کوچک شبیه پدیده‌های بزرگانند - بر کل عالم که واحد بزرگ و پدیده است جاری است و پدیده خاصیتش چنان‌که در میلیارد و میلیاردها پدیده‌ها می‌بینیم پدید آمدن است و بی‌آغاز و ابتدا نیست و لذا کل عالم و واحد بزرگ پدیده‌ها باید از خارج خود، پدیدآورنده داشته باشد و آن همان چیزی است که به آن خدا و آفریننده می‌گویند.

و بنابر این جهان‌بینی تمام عالم هستی به دو واحد تقسیم می‌شود که یکی اصل و دیگری فرع است. یکی خالق و دیگری مخلوق و یکی پدیده و دیگری

پدیدآورنده، یکی غیب و دیگری ظاهر، یکی مرکب از واحدهای کوچک و بزرگ بی‌شمار و یکی بسیط و بی‌جزء و منزّه از مشابهت به واحد فرع.

این حقیقتی است که قرآن کریم در یک آیه کوتاه آن را بیان کرده می‌فرماید:

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾^۱.

این خداست که فطرت انسان نیز به او گرایش دارد و می‌خواهد به او اتصال پیدا کند چون می‌بیند این واحدهای کوچک و بزرگ که واحد جهان از آن تشکیل شده مثل خود جهان از خود صاحب چیزی نیستند و قدرت و اختیاری که بتوان به آنها اعتماد نمود از خود ندارند و خصوصاً در هنگام ناچاری و ناامیدی از وسایل ظاهری، انسان دلش به صاحب این واحد جهان متوجه می‌شود و به او ملتجی می‌گردد هیچ‌کس در هر حد از علم و اطلاع باشد نمی‌تواند به‌طور جزم وجود او را انکار کند و در موارد سخت به او پناهنده نشود.

این خدا برآورنده حاجات، آمرزنده گناهان، صاحب عفو و بخشش و مهربان‌تر از همه به همه و آگاه از حال همه است، دعای هر کس را که او را بخواند می‌شنود و هر کس به او انس بگیرد و در ضمیر و وجدانش به او نزدیک شود و با او مناجات کند، با او انس می‌گیرد و به او نزدیکتر و نزدیکتر می‌شود و همه اوصاف جلال و جمال و کمال برای او ثابت است.

این خدای یگانه به وسیله افرادی از بندگان پاک و خالص و مخلص خود همه بندگان را به سوی خود و راه راست هدایت کرده است. پیغمبران او پیغامشان متضمن خیر و سعادت همگان است آنها مردم را به پرستش خدا و

۴۰..... معارف دین / ج ۲

ایمان به یگانگی او و انجام کارهای نیک مثل راستی و درستی و امانت و عدالت و احسان به همه و خیرخواهی برای همه افراد بشر و یاری دادن به دیگران و همکاری در کارهای خیر و یاری مظلومان و مهربانی به کودکان و زیردستان و احترام از سالمندان و پیوند با خویشاوندان و اطاعت از قانون و تواضع و فروتنی و ترحم حتی به حیوانات و تعلیم و تعلم و تربیت اولاد و خلاصه به تمام مکارم اخلاق دعوت کردند.

کاملترین نسخه این دعوت کتابی است که پیامبر خاتم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله به اسم قرآن مجید از جانب خدا برای مردم آورد. کتابی که در آن همه هدایت‌های لازم اجتماعی و فردی و سیاسی و اخلاقی در اختیار بشر گذاشته شده است کتاب وحی و کتاب خدا است.

دینی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله آن را آورده و به آن نامیده شده، اسلام است. یعنی تسلیم خدا بودن و فقط احکام و فرمان خدا را پذیرفتن و از آن اطاعت کردن. این دعوت از ناحیه عقیده دعوت به اعتقاد به خدای یگانه و یکتا و پیامبران و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و دعوت به معاد یعنی عالم دیگر و بازگشت به زندگی برای گرفتن پاداش کارهای خیر و کیفر اعمال زشت است.

در عقیده به معاد برای بشر حیات و زندگی در این دنیا و تحمل زحمات و دشواری‌ها و رنج‌ها و دردها و بیماری‌ها مفهوم صحیح پیدا می‌کند و او را امیدوار می‌سازد که خدا جهان را به لغو و عبث نیافریده است. این همه اوضاع محیرالعقول و وجود این انسان با این استعداد و نبوغی که می‌تواند همه چیز را

فصل اول / توحید..... ۴۱

مسخر خود نماید پوچ و بی محتوا نیست. بشر در این دنیا برای انجام وظایف بزرگی آمده و به سوی مقصدی بسیار عالی در سیر و تکامل است هرگز به مرگ سیر او تمام نمی شود؛ چنان که هنگام انتقال از عالم رحم به دنیا چیزی از او کاسته نشده بلکه زمینه ظهور استعدادها و قوای نهفته و غیرمرئی وجود او فراهم شد.

از جمله امور اعتقادی که اسلام به آن دعوت کرده است این است که بعد از پیغمبر اسلام ﷺ رهبری و هدایت او به وسیله امامان و پیشوایانی که دوازده نفرند و در فضایل و صلاحیت های اخلاقی و علمی ممتاز و کامل تر از همه بوده و هستند استمرار می یابد. اگرچه آنها پیغمبر و صاحب وحی نیستند ولی مبین دعوت قرآن و نگهبان دین از تحریف هستند و هم آنان از سوی خدا واجب الاطاعه و صاحب الامر می باشند.

اول این دوازده نفر شخص دوم عالم اسلام حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است و دوازدهمین آنها حضرت مهدی موعود حجة بن الحسن العسکری علیه السلام است که زنده و از انظار غایب است و برای اصلاح جهان و برقرار کردن عدل جهانی و تشکیل نظام جهانی اسلام به امر خدا در موقع مقتضی ظهور خواهد کرد.

اسلام از ناحیه عمل و اخلاق مشتمل است بر عالی ترین تعالیم و احکام در همه جوانب حیات انسانی که هم اکنون بعد از چهارده قرن زنده و جامع و کافی است. تعالیم بهداشتی و حفظ الصّحّه و نهی از فحشا و قمار و میگساری و سایر محرّمات همه جالب و مصونیت بخش جامعه از بسیاری از بیماری ها و مفاسد و

تجاوزات و دشمنی‌ها و خون‌ریزی‌ها و امنیت‌آفرین است.

همه اشخاص بی‌غرض و نظر از غیرمسلمین که پیرامون اسلام تحقیق و کاوش نموده‌اند راجع به تمدن اسلامی و حقوقی که در اسلام برای انسان و برای زن و مرد مقرر شده و در آن برابری همه در مقابل قوانین و لغو امتیازات نژادی و زبانی و جغرافیایی و فقر و توانگری و... رعایت شده است، صریحاً به کارسازی احکام اسلام برای اداره جهان امروز و بعد از امروز اتفاق دارند.

در این دین استعباد و استکبار و استعلا رسماً و صریحاً لغو و ممنوع شده است و همگان را به قرار گرفتن در خط آزادی برابری و برادری دعوت کرده است که نمونه‌هایی از این تعالیم را در این آیات و احادیث می‌خوانید:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۱.

﴿إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ﴾^۲.

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۳.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۴.

۱. آل عمران، ۶۴.

۲. حجرات، ۱۳.

۳. قصص، ۸۳.

۴. نحل، ۹۰.

﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۱

در حدیث از حضرت رسول خدا ﷺ نقل شده که «لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا لِأَبْيَضٍ عَلَى أَسْوَدٍ».

حدیث دیگر «خَصَلْتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنَ الْبِرِّ شَيْءٌ: الْإِيمَانُ بِاللَّهِ، وَالنَّفْعُ لِعِبَادِ اللَّهِ وَخَصَلْتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ: الشُّرْكُ بِاللَّهِ، وَالضَّرُّ لِعِبَادِ اللَّهِ»^۲.

در بخش پرستش خدا و عبادات این دین بر اساس خلوص نیت و یکتاپرستی دستورات عبادی مهم آن در درجه اول نماز است و سپس روزه و حج و برنامه‌های دیگر که در عین عبادت همه متضمن تعلیمات تربیتی و اجتماعی و سیاسی و تجلیگاه برادری و برابری و وحدت اسلامی و انسانی و بالخصوص نسبت به نماز در قرآن مجید تأکید بسیار شده است که باید شخص مسلمان این رابطه خود را با خدا حفظ نماید و در واقع در اوقات نماز به حضور خداوند متعال مشرف شود.

آیات قرآنی و هزارها حدیث در زمینه تعالیم متعالیه و دستورات سازنده مکتب بسیار است پیرامون هر یک از این مطالب عقیدتی و عملی صدها و بیشتر کتاب‌های علمی، اجتماعی، اخلاقی، حقوقی، سیاسی نوشته شده است. کتاب‌های تفسیر قرآن مجید با آن همه حجم که در مجلدات متعدد نوشته شده و کتاب‌هایی که در شرح احادیث شریفه است کتابهای فقه، و اخلاق و سیره همه و همه پیرامون این مطالب و مطالب عالیه دیگر است و هرگونه

۵. فصّلت، ۳۴.

۲. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۵.

توضیحات کافی برای برنامه زندگی بشری در این کتاب‌ها داده شده است. مخصوصاً در کتاب‌های دعا به زبان دعا در کامل‌ترین مدرسه تربیتی اسلام وارد می‌شویم و در این مدرسه است که انسان‌های ممتاز و پاک و مخلص تربیت و ساخته می‌شوند.

خداوند همه گروندگان به اسلام را بر آن ثابت بدارد و التزام و تعهد ما را در عمل بسیار نموده و ما را به راه راست که راه نجات از حیرت و سرگردانی و فساد و فحشا و بی‌رحمی و بی‌ایمانی است هدایت فرماید.

وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ، وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

پیرامون کتاب الانسان الكامل نوشته عزیزالدین نسفی

س ۸. با عرض سلام و تشکر از همه دست‌اندرکاران سایت، امیدوارم که خداوند متعال به شما قوت و اراده خالصانه عطا نماید. چندی پیش مطلبی را از سایت شما خواندم که در آن شخصی درباره جبر و اختیار و تقدیر و اراده آدمی سؤالاتی را پرسیده بود، البته جواب بسیار صریح و روشن بود ولیکن خواستم اگر این شخص مایل باشند مطالعه بیشتری در این مورد داشته باشند کتابی را با عنوان الانسان الكامل نوشته عزیزالدین نسفی، عارف (قرن هفتم) که در سال ۱۳۷۷ انتشار یافته است را معرفی کنم که بنده نیز این کتاب را مطالعه کرده‌ام و از این کتاب درس‌های آموزنده‌ای فراگرفته‌ام، کتابی است بسیار آموزنده و راهنما، با آرزوی توفیق روزافزون خدا نگهدار.

ج. توجه شما به تحقیق و بررسی شایان تقدیر و تحسین است خداوند متعال ابواب هدایت را بر روی شما مفتوح و به وعده «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۱ شما را به راههایی که موصل به مطلوب است هدایت فرماید.

راجع به کتاب *الانسان الكامل* نسفی شاید به مطالب فصل سوم و چهارم از رساله دوم آن نظر دارید؛ متأسفانه جبر کامل و نفی مطلق اراده و اختیار از آن استفاده می‌شود که خلاف صریح قرآن مجید از بسمله سوره «فاتحة الكتاب» تا آیات کریمه سوره «الناس» است. همه روایات که مثل آیات دلالت بر وعد و وعید و بشارت و انذار و امر و نهی و دعوت به تفکر و تعقل و بعث رسل و انزال کتب و هدایت و ضلالت و نسبت افعال به عباد دارند، این را رد می‌نماید. در این نامه غرض مطرح کردن اصل موضوع و بیان حقیقت «أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ وَمَنْزِلَةٌ بَيْنَ مَنْزِلَتَيْنِ» که از مکتب اهل بیت علیهم السلام یگانه مکتب مصون از خطا وارد است، نیست فقط اشاره و تذکر است.

حقیر از این یادآوری جنابعالی چنین فهمیدم که در عالم معارف اعتقادی اهل مطالعه می‌باشید، لذا لازم دانستم که راجع به هویت این کتاب و امثال آن از کتب به اصطلاح عرفا آنچه علی‌العجاله و به‌طور اختصار به نظر می‌رسد به عرض برسانم: این کتاب علاوه بر آنکه مشتمل بر بعضی تناقضات است در استفاده از آیات قرآن مجید و روایات، مرتکب خطاهای بزرگ شده و نصوص و ظواهر آنها را به خلاف مدلول آنها که در همه تفاسیر معتبر است تأویل و معنی می‌نماید و در

الهیات قائل به وحدت وجود و مطالب باطل دیگر است و در سایر عقاید هم گرفتار انحراف شده است و در آن حتی مثل عقیده فاسده تناسخ و عقایدی که از اسلام بیشتر از دوری خاور از باختر فاصله دارد مطرح گردیده و یک سلسله از مطالب آن هم صرف ادعا است.

روی هم رفته اگرچه گاه کلمات و سخنان و اشعاری دقیق و دل‌پسند و دعوت به تسامح و تساهل دارد در اصل بر مشرب اسلام و دعوت قرآن نیست و مع‌ذلک - مثل هر کتاب از این قبیل - خالی از مطالب مقبول و معقول نیست اما ترویج و حتی مطالعه آن برای بعضی افراد خطرناک است.

اشتغال به کتاب‌ها شخص را از تمسک به هدایت‌های قرص و محکم کتاب و سنت بازمی‌دارد و موضع‌گیری‌های افراد را در برابر اهل باطل ضعیف می‌سازد. نمی‌توان تلاش مستشرقین مثل ماریژان موله یا کربن را برای نشر این کتاب‌ها و ترویج و تعظیم آنها بی‌غرض و مرض دانست. خداوند متعال همه ما را به صراط مستقیم، صراط قرآن و هدایت اهل بیت علیهم‌السلام هدایت فرماید.

فصل دوم

نبوت



حقیقت وحی

س ۱. حقیقت وحی چیست؟ ما که حقیقت وحی را نمی‌دانیم چگونه پیامبران را تصدیق نماییم؟

چرا خداوند ملائک را مستقیماً برای هدایت انسان‌ها نفرستاد؟

ج. در جواب این سؤال باید توجه داشته باشیم که این پرسش فقط برای تکمیل معرفت، و آگاهی بیشتر به حکمت الهی می‌تواند بجا باشد و به صورت اعتراض و به عنوان حق سؤال داشتن، منطقی و قابل توجیه نیست؛ زیرا خداوند متعال - عزّ اسمه - مسئول کسی نیست و همه مسئول او می‌باشند ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾؛^۱ که از این جمله - انشاء باشد یا اخبار - عدم صحت سؤال از افعال او استفاده می‌شود.

گفته نشود که چگونه اخبار است و حال آنکه هزارها مردم به کارهای خدا اعتراض و از وجه افعال او می‌پرسند.

زیرا در پاسخ گفته می‌شود بنابر اینکه اخبار باشد مفاد این خواهد بود که سؤال و پرسش حقیقی که سائل بتواند و حق داشته باشد مسئول را در مقام پاسخگویی و جواب قرار دهد صورت خارجی پیدا نمی‌کند. بنده کجا و خالق بزرگ جهان کجا ﴿مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْأَرْبَابِ﴾.

۵۰..... معارف دین / ج ۲

بلی صورت سؤال که حاکی از جهل و خودخواهی و غرور بشر است پیدا می‌شود اما این سؤال از شخصی که بر کرسی سؤال نشسته باشد و مسئول را در موقف بازخواست و استیضاح قرار بدهد نیست. بشر روی عجز خود یا اینکه می‌خواهد همه چیز و همه جریان‌ها مطابق هواها و ملائم با طبع او باشد - با اینکه در این امور نیز همیشه تشخیص او صواب نیست و همان مصداق ﴿عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ - اظهار نظر می‌کند که البته از حد استعداد عقل و فهم او خارج است و نمی‌تواند کارهای خدا را زیر سؤال ببرد.

ولی برای ازدیاد بصیرت و معرفت و کسب ایمان و یقین بیشتر پرسش و سؤال جاز است و در حدیث است: «إِنَّ دَاءَكُمْ الْجَهْلُ وَدَوَاءَكُمْ السُّؤَالُ». سؤال برای دانستن و آگاهی موجب رفع پرده‌های جهل و نادانی می‌شود. پیغمبران خدا و ائمه طاهرین علیهم‌السلام از سؤال افرادی که در مقام کسب علم و معرفت بودند استقبال می‌کردند و بیشتر بدون سؤال مطالب مهم را مطرح می‌فرمودند و حقایق عالی را بیان می‌کردند.

همه وظیفه دارند که از علما و بزرگان و از رجال الهی بپرسند و به وسیله سؤال از آنها پرده‌های جهل را از پیش روی خود بردارند آن بزرگواران نیز در کمال شفقت و مهربانی آنچه را در حقایق علمی و معرفتی باید بیان کنند بیان فرموده‌اند و از همگان دستگیری نموده‌اند و چنان‌که در عالم تکوین و اعطای نعمت‌های مادی قدم به قدم بشر جلو برده شده هر لحظه و هر دم مشمول نعمتی

جدید و رحمتی تازه واقع شده است در این مورد نیز جهل ما را مرتفع و به رفع پرده‌های جهل و نادانی از دل‌ها همت گماشته‌اند و چنان‌که جسم ما را غذا روزی فرموده‌اند روح ما را نیز غذا بخشیده و همه از فیض رزاقیت خدا در امور مادی و معنوی بهره‌مند می‌باشند. وقتی این‌گونه سؤال‌ها با این‌گونه بینش مطرح شد جواب‌های شافی و کافی از آن دریافت خواهد گردید.

و اما اصل این سؤال ظاهراً به چند جهت پیش آمده است:

یکی اینکه ربط انسان را با خدا با ملاحظه حال خود و قیاس به خودشان و سایر افراد عادی نمی‌توانستند باور کنند و چگونگی حقیقت این ربط و حقیقت وحی بر آنها پنهان بود چنان‌که بر دیگران نیز پنهان است.

دوم اینکه گرفتاری انسان را به عوارض عالم طبیعت به‌ویژه نیازمندی‌های مشترک بین انسان و حیوان مثل خوردن و نوشیدن و خوابیدن و غیر آن را مناسب با مقام رسالت و سفارت الهی نمی‌دانستند.

قرآن از قول آنها می‌فرماید ﴿مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾^۱ اینان گمان می‌کردند که باید پیمبران در این عوارض با دیگران فرق داشته باشند و غذا و خوراکشان مادی نباشد یا خوراکی‌ها و نوشیدنی‌های خاصی باشد که افراد عادی به آن دست نیابند لذا چنان‌که قرآن مجید می‌فرماید می‌گفتند ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾^۲ یعنی این نیست مگر بشری مانند شما می‌خورد از آنچه شما می‌خورید و می‌نوشد از آنچه شما می‌نوشید.

۱. فرقان، ۷.

۲. مؤمنون، ۳۳.

چنانکه برخی از اینها که سطح فکر پایین تر داشتند گمان می کردند اولی و سزاوارتر به پیامبری زورداران و متنفذین و رؤسای قبایل و مترفین و متنعمین می باشند لذا می گفتند: ﴿لَوْلَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ﴾؛^۱ اینان به معیارهای واقعی و اینکه ارزش انسان به فضایل نفسانی و کمالات و صلاحیت های معنوی و اخلاقی است توجه نداشتند.

سوم، مخالفت با پیامبران بود که چون می دیدند در برابر دعوت آنها حرفی ندارند و نمی توانند دعوت آنها را رد کنند و یا معجزاتشان را انکار نمایند این شبهه را می آوردند و شاید این آیه شریفه ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾؛^۲ مثال همین مردم بوده است چنانکه از این آیه ﴿أَبَشَرًا مِمَّنَّا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾،^۳ هم استفاده می شود که انگیزه آنها استکبار و گردن کشی بوده است.

درحالی که در همه جا و همه جوامع رسم متابعت از بشر متدوال بود و همه رؤسای قبایل متبوع بودند در مورد رسولان خدا می گفتند آیا یک نفر بشری از خودمان را متابعت کنیم. معلوم است این کلام گفتار رؤسا بوده است که رسالات انبیا را با استضعاف و استبداد خود منافی می دیدند.

به هر صورت هر کدام از این جهات منشأ این اشکال باشد ما از آن چند جواب می دهیم:

۱. درک نکردن حقیقت وحی و چگونگی ربط انسان با عالم غیب دلیل عدم

۱. زخرف، ۳۱.

۲. ابراهیم، ۱۰.

۳. قمر، ۲۴.

امکان و وقوع این ربط نمی‌شود این یک اتصال است و یک ربط است که حاصل می‌شود و رسالات انبیا بر آن دلالت دارد و معجزاتشان نیز گواه آن است. ما می‌بینیم در خواب گاه انسان با گذشته و آینده و شرق و غرب مرتبط می‌شود و فواصل زمانی و مکانی از میان می‌رود و معلوماتی را انسان کسب می‌کند اما چگونگی این ربط و اتصال و حقیقت آن نامفهوم است اما نمی‌توانیم اصل این اتصال را منکر شویم.

وحی و ارتباط نبی با عالم غیب ثابت است اما حقیقت آن بر بشر معلوم نیست بنابراین نمی‌توان این ارتباط را چون برای همگان و اکثریت اتفاق نمی‌افتد یا چون حقیقت آن بر ما مکشوف نیست انکار کرد. ربط انسان با عالم غیب هم مثل مسئله ربط حادث و قدیم است که هست اما چگونه است؟ حقیقت آن بر ما نامعلوم است.

اگر بگویند ما این ربط را قبول داریم اما برای غیر انسان از ملائکه امکان‌پذیر است و لذا بسیاری از آنان می‌گفتند ملائکه باید این ارتباط و سفارت را عهده‌دار باشند.

جوابش این است که ملائکه نیز مثل انسان مخلوق هستند و ارتباط آنها با عالم اعلی از خودشان مثل ارتباط انسان برای ما متصور نیست «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ الْأَعْلَى يَطْلُبُونَ كَمَا تَطْلُبُونَ أَنْتُمْ»^۱.

علاوه بر اینکه ارتباط بشر با ملائکه نیز یک امر غیر عادی است و حقیقت آن نیز نامفهوم است خواه یک فرد به عنوان رسول با آنها مرتبط شود و خواه تمام افراد با همه یا یکی از آنها که حامل وحی می‌باشند ارتباط پیدا کنند مگر اینکه

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲.

ملائکه در عوارض و مقومات انسانی ظاهر شوند که در این صورت باز هم ارتباط انسان با عالم غیب خواهد بود.

حاصل اینکه این عدم درک حقیقت وحی و اختصاص آن به افراد نادری که انسان مافوقند نه مافوق انسان، صحت رسالت و سفارت بشر را از جانب خدا نفی نمی‌نماید.

۲. ملائکه اگر ملک باشند و بنا باشد با حفظ همان جهات ملکوتی خود ادای رسالت نمایند ارتباط آنها در عالم ظاهر و شهادت با هر انسانی ممکن نیست مگر اینکه واجد لباس بشری و خصایص انسانی گردند که باز اشکال عود می‌کند و لذا در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ﴾^۱. و اگر بگویند فرشته به‌طور پنهانی با هرکس ارتباط پیدا کند و وحی را به او برساند، جوابش این است که این موجب هرج و مرج می‌شود؛ زیرا هر کس ممکن است سخنی بگوید و ادعایی کند و آن را مستند به وحی خاص به خود بشمارد و مفسد و معایب دیگر از آن پیدا خواهد شد.

۳. فرستادن پیغمبران بدیهی است که برای راهنمایی بشر است، پس باید تا ممکن است این برنامه چنان پیاده شود که این غرض بیشتر و بهتر فراهم شود و الا نقض غرض خواهد شد.

بدیهی است که فرستادن پیغمبر از جنس خود مردم از جهات ذیل برای تأمین این غرض مناسب‌تر است:

الف. پیغمبران علاوه بر آنکه رسالت خدا را می‌رسانند با عمل نیز مردم را

فصل دوم / نبوت ۵۵

راهنمایی و شخصاً رسالتی را که دارند در بین مردم پیاده می‌نمایند تا رفتارشان نمونه عملی و الگو باشد و این مقصد با اینکه از جنس خود بشر باشند و عوارض و حوائج بشری را داشته باشند امکان‌پذیر خواهد بود.

مردم دوست می‌دارند نمونه‌های عملی را ببینند و افراد صالح و شایسته و فداکار اگرچه حرف کم بزنند با عملشان بیشتر مردم را تحت نفوذ خود و رهنمودهای خود قرار می‌دهند چنان‌که می‌بینیم یکی از علل عمده پیروزی سریع و گسترده پیغمبر اکرم ﷺ همان اخلاق حمیده و التزام آن حضرت به عمل به احکام خدا و نظامات اسلام بود.

ب. برگزیدن پیغمبر از خود مردم موجب انس و گرایش مردم به او خواهد شد و بین او و دیگران یک حال عادی و روابط عادی برقرار می‌شود با آنها معاشرت و مجالست می‌نماید و از آنها همسر می‌گیرد و... ، درحالی‌که اگر از ملائکه باشد این فائده که اسوه و نمونه باشند وجود پیدا نمی‌کند.

در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا

رَسُولًا﴾^۱.

در این دو آیه به این نکته مهم اشاره شده است که باید پیغمبر از خود جامعه باشد و اگر در زمین فرشتگان مسکن داشتند برای آنها از ملائکه پیامبر می‌آمد. همچنین می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾^۲؛ و بلکه منت بر

۱. اسراء، ۹۴.

۲. جمعه، ۲.

مؤمنین می‌گذارد که می‌فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾^۱ و در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ﴾^۲.

بنابراین وقتی در بین انسان‌ها افرادی باشند که شایسته مقام رسالت و تحمل وحی و سفیر خدا بودن و وساطت بین خدا و خلق را داشته باشند حکمت خدا اقتضا می‌نماید که پیامبران خود را از میان خود انسان‌ها برگزینند و اگر از غیر انسان‌ها و از فرشتگان باشد فوائد مهمی که در بعثت انبیاست تأمین نمی‌شود. اگر تمام لشکرهای دنیا و جنود غیبی بر سر بنی‌امیه ریخته بودند این چنین که حسین علیه السلام با امتناع خود از بیعت با یزید و قبول آن‌همه مصائب، آنها را پایمال کرد و شکست داد، یزیدیان رسوا نمی‌شدند و شکست نمی‌خوردند و این چنین حق ظاهر و باطل آشکار نمی‌گردید.

علت مبعوث نشدن زنان به عنوان پیامبر

س ۲. چرا خداوند متعال از ۱۲۴۰۰۰ پیامبر خود عده‌ای را زن قرار نداد تا

زنان هم به راحتی و بدون پرده بتوانند سوالات و مشکلات خود را حل کنند؟

ج. اولاً این پرسش به گونه‌ای دیگر در عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطرح شد: چرا قرآن بر دو نفر از به اصطلاح بزرگان و عظمای عرب نازل نگردیده که چنین و چنان شود؟ و وجه اختصاص آن به شخص محمد بن عبدالله که آن مال و ثروت و ریاست ظاهری را ندارد چیست؟

بدیهی است اگر خدای متعال در جواب آنها حکمت‌های بزرگ و شرایط و

۱. آل عمران، ۱۶۴.

۲. توبه، ۱۲۸.

صلاحیت‌های موجود در شخص رسول الله ﷺ و اسرار و جهاتی را که جز خدا بر همه آنها احدی مطلع نبود برای آنها می‌شمرد، هم کلام بسیار طولانی و وسیع می‌شد و هم آنها که در آن محیط جاهلیت و افکار کوتاه و اعتبارات موهوم گرفتار بودند از درک و قبول آن عاجز بودند، لذا جواب شافی و کافی و مختصر آن این است که ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱ خدا داناتر است که در کجا (و چه محل و قلبی) رسالت خود را قرار دهد.

و به عبارت دیگر ﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. بدیهی است که هر فرستنده‌ای فرستاده و رسولی می‌فرستد که خود از دیگران به تعیین او برای مقصدی که دارد آگاه‌تر است، تا چه رسد به اینکه فرستنده خداوند متعال و رسول و فرستاده‌شده رحمة للعالمین باشد.

بنابراین وظیفه آنان که این پیام‌آور عزیز به سوی آنها از جانب خدای جلیل آمده این است که از او استقبال کنند و پیام خدا را از زبان او به گوش جان بگیرند و بشنوند و به کار بندند و به این عذرها که چرا این آمد و آن نیامد، وقت و عمر خود را تلف نمایند و هشدارهای خدا را در نظر بگیرند.

جواب از این سؤال شما در اصل، همان جواب قرآن است که (خدا بهتر می‌داند که چه کسی را به رسالت خود انتخاب کند) از هر جنس و از هر قبیله و از اهل هر سرزمینی که انتخاب فرماید، همه باید از او استقبال کنند و بدانند که اگر گزینش دیگری به صلاح رسالت و تبلیغ و هدایت آنها بود، حتماً خدا او را برمی‌گزید و این اصلی است که مکرر در قرآن بر آن تأکید شده است.

۱. انعام، ۱۲۴.

۲. نحل، ۷۴.

شرایط ادب بنده که در ذات خود جاهل است و «أَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ»^۱ زبان حال او است در برابر خداوند «عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ»^۲ «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۳ این است که اگر اهل معرفت باشد، و به درجه‌ای از مقام بینش و بصیرت رسیده باشد همان جواب «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۴ را که مشحون به تنبیهات است دریافت کند و زبان به تسیح و تهلیل و تجلیل و تقدیس بگشاید.

مع ذلک با عذرخواهی کامل و تقاضای عفو و بخشش از درگاه خداوند علیم و قدیر عرض می‌کنم که یکی از امور مهمه‌ای که از دعوت انبیا و مخصوصاً قرآن مجید استفاده می‌شود این است که زن و مرد را با هم و در کنار هم و به صورت یک واحد قرار داده و خطابات قرآنی چه آنها که «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» است و چه آنها که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» است فراگیر هر دو و خطاب به هر دو است.

غرض این است که برخلاف فرهنگی که امروزه در جامعه ما ترویج می‌شود که مرد و زن را در برابر هم و معارض یکدیگر قرار می‌دهد و گمان می‌کنند که هر کجا و در هر موقف و مکان و محل و شغل که این جنس باشد باید آن جنس هم در آنجا حضور داشته باشد، دعوت اسلام دعوت به واحد شدن زن و مرد و اشتراک خاصی است که در هیچ وجه مشترکی بین مردم جز بین زن و مرد تحت تعالیم عالیه اسلام حاصل نمی‌شود که می‌فرماید: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ

۱. طوسی، مصباح المتعجل، ص ۵۸۹؛ کفعمی، المصباح، ص ۵۹۴ (دعای ابو حمزه ثمالی).

۲. توبه، ۹۴، ۱۰۵.

۳. بقره، ۲۹.

۴. انعام، ۱۲۴.

لَهُنَّ^۱ يَا ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾^۲ این فرهنگ و این تربیت غیر از تربیتی است که امروزه زنان به اصطلاح روشنفکر و مترقی و غرب زده می خواهند.

تربیت اسلام این دو را چنان می سازد که این نمی گوید چرا من آنجا نیستم و چرا پیغمبر نشده ام و چرا کار بازار و اداره و سروکله زدن با این و آن و... و... و... با من نیست؟

اگر بنا بود برای مردها پیغمبر از جنس خودشان و برای زنها نیز پیغمبر از جنس خودشان فرستاده شود این خود اول جدایی و عنوان این و آن و دوئیت و القاء اختلاف می شد.

از طرفی امر رسالت امری است که در برخی موارد نیاز به داشتن مواضع دشوار و بسیار سخت و خشنی است که زن را برای این مواضع مکلف نمی کنند طرفیت با نمرود و آن موضعی که حضرت ابراهیم خلیل - علی نبینا و آله و علیه السلام - داشت، یا طرفیت با فرعون و آن مواقف سختی که حضرت موسی علیه السلام به آن مبتلی شد، یا آن چنان موضعی که برای حضرت عیسی علیه السلام پیش آمد و از همه روشن تر موضعی که برای حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله جلو آمد، آن سرسختی هایی که کفار جاهلیت در معارضه با آن حضرت نشان دادند، آن همه آزار و متاعب و مصائب چه قبل از هجرت و چه بعد از آن، همه شاهد و گواه صدقی است بر اینکه پیامبران باید از بین مردها انتخاب شوند که به حسب خلقت و طبیعت خود می توانند کارهای سخت را متحمل شوند.

۱. بقره، ۱۸۷.

۲. روم، ۲۱.

عنایت به بعضی افراد در عالم ذرّ و عدالت خداوند

س ۳. چرا در عالم ذرّ یا در دنیا خداوند به برگزیدگان خود خصوصاً اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام توفیق تقدم عنایت نموده است که سبب پیشرفت و رسیدن به درجات عالی اُخروی است و دیگران محروم مانده‌اند؟ این عدالت نیست چگونه پاسخ بدهیم؟

ج. شبهه مذکوره وهم باطل است و منشأ آن عدم توجه به معنای عدالت است اگرچه توضیح مطلب احتیاج به تفصیل دارد که فعلاً فرصت آن نیست ولی به‌طور اجمال باید توجه داشت که کسی چیزی را از خداوند متعال طلب ندارد هر نعمتی که خداوند به انسان مرحمت فرماید تفضلی است و چنانچه به شخصی به جهتی که خود خداوند می‌داند نعمت بیشتر مرحمت فرماید ظلم به دیگری نیست چون هر یک را برحسب مصلحت و حکمت آنچه باید عطا فرموده است. والله العالم.

عنایت ویژه خداوند متعال به ائمه علیهم السلام

س ۴. اگر خداوند متعال عنایتی که به حضرات ائمه علیهم السلام داشت به ما نیز عطا می‌فرمود از مقام عصمت بهره‌مند می‌شدیم پس چرا به ما عنایت نفرمود؟ آیا عصمت جبری محذوری ندارد؟

ج. اصلاً اجزا و اعضای یک پدیده، یک انسان، یک حیوان، یک مورچه، یک دستگاه، یک عالم پهناور آفرینش حق ندارند این سؤال را از خالق و آفریننده و سازنده خود بنمایند. سازنده یک کارخانه که می‌خواهد کارخانه بسازد برای هر نقطه و گوشه‌ای از آن جزء مناسب آن را می‌سازد.

فصل دوم / نبوت ۶۱

این عالم با این همه میلیاردها میلیارد اجزای کوچک و بزرگ که ساخته می‌شوند یک جزئش مثلاً فلان کهکشان، یک جزئش فلان منظومه، یک جزئش این زمین، یک جزء زمین این کوه و آن کوه و آن دره و اقیانوس و درخت و معدن و انسان و حیوان و اتم‌ها و... است و انسان با میلیون‌ها و میلیون‌ها اجزای کوچک و بزرگ سر و گوش و چشم و دست و پا و... .

کمال آفرینش این عالم به این است که این اجزا و اعضا، هر کدام باشند و در جای خود، اگر بنا باشد همه یک چیز باشند انسان همه‌اش دست باشد یا حیوانات همه انسان باشند یا گیاهان و نباتات همه گل یا همه گل‌ها لادن باشند خلقت ناقص و ناتمام می‌شود و یک کارخانه اگر همه‌اش فلان جزء باشد کارخانه به وجود نمی‌آید. اگر حیوانات کوچک و بزرگ همه بگویند چرا من آن هستم و یا انسان نیستم و انسان بگوید چرا فرشته نیستم؟

جواب این است همه را فرشته آفریدن یا همه را مرد یا زن یا انسان یا همه را در یک درجه از استعداد جسمی و عقلی آفریدن یا همه انواع طیور را نوع واحد آفریدن معنایش انسان نیافریدن و اسب و گاو و گوسفند نیافریدن و خلاصه عالم را به این نظم نیافریدن است و به عبارت دیگر همه را فرشته آفریدن یا جماد را نبات آفریدن یا ماه را آفتاب آفریدن یا همه را محمد و علی و فاطمه علیهم‌السلام آفریدن، دیگران نیافریدن و ماه نیافریدن و عالم نیافریدن است. شما را فرشته آفریدن شما را نیافریدن است و همه را در یک شکل و صورت و استعداد آفریدن همه را نیافریدن است. نظام عالم به اینکه هر چیزی خودش باشد و همه این اصناف مخلوقات با این نظام باشند برقرار است.

خواننده عزیز در اینجا آن قدر اسرار در ذهن موج می‌زند که قلم و بیان از تقریر آن ناتوان است.

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

بنابراین عالم موجود و انسان با این تشکیلات و این سازمانی که دارد این عالم است ملائکه نیست و عالم معصومین نیست. این عالم به همین کیفیت و نظامی که دارد عالم دنیا است عالم تکلیف است عالم اختیار است کامل‌ترین نظامات در آن برقرار است. باید هم معصوم و هم انسان‌ها و افراد آن‌چنانی که مورد عنایت و اصطفای و تأیید هستند باشند و در عین حال مکلف و مختار و صاحب میل‌ها و غرائز طبیعی باشند و هم دیگران باشند. آنها هم چنان نیست که از عنایات خدا محروم باشند که آنها محکوم به گناه و معصیت باشند بلکه آنها نیز می‌توانند از گناه خود را کنترل کرده و مسلط بر نفس خود باشند.

در هیچ مرحله‌ای جبر در کار نیست نه معصوم مجبور به اطاعت و عبادت است و نه دیگران مجبور به گناه. اختیار برای همه هست هر چند زمینه اختیار خیر باشد و در بعض موارد و نسبت به اشخاص بلکه شخص واحد به حسب احوال و مقامات فراهم‌تر باشد. مثلاً در روز عاشورا برای حر چنان که زمینه اختیار شرّ و ادامه همکاری با شمر و عمر سعد فراهم بود زمینه اختیار خیر و انتخاب سعادت شهادت فراهم نبود. کسی که در چنان ورطه‌ای مخیر بین مرگ و حیات می‌شود خود را ناچار به اختیار حیات می‌بیند اما این حالت او را مسلوب‌الاختیار نمی‌نماید لذا توانست به اختیار جانب خیر و سعادت و شهادت را اختیار کند و در لشکر عمر سعد آن کسانی که مثل حرّ، بزرگی گناه مقابله با

امام و ولی الله را می دانستند، مجبور بر ادامه همکاری با ابن زیاد نبودند و به اختیار دنیا را بر آخرت و شقاوت را بر سعادت برگزیدند.

حاصل این است که شرایط هر طور باشد مساعد یا مخالف موجب سلب اختیار نمی شود: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱ و ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾^۲.

بی نصیب بودن افراد عادی از موهبت عصمت

س ۵. خداوند متعال چرا عده معدودی را معصوم و مصون (اعم از گناه و خطا) قرار داده و دیگران (افراد عادی) را از این موهبت بی نصیب کرده است و آیا این لازمه عدل خداوند است؟ و با عدل خدا سازگار است؟

ج. این مسأله بسیار وسیع و دامنه دار است و در همین دو مورد که اشاره کرده اید خلاصه نمی شود، اختلاف حظوظ و برخورداری ها از نعمت ها، اختلاف عمرها و اختلافات بسیار دیگر همه زیر این سؤال می رود حتی در عالم حیوانات و نباتات و جمادات و ملائکه هم مطرح می شود و درعین حال که علل ظاهریه بسیاری از آنها معلوم و قابل استکشاف است در بسیاری هم تا حال نامعلوم مانده است و بسا که بعد از این هم نامعلوم بماند.

اگر انسان در عالم خلقت و نظاماتی که در آنها برقرار است از اتم تا کهکشان ها و در انسان و حیوان و گیاه و همه و همه، فکر و اندیشه نماید و همه را با همه اختلافات که دارند - که نباید اختلاف هم گفت - ملاحظه نماید،

۱. انسان، ۳.

۲. کهف، ۲۹.

می‌بیند همه بر اساس یک نظام متقن برقرار هستند. بسیاری از این اوضاع برای کسانی که از ارتباطات و حکمت‌هایی که در کل عالم خلقت به کار رفته بی‌اطلاع باشند مورد سؤال و اشکال باشد. ولی با توجه به یک سلسله قواعد کلی، شخص آگاه در حد دانش و اطلاع خود نظام همه را استوار می‌بیند به نوعی که بهتر از آن برایش قابل تصور نیست. این نظم و کیفیت هم اگر در معرض دید و فهم او قرار نگرفته بود هرگز برایش قابل تصور نبود.

مسئله فراتر از این است که انسان بتواند با بحث در این عمرهای بشری عادی بخش‌هایی از آن را به‌طور جامع شناسایی نماید و اگر بعد از تدبیر و تأمل در آنچه گفته شد و برای بشر به دست آمده است از روی کمال تواضع در درگاه خالق هستی - عزّ اسمه - سجده نماید و به این جمله زیبا و مشحون از معنی و معرفت مترنّم شود سزاوار است ﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾^۱.

نظامات هستی بر اساس تقدیر خداوند عزیز حکیم علیم است اندازه‌گیری‌های اوست که همه عقلا و ملائکه هم از این‌گونه تقدیر و اندازه‌گیری عاجز و ناتوانند و همه به این معنی می‌رسند که تقدیر اگرچه بسیار پیچیده و غامض است اگر غیر از این بود زیر سؤال می‌رفت (ابروی تو اگر راست بدی کج بودی). این اشاره‌ای بود بسیار مختصر به کل مطلب و سؤالات مشابه در عالم خلقت و در افعال الهی.

اما در خصوص این مورد اولاً چنان‌که عرض شد اینکه کسی بخواهد یک جریان یا پیش‌آمدی را خلاف عدل بداند، در صورتی قابل توجیه است که تمام

۱. انعام، ۹۶.

فصل دوم / نبوت..... ۶۵

اوضاع و احوال کاینات و ظاهر و باطن و صورت و معنی و روح و جسم و خلاصه کل کتاب تکوین را زیر نظر تحقیق گذارده باشد و همه را دانسته و فهمیده باشد. در غیر این صورت حکم به خلاف عدل بودن یک وضع و یک جزء از کاینات غیرموجه است و بیشتر از یک احتمال ضعیف باقی نمی ماند.

اجمالاً مسأله اصطفا و برگزیدگی در عالم خلقت بین افراد و بلکه انواع از قرآن مجید استفاده می شود و از همه مهمتر اینکه می فرماید: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مَافِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾^۱ هرچه در روی زمین است برای بشر خلق شده است حقیقتی که تصرفات بشر در کاینات و تسخیری که برای او از مخلوقات زمینی و بلکه فضایی فراهم شده بر آن گواهی می دهد.

در اینجا که بشر به این موهبت اختصاص یافته و این همه مخلوقات دیگر و ذوات حیات از آن محروم شده اند چه کسی می تواند بگوید: چرا؟ و چرا همه یکنواخت نیستند؟ همه اسب، همه حیوان، همه انسان، همه به یک شکل واحد آفریده نشده اند؟ آیا در این صورت عالم خلقت چه معنایی می یافت همه درخت ها یک میوه بدهند و همه جنس واحد باشند. همه مورچه و قورباغه و ماهی باشند. این گونه سؤالات اگر در انسان رخنه کند، علامت مالیخولیایی و محرومیت از عقل و استقامت فکر است.

در بین افراد انسان هم خدا برحسب حکمت خود اشخاصی را برگزیده چنان که از فرشتگان افرادی را برگزیده است اینها پیغمبران و امامان معصوم هستند که آنها را به مقامات و درجات متعدد خصوصاً علوم لدنیه برگزیده است. آدم و نوح و

۱. بقره، ۲۹.

ابراهیم و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد علیهم السلام و مریم علیها السلام مادر عیسی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و بسیاری دیگر را برگزیده است توفیقات و عنایات خاصه‌ای شامل حال آنها می‌شود که هم ممکن است ابتدا عطا شده باشد و هم به واسطه صلاحیت‌های اخلاقی و افعالی آنها بر اساس آنچه خدا به آن عالم‌تر است.

چنان‌که در جواب آنان که در اختصاص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به رسالت می‌پرسیدند چون به ظاهر آن حضرت را دارای مکنات ظاهر و اعتبارات دنیایی نمی‌دیدند می‌فرماید: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱، خدا می‌داند که رسالت و پیغمبریش را در کجا قرار دهد و به چه کسی اعطا کند همچنین خدا می‌داند که توفیقات و عنایات خود را به چه کسانی عطا فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲.

عصمت از گناه و خطا نیز از همین امور است که خدا می‌داند چه کسانی واجد آن می‌باشند و آن حال و آن بینش و آگاهی و خودداری از گناه را چه کسانی دارا هستند.

مع ذلک چنان نیست که معصوم ملزم و ناچار به ترک گناه باشد بلکه معصوم هم مثل سایر مکلفین به تکالیف مکلف است و به اراده و اختیار کامل خود تکالیف را ادا می‌کند او هم مثل دیگران قوای نفسانی دارد همه غرائز در وجود او جمع است اما او بر همه مسلط است و همه را بجا و در مورد خود اعمال می‌کند.

۱. انعام، ۱۲۴.

۲. بقره، ۲۱۶.

بنابراین در اصل و تکلیف و اختیار همه با هم شریکند آنکه معصوم نیست هم مجبور به گناه نیست می‌تواند گناه را ترک کند چنان‌که بسیاری از گناهان را ترک می‌کند او هم نسبت به بسیاری از گناهان و در بعض موارد حال عصمت و اجتناب از گناه دارد مثلاً بینش دینی او در حدی است که مال مردم را سرقت نمی‌کند، قتل نفس محترمه نمی‌نماید، با محارم خود زنا نمی‌کند. معصوم این حال قدسی را نسبت به تمام تکالیف و وظایف و بلکه مستحبات و مکروهات دارا می‌باشد، دیگران هم که معصوم نیستند می‌توانند حداقل به مراتبی از این عصمت برسند.

باید بدانیم کسی جز خداوند متعال عالم به عصمت اشخاص نیست از این جهت عصمت باید به دلیل عقلی یا نقلی محکم ثابت شود و آن دلیل فقط در مورد انبیا و ائمه طاهرین علیهم‌السلام ثابت است. اما این دلیل مانع از اینکه دیگران هم به مقام عصمت برسند نیست تا اشکال شود که چرا عصمت به آنها اختصاص یافت زیرا جوابش این است که این گوی و این میدان شما هم بیایید معصوم باشید. آنچه ثابت است این است که «کلّ نبی معصوم» و «کلّ امام معصوم» و عکس آن که «کلّ معصوم نبی» و «کلّ معصوم امام» نیست و خلاصه اراده و اختیار ترک گناه و انجام خیر و صواب برای همه ثابت است و همه مکلف و مختارند و از سوی دیگر اصل تفاوت و تفاضل و اصطفاء نیز ثابت است و سرّی از اسرار الهی است که حتی در بین انبیا نیز به حکم **﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾**^۱ جاری است.

مراتب عصمت

س ۶. آیا عصمت دارای مراتب است؟

ج. بلی، ظاهراً مراتب دارد و اعلی‌المراتب آن همان است که حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه طاهرین علیهم‌السلام واجد آن بودند.

عصمت قبل از بعثت

س ۷. آیا عصمت قبل از بعثت هم لازم است؟ چرا؟

ج. بلی، لازم و ضروری است و انتخاب اشخاص با سوء سابقه نقض غرض است و از حکیم صادر نمی‌شود. این حسن سابقه اگر نباشد مورد طعن قرار می‌گیرند. مسأله مسأله‌ای است فطری و عقلی، الآن هم در دنیا برای تصدی بعضی از مقامات، سوابق سوء را مانع می‌گیرند.

دین زرتشت

س ۸. آیا دین زرتشت از ادیان الهی است؟ اصولاً ملاک دین الهی چیست؟

ج. در اینکه دین زرتشت دین الهی باشد اختلاف است و دلیل محکم از قرآن و روایات بر آن نداریم هرچند احکام اهل کتاب بر آنها جاری باشد. ممکن است در اصل دین او از ادیان توحیدی باشد و آورنده آن از سوی خدا مبعوث شده باشد ولی تاریخ زرتشت از جهات بسیار مجهول و تاریک است و اگر عقیده به یزدان و اهرمن داشته باشد و فاعل خیر و شر را به اصطلاح متعدد بگوید از شرک سر در می‌آورد.

ملاک دین الهی این است که دعوت مطابق با اصول عقلائی و اخلاق باشد و با اعجاز هم الهی بودن آن اثبات شود.

دوران فترت رسالت

س ۹. آیا در دوران فترت که حدود ۵۰۰ سال طول کشید عدم ارسال رسول، نقض غرض نیست؟

ج. ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾،^۱ اولاً برحسب بعض نظرها در دوره فترت هم اوصیای انبیا بوده‌اند و حجت تمام بوده است و مع ذلک معامله خدا با اهل این زمان مطابق عدل خواهد بود.

ثانیاً ظهور پیغمبر هم شرایطی دارد که تا آن شرایط فراهم نشود که خدا آن را می‌داند پیغمبر ظهور نمی‌کند.

ولایت تکوینی انبیا و ائمه علیهم‌السلام

س ۱۰. آیا اعتقاد به ولایت تکوینی برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام جزء اعتقادات ضروری است؟

ج. برای آگاهی از پاسخ تفصیلی به مطالبی که در کتاب ولایت تکوینی و ولایت تشریحی نوشته‌ام مراجعه کنید.

امّی بودن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

س ۱۱. با توجه به اینکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بنا به بیان قرآن کریم امی بوده آیا این نقص محسوب نمی‌شود؟

ج. آنچه مسلم و ثابت است این است که حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قبل از بعثت درس نخوانده و استاد و مکتب ندیده بودند و نمی‌خواندند و نمی‌نوشتند. بعد از

بعثت هم سیره آن حضرت بر ادامه این برنامه بوده است ولی در بعض موارد مثل آنچه در جریان آغاز وحی و در هنگام کتابت صلح حدیبیه به وسیله امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمد، خوانده‌اند.

معجزات حسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

س ۱۲. مستدعی است تفصیلاً درباره این نظریه توضیح فرمایید: «با توجه به اینکه اسلام دین عقل و تفکر است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معجزه حسی نداشته‌اند؟»
ج. برای رفع هرگونه ابهام و اینکه کسی توهم ننماید که پیامبر صلی الله علیه و آله معجزات حسی نداشته به عنوان توضیح عرض می‌کنیم:

در اینکه اسلام پایه عقل و تفکر را بالا برده و دعوت خود را بر اساس عقل و منطق گذارده و با تأکید و اصرار از مردم می‌خواهد که فکر و اندیشه و تشخیص صحیح را راهنما قرار دهند، شکی نیست. چه بسا اسلام و ایمان آن‌که از راه مطالعه و تأمل هدایت شود و حقیقت دعوت را به واسطه خود آن بشناسد از ایمان کسی که به واسطه یک معجزه حسی که خارج از حقیقت دعوت است ایمان می‌آورد، ارزنده‌تر و آگاهانه‌تر باشد.

شکی نیست که خرافات و موهومات را بسیار و بلکه بیشتر افراد بشر همیشه به جای حقیقت پذیرفته و فکر و ذهن خود را به آن مشغول داشته‌اند و بسیاری از مردم هم هستند که حتی در کارهای روزمره و امور عادی که طبق اسباب معین جریان دارد، منتظر خرق خادت هستند.

ولی بشر به عالم غیب معتقد است و ماوراء طبیعت را باور کرده است. غیب

فصل دوم / نبوت ۷۱

این عالم را بر این عالم و بر این سلسله اسباب و مسببات عادی و محسوس قاهر و غالب می‌داند چون همه چیز را از جمله همین اسباب و مسببات را به آن عالم غیب مستند می‌داند.

غیب مطلق (یعنی خدای جهان) را می‌ستاید و در برابرش نیایش می‌کند و ظاهر این عالم را مانند سنگ و کلوخ می‌بیند که تقدس و احترامی ندارند. هر چیز و هر کس را در صورتی قابل احترام و تقدس می‌داند که با غیب عالم و عالم غیب ارتباط خاص داشته باشد ارتباطی که درجات و مراتب آن متفاوت است.

دین و مذهب بر اساس ایمان به غیب استوار است که فطری بشر است و اگر ایمان به غیب نباشد دین و مذهب مفهوم ندارد بلکه باید گفت دین و مذهب همان ایمان به غیب است و گرنه در امور محسوس و ظاهر ایمان داشتن و نداشتن مطرح نیست.

این احساس و باور سبب شده است که بشر می‌خواهد با آنان که بیشتر این ارتباط را دارند آشنا شود و از آنها راه تکمیل ارتباط و برنامه پیمودن و جلو رفتن در این راه را بیاموزد. ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله را که در این ارتباط تا حد ممکن پیش رفته‌اند بشناسد و از آنها حقایق غیبی را جويا شود.

این احساس فطری بشر به عالم غیب، اگر به‌طور صحیح رهبری نشود سبب می‌شود که کسانی که در معارف دینی آگاهی ندارند و از انوار هدایت انبیاء استفاده نکرده‌اند به ارواح مرموز قائل شوند و غیب و ماوراء طبیعت را آنچه‌انکه باید نشناسند. این افراد پیدایش هر چیز و هر صنف و نوعی را به یک امر غیرعادی و موجود نامرئی نسبت می‌دهند بلکه پادشاهان و زورمندان هم بر اساس همین

تدین فکری و سوءاستفاده از انحطاط فکری مردم، خود را به عالم غیب نسبت داده و از افراد غیرعادی شمرده‌اند.

در اثر این دو نوع درک (درک صحیح و درک غلط از عالم غیب) خرافات و عقلیات و اباطیل و حقایق در برابر هم قرار گرفته و گاهی درهم آمیخته شدند به طوری که تشخیص و تمیز حق از باطل برای بسیاری دشوار شده است. از اینجا روشن می‌شود که اعجاز و معجزه برای جداسازی حقایق از اباطیل است برای آنکه بدون شاهد و دلیل، ادعای کسی را نپذیریم و خبرش را از عالم غیب باور نکنیم.

اصل عالم غیب و وجود خدا با این معجزه بزرگ یعنی جهان خلقت ثابت است و اما ارتباط و اتصال خاص با خداوند - که از آن تعبیر به رسالت و نبوت می‌شود - نیز باید با معجزه‌ای حسی یا عقلی ثابت شود.

در بین تمام طبقاتی که خود را به خدا و عالم غیب نسبت داده و مدعی ارتباط با خدا و یا ارواح مرموز شده‌اند و خود را نماینده‌ای از عالم غیب معرفی کرده‌اند، طبقه‌ای که توانسته‌اند آن را ثابت کنند و گواه حسی یا عقلی به مردم ارائه نمایند فقط پیامبران بودند که هم خودشان و هم اوصیای آنها با معجزاتی که نشان دادند در واقع با خرافات مبارزه کرده و فکر بشر را آزاد نمودند.

جستجوی اعجاز و درخواست معجزه نه فقط سبب رواج خرافات نمی‌شود بلکه خرافات را از بین می‌برد. معجزه برهان است و برهان مؤکدترین و

محکم‌ترین دلیل و گواه است: ﴿فَدَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ﴾^۱

معجزات و خوارق عادات بر دو گونه‌اند:

گاهی معجزه امری است که بشر بر آن قادر نیست و بدون مدد غیبی نه بالفعل و نه بالقوه تحت اختیار او قرار ندارد مانند «تبدیل عصا به اژدها» و «ید بیضاء» و «بیرون آمدن ناقه از سنگ» و «بینا کردن کور مادرزاد» و «زننده ساختن مردگان» و بعضی از معجزات دیگر. این گونه امور از مقوله امور مادی نیست ولی اقتدار بشر بر آنها نیز خارج از پرواز گمان بشر نیست.

به بیان دیگر، گاهی معجزه امری است که به وسیله تسبیب اسباب مادی نمی‌توان آن را محقق نمود چون مسبب اسباب مادی نیست مثل اموری که به آن اشاره گردید هرچند اقتدار بر آنها خارج از شئون بشری نیست و چنان‌که امکان دارد این امور بدون واسطه بشر محقق شود، به واسطه بشر و اعطای قدرت این افعال و تصرفات به او نیز ممکن‌الوقوع است.

و گاهی معجزه امری است که تحت شرایط و تسبیب اسباب از انسان قابل صدور است مثل خواندن و نوشتن و تألیف و تصنیف و اکتشاف و اختراع و صنایع مختلف و تولیدات گوناگون و ایراد خطابه‌های علمی و دقیق و دادن برنامه‌های پزشکی و بهداشتی و طرح‌ها و نقشه‌های گوناگون که همه این امور بالقوه تحت اختیار بشر است و با تسبیب اسباب به آنها دست می‌یابد ولی حصول بالفعل همین امور بدون تسبیب اسباب، عملی غیرمادی است و از مقوله امور مادی و حاصل از اسباب و مسببات ظاهری و مادی نیست.

البته در این قسم دوم شرط معجزه بودن این نیست که امری که به عنوان معجزه معرفی می‌شود کامل‌تر از افراد دیگری که از نوع آن هستند باشد بلکه

همین قدر که خارق عادت و خارج از قانون اسباب و مسببات عادی و مادی واقع شود، معجزه است.

به عبارت دیگر در شق اول، نفس آن امری که وقوع یافته مثل ازدها شدن عصا معجزه است و هیچ کس تحت هیچ گونه شرایط مادی و تسبیب اسباب ظاهری نمی تواند مثل آن را بیاورد و در قسم دوم وقوع آن بدون اسباب مادی و دفعتاً معجزه است.

به بیانی دیگر در قسم اول معجزه امری غیرعادی است که نبی یا ولی آن را اظهار می کند ولی در قسم دوم امری عادی است که به طور غیرعادی و بدون اسباب ظاهری واقع می شود.

بنابراین صدور کتاب و نوشته و بیان حقایق و معارف از انسان اگرچه فی حدنفسه معجزه نیست چون بالقوه دست یابی بر آن با اسباب ظاهری فراهم است، اما صدور آن از شخصی که درس نخوانده است و مدرسه و مکتب و استادی ندیده، معجزه است. خواه بگوییم تحقق آن بدون اسباب ظاهری و عادی معجزه است یا تحقق دادن آن بدون سبب ظاهری معجزه است یعنی خواه معجزه را کیفیت وقوع آن امر بگوییم یا واقع ساختن و تحقق بخشیدن که عمل آن شخص است آن را معجزه بخوانیم فرق ندارد.

عِبَارَاتُنَا شَتَّى وَحُسْنُكَ وَاحِدٌ وَكُلُّ إِلَيَّ ذَاكَ الْجَمَالِ يُشِيرُ

حاصل کلام آن است که وقوع معجزه به دو گونه است و به هریک از دو صورت واقع شود دلیل صدق ادعای پیامبر است:

فصل دوم / نبوت ۷۵

نخست آنکه معجزه بدون واسطه خودِ نبی و مستقیماً به قدرت کامله الهی واقع شود که شاید «تبدیل عصا به ثعبان» و «ید بیضاء» و «بیرون آمدن ناقه از سنگ» و به طور یقین «قرآن مجید» از این قبیل است. هرچند امکان این را که خداوند متعال به موسی قدرت بر تصرف در عصا را داده باشد یا به محمد ﷺ قدرت بر انشاء قرآن داده باشد، منکر نیستیم و اگر به این صورت هم بود معجزه بود.

ولی قرآن کریم بدون واسطه بشر معجزه است و کلام خداوند متعال است و کلام پیامبر ﷺ نیست خود این الفاظ و کلمات و جمله‌ها بر پیامبر اکرم ﷺ وحی شده است هرچند اگر پیامبر ﷺ هم بر انشاء چنین کلامی اقتدار می‌یافت باز هم معجزه بود.

قسم دوم آن است که معجزه به واسطه نبی یا وصی باذن الله تعالی واقع شود یعنی نبی یا وصی به واسطه کمال نفسی که دارد که بر حسب حکمت الهیه سبب قدرت بر تصرف در کائنات می‌شود یا به افاضه مستقیم این قدرت به آنها، قادر بر انجام این افعال باذن الله تعالی می‌شوند. ظاهراً بیشتر معجزاتی که از پیامبر ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ ظاهر شده از قسم دوم و اعظم معجزات که قرآن مجید است از قسم اول است.

خلاصه کلام آن است که صدور معجزه از بشر به اقدار الله تعالی و تأییده اگرچه از افرادی خاص و رجال انسی ظاهر می‌شود و از مقوله امور عادی و تحت اسباب و مسببات مادی و ظاهری نیست، از مقوله امور غیربشری نیست که لازم باشد در همه جا بلاواسطه و بدون واسطه شخص نبی و اختیار و قدرت او واقع شود بلکه به هر دو نحو وقوع آن قابل تصور است و در هر دو صورت هم استناد دادن آن به خداوند تعالی صحیح است.

پس از بیان این مقدمه ببینیم کتاب خدا و قرآن کریم چگونه معجزه‌ای است و آیا معجزه پیغمبر اکرم ﷺ منحصر به آن بوده یا معجزات دیگر نیز داشته‌اند و در صورت دوم از چه نوع معجزاتی بوده‌اند؟

ممکن است گفته شود: قرآن کریم از اموری است که با اسباب عادی و ظاهری وجود پیدا می‌کند و بالقوه آوردن آن تحت اختیار بشر می‌باشد و به این ملاحظه می‌توان گفت از مقوله امور بشری است و عمل غیربشری است زیرا: اعجاز آن از این جهت است که بدون اسباب عادی و ظاهری موجود شده درحالی که آنچه در امکان و اختیار بشر است با اسباب عادی و داخل در سلسله اسباب و مسببات ظاهری است.

و به بیان دیگر: این نوع عمل که قرآن یک فرد آن است، دو فرد دارد یک فرد آن فردی است که با اسباب ظاهری حاصل می‌شود و بشر بر آن قادر است و علم بشری است و فرد دیگر آن بدون اسباب و به خرق عادت حاصل می‌شود و به جز حضرت رسول اکرم ﷺ احدی آن را ارائه نکرده است آن عمل غیربشری است.

این نظر اگرچه از احدی نقل نشده است، باطل است و بطلان آن در نهایت وضوح می‌باشد زیرا بر این فرض آوردن مثل قرآن با تعلیم و تعلم و تسبیب اسباب ممکن می‌شود در صورتی که آوردن مثل قرآن و حتی یک سوره از آن در هیچ شرایط و با وجود تمام امکانات علمی و ادبی امکان ندارد. اعلان اعجاز قرآن از عصر رسالت تا امروز و تا قیام قیامت در تمام جهان در تمام مراکز ادبی و علمی طنین‌انداز است. از تمام بشریت می‌خواهد که اگر

فصل دوم / نبوت ۷۷

می توانید تحت هر شرایط و فراهم کردن اسباب مثل این قرآن را بیاورید و هرگز نخواهید آورد.^۱

بسیار ساده اندیشی و دور از تعمق و تحقیق است اگر کسی بگوید: «قرآن چون کتاب و نوشته است، از مقوله امور بشری است هر چند عمل غیربشری است زیرا این کتاب در منطقه‌ای مثل آتن و رم و اسکندریه و مدائن آورده نشده بلکه در ریگستان داغ صحرا و جمع شترداران وحشی چنین معجزه‌ای پدید آمده است»؛ زیرا از این گوینده می پرسیم مقصود شما از کتاب که می گوئید معجزه بزرگ و جاوید است، اگر این است که نوشته که نتیجه کار عادی بشر (نوشتن) و افراد خط آموخته و باسواد است، چون بشر درس ناخوانده و خط نانوشته آن را نوشته است معجزه و عملی غیربشری است و فقط خط نویسی و نوشته و کتابت را بدون توجه به محتوا و امتیازات لفظی و معنوی آن معجزه می دانید، این بیان در تعریف اعجاز قرآن دور از حقیقت است زیرا:

اولاً: معجزه بودن قرآن نوشته و کتابت آن نیست زیرا قرآن را نویسندگان وحی می نوشتند.

و ثانیاً: با توصیف هایی که در خود قرآن از آن شده است سازگار نیست.
و ثالثاً: قرآن که تحدی می کند و اعلام می نماید که اگر در مورد این وحی که بر رسول خدا ﷺ نازل می شود - یعنی همین قرآن - شک دارید یک سوره مثل آن را بیاورید و هرگز نخواهید توانست، نه از این جهت است که چون شما همه بی سوادید و خط نوشتن نمی دانید، نمی توانید مثل این کتاب را بیاورید و اگر

۱. بقره، ۲۳-۲۴؛ اسراء، ۸۸

درس خوانده و باسواد بودید می توانستید مثل آن را بیاورید. این اعلان عام به تمام افراد بشر باسواد و بی سواد و دانشمند و ادیب و همه و همه تا روز قیامت و بقای تکلیف و شریعت است.

و رابعاً: این خطاب بنا به برداشت شما معنایش این می شود که در همه قرن ها و اعصار اگر بی سوادی توانست خط بنویسد و درس نخوانده توانست نوشته ای بنویسد اعجاز قرآن خدشه دار شود.

اما اگر در پاسخ از اشکال چهارم گفته شود: «چنین کاری - یعنی درس نخوانده بتواند خط بنویسد - بدون مدد الهی و اقدار الهی ممکن نیست و نسبت به احدی بعد از رسول خدا ﷺ اظهار نخواهد شد پس قرآن کلام خدا و معجزه است»، در جواب می گوئیم: در این صورت درس نخواندن پیامبر ﷺ باید با دلیل خارج که یکی تواتر و دیگر وضع معلوم عصر آن حضرت است ثابت شود و بنابراین با سایر معجزات که به نقل متواتر ثابت می شود فرقی نخواهد داشت در صورتی که آنچه مسلم است این است که قرآن مجید خودش معجزه است اگرچه آورنده آن یک نفر درس نخوانده و مدرسه ندیده است.

خود قرآن معجزه است و بیشترین اتکا در اعجاز به خود قرآن است و اینکه آیه ای بی مانند است. چنان که آوردن مثل کل کتاب تکوین در امکان بشر نیست آوردن مثل این کتاب که همانند کتاب تکوین در کمال جامعیت و تمامیت و نور و هدایت است در امکان بشر نیست.

همه درس خوانده ها و علما و بلغا و فصحا اگر جمع شوند از آوردن مثل قرآن عاجز می باشند و مرور زمان و گذشت بیش از چهارده قرن حقانیت این تحدی

فصل دوم / نبوت ۷۹

را بیش از پیش ثابت نموده و می‌نماید و از این جهت است که قرآن معجزه باقیه و برهان خاتمیت اسلام و حقانیت تمام انبیای سلف می‌باشد.

یکی از وجوه اعجاز قرآن و شاید بارزترین آنها فصاحت و بلاغت خارق‌العاده آن است که از آن زمان تا به حال همچنان مورد تصدیق و گواهی اهل لسان و ادب بوده است.

با اینکه در عصر نزول قرآن بزرگترین فصحا و بلغای عرب در شبه‌جزیره عربستان بودند و اکثریت قریب به اتفاق مردم کلام فصیح و بلیغ را می‌شناختند، همگی در برابر قرآن و فصاحت و بلاغت آن خاضع شده و از اینکه بتوانند سوره‌ای کوتاه نظیر قرآن بیاورند عاجز شدند.

یکی دیگر از وجوه متعدد اعجاز قرآن اشمال آن بر بیان معارف و حقایق توحید و الهیات و اصول شرایع و اخلاق و تعالیم اجتماعی و سیاسی است که در این جهت نیز قرآن به‌خودی‌خود معجزه است و هیچ کتابی مثل قرآن این‌گونه مسائل را عرضه و بیان نکرده است.

یکی دیگر از وجوه اعجاز قرآن اخبار از حوادث غیبی و اموری است که قرن‌ها بعد و تا عصر ما به تدریج بشر با نیروی علم و کاوش بر برخی از آنها واقف شده و خواهد شد.

اگر گفته شد: اگر مسأله درس نخواندن پیامبر ﷺ و آوردن قرآن از سوی شخصی که درس نخوانده است و مکتب و مدرسه ندیده در کنار اعجاز قرآن قرار ندارد و امر اعجاز قرآن به آن ارتباط ندارد، چگونه بعضی از مفسرین رجوع ضمیر در ﴿مِنْ مِثْلِهِ﴾ را در آیه کریمه ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا﴾

بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱، به عبد در ﴿عَبْدِنَا﴾ محتمل دانسته‌اند؟

آیا این خود دلیل نیست بر اینکه آوردن قرآن از سوی آن حضرت به این لحاظ که درس نخوانده و مکتب ندیده است معجزه است و قرآن از مقوله امور بشری و عمل غیربشری است؟

در پاسخ می‌گوییم: اولاً: بنابراین احتمال هم ممکن است معنی آیه این باشد: اگر شک دارید، بیاورید سوره‌ای را از مثل بنده ما یعنی از بشری مثل او چون این قرآنی که او آورده از بشر نیست از خدا است و کلام خداست و احدی از بشر نمی‌تواند از پیش خود نظیر آن را بیاورد.

ثانیاً: بنابر این احتمال اعجاز از این جهت که آورنده قرآن مجید شخص درس‌نخوانده و استادندیده بود و شبه جزیره عربستان در آن عصر، آتن و روم و مدائن و اسکندریه نبوده است، به ملاحظه محتوا و حقایقی است که در آن است که دانشمندان آن سرزمین‌ها هم به آن نرسیده بودند و به جهت اعجاز آن از جهت فصاحت و بلاغت که امری ذوقی و فطری است و اعراب بی‌سواد و درس‌نخوانده آن را دارا بودند ارتباط ندارد؛ زیرا همین درس‌نخوانده‌ها بودند که قصاید و خطبه‌های فصیح و بلیغ را انشا می‌کردند.

ثالثاً: هرگز کسی انکار نمی‌کند که این هم یک معجزه بزرگ است؛ لذا احتمال رجوع ضمیر به عبد در این آیه یک احتمال کاملاً معقول و موجه است. این معجزه است که کتابی را که درس‌خوانده‌های جهان در تمام اعصار از آوردن مثل

فصل دوم / نبوت ۸۱

آن عاجز باشند، شخص درس‌نخوانده‌ای بیاورد و خود به تمام نکات و دقایق و حقایق عالی و مقاصد بلند آن آگاه باشد و به مردم آن را تعلیم دهد. براساس آن جریان تاریخ را عوض کند و امتی رشید به وجود آورد که تاریخ انسانیت نظیر آن را سراغ ندارد.

اما وقتی می‌گوییم قرآن معجزه است، وقتی این آیه کریمه را می‌خوانیم: ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۱ مقصودمان خود قرآن است که معجزه است، نور، بیان، موعظه، شفا و هدایت است که حتی کفار و ملاحده در برابر آن سر تعظیم فرود آورده و می‌آورند.

بنابراین واضح می‌شود که قرآن از مقوله امور غیربشری است به این معنی که با تسبیب اسباب و درس خواندن و بودن در مرکز فصحا و بلغای سرزمین شبه جزیره عربستان در عصر نزول قرآن و با درس خواندن در همه دانشگاه‌ها و همکاری همه دانشمندان و ادبا همانند آن آورده نمی‌شود مثل بیرون آمدن ناقه از سنگ هیچ‌گونه اسباب عادی ندارد که کسی بتواند با آن اسباب مثل آن را بیاورد. نکته‌ای که در اینجا توجه به آن مفید است این است که قرآن مجید با اینکه در اوج فصاحت و بلاغت و اقوی البینات و اجل المعجزات است و با تسبیب اسباب عادی علمی و مادی نمی‌توان مثل آن را آورد آیه عالم غیب و وجود خدا است و به معنایی که گفته شد از مقوله امور بشری نیست و مثل قلب عصا به اژدها و شیر شدن صورت پرده به اسباب غیبی و غیرمادی مستند است، کلام

است و الفاظ است و سخن است که هر بشری بر تلفظ این الفاظ و کلمات قادر است و بر ترکیب آنها با یکدیگر توانا است و شاید کاری برای او از سخن گفتن آسان تر نباشد. حروف تهجی و لغات همه در اختیار اوست ولی با این قدرت و توانایی که بر تلفظ به این الفاظ و تکلم به این کلمات و تلفیق و تنسیق آنها با یکدیگر و ساختن جمله‌ها دارد از آوردن مثل قرآن عاجز است. چنان‌که پزشکان زمان عیسی علیه السلام و ساحران عصر موسی علیه السلام با همه اطلاعاتی که از طب و سحر داشتند از معارضه با معجزات آن دو پیغمبر بازماندند.

یکی از جوهری که درباره معنای حروف مقطعه ابتدای سوره‌هایی از قرآن مجید احتمال داده شده، همین است که آوردن این حروف در ابتدای این سوره‌ها اعلام این مطلب است که قرآنی که معجزه است و کلام خدا است و کلام بشر نیست از این حروف کاف، الف، لام و... و کلماتی که از این حروف ساخته شده می‌باشد که شما در زندگی شب و روز همه‌جا با آن سر و کار داشته و به کار می‌برید و از آن قصیده‌ها و خطابه‌های فصیح و بلند می‌سازید و با اینکه این کار برای شما بسیار عادی و آسان است و بالبدیهه قصیده می‌سرایید و خطبه می‌خوانید از اینکه بتوانید مثل این قرآن سوره‌ای را بیاورید عاجز و ناتوانید.

در اینجا سخن را در اقسام معجزه و اینکه قرآن مجید از کدام قسم معجزه است و اینکه غیر از قرآن مجید پیغمبر صلی الله علیه و آله معجزات دیگر داشته‌اند پایان می‌دهیم. بدیهی است در ضمن مسائل مهمی که در این بحث بررسی شد معلوم شد که:

اولاً: قرآن مجید معجزه‌ای است که مثل خارج شدن ناقه از سنگ و تبدیل عصا به اژدها با اسباب عادی و مادی آوردن مثل آن ممکن نیست و اگر اموری که عادتاً با اسباب ظاهری عادی در اختیار بشر است به خرق عادت و اعجاز آورده شود از این جهت که اسباب آوردن مثل آنها در اختیار بشر است از مقوله امور بشری ولی عملی غیربشری باشد قرآن مجید از این مقوله نیست و به این تعبیر از مقوله امور غیربشری است زیرا ایجاد مثل آن از محدوده اسباب عادی و ظاهری خارج است.

ثانیاً: پیغمبر اکرم ﷺ علاوه بر قرآن مجید معجزات بسیار دیگر نیز داشته‌اند که از هر دو مقوله بوده یعنی هم از آنهایی که آوردن مثل آنها مطلقاً در تحت اختیار بشر نیست و هم از آنهایی که آوردن آنها، با اسباب در اختیار بشر است ولی بدون اسباب خرق عادت و معجزه است مثل تسبیح سنگریزه و تکلم سوسمار به زبان فصیح و اجابت درخت امر آن حضرت را و آمدن آن به خدمت حضرت و اشباع خلق کثیر به قلیل و شفای بیماران و اخبار از غیب و به زیر خاک کردن هسته خرما و در همان لحظه درخت شدن و ثمر دادن.

فرق قرآن مجید با تمام این معجزات باقی بودن و جاودان ماندن آن است که بدون توسل به هیچ‌گونه نقل متواتر، امروز و تا قیام قیامت اعجازش ظاهر و به‌خودی‌خود معجزه است.

اقسام معجزه

معجزه گاهی از جنبه‌ی ذاتی مافوق درک انسان و اطلاع او از اسباب و مسببات است مانند قلب عصا به اژدها، و ید بیضا یا بیرون آمدن ناقه از سنگ یا

بینا کردن کور مادرزاد و زنده ساختن مردگان و تصرف در جمادات و نباتات، و گاهی از جنبه ذاتی با علم و اطلاع بشر از اسباب و مسببات موافق است، و تحت حیطة عقل و درک انسان درمی آید.

به عبارت دیگر گاهی معجزه چیزی است که خودش در عالم بسیار است و دیدن آن اعجاب آور نیست پدیده‌ای است که ذهن و حس به امثال و نظائرش آشنا شده است ولی آورنده آن کسی است که در آن رشته وارد نیست و صدور آن از او خرق عادت و شگفت‌انگیز است. مثل اینکه اگر یک شخص بی‌سواد یا یک نفر نقاش استادندیده و نقاشی نکرده خط بنویسد و بهترین تابلوهای نقاشی را تحویل دهد یا یک شخص تحصیل نکرده نسخه‌های مفیدی که پزشکان حاذق از آن دربمانند، بنویسد یا یک نفر مکتب‌نرفته و مدرسه‌ندیده خطابه‌های دقیق علمی ایراد کند، و مسائل مشکل علمی را پاسخ بدهد اینها هر دو معجزه است در این یک خط نوشتن و نوشته معجزه نیست ولی خط‌ننوشته و درس‌نخوانده خط بنویسد یا خطابه‌های علمی ایراد کند خارق عادت است، و در صورت نخست قلب عصابه اژدها معجزه است.

به عبارت دیگر گاهی خرق عادت از جنبه فعلی معجزه است و گاهی از جنبه فاعلی، پس امکان دارد که معجزه از مقوله کارهای بشری باشد ولی عمل بشر نباشد چنانچه غالباً از مقوله امور غیربشری است که در این صورت عمل غیربشری است.

در مورد قرآن به هر دو معنی اعجاز شده است از بعض جهات اعجازش به معنی اول است، و از بعض جهات به معنی دوم است. از جهت اینکه در قرآن

تعالیم و حقایقی که به تدریج پس از قرن‌ها کشف می‌شود در آن عصر و در آن محیط از جانب یک نفر اُمّی درس نخوانده بیان شد ذات این موارد اعجاز امور بشری است ولی عمل غیربشری است چنانچه این معنی از آیه ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ﴾^۱ بنا بر رجوع ضمیر «مِنْ مِّثْلِهِ» به سوی خود پیغمبر استفاده می‌شود.

و از جهت اینکه در عالی‌ترین مرتبه فصاحت و بلاغت است، و آوردن مثل آن برای بشری ممکن نیست، و اینکه کتابی به جامعیت و هدایت آن نخواهد رسید از امور غیربشری است.

چنانچه می‌فرماید: ﴿لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْحِجْنُ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ﴾^۲، که اثبات می‌نماید آوردن مثل قرآن با اجتماع جن و انس، و با تشکیل کنفرانس‌های علمی و ادبی، و مجامع تحقیقی در مرور تمام قرون و اعصار امکان‌پذیر نیست. ظهور این همه علوم، و این جامعیت جنبه هدایت، و فصاحت و بلاغت مثل قلب عصا به ثعبان کار بشری نیست، و اگر پیغمبر تمام دانشگاه‌ها را دیده بود بدون وحی، آوردن کتابی مثل قرآن و دینی مانند اسلام ممکن نبود.

بلی ممکن است تبدیل عصا به اژدها ابتدا برای توده مردم اعجاب‌انگیز باشد ولی قرآن برای هوشمندان، و روشن‌ضمیران بیشتر جالب است. آن معجزه‌ای بود که اگر هم باقی می‌ماند به مرور زمان و انس مردم به دیدنش اهمیتش از بین

۱. بقره، ۲۳.

۲. اسراء، ۸۸.

می‌رفت، و مانند یکی از پدیده‌های این عالم می‌شد، و این معجزه‌ای است که همیشه ذوق و فکر و روح بشر را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد، و عجایب آن به گذشت زمان آشکارتر می‌شود.

کلام ابن‌رشد پیرامون اعجاز قرآن

ابن‌رشد یکی از مردان نامدار عالم علم و متخصص در رشته‌های مهم علمی که در وصف او، می‌گوید: «بسیاری از اغلاط فکر انسانی را تصحیح کرد، و ثروت سرشاری بر نتایج کوشش‌های عقل بشری افزود که از آن بی‌نیازی نیست» او رهبر حرکت‌های مهم علمی در پزشکی، و علوم عقلی به شمار می‌آید، و آرای او هنوز هم مورد توجه است، و او کسی است که می‌گوید «مَنْ اشْتَغَلَ بِعِلْمِ التَّشْرِيحِ اِزْدَادَ اِيْمَانًا بِاللّٰهِ» فهرست کتاب‌های او در مقدمه کتاب فلسفه ابن‌رشد درج است.

این مرد پیرامون اعجاز قرآن کلامی دارد ما از آن اقتباس می‌کنیم و آن را با بیان خود تکمیل می‌نماییم: می‌گوییم فرق بین قرآن و معجزات دیگر مانند شفای کور مادرزاد، ید بیضا، احیای اموات این است که این‌گونه خوارق عادات هرچند برهان حقانیت است فعل نبی و پیغمبر از آن جهت که نبی و پیغمبر است نیست و به عبارت دیگر عین نبوت و پیغمبری او نیست و خارج از عین نبوت او است. میزان صحت قول و مطابق بودن آن با واقع که می‌گوییم فلانی پیغمبر است یا عالم است یا پزشک است پزشک بودن و نبوت و علم و طب است، و امارات خارجی بر صحت حمل نبی و عالم و پزشک عین نبوت و علم و طب نیست، قلب عصا به ثعبان یا ابراء اکمه و ابرص یا خبر از آنچه ذخیره کرده‌اید، و این

فصل دوم / نبوت ۸۷

قبیل معجزات امارات و شواهد خارجی بر صحت ادعای نبی است، و اینکه قضیه «هذا نبی» (این پیغمبر است) صادق و راست است.

ولی قرآن که معجزه است عین موضوع نبوت است زیرا نبوت و رسالت غیر نزول وحی و اخبار از خدا و آوردن شریعت و برنامه سعادت و ابلاغ اوامر و نواهی خدا و تعالیم اخلاقی و اعتقادی و اجتماعی، چیزی نیست و خدا همین را معجزه پیغمبر اسلام ﷺ اعلام کرده و مثل معجزه از خود برای خود است، و نبوت و رسالت با معجزه در اینجا یکی شده است.

فرق بین این دو نوع معجزه تقریباً مثل این است که یکی می‌گوید من پزشکم و دلیلیم این است که بیماران را معالجه می‌کنم از همان موضوع مورد ادعا دلیل آورده و خودش را - مثل آفتاب آمد دلیل آفتاب - دلیل خودش قرار داده است دیگری می‌گوید من پزشکم و دلیلیم این است که روی آب راه می‌روم این دلیل خارجی است و به قول ابن‌رشد قانع‌کننده است چون کسی که قدرت دارد بر روی آب راه برود که عملی بشری نیست بر معالجه بیماران که عملی بشری است به طریق اولی قدرت دارد و اما خود عمل را دلیل قرار دادن و دلالت خود عمل بر آن برهان است و از هر دلیلی محکم‌تر است.

در مورد نبوت هم همین قسم است معجزاتی که خارج از ذات نبوت باشد اگرچه حجت است و یقین‌آور است و چون مقارن با ادعا است بالاتر از دلیل اقناعی است بلکه الزامی و قطعی است معذک در دلالت بر نبوت مثل دلالت خود نبوت بر نبوت نیست.

پیغمبر اسلام ﷺ می‌گوید: این وحی من و این آیاتی که بر من نازل می‌شود

معجزه است و شما که در سخنوری، ادب، بیان، خطبه‌سرایی، شعر و همه فنون سخن استادید اگر همه جمع شوید و همه با هم همکاری کنید هرگز مثل این آیات مثل این وحیی که بر من نازل می‌شود نمی‌توانید بیاورید عاجزید و ناتوان. این معجزه در خود وحیی که به من می‌شود قرار داده شده است. مرور زمان هم ۱۴ قرن است که این موضوع را اثبات کرده و ادبا و سخن‌شناسان و سخن‌پردازان عالی‌قدر مسلمان و مسیحی به اندیشه اینکه بتوان مانند قرآن یک سوره‌ای را آورد هم نزدیک نمی‌شوند.

فرق دیگر قرآن با معجزات دیگر این است که آن معجزات اگر مقرون به ادعای نبوت نباشد دلالت ندارد و مانند یک پدیده‌ای از پدیده‌های عالم آفرینش یا یکی از کرامات افراد محسوب می‌شود ولی در قرآن این انفکاک تصور نمی‌گردد و شرط مقرون بودن معجزه با ادعای نبوت در اینجا زائد است.

فرق معجزه حسی و عقلی

فرق بین معجزه حسی و مادی و معجزه عقلی و علمی این است که معجزه حسی مثل معجزات انبیای گذشته و بسیاری از معجزات پیغمبر ما دلیل نبوت برای همگان است و معجزه عقلی و علمی در بیشتر موارد دلیل برای خواص و دانشمندان است و باید نیروی عقل و فهم به کار افتد تا معجزه را ادراک کند.

معجزه عقلی و علمی مثل معجزات علمی قرآن و مثل جامعیت و اکمل بودن آن از تمام کتاب‌های آسمانی و شرایع دیگر، و مانند سیره و روش پیغمبر در وقایع مختلفه و رویدادهای گوناگون زندگی و وضع لباس و خوراک و سلوک با

مردم و اخلاق او که نمونه‌های انسانی بود این معجزات را عقل‌های بالغ و روشن مستقیماً و با کمک علم درک می‌کنند.

اما در معجزات مادی و حسی هم اگرچه عقل وارد می‌شود و باز هم باید حکم کند ولی بر صحت دعوی حکم می‌کند اگرچه کسی که معجزه را می‌بیند حقیقت آن را نشناسد و شناخت آن برایش ممکن نباشد.

علت اینکه به معجزات عقلی و علمی اکتفا نشده این است که بیشتر در معرض اشتباه‌کاری و قیل و قال و جدال است، آرای ناقص و کوتاه در این میدان به جولان می‌افتند و افرادی که خبره و بصیر نیستند هم در این موضوع اظهارنظر می‌کنند و کسانی که معجزات حسی را لازم نمی‌دانند از این نکته غافل هستند و به ترقی فکری بشر اتکا می‌کنند.

در مورد معجزه حسی کمتر این اشتباه‌کاری‌ها راه می‌یابد و دهان مخالف بسته می‌شود و توجیه و تفسیر مخالفی که مورد قبول همگان واقع شود در آن نمی‌توان کرد. از این جهت معجزات حسی و مادی نقش مهمی را در نفوذ کلمه پیامبران و جلب قبول باور عامه دارند و بدون آن - درحالی‌که رشد فکری جامعه و بی‌نظری و ترک اغراض شخصی نباشد با اتکا بر معجزات عقلی و علمی در صورتی‌که برای همگان آشکار نباشد - نمی‌توان هدایت انبیا و پیامبران را در همه دل‌ها گسترش داد و به بیان دیگر حجت خدا بر همه خلق تمام نمی‌شود.

لذا تاریخ انبیا مشحون از معجزات حسی و مادی است و پیغمبر اسلام ﷺ نیز از این معجزات بسیار داشت و هر کس در تواریخ و اخبار مطالعه کند و معجزات آن حضرت و خبرهای غیبی او را ببیند و بهانه‌گیر نباشد شکی برای او

باقی نمی‌ماند. اگر بر این معجزات، معجزات و خوارق عادت و خبرهای غیبی علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام را اضافه کنیم که در کتب و تواریخ شیعه و سنی تا زمان ما ضبط شده‌اند، بیش از آن می‌شود که بتوان احصا کرد.

بی‌جهت برای خوشامد بعضی مردم که فقط به اسباب و علل حسی مأنوس می‌باشند، نباید در این‌گونه معجزات که پدیده‌هایی غیر قابل انکار است سخنان تردیدآمیز بگوییم و واقعیات و عینیات را منکر شویم.

معجزه هم مثل پدیده‌های دیگر است که وجود یافته و محسوس شده است هرچند شما نتوانید با اسباب و علل ظاهری آن را توجیه و تفسیر نمایید.

صحیح است که با وجود قرآن که از جهات متعدد معجزه است و برای همگان باورآور است برای معجزات حسی به‌خصوص برای مردم روشنفکر و عالم تردیدی باقی نمانده است و قرآن عظمتش بر همه غالب شده و روزبه‌روز توجه به این معجزه بیشتر می‌شود اما این دلیل آن نیست که ما معجزات دیگر و تواریخی را که همه بر آن اتفاق دارند و کتب سیره پیغمبر را که این معجزات را نقل کرده‌اند و از حد تواتر گذشته کنار بگذاریم.

قرآن معجزه حسی یا علمی

قرآن معجزه مادی و حسی که تصرف در امور مادی و عناصر طبیعی و بسائط و مرکبات عالم طبیعت مثل کوه، دریا، زمین، خاک، ستارگان، جماد، نبات، انسان و حیوان باشد، نیست.

قرآن از جنبه فصاحت و بلاغت معجزه است از اینکه موضوعش که کلام و بیان است و اسبابش در اختیار هر بشری قرار دارد و موادش را که حروف و

فصل دوم / نبوت ۹۱

کلمات باشد همه می دانند و در سخنان خود استعمال می کنند مع ذلک از همین مواد و کلمات و چنین کار بشری سهل و آسان که با اسباب مادی انجام می شود معجزه اظهار شده است.

اعجاز علمی قرآن با توجه به مبادی و مبانی علمی که در آن بیان شده و با توجه به آیات الهیات و توحید و نبوت و اخلاق و دعوت به عدالت و حریت و اصول صحیح تشریعات و قصص گذشتگان و اشاره به اوضاع آفرینش و نظام عالم خلقت و واداشتن بشر به تفکر و تعقل و مطالبی که در علوم مختلف مطرح است، ثابت و واضح است.

این اعجاز به خصوص در میدان تشریح در عصر ما - که پیروزی های صنعتی بشر و قدرت او در تصرف در کرات و فضا چشمگیر شده و مع ذلک از ارائه برنامه ای جامع الجهاات و کافی تمام جوانب وسیع انسان و مصالح روح و جسم و باطن و ظاهر او عاجز مانده است - آشکارتر شده است و مرور زمان عظمت قرآن را در ناحیه تشریح بیشتر تأیید و استوار می سازد.

اهمیت و برتری این کتاب بر کتاب هایی مثل تورات و انجیل که پشتوانه اصل تحریف نشده آنها آن معجزات حسیه بود هر روز ظاهرتر می شود و علما و دانشمندان رشته های مختلف از خودی و بیگانه آن را به صراحت اعلام کرده و قرآن را بزرگترین ثروت علمی و تربیتی و تشریحی و اخلاقی می دانند که در اختیار بشر گذارده شده است.

مع ذلک این به آن معنی نیست که قرآن فقط جنبه معجزه علمی دارد و برای همگان نیست، قرآن از جهت اعجازش در فصاحت و بلاغت و در خبر دادن از

امور غیبی و در خبر دادن از حقایقی که دنیا پس از قرن‌ها به آن دست یافته برای همگان معجزه است و از هر معجزه مادی و حسی روشن‌تر است.

همان‌گونه که در زمان موسی علیه السلام سحر رواج کامل داشت و در زمان عیسی علیه السلام علم طب رونق گرفته بود و معجزه موسی علیه السلام را خدا قلب عصا به اژدها و ید بیضا و معجزه عیسی علیه السلام را شفای بیماران و کور مادرزاد و احیای اموات قرار داد تا مردم وقتی می‌بینند همه پزشکان حاذق از معجزات عیسی علیه السلام عاجزند و یا ساحران مشهور را می‌بینند که از قلب عصا به اژدها با آن کیفیت ناتوانند از عجز و ناتوانی آنها پی ببرند که معجزه موسی و عیسی علیه السلام کار بشری نیست بلکه کار الهی است. در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بازار ادب و فصاحت و بلاغت رونق کامل داشت و بزرگ‌ترین افتخارات آنها سخنوری و شاعری بود و همه سخن‌شناس و ذوق لطیف و قریحه‌های حساس داشتند و فنون مختلف کلام را می‌شناختند و نُقل مجالس و محافل آنها بود، خدا قرآن را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عطا کرد که در فصاحت و بلاغت و تأثیر در ارواح و حسن ترکیب و فنون ادبی در مرتبه‌ای است که احدی از بشر نمی‌تواند مثل سوره‌ای از آن را بیاورد و رسماً اعلان شد و این اعلان در خود قرآن در آیات متعدده قرار داده شد.

علاوه بر اینکه خود مردم همه اهل ذوق بودند، بلغا و ادبایی که همه در سرودن اشعار و قصاید و خطابه‌ها فوق‌العادگی داشتند و استاد بودند از آوردن یک سوره‌ای مانند آن عاجز شده عجز و ناتوانی آنها بر همه روشن شد و دانستند که اگر این کار بشری بود این سخنوران و سخن‌دانان نامی می‌توانستند مثل آن را بیاورند.

این اعلان اعجاز همچنان چهارده قرن است که در قرآن باقی و به قوت خود الی‌الابد باقی خواهد ماند. پس این معجزه برای همگان است و راه شبهه و تشکیک و اشتباه‌کاری در آن بسته است و ادبای طبیعی و مسیحی در برابر آن سر تعظیم فرود آورده‌اند. خبرهای غیبی قرآن بسیار است و این معجزه نیز برای همگان دلالت بر نبوت دارد. همچنین حقایقی که پیشرفت علم پس از چهارده قرن آنها را اکتشاف کرده است و قرآن از آن اطلاع داده است برای همگان معجزه و قابل درک و اذعان است و رشته‌های دیگر که شرح آن در اینجا بیش از این مناسب نیست.

اینکه گفته شده: «محمد می‌کوشد تا کنجکاوی مردم را از امور غیر عادی و کرامات و خوارق عادات به مسائل عقلی و منطقی و علمی و طبیعی و اجتماعی، و اخلاقی متوجه سازد و جهت حساسیت آنان را از (عجایب و غرایب) به (واقعیات و حقایق) بگرداند».

اگر غرض این است که گوینده می‌خواهد مردم را از معجزه منصرف سازد یعنی به آنها بفهماند که درخواست معجزه از پیغمبر سزاوار نیست حتی پیش از اثبات نبوت به معجزه، این سخن صحیح نیست و بدون معجزه شناختن پیغمبر ممکن نیست زیرا اگر معجزه نباشد پیغمبر شناخته نمی‌شود. چگونه پیغمبر چنین هدفی داشت درحالی‌که در آیات بسیار از قرآن مردم را به معجزات متوجه کرده و این سنت الهی را تأکید و تأیید فرموده است. خوارق عادات اگرچه از عجایب و غرایب است واقعیات و حقایق است.

اگر غرض این است که پس از اثبات پیغمبری و اظهار معجزه تکرار

درخواست معجزات صحیح نیست و یا اینکه هر موضوعی را نباید به عنوان معجزه طلب کرد چون بسا با ناموس خلقت و نظام جهان مغایر باشد، سخن تمام و صحیحی است؛ زیرا پس از اثبات نبوت باید ایمان آورد و عمل کرد و تکرار درخواست معجزه بهانه‌گیری یا استهزا است و صحیح نیست و پیغمبر هم نمی‌تواند از جانب خود هر تقاضایی را قبول کند لذا ﴿سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾^۱ می‌فرماید و همچنین قبل از اثبات هم هر نوع معجزه را طلبیدن پذیرفته نیست و پیغمبر خود می‌تواند (ابتداءً و بدون درخواست) خرق عاداتی را به عنوان معجزه اظهار کند و هر کجا هم مناسب باشد طبق درخواست قوم معجزه‌ای نشان دهد.

بنابراین بعضی از خواسته‌های قوم جواب مثبت ندارد مثل اینکه درخواست کنند کوه‌ها از زمین برداشته شود یا صفا و مروه طلا شود و یا از مردم مکه رفع احتیاج گردد و یا آنها را از قیمت اجناس پیش از وقت آگاه سازد یا مخازن تحت‌الارض بر روی زمین ظاهر شود یا شام را عراق و عراق را شام بسازد.

این پیشنهادها به علل متعدد نباید پذیرفته شود و پیشنهاد آن به پیغمبر غلط و حاکی از روح لجاج و عناد یا کمال نادانی است. باید مردم را متوجه کرد که ناموس معجزه هم مثل سایر نوامیس تحت حکمت و مشیت الهی قرار دارد و پیمبران بشر بوده‌اند و فرستاده، و فرستاده حق تحکم بر فرستنده خود و تصرف در شئون او ندارد. پیغمبر تحت امر فرمان خداست و در معجزه هم مطیع فرمان

اوست و برانگیخته نشده است که این گونه کارها را انجام دهد و نظام عالم خلقت را عوض کند ﴿سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾^۱

اگر غرض گوینده این است که پیغمبر ﷺ می خواست مردم را از معجزات محسوس به معقول متوجه سازد این هم صحیح نیست؛ زیرا تفاوتی ندارد که خرق عادت حسّی باشد و مادی یا عقلی و علمی.

بلی ممکن است پیغمبر بخواهد افکار را از اینکه همه چیز از مجاری معجزه و عمل خرق عادت و غیر اسباب طبیعی انجام گیرد و بنای زندگی خود را بر آن قرار دهند منصرف سازد و متوجه به فکر و عمل و کار و کوشش و غور در مسائل علمی و اجتماعی و کشف اسرار کائنات و اسباب طبیعی سازد. این کار از راهنمایی های مهم و لازم است و اسلام به آن توجه کامل کرده و در آیات و احادیث درباره آن تأکید و هدایت کافی شده است تا مردم بدانند که معجزه و امثال آن جریان عمومی و ثابت عالم را عوض نمی کند و نباید به انتظار اینکه معجزه ای بشود یک قوم یا یک فرد دست از تحصیل، صنعت، علم، کشاورزی، دامداری و کوشش های دیگر بردارد.

این صحیح است که افکاری روی ناآشنایی به غیب این عالم و اینکه این عالم ظاهر و محسوس را مظهر حکمت و علم خدای حکیم عالم نمی دانند می خواهند خارق عادت بشود و بسا که در هر موضوع چیزی و روحی را مؤثر بشناسند و بسا که بعض پدیده ها را که جنبه اعجاز هم ندارد از سادگی و ضعف فکری معجزه و کرامت پندارند و گمراه شوند و پیغمبر می خواهد مردم از این طرز

تفکر آزاد شوند و رشد پیدا کنند و توجه آنها به کار و فعالیت و سعی و عمل خود باشد. اینها مسائلی است که تعلیمات اسلام همه را در بر گرفته، و در هر موردش بشر را راهنمایی کرده است.

ولی این با اینکه معجزه حسّی باشد یا فقط عقلی و علمی، ارتباط ندارد و چنانکه گفتیم با اینکه در قرآن این همه از معجزات حسّی انبیا بیان شده است دلیلی ندارد که پیغمبر بخواهد مردم را از کرامات و معجزات حسّی و مادی منصرف سازد و با اینکه از خود آن حضرت این معجزات - به شهادت همین سیره ابن هشام و تاریخ طبری و همه تواریخ و تفاسیر و کتب حدیث - بسیار صادر شده است و پس از آن حضرت نیز از اهل بیتش از این خوارق عادات زیاد دیده شد. این خوارق عادات که از انبیا و ائمه علیهم السلام صادر می شود علاوه بر اثبات حقانیت آنها دلیل و راهنما به سوی عالم غیب و توجه انسان به خدا و قدرت او و مالکیت و نفوذ امر او است. فَإِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَهُوَ الْقَادِرُ الْمُتَعَالُ.

جاودانه بودن معجزه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

س ۱۳. می خواهم آگاهی پیدا کنم اگر رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یک رسالت

جاودانه است آیا معجزه او هم جاودانه است؟

ج. شرط جاودانگی رسالت جاودانه بودن معجزه نیست وقتی رسالت به وسیله معجزه پیغمبر و هر دلیل قطعی دیگر ثابت شد اگر خود پیامبر خبر از جاودانگی رسالتش بدهد کافی است و جاودانگی آن مثل سایر اخباری که پیغمبر می دهد، ثابت می شود. بنابراین جاودانه بودن دین اسلام به همان ابلاغاتی که از

فصل دوم / نبوت ۹۷

خود پیغمبر ﷺ شده است ثابت است و اصل رسالت به معجزات بسیار که از آن حضرت صادر شده ثابت است هر چند این معجزات بعد از زمان وقوع باقی نمانده باشند مثل معجزه شق القمر یا ردّ شمس یا تسبیح سنگریزه و صدها معجزه دیگر یا اینکه تا مدتی موقت باقی مانده باشند.

مع ذلك رسالت جاودان اسلام به معجزه جاودان و پایدار نیز ثابت است. معجزه‌ای که نه تنها دلیل جاودانی دین اسلام است بلکه دلیل حقیقت همه ادیان الهی و آسمانی پیغمبران بزرگ خدا است و آن معجزه قرآن مجید است که بیش از هزار و چهارصد سال است که در آسمان اعجاز می‌درخشد و جاودان و همیشه باقی و برقرار است.

اعلان اعجاز آن در مثل این آیه شریفه: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛^۱ شامل همه اعصار و هر زمان و مکان است این اعلان و دعوت جهانیان به آوردن یک سوره مثل قرآن فراگیر اهل زمان ما و زمان‌های بعد و بعد است چنان‌که فراگیر زمان خود حضرت رسول ﷺ بود.

و در واقع اعلان صد و چهارده معجزه باقی و جاودانی است زیرا از کسانی که شک دارند می‌خواهد مثل یک سوره بیاورند هر کدام از سوره‌ها باشد سوره بقره و آل عمران و سوره‌های طوال باشد یا سوره‌ای مثل توحید و کوثر.

اعجاز دیگر قرآن که باقی است برحسب این آیات خبر از غیب و آینده است که می‌فرماید: ﴿فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ

۱. بقره، ۲۳.

أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ^۱؛ در این آیه خبر می‌دهد که یک سوره مثل قرآن را نمی‌آورند و نخواهند آورد هرچه بر عمر دنیا و فصاحت و بلاغت و قدرت بشر بر ادبیات بگذرد این معجزات چهارده قرن است که در معرض همه مخالفان و معاندان قرار دارد و کسی نتوانسته است در مقام معارضه با آنها کلامی را بیاورد که در حدی قابل قیاس با این آیات و طرف نسبت با این سوره‌ها باشد این مطلبی است که محققان بزرگ بیگانه نیز بر آن گواهی داده و اعتراف دارند.

در خاتمه یادآور می‌شود که راجع به اعجاز قرآن مجید و وجوه اعجاز آن کتاب‌ها و تألیفات ارزشمند در طی این مدت طولانی نوشته شده و ابعاد گوناگون اعجاز قرآن را مورد بحث و اثبات قرار داده‌اند.

مناظره حضرت ابراهیم علیه السلام با ستاره پرستان

س ۱۴. بر اساس آیات ۷۶ تا ۷۸ سوره مبارکه انعام: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ...﴾^۲ آیا طبق سه آیه فوق حضرت ابراهیم علیه السلام دچار شرک شده بود؟

ج. مسئله عصمت انبیا و ائمه طاهرين علیهم السلام با برهان عقلی ثابت است و از اموری است که در بحث از لزوم نبوت و به اصطلاح نبوت عامه قبل از نبوت خاصه و بحث از نبوت افراد و اشخاص ثابت است و در نصوص قرآنی و روایات معتبره آیه و روایتی که دلالت قطعی بر خلاف آن داشته باشد وجود ندارد. دلالت احتمالی که در برابر آن دلالت احتمالی دیگر باشد نمی‌تواند ناقض این

۱. بقره، ۲۴.

۲. انعام، ۷۶.

معنی باشد بلکه خودبه‌خود آن آیه بر همان معنایی که با دلیل عقلی معارض نباشد تفسیر می‌شود و جالب این است که علامه حلّی در «الفین» هزار دلیل بر آن اقامه فرموده است.

در مورد کلام خدای تعالی ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾، با نظر به خود لفظ آیه این احتمال که حضرت ابراهیم علیه السلام، خبر از ربوبیت کوكب و اعتقاد به آن داده و سپس از آن رجوع کرده باشد قابل اعتنا نیست. برحسب ظاهر کلام این یک نوع محاجه و افحام و الزام طرف است به صورت استفهام نه استفهام حقیقی بلکه برای ملتفت کردن طرف و بیان حقیقت است و سایر آیات در اینجا نیز بیان ابطال ربوبیت ستاره و فساد عقاید ستاره‌پرستان است.

پاسخ حضرت ابراهیم علیه السلام به بت پرستان

س ۱۵. طبق آیه ۶۳ سوره انبیاء، حضرت ابراهیم علیه السلام مرتکب دروغ شده است؟ در حالی که دروغ نیز از گناهان کبیره است و با عصمت پیامبران سازگاری ندارد: ﴿قَالُوا أَأنتَ فَعَلتَ هَذَا بِالْهَيْتَانَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾.

ج. در مثل آیه: ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾ قرینه حالیه و عقلیه است که متکلم از «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» معنای حقیقی آن را اراده نکرده و مخاطب هم به آن متوجه می‌شود. این هم یک نوع ملتفت کردن مخاطب به حقیقت است و طرح این احتمال است که چون بزرگشان شکسته نشده است او

عامل این عمل بوده ولی باید از خودشان پرسید اگر بت‌ها گویا و ناطق باشند؛ یعنی: «إِنْ كَانُوا نَاطِقِينَ فَكَبِيرُهُمْ هُوَ الَّذِي فَعَلَ بِهِمْ» و چنان‌که می‌دانیم صدق قضیه شرطیه مستلزم صدق طرفین نیست و این یک تنبیه بسیار ظریف و ادیبانه است که طرف خودبه‌خود از آن به اشتباه خویش پی می‌برد.

نسبت دروغ و شرک به حضرت ابراهیم علیه السلام

س ۱۶. با استناد به آیات ۸۸ و ۸۹ سوره مبارکه صافات: ﴿فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾، اشکال کرده‌اند حضرت ابراهیم علیه السلام برای ماندن در شهر اولاً: مرتکب دروغ شده و ادعای بیماری کرده؛ ثانیاً: با نگاه به ستارگان بر اعتقاد مردم زمان خود که به تأثیر اوضاع و احوال ستارگان در زندگی انسان‌ها معتقد بودند، تأکید نموده و از این طریق دچار شرک شده است مستدعی است پاسخ فرمایید.

ج. در مثل آیات ﴿فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾ نیز می‌توان گفت که اصلاً ظهوری در معنایی که خلاف عصمت باشد ندارد، زیرا از آن استفاده نمی‌شود که با نظر در علم نجوم حضرت ابراهیم علیه السلام چه مطلبی را استکشاف کرد.

آیا بیماری خود را استکشاف کرد؟ اگر این باشد دلیل بر تأیید او از شرک و ستاره‌پرستی نمی‌باشد بلکه دلالت بر آن دارد که اوضاع فلکی و ستارگان دلالت بر وقوع بعضی حوادث دارد، مثل اینکه اجتماع ابرها دلالت بر باریدن باران دارد.

در آن زمان ستاره‌شناسی علم رایجی بوده است و حضرت ابراهیم علیه السلام

دلالت اوضاع فلکی را بر حوادث خاصی و تأثیر آنها را به اذن الله نفی نمی فرموده بلکه استقلال و مؤثر بالاراده بودن آنها را در تأثیر و پرستش آنها را انکار می کرده و گرنه کسی نیست که تأثیر غیرارادی مثلاً آفتاب را در این عالم منکر باشد.

نتیجه نظر او در نجوم اگر در تقدیر باشد ممکن است این باشد که در نجوم و اینکه فاقد اختیار و اراده هستند و تأثیر آنها و ارتباط آنها با یکدیگر به تقدیر العزیز العلیم است نظر کرد و قوم خود را به آن هدایت کرد.

اگر نتیجه نظر استکشاف بیماری و اشراف آن باشد یا بیماری مخفی بوده باشد یا اینکه از نظر در علم نجوم استکشاف شهادت حسین علیه السلام شد و برای آن مریض شد خلاصه هر طور تفسیر بشود اینکه سخن کذبی هر چند مصلحت آمیز باشد فرموده باشد از این آیات استفاده نمی شود.

این گفت و گوهایی که بین حضرت ابراهیم علیه السلام و قومش یا با نمرود واقع شده همه براساس احتجاج و استدلال و جدال «بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» بوده است که گاه شخص براساس مذهب طرف بر او احتجاج می کند و او را محکوم می نماید.

مباحثه و محاجّه حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرود

س ۱۷. طبق آیه ۲۵۸ سوره بقره حضرت ابراهیم علیه السلام در مباحثه با نمرود دلیلی را اقامه می کند و می فرماید: پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند و نمرود می گوید من هم زنده می کنم و می میرانم. در اینجا حضرت دیگر این دلیل را ادامه نمی دهد و دستاویز دلیل دیگری می شود

در حالی که شیعه معتقد است انبیا اعلم الناس اند. بنابراین چرا حضرت نتوانستند دلیل را ادامه دهند؟

ج. در بحث نمرود با آن حضرت وجه عدول آن بزرگوار از ادامه استدلال اول به استدلال دیگر ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ﴾^۱ وضوح بطلان جواب نمرود از استدلال اول بود؛ زیرا همه می دانستند که نکشتن کسی زنده کردن او نیست و کشتن او میراندن او نیست.

به هر حال عدول به استدلال دیگر دلیل بر عجز آن حضرت از ادامه بحث و اتمام استدلال اول نیست و چه بسا که پس از اتمام آن استدلال دوم را مطرح فرموده باشد. نمی توان با آنچه در آیه بیان شده بگوییم تمام آنچه بین حضرت ابراهیم علیه السلام و مَنْ حَاجَّهُ فِي رَبِّهِ واقع شده همین بوده است.

طلب آموزش حضرت ابراهیم علیه السلام برای عمومی خود

س ۱۸. طبق آیه ۱۱۳ سوره توبه نباید برای مشرکان طلب آموزش کرد، ولی حضرت ابراهیم علیه السلام برای عمومی آزر طبق آیه ۴۷ سوره مریم طلب آموزش نموده است. آیا این با عصمت او مغایر است؟ در آیه ۴ سوره ممتحنه خداوند می فرماید: ابراهیم اسوه نیکویی است برای شما مگر زمانی که برای پدرش طلب آموزش کرد.

ج. آیات مربوط به استغفار ابراهیم علیه السلام برای عمومی که اگرچه برحسب آیه ۱۱۳ سوره توبه استغفار برای مشرکین جایز نیست و اگرچه برحسب آیه ۴۷ سوره مریم حضرت ابراهیم علیه السلام وعده استغفار به او داد ولی استغفار برای او

فصل دوم / نبوت ۱۰۳

برحسب قرآن کریم آیه ۱۱۴ سوره توبه به جهت وعده‌ای که ابراهیم به او داده بود جایز بود؛ لذا قرآن کریم هم از او رفع اشکال فرموده است. ممکن است گفته شود اگر چنین است چرا در سوره ممتحنه آیه چهارم در ترغیب به تاسی به ابراهیم علیه السلام استغفار او یا وعده استغفار او برای عمویش استثنا شده است.

جواب این است که این استثنا، از تاسی برای این است که اشخاصی که عالم به وجه استغفار او نبودند به طور مطلق استغفار برای کسان مشرک خود نمایند و آن را بهانه قرار ندهند.

به عبارت دیگر مستثنی اسوه قرار دادن آن حضرت در مطلق استغفار برای مشرکین است نه عمل خاص آن حضرت یعنی نباید در استغفار برای مطلق مشرکین آن حضرت را اسوه قرار دهند هرچند در مورد خاصی آن حضرت استغفار کرده باشد یا مشروطاً وعده استغفار داده باشد. ثانیاً ممکن است استثنا از «إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ» باشد و در این صورت جواب واضح است.

امید حضرت ابراهیم علیه السلام به آموزش خدا در قیامت

س ۱۹. طبق آیه ۸۲ سوره شعراء حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: من طمع دارم که پیامرزد خدا خطایم را درحالی‌که پیغمبران معصومند؛ پس حضرت ابراهیم علیه السلام مرتکب گناه شده‌اند؟

ج. أَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْ إِبْرَاهِيمَ «وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ»^۱ دلالت بر صدور خطیئه ندارد بلکه خطایایی که بدان اعتراف می‌کردند و

۱. شعراء، ۸۲.

آن را خطا می‌شمردند اشتغالاتشان به امور ضروریه دنیویه بوده است که این مضمون در روایات و ادعیه بسیار است و قراین قطعیه برای اراده این معنی است که ما در کتاب *نیایش در عرفات* درباره آن توضیحاتی داده‌ایم.

درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام برای چگونگی زنده شدن مردگان

س ۲۰. آیا طبق آیه ۲۶۰ سوره بقره حضرت ابراهیم علیه السلام به زنده شدن مردگان در روز قیامت اطمینان ندارد؟

ج. آیه ۲۶۰ سوره بقره نیز دلالت بر ضعف یقین و ایمان ابراهیم علیه السلام ندارد چنان‌که در جواب «أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ» عرض کرد: «بَلَى».

و اما اطمینان قلبی که ظاهر آیه این است که درخواست حضرت برای حصول آن بود، محتمل است مقصود آن حضرت اطمینان به چگونگی آن باشد. امر احیای موتی اگرچه معلوم و یقینی او بود اما کیفیت آن مثلاً به همین جسم عنصری مادی دنیایی است یا به گونه‌ای دیگر است و خداوند متعال با ارائه آن به او به چشم ظاهر او بر او ظاهر فرمود که با همین جسم عنصری است که در این دنیا محسوس و مرئی است.

درواقع این آیه جواب کسانی است که معاد را غیر جسمانی و به قالب مثالی و صوری و غیرمادی گفته‌اند چنان‌که از ملاصدرا در کتاب *کلم الطیب*^۱ نقل نموده است یا به بدنی که بر آن بدن هورقلیایی اسم نهاده‌اند گفته‌اند چنان‌که از شیخیه منقول است یا به صورت‌های دیگر به هر حال سؤال از تفصیل دیگر و خلاصه برای امر ثابت به دلیل عقل، دلیل حس هم تقاضا کرده است.

۱. طیب، کلم الطیب، ص ۴۷۴.

و محتمل است مراد از اطمینان قلبی زیادتی یقین باشد زیرا در این امور یقین و ایمان و اطمینان قلبی مقول به تشکیک است و اگرچه عالی‌ترین مراتبی از آن در دسترس ممکنات است همان است که برای انبیای عظام و اوصیای کرام آنها حاصل شده ولی این مانع از این نیست که برای آنها کسب و نیل به درجات بالاتر به افاضه الهی و به حکم «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»^۱ ممکن باشد. و با حدیث شریف «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا»^۲ منافی نیست؛ زیرا ممکن است مراد این باشد که کشف غطاء مرئی شدن آنچه بالفعل نامرئی است یا مرئی آن محال است، اگر حاصل شود موجب زیادتی یقین نمی‌شود و این با اینکه به افاضات متواتره غیر منقطعه دائماً بر علم و معرفت و قرب و مقامات معنویه آن بزرگواران افزوده شود منافات ندارد.

شبهه خلاف عصمت برخی از کردارهای حضرت آدم و نوح و یونس علیهم‌السلام

س ۲۱. با در نظر گرفتن آیاتی چون: «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»^۳ و «فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى»^۴؛ و «وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ»^۵؛ و «وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ»^۶؛ حضرتعالی رفتار و کردار پیامبران را در کدام یک از تقسیمات تشریح اسلامی قرار می‌دهید: حرمت، وجوب، کراهت، استحباب یا اباحه؟

۱. طه، ۱۱۴.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳.

۳. بقره، ۳۵؛ اعراف، ۱۹.

۴. طه، ۱۱۷.

۵. هود، ۳۷.

۶. قلم، ۴۸.

ج. و اما آیاتی که راجع به حضرت آدم - علی نبینا وآله وعلیه السلام - است جواب این است که نهی مثل ﴿لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾ ارشادی و اخبار از آثار و تبعات وضعی قرب به شجره است و با توجه به آیات ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ﴾^۱ معلوم می شود اخراج آدم از جنت مذکور در آیه شریفه ﴿يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ...﴾^۲ مقدر بوده است و خداوند به آنچه برای آدم پیشامد عالم بود هرچند این برنامه به اختیار خود آدم و به خیرخواهی ظاهری و فریب ابلیس پیش آمد و اثر وضعی آن، که در آیه ﴿فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتَا لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا...﴾^۳ بود، بنابراین ﴿فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۴ هم اخبار است از کاری که به ظاهر به موقع واقع نشده و در حد یک ترک اولی انجام شده است.

خلاصه این برنامه در محیطی واقع شده که ظاهراً غیر از محیطی است که بعد آدم ﷺ به آنجا منتقل شد و موضع و مسکنش تغییر پیدا کرد موضع اول می تواند غیرعادی و نحو خاصی بوده باشد که در محدوده اسرار و مطالب غیبی باشد. نمی توان در مجموع راجع به آن و معنای ظلم و عسیان و غوایت و نهی واقع در آن به طور جزم اظهار نظر کرد و آن محیط را به تمام معنی با این محیط قیاس کرد و یکسان شمرد و یا واقعه ای را که فی الجمله معلوم است عادی نیست و تقدیر

۱. بقره، ۳۰-۳۱.

۲. بقره، ۳۵.

۳. اعراف، ۲۲.

۴. بقره، ۳۵.

فصل دوم / نبوت.....۱۰۷

العزیز العلیم است به تفصیل تفسیر نمود و به این آیات که حکایت از آن محیط است نسبت ظلم و عصیان به مفهومی که امر مولوی نزد ما دارد داد و بلکه احتمال اینکه این آیات از تشابهات باشد احتمال بعیدی نیست.

اما نهی در آیه ﴿فَلَا يُجْرِجَنَّكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾ نهی ارشادی است، و شقاء در اینجا به معنی تعب و رنج دنیوی است که لازمه بودن در این دنیا است.

همچنین آیه: ﴿وَلَا تُخَاطِبْنِي﴾ نیز نهی در آن ارشادی است. در آیه شریفه ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾ نیز دلالت بر امر خلاف عصمت ندارد.

فصل سوم

معاد



کیفیت عذاب ابلیس با آتش

س ۱. خداوند متعال ابلیس را چگونه با آتش عذاب می‌کند درحالی‌که خود از جنس آتش است؟ چگونه می‌توانم برای سؤالات و شبهات گوناگون پاسخ صحیحی بیابم؟

ج. معنی اینکه شیطان از آتش خلق شده این نیست که الآن شیطان یک تکه آتش است کما اینکه معنی اینکه شما از خاک آفریده شده‌اید این نیست که شما الآن یک تکه خاک هستید.

به شما سفارش می‌کنم طبق برنامه درس بخوانید، به تدریج که ان‌شاءالله پیشرفت علمی کردید و کتاب‌های کلامی مثل شرح باب حادی عشر و شرح تجرید را خواندید همه شکوک و شبهات را ان‌شاءالله حل می‌کنید.

سؤال و جواب در قبر و فشار قبر بر بدن عنصری یا برزخی

س ۲. آیا سؤال و جواب قبر یا فشار قبر بر بدن عنصری است یا برزخی؟

ج. ظاهر احادیث و روایات این است که بر بدن عنصری است اما این هم نه به وجهی است که با چشم ظاهر همه آن را حس کنند ممکن است گفته شود نظیر خواب است که در خواب، خواب‌هایی که شخص می‌بیند همه یک سیر غیرجسمانی است؛ مثلاً در خواب می‌بیند به فلان شهر یا فلان مجلس رفته است، ولی با اینکه در همین بدن عنصری خواب را می‌بیند بدن در جای خود هست و

او در خواب بسا سختی‌ها و رنج‌ها و مصیبات را می‌بیند و یا خوشی‌ها و لذت‌ها و استراحت‌ها با همین بدن عنصری است؛ لذا گاهی هم در آن اثر می‌گذارد و حرکت می‌کند و سخن می‌گوید و ناله سر می‌دهد و خلاصه روح از وضع جسم در قبر متأثر می‌شود و فشار قبر را در حال تعلق روح به بدن مثل شخص خواب احساس می‌کند.

حاصل اینکه این مسائل روحانی محض نیست چون خلاف ظواهر ادله است و جسمانی محض هم نیست چون به ظاهر موجب تأثر و رنج و مشقت یا نعیم و راحت جسم نمی‌شود.

تمام کلام این است که، این سؤال و جواب قبر را در ارتباط با همین بدن عنصری حق می‌دانیم ولی تفصیل آن را نمی‌توانیم توضیح بدهیم. چنان‌که طفل در رحم مادر نمی‌تواند از این عالم خارج از رحم که مادرش و رحمش جزئی از آن است چیزی بگوید.

و اگر پرسش شود فشار قبر نسبت به کسی که مثلاً بدنش سوخته و خاکستر شده چگونه تصور دارد؟ جواب این است که اولاً برحسب روایات فشار قبر عام نیست و با نبود موضوع یعنی بدن مطرح نیست. ممکن است چنان شخصی که کالبدش از بین رفته برنامه دیگر داشته باشد ولی اگر جسد باشد و در قبر نباشد وارد شدن فشار بر او قابل احتمال است هرچند فشار هوا باشد.

این وقایع به طور اجمال مورد اعتقاد است اما نسبت به تفصیل آن از لحاظ اینکه یا معرفت به آنها لازم نیست و یا اینکه معرفت به آنها در این عالم میسر نیست تکلیفی نداریم و به همان عقیده اجمالی اکتفا می‌شود شاید اگر انسان یک

حس ششم و هفتم و بیشتر داشت خیلی از این مجهولات را معلوم می نمود که از قدیم گفته اند: «مَنْ فَقَدَ حِسًّا، فَقَدَ عِلْمًا» انسان محدود است و متناهی، و حقایق و مجهولات نامحدود و غیرمتناهی است.

حشر و نشر با بدن عنصری یا با جسمی دیگر

س ۳. آیا حشر و نشر جسمانی با بدن عنصری است یا با جسمی دیگر؟
آیا در عالم پس از مرگ و قیامت بدن انسان و اجسام خاصیت جسم در دنیا را دارد یا فاقد این خاصیت است؟

ج. برحسب آیات صریحه قرآن مجید حشر و نشر انسان با همین بدن جسمانی و عنصری است و این آیات قابل تأویل نیست و مباحثه کفار با حضرت رسول اکرم ﷺ و استبعاد آنها مربوط به همین معاد جسمانی بود که می گفتند: «أَنذَا كُنَّا عِظَامًا وَرَفَاتًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا»^۱، «قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا»^۲ و الا بسا آنها هم فی الجمله در اینکه انسان به مرگ فانی محض نمی شود و بقاء روح معتقد بودند و معاد روحانی با بقای روح را استبعاد نمی کردند و اصلاً استبعاد نداشت. در مسائل مربوط به معاد و ثواب و عقاب همه این جسمانیت مطرح است و به صراحت بیان شده است «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِثُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا»^۳ «فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ

۱. اسراء، ۹۸.

۲. اسراء، ۵۰.

۳. كهف، ۲۹.

رُؤُوسِهِمُ الْحَمِيمُ * يُصَهَّرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ؛^۱ و همچنین آیات مربوط به ثواب و نعمت‌های بهشتی همه روحانی بودن محض را نفی می‌فرماید. و آیاتی مثل «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ»^۲ نیز بیشتر از این دلالت ندارند که مثلاً در زمین تبدیلات و تغییراتی پیش می‌آید مثلاً کوه‌ها از بین می‌روند یا اینکه زمین فواید و برکاتش را کامل می‌دهد.

شب و روز در عالم برزخ

س ۴. شب و روز در عالم برزخ بر چه مبنایی است؟ آیا مطابق شب و

روز عالم طبیعت است؟

ج. ظاهراً عالم برزخ خود معیارهای خاص خود را دارد و برزخ بین دنیا و آخرت است. روح نه مثل دنیا تعلق به بدن عنصری دارد و نه مجرد صرف است. بلکه متعلق به جسم و هیئت برزخی است که گاه برای بعضی مرئی می‌شود و برحسب بعض آیات جسم برزخی او مورد ثواب و عقاب قرار می‌گیرد مثل «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا»^۳.

حال حقیقت این امور چگونه است؟ در این دنیا لااقل بر امثال ما مجهول است بعضی گفته‌اند روح در عالم برزخ هم مجرد نیست و چیزی بدون شکل و هیئت و صورت در عالم امکان وجود ندارد حتی ملائکه اُولِي الْأَجْنِحَةِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ می‌باشند و جبرئیل هم به‌طور مجرد و غیر مصور، نیست.

۱. حج، ۱۹-۲۰.

۲. ابراهیم، ۴۸.

۳. غافر، ۴۶.

مع ذلک ما بیشتر از آنچه آیات و احادیث بر آن صراحت داشته باشد اظهار نظر و عقیده نمی‌کنیم و به همان اعتقاد اجمالی بسنده می‌نماییم و در تعیین حدود و تفصیل آنها پا را از ظواهر آیات و روایات فراتر نمی‌گذاریم.

تناسب گناهان دنیا و کیفرهای آخرت

س ۵. رابطه کیفر اخروی و گناه رابطه جعلی و قراردادی است (بجعل من الله تعالی) یا رابطه‌ای علی؛ یعنی گناه علت تامه است برای ایجاد کیفر؟ اگر رابطه جعلی باشد چه تناسبی است بین گناه در دنیا، و کیفرهای آن چنانی در آخرت؟

ج. گناه و معصیت علت استحقاق لوم و ذم و توبیخ و جواز کیفر است و علت نفس کیفر و عقاب نیست که اگر گناهکار مجازات نشود تخلف معلول از علت لازم شود. چنان‌که اطاعت و امتثال علت استحقاق مدح و ستایش و اجر و ثواب است علی اشکال فی الاخیر.^۱

و اما تناسب گناه و کیفرهای سخت برای عظمت گناه و کفر نعمت منعم حقیقی و خروج بر مولا و انکار خدایی و بی‌اعتنایی به عذاب خدا و گناهان آن چنانی است.

بلی، فی الجملة می‌توان گفت که گناه علت عذاب است به این معنی که بدون گناه عذاب نخواهد بود و کیفر متفرع بر گناه است؛ چنان‌که پاداش هم بدون اطاعت و امتثال نمی‌باشد.

۱. توضیح اینکه: ثواب مبتنی بر تفضل است نه استحقاق.

و به عبارت دیگر عدم گناه مساوق با عدم کیفر است، اما وجود گناه مساوی با وجود کیفر نیست. پاداش و کیفر وعد و وعید است که اول از شخص کریم لازم‌الصدور و تخلف‌ناپذیر است اگرچه براساس تفضل باشد و دوم لازم‌الصدور نیست بلکه عدم صدور آن گاه با کمال صفات و صفات کمال مناسب است. مع ذلک احتمال اینکه بین بعض اعمال تکویناً با بعض عذاب‌ها و عقاب‌ها ربط وجود داشته باشد، به طور جزم قابل دفع نیست و ممکن است به مثل این آیه ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾^۱، و به بعض روایات مثل «الظُّلْمُ ظُلْمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲ استناد شود.

مع ذلک هیچ‌یک علت تامه نیست و شرایط و موانع نیز که بسا بسیاری از آنها بر ما مخفی باشد مؤثرند و اجمالاً وعد و وعید و بشارت و انذار و جعل کیفر و پاداش برحسب حکمت و برحسب قاعده لطف لازم است و بسیاری یا بیشتر بدون آن به صلاح و فلاح نایل نمی‌شوند ولی تحقق و فعلیت آنها و مقدار و موارد آنها همه با خداوند علیم حکیم عادل غفور رحیم قاهر شدیدالانتقام و الکبیر المتعال... می‌باشد که چنان برنامه‌ها پیاده خواهد شد که همه این صفات جلال و جمال در جای خود اعمال و مثل نظام این عالم همه این اسماء و صفات ظهور یافته و تعطیلی در آنها متصور نخواهد بود این حقیقت به اجمال ثابت است و احاطه بر تفصیل و ارتباط همه امور با کل اسماء حداقل برای غیر تنی چند از مؤیدین من عندالله امکان‌پذیر نیست.

۱. نساء، ۱۰.

۲. ابن‌ابی‌جمهور احسانى، عوالى اللئالى، ج ۱، ص ۱۴۹، ۳۶۴؛ مجلسى، بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۲۹.

يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ بِقُدْرَتِهِ، وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ بِعِزَّتِهِ وَحِكْمَتِهِ، وَكُلُّ ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.

بشر باید خود را در معرض ظهورات صفات جمالیه حق قرار دهد و از اینکه در معرض ظهورات صفات جلالیه و قهریه او قرار دهد با استعانت از حول و قوه او پرهیز نماید و این چنین برنامه‌های خداوند متعال را زیر سؤال و اعتراض نبرده و کشف حقایقی را که مجهول است و باید هم مجهول باشد و وجهه نظر قرار ندهد و بداند که همه افعال الهی در دنیا و آخرت و محسوس و نامحسوس بر آتم نظام جاری است از ناحیه حضرت رب الارباب و ولی النعمات.

گفته نشود بعد از این بیانات اصل سؤال - که رابطه کیفر و پاداش با اعمال رابطه معلول با علت است یا قراردادی و جعلی است - چگونه پاسخ داده شد؟ زیرا می‌گوییم اینکه رابطه بین آنها رابطه علیت و معلولیت نیست از آنچه بیان شد معلوم می‌شود اگر آن‌چنان باشد ﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً﴾^۱ و ﴿وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۲ معنی پیدا نمی‌کند.

آنچه به نظر نزدیک‌تر است این است که این ثواب‌ها و عقاب‌ها همه جعلی و استصلاًحاً لحال العبد است و تفاوت بین آنها نیز برحسب حکمت و مصلحت باز هم همین جنبه استصلاًحی و تربیتی را دارد و اگر این برنامه عذاب و عقاب و وعد و وعید نبود ربوبیت حضرت باری تعالی ناقص شمرده می‌شد. درعین حال تعذیب عصاة و گناهکاران به هر یک از عذاب‌های مأثوره در

۱. زمر، ۵۳.

۲. نساء، ۴۸، ۱۱۶.

کتاب و سنت حتی خلود در نار، ظلم نیست و در موارد فعلیت این عذاب‌ها چنان نیست که همه به یک چوب رانده شوند مثلاً در دار آخرت هم همه دزدها مثل این دنیا که علی‌السواء مجازات و با تحقق شرایط شرعی دستشان بریده می‌شود باشد بلکه در آنجا حساب دقیق است و تمام شرایط و ریزه‌کاری‌ها و اوضاع و احوال مجرم ملاحظه می‌شود.

غرض این است که آنجا حاکم خداوند علام‌الغیوب و عالم‌السر و الخفیات است و هر جا کیفر مقتضی شد این دقایق رعایت می‌شود و دزد گرسنه و فقیر برابر با دزد غنی مجازات نمی‌شود و هلمّ جراً. غرض این است که این آیات و روایات مدلول تفصیلی که مبین تمام جوانب باشد ندارند تا ما بتوانیم در موردی خدشه کنیم که مثلاً خلاف عدل است. در اینجا مطلب بسیار است ولی بیش از این مجال شرح نیست.

ارتباط بین اعاده معدوم و معاد جسمانی

س ۶. آیا بین بحث اعاده معدوم و معاد جسمانی ارتباطی هست یا نه؟

ج. به این معنی که معاد جسمانی ثبوتاً و یا اثباتاً توقف بر قول به جواز اعاده معدوم داشته باشد و با قول به امتناع اعاده معدوم ثبوت معاد جسمانی یا اثبات آن ممکن نباشد اگرچه بعضی توهم کرده باشند، بین این دو بحث ارتباط نیست و بنابر امتناع اعاده معدوم نیز معاد جسمانی محقق و ثابت است.

البته این به این‌گونه تحریر می‌شود که به فرض صحت کبرای کلی امتناع اعاده معدوم، معاد جسمانی صغری آن کلی و از جزئیات آن نیست.

بلکه اگر این جهت که معاد جسمانی صغرای آن کلی هست یا نیست

مشکوک فیه می باشد از این جهت که تمام جوانبی که در حکم به این قضیه «الْمَعَادُ الْجِسْمَانِيُّ إِعَادَةُ الْمَعْدُومِ مُتَّبَعٌ فَالْمَعَادُ الْجِسْمَانِيُّ مُتَّبَعٌ» درک آن لازم است بر عقل مجهول و بلکه می توان گفت خارج از درک عقل است و معاد جسمانی با نصوص کتاب و سنت قابل اثبات است.

و اما وجه اینکه معاد جسمانی صغرای این کلی نیست این است:

بنابر اینکه به حکم عقل و شرع روح انسان بعد از مرگ باقی است و مرگ به معنی فنای روح نیست بلکه حقیقت آن قطع تصرف و تدبیر روح به طور موقت نسبت به جسم عنصری است که اجزای مادی آن بعد الانحلال باقی است و معدوم نمی شود و با اتصال آن اجزای به یکدیگر تصرف و تدبیر روح به آن به حال اول باز می گردد نظیر تأثیر قوای نباتات که در فصل زمستان منقطع بشود و دوباره تأثیر آن مجدد یا ظاهر می شود و وضعی که در کمون و خفا بوده ظاهر می گردد و خلاصه اینکه باذن الله تعالی این قطع و وصل تدبیر برقرار می شود و اعاده معدومی در بین نمی آید.

در اینجا قابل تذکر است که در مسأله امتناع اعاده معدوم اگرچه کسانی که به آن قائلند دلائلی طبق مسالک خود اقامه کرده و آن را مسلم می دانند و بعضی هم آن دلائل را مورد ایراد قرار داده اند ولی اجمال مطلب این است که در این گونه مطالب اهل فلسفه و معقول حرفی را که می زنند نباید حرف آخر بدانند، پیرامون انسان و این گونه مسائل در عصر ما مسائلی مطرح شده بلکه به وقوع پیوسته است که اگر یک قرن یا دو قرن پیش به این آقایان اهل معقول و حکمت متعالیه عرضه می شد با دلائلی که بسا عقل پسند به نظر می رسد و بر مبانی که استوار

۱۲۰..... معارف دین / ج ۲

می کردند نفی آن نفی استحاله اجتماع نقیضین شمرده می شد آن را محال می دانستند - مانند مسئله معراج و خرق و التیام امور - که خلاف توالی فاسده که آنها گمان می کردند بالحس معلوم گردد.

مجبور بودن یزید ملعون بر شهادت امام حسین علیه السلام

س ۷. چگونه می شود یزید را ملعون شمرد؟ با آنکه پیش از شهادت امام حسین علیه السلام پیامبران عمل او را خبر داده بودند و با این فرض آیا مجبور نبوده است؟

ج. یزید ملعون است به جهت جنایتی که به اختیار خود انجام داده و اخبار پیغمبران از جنایت کسی، علت مجبور بودن او در ارتکاب جنایت نیست.

تکرار نظام خلقت و جهان

س ۸. بحثی پیش آمد که نظام خلقت بشر و کلاً جهان و مسأله ظهور پیامبران تا رسیدن به پیامبر خاتم چند بار تکرار شده است. به این تفصیل که خداوند متعال یک سری از بشرها را خلق کرده و برایشان قیامت را به پا کرده و یک سری از آنها در جهنم و یک سری در بهشت هستند. و الآن ما در سری دوم هستیم. نظر حضرت تعالی در این مورد چیست؟

ج. اجمالاً آنچه از قرآن مجید استفاده می شود معاد انسانها و قیامت و حشر و نشر تاکنون محقق نشده است و قیامت و معاد همگان در یک زمان و روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است واقع خواهد شد و بر اینکه عقاب و عذاب در جهنم و ثواب در بهشت مرحله ای یا بیشتر باشد برهانی اقامه نشده است. والله العالم.

شب اول قبر

س ۹. پس از مرگ انسان ممکن است چند روزی تا زمان خاکسپاری او طول بکشد خواستم بدانم از این رو چه زمانی شب اول قبرش محسوب می‌شود. زمانی که روح از بدن جدا می‌شود یا زمانی که مرده را در قبر گذاشتند شب اول قبرش محسوب می‌شود؟

ج. زمانی که روح از بدن جدا می‌شود برزخ او شروع می‌گردد ولی اگر عمل خاصی برای شب اول دفن معین شده باشد مانند نماز معروف به نماز وحشت (لیلة الدفن) در همان شب انجام می‌گیرد. والله العالم.

بازگشت روح به کالبد خاکی انسان

س ۱۰. با عنایت به آیه ۲۸ سوره شریفه بقره، آیا تفسیر برخی در خصوص بازگشت روح به کالبد خاکی انسان معنا پیدا می‌کند؟

ج. آیات کریمه و احادیث شریفه تصریح به این دارند که روح به همین بدن عنصری عود می‌کند و معاد جسمانی است. والله العالم.

فصل چہارم

امامت



سکوت صحابه و سایرین در قبال جریان سقیفه

س ۱. سکوت صحابه و سایرین در قبال جریان سقیفه را چگونه توجیه می‌نمایید؟

ج. این اشکال قابل توجهی نیست تاریخ نظایر آن را بسیار نشان داده است و ما هم در عصر خودمان مظاهر آن را دیده‌ایم اگرچه مطلب سقیفه و منحرف کردن مسیر خلافت در اهمیت مافوق هر حادثه است. شاعر می‌گوید:

لَقَدْ عَجِبُوا أَصْحَابُ أَحْمَدَ إِذْ رَضُوا بِنَقْدِ ذِي جَهْلٍ وَتَأْخِيرِ ذِي فَضْلِ
وَأَصْحَابُ مُوسَى فِي زَمَانِ حَيَاتِهِ رَضُوا بَدَلًا عَنِ الْخَلْقِ بِالْعَجْلِ

مضافاً بر اینکه کبار صحابه نظیر سلمان و غیره سکوت نکردند بلکه اول من احتج للخلافة علي بن أبي طالب^۱.

مرحوم سیدشرف‌الدین در کتاب ارزشمند *المراجعات* احتجاجات بنی‌هاشم و سایر صحابه را آورده است^۲ و در نهج البلاغه نیز می‌فرماید:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكْتَ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ بِهِذَا وَالْمُشِيرُونَ غِيَبٌ
وَإِنْ كُنْتَ بِالقُرْبَى حَجَجْتَ خَصِيمَهُمْ فَغَيْرُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ^۳

۱. رجوع شود به: امینی، الغدير، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲. رجوع شود به: شرف‌الدین موسوی، *المراجعات*، مراجعه شماره ۱۰۶ به بعد.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۹۰ (ص ۵۰۳)

عدم دلالت آیه تطهیر بر ثبوت رجس در رتبه سابقه

س ۲. آیا در آیه تطهیر اذهاب رجس مستلزم ثبوت رجس در رتبه

سابقه نیست؟

ج. فعل مضارع در مثل این موارد معنای استقبالی و آینده و حصول ما لم يحصل را ندارد چنانکه فعل ماضی که در مثل ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^۱ معنی ماضی ندارد در ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾^۲ و ﴿وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ﴾^۳ معنای آیه تعلق اراده الله تکویناً بر اذهاب رجس از اهل بیت است که تکویناً و با وجود آنها متحقق است یعنی وجودشان مطهر، وجود می‌یابد نه اینکه رجس موجودی را از آنها می‌برد و به عبارت دیگر اخبار از این است که آنها را مطهر قرار داده است.

محتمل و ممکن است طبق توضیح مفصلی که حقیر در تفسیر آیه داده‌ام^۴ مراد از اذهاب رجس از آن بزرگواران اراده جدی بعث و زجر آنها از اوامر و نواهی الهی است که امر آنها به آنچه در شرع مأموریه و نهی از آنچه در شرع منهی عنه است با اذهاب رجس و عدم ابتلای آنها به ارتکاب بعض افعال یا ترک بعض اعمال و پاک ماندن آنها باشد که امر آن بزرگواران به آن اعمال و نهی آنها از آن افعال امر تشریحی صرف - که با علم به عدم اطاعت مأمور نیز هست - نیست. بلکه این امر چون با علم به اطاعت مأمور و امتثال او است

۱. نساء، ۱۵۸.

۲. احزاب، ۳۳.

۳. انفال، ۷.

۴. رجوع کنید به: معارف دین، ج ۱، ص ۱۱۱.

مورد اراده جدی و طلب حقیقی است تا بنده مطیع در مواردی که نباید واقع شود واقع نشود.

این معنایش وجود رجس و اذهاب رجس نیست این معنایش حراست از وقوع رجس و هدایت بنده به طهارت است و معنی ﴿مَا كُنَّا لِنَهْتِدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾ است.

معنای اذهاب رجس در آیه تطهیر

س ۳. درباره آیه تطهیر: آیا رجس در اهل بیت بوده و خداوند آن را

برطرف ساخت یا نبوده و آن را برطرف نمود؟

ج. راجع به آیه شریفه تطهیر اولاً فعل مثل «یرید» و «أراد» در مثل این مورد منسلخ از دلالت بر زمان و استقبال و ماضی است و این اراده از برای خدا ثابت است «وهو مریده قبل خلقهم» و تعلق دارد به إِذْهَابِ الرَّجْسِ عَنْهُمْ وَتَطْهِيرِهِمْ قَبْلَ خَلْقِهِمْ كَمَا تَعَلَّقَتْ بِخَلْقِهِمْ و معنایش این است که: أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَهُمْ مَذْهُوبًا عَنْهُمْ الرَّجْسُ وَمُطَهَّرًا؛ و به عبارت دیگر: خَلَقَهُمُ اللَّهُ طَاهِرًا مُطَهَّرًا عَنِ الرَّجْسِ، مِثْلُ قَوْلِهِمْ: «صَيِّقُ فَمِ الرَّكِيَّةِ»، «الْمُبْتَدَأُ هُوَ الْمُجْرَدُ عَنِ الْعَوَامِلِ اللَّفْظِيَّةِ» و معنای اول این نیست که دهنه چاه وسیع و گشاد است آن را تنگ ساز یا مبتدا عامل لفظی داشته و از آن تجرید شده بلکه مقصود این است که از اول چاه را تنگ ساخت یا تنگ بساز و مبتدا از اول عامل لفظی ندارد.

بلکه در اراده تشریحی نسبت به غیر معصوم مثلاً نهی از معاصی یا امر به واجبات نیز غرض دفع رجس است نه رفع رجس، در نهی از شرب خمر أَرَادَ اللَّهُ

بِالْإِرَادَةِ التَّشْرِيعِيَّةِ إِذْهَابَ الرَّجْسِ عَنِ عِبَادِهِ بِدَفْعِهِ عَنْهُمْ لَا بِرَفْعِهِ وَإِزَالَتِهِ، و الا امر و نهی تشریحی معنی ندارد.

خلاصه اینکه در اینجا مراد رفع موجود نیست بلکه منع از وجود ما هو المعدوم است.

توضیحاً عرض می شود راجع به آیه تطهیر و اینکه اراده اگرچه اراده به اصطلاح تشریحی شد به طور حقیقی و به طور مطلق به غیر معصوم تعلق نمی گیرد و تعلق حقیقی آن به طور مطلق دلیل بر عصمت است و نسبت به دیگران اراده حقیقی مطلق نیست و لذا در اوامر و نواهی اراده حقیقی به فعل یا ترک و انبعاث از امر یا انزجار از فعل به واسطه نهی به طور مطلق در مورد معصوم صحیح است و فی الجمله به هر کسی است که در هر مورد از آن امر منبعث یا از نهی منزجر شود ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذَّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ﴾،^۱ تحقیق آن محتاج به تفصیل است که بیشتر از این در اینجا مجال اطاله کلام نیست.

آیا امام جواد علیه السلام تحت تأثیر خادمان خود بودند

س ۴. امام رضا علیه السلام هنگامی که در شهر طوس بوده از یک حالت روزمره فرزندش یعنی امام جواد علیه السلام که در مدینه بود مطلع می شود و به ایشان نامه ای می فرستد که خادمان به علت خصلت بخل، تو را هنگامی که بر مرکب سوار می کنند از درب کوچک خانه به بیرون می برند و از این پس وارد شدندت و بیرون رفتنت از درب بزرگ خانه باشد.

سؤال بنده این است که چطور امام جواد علیه السلام در طول این مدت با اینکه معصوم است تحت تأثیر بخل خادمان خویش قرار می‌گیرد؟

ج. روایت بزنی^۱ که به آن اشاره کرده‌اید در آن وجه فعل خادمان و موالی که امام جواد علیه السلام را از باب صغیر خانه خارج می‌کردند معلوم شده است و اما وجه فعل آن حضرت یعنی خروج آن حضرت از باب صغیر معلوم نشده است که تحت تأثیر بخل خادمان بوده است بلکه شاید وجه آن اقتضای بر تصرف در مال امام به مقدار خاص و لازم بوده است و امام رضا علیه السلام در این نامه این اجازه وسیع را به فرزند عزیزشان داده‌اند و در مورد عموها و عمه‌ها همه به آن حضرت اجازه لازم را داده‌اند.

این هم کمال پرهیزکاری امام جواد علیه السلام و امانت‌داری آن حضرت را می‌رساند و هم علاقه پدر بزرگوار او را به ظهور موقعیت و شئون و فضایل فرزند بسیار عزیز و گرامی می‌رساند.

چگونگی دلالت حدیث منزلت بر جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

س ۵. با توجه به اینکه حضرت هارون علیه السلام قبل از حضرت موسی علیه السلام رحلت نموده، حدیث منزلت چگونه می‌تواند جانشینی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ثابت نماید؟

ج. جواب واضح است زیرا حدیث شریف معنایش بیان منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام و مشارکت آن حضرت با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در همه شئون

۱. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۴۳، ح ۵.

عالیه و ولایت بر امور غیر از مقام نبوت و وساطت در ابلاغ رسالت خدا به خلق است. معنای مطابقی آن دارا بودن این منزلت در عصر رسالت و حیات رسول اکرم ﷺ است - نه اینکه تو بعد از من منزلت هارون را از موسی داری که نظیر سالبه به انتفاء موضوع باشد - ولی جانشینی آن حضرت بعد از حضرت رسول الله ﷺ نیز ثابت می شود زیرا این منزلت صاحب شئون پیغمبر بودن به جز نبوت برای آن حضرت طبق این حدیث ثابت است و بعد هم باقی است و بعد از این، همه باید از آن حضرت تبعیت نمایند.

این معنایی بالاتر از جانشینی است منزلتی است که طبق این حدیث مسلم و متواتر برای امیرالمؤمنین ﷺ ثابت بوده و بعد هم ثابت و مسلم است. این حدیث تمام شئونی را که پیغمبر ﷺ بر حسب مقام امامت و ولایت و اولی به آنفس بودن دارا هستند برای امیرالمؤمنین ﷺ اثبات می نماید.

بلکه می توان گفت معنایش نصب و تعیین پیغمبر ﷺ نیست بلکه اخبار از واقع امر و حقیقت منصبی است که برای علی ﷺ ثابت است.

اعتبار گزارش های اعراض مشهور از ولایت امیرالمؤمنین ﷺ

س ۶. اگر برای تثبیت خلافت ابوبکر به اعراض مشهور از روایات دال بر

ولایت علی بن ابی طالب ﷺ تمسک شود، چه پاسخی می فرمایید؟

ج. کدام مشهور جز چند نفر که با آن صحنه سازی سوءاستفاده از جوئی که پیش آمده و از ضعف آن مردم جدیدالعهد بالاسلام و ارعاب و تطمیع آنها با نصوص مخالفت کردند، مشهوری نبوده است و مسئله به تمام معنی سیاسی و با نقشه های قبلی و تبانی منافقین و موقعیت خاصی که بود پیش آمد.

۱۳۲..... معارف دین / ج ۲

اعتقاد به ملکیت فدک و افضلیت حضرت زهرا علیها السلام و ائمه علیهم السلام ضروری مذهب

س ۷. آیا اعتقاد به اینکه فدک ملک خالص حضرت زهرا علیها السلام است از ضروریات مذهب است و یا اینکه این مطلب مطابق با واقع است و لکن از ضروریات نیست؟

آیا اعتقاد به اینکه حضرت زهرا و ائمه معصومین علیهم السلام افضل از تمام مخلوقات خداوند حتی تمام انبیای الهی به جز حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستند جزء ضروریات مذهب است و یا اینکه از مسلمات است ولی ضروری مذهب نیست؟

ج. اگر مقصود از ضروریات مذهب است، این است که همان طور که در ضروریات دین اگر کسی آن را انکار کند و ملتفت باشد که انکارش مستلزم انکار ثبوت و اخبار صادق مصدق است از دین خارج می شود این دو موضوع هم از ضروریات مذهب است. و اگر کسی هریک از آنها را انکار کند و ملتفت باشد که اخبار قطعیة الصدور از ائمه معصومین علیهم السلام بر آن دلالت قطعی دارند این انکار چون مستلزم انکار ائمه علیهم السلام است موجب خروج از مذهب است.

سابقه ارتباط امیرالمؤمنین علیه السلام با نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

س ۸. درباره سابقه ارتباط امیرالمؤمنین علی علیه السلام با نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله توضیحی بیان فرمایید.

ج. در مورد عواطف خاصه و الطاف مخصوصه و نوازش و مهر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین - علیه افضل

صلوات المصلین - از زمان کودکی آن حضرت کافی است این فراز از خطبه جلیله قاصعه نهج البلاغه را در نظر آورد:

«وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ، وَضَعْنِي فِي حَجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَيَكْتُمُنِي فِي فِرَاشِهِ وَيُمَسِّنِي جَسَدَهُ وَيُسَمِّنِي عَرْفَهُ، وَكَانَ يَمَضُغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ»^۱.

و آنچه در کتاب مستطاب شریف بحار الانوار نقل شده: «عن العلامة في كشف اليقين وغيره عن السيدة فاطمة بنت أسد عليها السلام، قالت: «فَوَلَدْتُ عَلِيًّا وَلِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثُونَ سَنَةً فَأَحَبَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حُبًّا شَدِيدًا وَقَالَ لِي اجْعَلِي مَهْدَهُ بِقُرْبِ فِرَاشِي، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَلِي أَكْثَرَ تَرْبِيَّتِهِ، وَكَانَ يُطَهِّرُ عَلِيًّا فِي وَقْتِ غُسْلِهِ، وَيُوجِرُهُ اللَّبَنَ عِنْدَ شُرْبِهِ، وَيُجْرِكُ مَهْدَهُ عِنْدَ نَوْمِهِ، وَيَنَاعِيهِ فِي يَقْظَتِهِ، وَيَحْمِلُهُ عَلَى صَدْرِهِ وَرَقَبَتِهِ، وَيَقُولُ: هَذَا أَخِي وَوَلِيِّي وَنَاصِرِي وَصَفِيِّي وَذُخْرِي وَكَهْفِي وَظَهْرِي وَوَصِيِّي وَزَوْجُ كَرِيمَتِي وَأَمِينِي عَلَى وَصِيَّتِي وَخَلِيفَتِي، وَكَانَ ﷺ يَحْمِلُهُ دَائِمًا، وَيَطُوفُ بِهِ جِبَالَ مَكَّةَ وَشِعَابَهَا وَأَوْدِيَّتَهَا»^۲.

سبقت ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران

س ۹. در مورد سبقت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر دیگران در ایمان به نبی

گرامی اسلام صلوات الله علیهم توضیحی بیان نمایید.

ج. در مورد سبقت حضرت امیرالمؤمنین مدت هفت سال بر دیگران در نماز

خواندن با آن حضرت باید عرض کنم:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (ص ۳۰۰).

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۹.

اولاً: آن حضرت از رسول خدا ﷺ در کل برنامه‌های عملی و معنوی و دینی و ایمانی پیش از بعثت هم مثل بعد از بعثت جدا نبود و اتصال و اقتداء تام و تمام به رسول خدا ﷺ داشت، و ملازم دائمی و همیشگی آن حضرت بود. در این مطلب به خصوص روایات متعدد از طرق عامه وارد شده و مورد شک و تردید نیست از جمله:

۱. مسند احمد.^۱

۲. کنز العمال، حدیث ۳۶۳۸۹ و دو حدیث بعد از آن.^۲

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید روایتی از آن حضرت را نقل نموده که فرمود: «لَقَدْ عَبَدْتُ اللَّهَ قَبْلَ أَنْ يَعْْبُدَهُ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ حَمْسَ سِنِينَ».^۳

۴. ابن اثیر جزری در اسد الغایة از ابوایوب انصاری روایت نموده که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «لَقَدْ صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَعَلَى عَلِيٍّ سَبْعَ سِنِينَ وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يُصَلِّ مَعِيَ رَجُلٌ غَيْرُهُ».^۴

این سوابق برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت و مسلم است و آنچه گفته شده و در کتاب‌ها حفظ شده اشاره و اجمالی از آن است.

جَعَلْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ مِنْ شِيعَتِهِ وَشِيعَةَ الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ مِنْ وُلْدِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، وَزَادَ اللَّهُ فِي تَوْفِيقَاتِكُمْ وَوَلَائِكُمْ لَهُمْ عليهم السلام، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۹۹.

۲. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۲.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۸.

۴. ابن اثیر جزری، اسد الغایة، ج ۴، ص ۱۸.

بررسی میزان اعتبار حدیث «ثنتین» از حیث سند و محتوا

س ۱۰. کدامیک از احادیث زیر از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است؟

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي».

«خَلَّفْتُ فِيكُمْ ثِنْتَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي لَنْ يَنْفَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

الْحَوْضَ».

ج. احادیث ثقلین از احادیث متواتره‌ای است که سنّی و شیعه آن را به سندهای متعدد از جمعی از صحابه مشهور مثل زید بن ارقم و ابی ذر و ابی سعید و حذیفه بن اُسَید و جابر بن عبدالله و عامر بن ابی لیلی و امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن ابی رافع و ابی الطفیل و زید بن ثابت روایت کرده‌اند و بزرگان محدثین اهل سنت مثل احمد بن حنبل و طبرانی و ترمذی و مسلم و ابن سعد و حاکم و عبد بن حمید و هیثمی و متقی هندی و سیوطی و نسائی و دولابی و ابی نعیم و دارمی و دیگران که همه از مشاهیر عامه هستند آن را روایت نموده‌اند.

لازم به تذکر است که حدیث متعدد است یعنی مکرر این مضمون به الفاظ مختلف از حضرت رسول صلی الله علیه و آله صادر شده؛ لذا از آن تعبیر به احادیث کرده‌ایم. این دو لفظی که شما ذکر کرده‌اید لفظ مختصر بعضی این احادیث است می‌توانید پیرامون این احادیث به تألیف حقیر *أمان الأمة من الضلال والاختلاف* رجوع فرمایید.

اما در مورد لفظ «سنّتی» به جای «عترتی»، در حدیث «ثنتین» قدیمی‌ترین کتابی که این مضمون در آن وارد شده دو کتاب است یکی سیره ابن اسحاق^۱ و

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۱۰۲۳. «وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ فَلَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا، أَمْرًا بَيْنًا، كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ».

دیگر موطاً مالک^۱ که هر دو معاصر منصور و هر دو هم این دو کتاب را به امر منصور نوشته‌اند.

شخصیت ابن اسحاق

این مرد در علم غزوات و سیره پیغمبر ﷺ و حدیث، نامدار و مشهور است. در حق او اقوال و سخنان علما و رجال اهل سنت مختلف است. گروهی او را به ضعف و کذب و تدلیس، و اوصاف دیگر توصیف کرده‌اند.

«ابن حجر» در تقریب و شهید در حواشی بر خلاصه، او را صریحاً از شیعه شمرده‌اند. میان او و مالک بن انس و دیگر فقیهان مدینه اختلافی ظاهر شد که از او به حاکم شکایت کردند. حاکم او را از مدینه اخراج کرد او از گروه زیادی نقل حدیث نموده و گروه زیادی هم از او اخذ حدیث کرده‌اند. وفاتش را بین سال ۱۵۰ تا ۱۵۴ گفته‌اند.

وقتی ابن اسحاق را از مدینه بیرون کردند در بغداد ساکن شد و در حیره یا بغداد با منصور خلیفه جبار عباسی ملاقات کرد و به امر منصور برای پسرش مهدی کتاب سیره را نوشت.^۲

عصر تألیف سیره

تألیف سیره چنان که معلوم شد، در عصر منصور بوده و آن عصری است که

۱. مالک بن انس، الموطأ، ج ۲، ص ۸۹۹. «تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا مَسَكْتُمْ بِهَا كِتَابَ اللَّهِ وَسَنَّةَ نَبِيِّهِ».
۲. رجوع شود به: ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۶۸؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۳؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۱۴؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۱۸۸؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۲۷۶؛ ذهبی، تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۷۲؛ صدر، تأسیس الشیعة، ص ۲۳۲.

علویین در نهایت اوج بودند و مردم به آنها گرایش داشته و حتی می‌گویند بعض فقهای مشهور اهل سنت مخفیانه علیه منصور و به نفع علویین فتوا می‌دادند. در چنین موقعی - که مهم‌ترین بلکه یگانه مدرک و حجت شرعی بودن حکومت یا غصبی بودن آن، احادیث بود و بنی‌عباس هرچه ضربه می‌خوردند از این راه بود. این کتاب تحت نظر منصور و به امر او برای پسرش مهدی و در واقع برای اغراض سیاسی مهم تألیف شده است.

معلوم است نویسنده در آن تا چه حدّ از بیان حقایق خودداری می‌کند و چقدر باید تقیه و احتیاط و محافظه‌کاری نماید و باید چگونه آن را بنویسد که مرد زیرک و وارد و سیاستمداری مثل منصور جبار سفاک آن را بپذیرد. حتماً باید تا ممکن است احادیثی که روش بنی‌عباس و زمامدارانی را که پس از پیغمبر ﷺ مسلط بر امور مسلمانان شدند محکوم می‌سازد در این کتاب نوشته نشود و از اخباری که کسان و بستگان و طرفداران سیاست‌های حکام وضع کردند و فضایی را برای آنها و همکارانشان ساختند هرچه بشود در آن قالب کنند.

در این کتاب حتماً باید حدیث یوم الدار، حدیث ثقلین، مباحله، غدیر خم، شأن نزول آیه تطهیر و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» و صدها از این قبیل احادیث مسلّمه نباشد و گرنه منصور نمی‌پذیرد.

باید وضع حکومت را به همین نحو که پس از پیغمبر ﷺ جلو آوردند تأیید کند. باید احادیث و روایاتش بیشتر از زبان مخالفان اهل بیت و علویین باشد.

اینجا است که باید شخص ناقد و بصیر در مطالب این کتاب به خصوص آنچه مربوط به سیاست و یا مخالف مذهب اهل بیت و مؤید مذاهب دیگر است کاملاً اگر سند دارد سندش را ملاحظه کند و روایات کتب دیگر و احادیث اهل بیت نبوت را کاملاً بررسی نماید تا بتواند به حقیقت برسد.

باری کتاب سیره ابن اسحاق متأسفانه با این وضع مورد دستبرد عبدالملک بن هشام هم قرار گرفت و او به اسم تلخیص و تهذیب هرچه را خواست از آن اسقاط کرد و بر آن چیزهایی را افزود.

درعین حال تا آنجا که فرصت داشتم در بعض کتب فحص کردم توثیق این مرد را در کتاب‌های رجال نیافتم.

و اما موطأ مالک از جهات متعدده مورد خدشه و ایراد محققین اهل سنت واقع شده و نسخ آن را که با هم در نهایت اختلاف می‌باشند تا سی نسخه شمرده‌اند.

در این مورد ابن معین می‌گوید: «اهل حدیث نیست، بلکه اهل رأی است و نوشته‌اند که احادیث مرسل موطأ ۳۰۰ حدیث و موقوف آن را ۶۱۳ حدیث و از اقوال تابعین ۲۸۵ خبر در آن درج است»^۱.

روایات مرسله آن، چنان‌که سیوطی می‌گوید فی حد نفسه قابل اعتماد نیست که از آن جمله یکی همین خبر است.

این دو کتاب با این اوصاف و با اینکه در چنان جوّ سیاسی نوشته شده حدیث «ثنتین» را نقل کرده‌اند. اتفاقاً هر دو هم به‌طور مرسل و بدون سند.

۱. أبوریّه، اضواء علی السنّة المحمدیة، ص ۲۴۳-۲۴۷.

ابن اسحاق بدون اینکه سند را به کسی منتهی کند یا از کسی نقل کند این خطبه‌ای را که متضمن این جمله است روایت کرده است.^۱

موطأ مالک هم عبارتش این است: «وَحَدَّثَنِي عَنْ مَالِكٍ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضَلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ». ^۳ این خبر همچنان که ملاحظه می‌کنید مرسل است و لفظ خود مالک نیز مشعر بر عدم اعتبار آن می‌باشد.

اگرچه پس از مالک ابن عبدالرحمن - چنان‌که سیوطی در *تنویر الحوالک* نگاشته - خواسته است آن را موصول قرار دهد اما زحمت بیهوده کشیده و آن را بی‌اعتبارتر ساخته است؛ زیرا آن را از کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف روایت کرده است و او کسی است که علمای رجال اهل سنت او را منکر الحدیث، و لیس بشیء، ضعیف الحدیث و کذاب، از ارکان کذب، واهی الحدیث و متروک الحدیث شمرده‌اند و می‌گویند کتابی داشته که همه‌اش اخبار مجعوله بوده که ذکر کردن آن در شمار کتب و روایت از آن حلال نیست^۴ و به احتمال قوی این خبر از همان نسخه است.

پس از این دو کتاب در *مستدرک حاکم* (م. ۴۰۵ق) این مضمون طبق نقل

۱. ابن اسحاق، سیره، ج ۴، ص ۲۷۵-۲۷۶.

۲. طبری هم اگرچه از ابن اسحاق از ابن ابی نجیح لفظ سیره را روایت کرده است ولی روایت او قابل اعتماد نیست زیرا اولاً مرسل است و ثانیاً ابن ابی نجیح چنان‌که از ابن حجر نقل شده از قدریه و مدلس است و ثالثاً به سند طبری به ابن اسحاق هم به واسطه محمد بن حمید رازی و سلمة بن فضل ابرش انصاری نیز ضعیف است. رجوع شود به: ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۴۹۰، ۴۹۲؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۵۳-۱۵۴؛ ج ۹، ص ۱۲۷-۱۳۰.

۳. سیوطی، تنویر الحوالک شرح موطأ مالک، ج ۳، ص ۹۳.

۴. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۲۱ - ۴۲۳.

سیوطی در *الجامع الصغير*^۱ به این لفظ از ابی هریره که حالش معلوم است روایت شده «تَرَكَتُ فِيكُمْ شَيْئَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^۲.

ولی این خبر اگر تصحیف شده روایت بیست و دوم کتاب دیگر سیوطی *احیاء المیت بفصائل اهل البیت* که از بزار از ابی هریره نقل کرده «إِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ اثنین لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا: كِتَابَ اللَّهِ وَنَسَبِي، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» نباشد، علاوه بر عدم اعتبار سند آن، دقت در متنش مجعول بودن آن را ثابت می کند زیرا خبر از عدم تفرق دو چیز آن هم در آینده وقتی صحیح است که تفرق و جدا شدن آنها از یکدیگر محتمل باشد که با چنین کلامی «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» نفی شود و در مورد کتاب و سنت خواه سنت عملیه باشد یا قولیه چنین احتمالی داده نمی شد، و اگر هم محتمل بود نسبت به زمان گذشته و صدور سنت باید نفی شود یعنی باید گفته شود «لم يفترقا عن الآخر» یا اگر معنای دیگری در نظر بود غیر از تمسک به آنها مثل اینکه بخواهد توصیه کند که آنها را از هم جدا نکنید قرآن را به یک معنی و سنت را به خلاف و برابر آن قرار ندهید با اینکه این هم موضوع مهم قابل ذکری نبود باید بفرماید: «لا تفرقوا بين الكتاب والسنة فإيهما لن يفترقا عن الآخر».

به هر حال هرکس حدیث شناس و از بلاغت و نکات ذوقی ادبی بهره مند باشد

۱. سیوطی، *الجامع الصغير*، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲. و در *الجامع الصغير از الفیلابیات* ابی بکر شافعی از ابی هریره به لفظ «خلفت فيكم شيئين» نقل کرده است (ج ۲، ص ۵).

فصل چهارم / امامت ۱۴۱

می‌داند این حدیث یا تصحیف «کِتَابَ اللَّهِ وَنَسَبَتِي» است یا در برابر حدیث متواتر تقلین جعل شده است، غیر از این دو احتمال احتمال دیگر در اینجا راه ندارد. از اینها که بگذریم در فقه این خبرها و معانی آنها اگر دقت کنیم می‌بینیم این خبر دلالت و مفهوم واضح و روشنی که بیان آن درخور چنان موقف عظیم باشد ندارد. امر آشکاری که اعتصام و تمسک به آن سبب شود هرگز گمراه نگردند چیست؟ کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ است. مراد از کتاب خدا معلوم و همه آن را می‌شناسند، و تمسک به آن برای همه امکان دارد اما مراد از سنت چیست از آن چه فهمیدند، و کجا بود که به آن، همه بتوانند تمسک کنند چگونه بین و آشکار بود؟ مراد سنت قولیه است یا سنت عملیه؟ اگر مراد سنت قولیه باشد که در آن موقع تدوین و جمع‌آوری نشده بود که آشکار و معلوم و در اختیار همه باشد پس تمسک و ارجاع به آن مفهومی نداشت با اینکه پیغمبر ﷺ به حفظ و کتابت حدیث تشویق، و امر فرمود و روایاتی هم بر آن دلالت دارد از جمله نقل شده از ابی‌بکر از پیغمبر ﷺ: «مَنْ كَتَبَ عَنِّي عِلْمًا أَوْ حَدِيثًا لَمْ يَزَلْ يُكْتَبُ لَهُ الْأَجْرُ مَا بَقِيَ ذَلِكَ الْعِلْمُ وَالْحَدِيثُ»^۱.

جلوگیری از حفظ و کتابت حدیث به واسطه علل سیاسی بود، و برای این بود که اخبار فضایل اهل‌بیت و توجیهاات و هدایت‌های پیغمبر - که با مشی سیاسی زمامداران مخالف بود - در کتاب‌ها نوشته نشود و در شهرها منتشر نگردد چون اگر کتابت حدیث آزاد می‌شد در آن عصر به‌طور کامل نمی‌توانستند احادیث را کنترل کنند و آنچه را با سیاست مخالف بود حذف نمایند.

۱. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۸۳.

لذا تقریباً تا سال ۱۲۰ هجری کتابت حدیث ممنوع بود، و ابوبکر و عمر با آن مخالفت کردند و اگرچه عذرهایی می‌آوردند ولی به نظر دقیق غرضشان این بود که اخبار فضایل اهل بیت، که بسیار بود از مدینه و از بین اصحاب بیرون نرود، و تدوین نشود، و به همین علت عمر (رضیة یوم الخمیس) را به وجود آورد و از نوشتن وصیتی که پس از آن امت هرگز گمراه نشوند به عذر اینکه «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»^۱ و اینکه بر رسول خدا ﷺ بیماری غالب شده و یا هذیان می‌گوید جلوگیری کرد و نگذاشت پیغمبر ﷺ آنچه را لازم بود در این موقع بنویسد. چون می‌دانست غیر از تأکید نصوص سابقه در حق امیرالمؤمنین ﷺ نخواهد بود. ابن عباس هر موقع آن روز را یاد می‌کرد، سخت می‌گریست.

عمر برحسب نقل **طبقات**^۲ نسخه‌های احادیث و سنت پیغمبر ﷺ را جمع‌آوری کرد و تمام آنچه را جمع‌آوری شد سوزانید. این سیاست عمیق عمر پس از وی تعقیب شد و از نوشتن احادیث و تدوین سنت تا قرن دوم جلوگیری به عمل آمد. غزالی در **احیاء علوم الدین** می‌گوید: از کتب و تصانیف چیزی در زمان صحابه و صدر تابعین نبود بلکه بعد از سال ۱۲۰ هجری که صحابه و بیشتر تابعین وفات کرده بودند نوشته شد و این تأخیر تدوین حدیث در بین اهل سنت سبب انقطاع رشته علم در بین آنها شد و ضرر بسیار بزرگی داشت و موجب وارد شدن اخبار غیرصحیح و اشکال تشخیص و معرفت احادیث صحیح گردید.^۳

۱. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۳۷؛ امینی، الغدیر، ج ۵، ص ۳۴۱.

۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۸۸.

۳. غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۱۳۴.

فصل چهارم / امامت ۱۴۳

اما شیعه در پرتو پیروی از تعلیم پیغمبر ﷺ و رجوع به امام علی ﷺ و اهل بیت ﷺ که نه تنها مخالف با تدوین حدیث نبودند بلکه آن را تشویق می کردند و پیروان خود را به اخذ علم و کتابت امر می نمودند هیچ گاه رشته حدیث و کتابت سنت در بینشان قطع نشد.

اول کسی که حدیث را تدوین کرد و به املاء رسول خدا ﷺ نوشت علی ﷺ بود که پس از ایشان در اختیار ائمه ﷺ بود و گاه آن را می آوردند و به آن در برابر مخالفان استدلال می کردند.

کتاب های دیگر مثل کتاب دیات و صحیفه ای که در صحیحین^۱ و مسند احمد و... از آن نقل شده امیرالمؤمنین ﷺ تألیف و تدوین فرمود.

در عصر ایشان ابن ابی رافع کاتب آن حضرت کتاب سنن و احکام و قضایا را نوشت، و بحمدالله این افتخار برای شیعه است که علوم و معارف و احادیث و سنت رسول الله ﷺ را از زمان آن حضرت تا حال بدون هیچ گونه فترت و انقطاع حفظ کرده و این نقیصه را که در حدود یک قرن و نیم کتابت علم در میانشان رشته اش قطع شده باشد ندارند و روایاتشان از این جهت در نهایت اعتبار است.^۲

و اگر مراد سنت عملیه بود آن هم یک موضوع معین و مشخصی نبود که مثل قرآن در اختیار همه باشد هر کسی از عمل پیغمبر چیزی می دانست و عملی را

۱. صحیح بخاری و صحیح مسلم.

۲. در این مطالب مراجعه شود به: ابوریه، اضواء علی السنة المحمدية، ص ۲۰۶-۲۲۰، ۲۲۲؛ صدر، تأسیس الشیعة، ص ۲۷۸-۲۸۰؛ شرف الدین موسوی، النص والاجتهاد، ص ۷-۹۰؛ الباعث الحثیث، ص ۱۳۲-۱۳۳.

دیده بود. ارجاع به آن هم در صورتی سبب امن از گمراهی می شد که سنت عملیه آن حضرت بدون کم و زیاد در کتابی ثبت و ضبط شده باشد.

با این اوصاف چگونه ممکن است پیغمبر ﷺ در حجة الوداع «سنتی» را که این گونه از نظر اهل سنت نامشخص و شکل نگرفته بود و بعد از ۱۵۰ سال هم که شکل گرفت با احادیث سقیمه و غیرمعتبر مخلوط شد امر آشکار و بین و سبب امن از ضلالت و گمراهی معرفی کند؟ آیا شخص منصف غیر از این می فهمد که این خبر اگر تصحیف نشده برای انصراف مردم از اهل بیت و حدیث متواتر ثقلین و تأیید سیاست حکومت‌هایی که بر اساس عدم مراجعه به اهل بیت ﷺ و ترک راهنمایی‌های آنها جریان داشت وضع شده است؟

بیان دیگر در اثبات ضعف حدیث ثنتین:

علاوه بر آنچه در اثبات ضعف این حدیث گفته شده و رفع هرگونه شبهه گردید توضیحاً می‌گوییم:

۱. سنت پیغمبر ﷺ و سنت اهل بیت آن حضرت هر دو حجت هستند و بین حجیت آنها و لزوم تمسک به آنها تعارضی وجود ندارد. کیست که بگوید سنت پیغمبر ﷺ را قبول ندارم؟ اجماع سنی و شیعه بر این است، و هر مسلمانی مسلمان نخواهد بود مگر اینکه به این معنی سنی باشد یعنی پیرو سنت پیغمبر ﷺ. شیعه در تمسک به سنت پیغمبر ﷺ بیش از اهل سنت ملتزم و متعهد است و حدیث ثقلین و احادیث دیگر اعتبار و دلیل بودنشان فرع اعتبار سنت پیغمبر ﷺ است. مع ذلك بین حدیث ثنتین و ثقلین تعارض است که ناچار باید یکی را بگیریم و آن را که ضعیف است ترک نماییم.

بیان این تعارض این است که حدیث ثنّین دلالت دارد بر اعتبار کتاب و سنت به این معنی که تمام ملاک و میزان امن از ضلالت اعتصام به کتاب و سنت است و حدیث ثقلین می گوید تمام ملاک کتاب است و عترت و چیز دیگر نیست.

و به بیان دیگر این دو حدیث چگونگی تمسک به سنت را شرح می دهند حدیث ثنّین آن را حجت قرار می دهد بدون اینکه نیازی به مراجعه به اهل بیت باشد چنان که مذهب اهل سنت بر آن استقرار یافته است. ابوحنیفه یا مالک خود در برابر امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام مکتبی داشتند و اقوال و روایات صحابه را در برابر روایات امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می دادند بلکه گاهی اقوال و روایات صحابه دیگر را بر روایات امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام مقدم می شمردند. پس می گویند نه فقط لازم نیست سنت را از طریق عترت بگیریم بلکه به روایات دیگران اگرچه معارض با روایات عترت باشد نیز عمل می کنیم که این عین ترک تمسک به عترت است که طبق صریح حدیث ثقلین سبب هلاکت می شود.

اگر بگویید حدیث ثنّین متضمن لزوم تمسک به حدیث ثقلین نیز هست و تمسک به سنت از تمسک به عترت جدا نیست و اهل سنت در این نقطه اشتباه کرده اند که سنت را به عترت عرضه نمی دارند، جوابش این است که صحیح است بنابراین این حدیث هم عدم استقلال از اهل بیت و انحصار مرجع را در آنها نفی نمی کند بلکه اثبات می نماید و مغز آن همان مضمون حدیث ثقلین می شود ولی این گونه بیان برای افاده آن معنی مثل اکل از قفا موجب تحیّر و خلاف بلاغت است.

و اما حدیث ثقلین عترت را در کنار قرآن قرار داده و تمسک به آنها را - که حامل و راوی سنت می‌باشند و آگاه از حقایق و معانی آن و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین - سبب امن از ضلالت معرفی فرموده است تا آنها مرجع واحد و مستقل در امور شرعیه باشند و از توجیهاات و تفسیرهای باطل و تحریفات و تصرفات جلوگیری کنند و اشتباهات را مرتفع سازند و سنت را - که به نحو مهذب و غیر قابل تردید و قطعی در اختیار مردم نبود - بیان نمایند.

پس سرّ اینکه از سنت در این حدیث اسمی برده نشده برای این است که سنت در نزد اهل بیت علیهم‌السلام است چنانچه هر کس مراجعه نماید به روایاتی که راجع به علوم امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اتصال او به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسیده این معنی را به خوبی درک می‌کند.

به علاوه سنت تدوین شده‌ای در اختیار مردم - جز اینکه علی علیه‌السلام به املاء پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خط خودش نوشته بود - نبود لذا کتاب و عترت یعنی همه چیز یعنی خدا و رسول خدا و اهل بیت.

حدیث ثقلین مذاهب مختلفه را که تمسک به عترت ندارند صریحاً رد می‌کند و سبب گمراهی و ضلالت و هلاکت اعلام نموده است.

غرض این است که حدیث ثقلین اگر به ملاحظه اینکه تمسک به سنت را واجب می‌سازد و حدیث ثقلین هم یکی از افراد سنت است منتهی به همان مضمون حدیث ثقلین و عدم استقلال از اهل بیت و عدم جواز تمسک به غیر آنها باشد با بلاغت کلام منافات دارد.

و اگر بخواهد امت را در تمسک به کتاب و سنت به تشخیص خودشان و

مراجعه به غیر اهل بیت - چنان که مذهب اهل سنت است - آزاد بگذارد با حدیث ثقلین منافات دارد.

پس ما ناچار باید از یکی از این دو حدیث دست برداریم و معلوم است که حدیث ثقلین متواتر که با اسانید معتبره در صحاح و جوامع حدیث و متون فصیحه بلیغه و در موارد متعدده صادر شده مستند و مورد اعتماد است.

۲. مطلب دیگر که در اینجا باید تذکر داده شود این است که ارجاع به کتاب و عترت بدون ذکری از سنت قولیه و فعلیه برای این بود که پیغمبر ﷺ می دانست سنت دستخوش وضع و جعل و تصرفات و خیانت های امثال ابوهریره و نواصب قرار می گیرد و رشته آن به غیر از آنچه در نزد عترت است بیش از یک قرن در بین امت منقطع می شود اگر بخواهد مردم را به طور مطلق به آن ارجاع دهد در گمراهی می افتند چنان که خود به سوء اختیار خود افتادند.

با این حرفی که در آوردند «وَالصَّحَابَةُ كُلُّهُمْ عُدُولٌ» همه این اخبار مجعوله را معتبر شمردند و از مثل ابی هریره ۵۳۷۴ حدیث روایت کرده اند و از مثل علی ﷺ با آن اتصال به پیغمبر ﷺ قبل از بعثت و بعد از بعثت، بخاری و مسلم در حدود بیست حدیث بیشتر از آن حضرت روایت نکرده اند.^۱

لذا برای اینکه سنت پیغمبر ﷺ بعد از او اسباب دست امثال ابوهریره و جیره خواران حکومت ها نگردد پیغمبر ﷺ کتاب و عترت را مشخص سنت و ملاک امن از ضلالت قرار داد که از طریق عترت به سنت برسند و سنت را از آنها بگیرند تا در گمراهی نیفتند. اینان همواره در برابر سیاست ها و اغراض پلید

۱. رجوع شود به: کتاب های «ابوهریره» و «شیخ المضیره».

دستگاه‌های جعل احادیث و اضلال مردم ایستاده‌اند و سنت صحیح را برای مردم روایت می‌کنند.

پس به این بیان هیچ گونه محملی برای رفع تعارض نیست و ارجاع به سنت به‌طور مطلق و با استغنا از اهل بیت و ترک مراجعه به آنها مخالف روایت ثقلین است.

علاوه بر این، طبق احادیث معتبره اهل بیت به سنت پیغمبر و معانی و موارد صدور ناسخ و منسوخ و عام و خاص و خصوصیات دیگر آن آگاه هستند و بسا می‌شود که عامل به سنت حدیث عامی را می‌گیرد در حالی که حدیث دیگر آن را مبین ساخته است.

بنابراین ارجاع به‌طور مطلق به سنت صحیح نیست و تا به اهل بیت رجوع نشود مورد اطمینان نخواهد بود و صدور چنین حدیث مبهم و مجملی (حدیث ثنتین) در این تعبیر در چنان موقف مورد ندارد.

۳. مطلب دیگر این است که این دو روایت در دو مورد صادر نشده‌اند که ما رفع تعارض آنها را بنماییم بلکه هر دو در یک مورد وارد شده‌اند^۱ یکی به همین سند و متن ضعیفی که ابن اسحاق روایت کرده و دیگری به سندها و متن معتبر حدیث ثقلین.

یعقوبی این خطبه را در تاریخ^۲ روایت کرده و این جمله برحسب نقل او این است: «إِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ مَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابِ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي».

۱. هر چند احادیث ثقلین در موارد دیگر هم صادر شده‌اند.

۲. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۹۲.

ترمذی در سنن خود که یکی از صحاح است از جابر روایت کرده است که پیغمبر ﷺ در روز عرفه خطبه‌ای خواند شنیدم که می‌فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَحَدْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي».^۱ پس از آن ترمذی می‌گوید در این باب از ابی‌ذر و ابی‌سعید و زید بن ارقم و حذیفه بن اسید نیز روایت است.

ابن حجر نیز در *صواعق* می‌گوید پیغمبر ﷺ در خطبه عرفه تمسک به کتاب و عترت را دستور داد.^۲

بنابراین، این معارضه را با جمع دلالتی نمی‌توان رفع کرد، و ناچار چون حدیث ثقلین قطعی و مسلم و متواتر است و نقل تاریخ در برابر کتب حدیث مورد اعتماد نیست باید خبر ابن‌اسحاق را رد کرد.

۴. در مثل *طبقات* ابن‌سعد، و *صحیح* بخاری این حدیث ثنتین را نقل نکرده‌اند، و عدم نقل اینها به‌خصوص مثل بخاری دلیل بر عدم اعتبار و بی‌اصلی آن است.

۵. چنان‌که گفتیم حدیث ثقلین که دارای متن‌های متعددی است به این متن نیز از ابی‌هریره روایت شده؛ «إِنِّي خَلَفْتُ فِيكُمْ اثْنَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا أَبَدًا: كِتَابَ اللَّهِ وَنَسَبِي، وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ»^۳ و در *احیاء المیت* چنان‌که قبلاً نقل کردیم روایت شده است، بنابراین قویاً محتمل است که «نسبی» یا «نسبتی» به «سنتی» عمداً یا اشتهاً تصحیف شده باشد.

۱. ترمذی، سنن، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲. ابن حجر هبتمی، *الصواعق المحرقة*، ص ۱۴۹-۱۵۰.

۳. هبتمی، *مجمع الزوائد*، ج ۹، ص ۱۶۳.

۶. موضوع دیگر که توضیحاً تذکر می‌دهیم اگرچه از مطالب گذشته معلوم شد این است که ابن اسحاق و مالک، سیره و موطأ را به امر منصور نوشته‌اند، هرچند ابن اسحاق شیعی بود،^۱ ولی معلوم است که کتابی که به امر منصور نوشته شود باید صددرصد موافق با سیاست حکومت باشد و کلمه‌ای که مخالف سیاست باشد و سیاست مخالف را تأیید کند در آن نباشد. در آن موقع منصور با علویین و بنی‌الحسن سرگرم جنگ بود و اکثریت منصور را بر باطل می‌دانستند. بنابراین کتاب باید طوری نوشته شود که سیاست مخالف را ترویج نکند و چه حدیثی از حدیث ثقلین مهمتر پس باید حتماً حذف شود، و باید حدیث مجعولی را مقابل آن نقل و یا اگر نباشد جعل کرد تا خلیفه راضی شود و ابن اسحاق بدبخت را که از مدینه تبعیدش کردند به حبس و شکنجه و زندان می‌اندازند. مالک هم که حالش معلوم و مورد اعتماد دستگاه و یک ملای درباری خالص و از خوارج و مخصوصاً منحرف از امیرالمؤمنین علیه السلام بود. پس اگر این حدیث بی‌سند داخل کتاب‌های این افراد شود تعجب ندارد درعین حال ابن اسحاق روایتی را که این جمله را ندارد با سند روایت می‌کند و مالک هم می‌گوید «بَلَّغَنِي» تا شخص حدیث‌شناس آگاه بفهمد مطلب از چه قرار بوده است.

اینها و به اضافه مطلب مهم دیگر که در مفاد اصل حدیث ثنّین به آن اشاره

۱. تعجب نکنید که ابن اسحاق با تشیع با نوشته‌هایش حکومت ضد تشیع را از ترس یا طمع تأیید کرده باشد درحالی‌که می‌بینید نویسندگان و گویندگان در عصر ما بدون اضطرار و بدون بیم برای دنیا و پول، و حقوق و جایزه دین خود را فروخته و علیه مصالح اسلام و برای خوش آمد دشمنان اسلام هر کفر و باطلی را با قلم و زبان خود ترویج می‌کنند.

کردیم همه دلیل بر این است که این خبر به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و فقط یگانه راه امن از ضلالت و گمراهی برحسب حدیث قطعی و مسلم ثقلین تمسک به کتاب و عترت است.

اگرچه سخن در این موضوع طولانی شد، ولی به ملاحظه اهمیت مطلب و اینکه شبهه‌ای باقی نماند این تفصیل را دادیم. امید است خوانندگان عزیز و بی‌غرض بخوانند و افتخار تمسک به عترت پیامبر ﷺ را بیش از پیش بشناسند.

رژیه یوم الخمیس

س ۱۱. «رژیه یوم الخمیس» را به طور خلاصه بیان فرمایید.

ج. این داستان مهم‌تر از آن است که در چند سطر خلاصه شود. آن کسانی را که پس از رحلت پیامبر ﷺ، زمامدار رسمی مسلمین شدند همین‌جا باید شناخت و چگونگی درک آنها را از مفهوم نبوت و رسالت مشخص ساخت.

اینجا نقطه مهم تاریخ و اسلام‌شناسی است که ما بشناسیم این کسانی که پس از پیغمبر ﷺ روی کار آمدند و بیت‌المال مسلمین و اداره امور و سیاست به دستشان افتاد به پیغمبر ﷺ چگونه ایمان داشتند و برداشت آنها از تعالیم آن حضرت چطور بوده. باید وضع اینها روشن شود که با چه سمت و مقامی خودسرانه این‌گونه دستور اکید و مهم پیغمبر ﷺ را رد می‌کردند و یا یک جای دیگر حکم متعه حج و نساء را قبول نمی‌نمودند. ایمان این افراد را با ایمان علی ﷺ، ابوذر و مقداد، سلمان و عمار و امثال این صحابه پاک اعتقاد و مؤمن بسنجیم.

قرآن را حکم قرار دهیم و به آیات قرآن رجوع کنیم و ببیندیشیم که چگونه

است که اگر ما بدانیم در عصر رسالت کسی حکم زکات یا روزه یا حج یا حرمت نکاح با محرمات یا حرمت شرب خمر را مثلاً نمی‌پذیرفت کافر شمرده می‌شد و مسلمان پاک اعتقاد نبود اما اینها با اینکه احکام خدا را قبول نمی‌کردند و با اینکه مانند این امر رسول خدا ﷺ را ردّ می‌نمودند، مورد اعتراض نمی‌شوند. آیا این چند نفر در امور دینی و احکام شرع شرکتی با پیغمبر ﷺ داشتند یا می‌توانستند احکام خدا را تغییر بدهند؟

بزرگ‌ترین خیانت‌ها در تاریخ اسلام و ضربتی کاری که بر وحدت اسلامی و هدایت اسلام خورد همین بود که نگذارند پیغمبر ﷺ با سند کتبی آنچه را امت پس از آن هرگز گمراه نگردند، بنویسد.

ابن عباس آن‌قدر این مصیبت را بزرگ می‌شمرد که می‌گفت: «إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ»^۱ و برای این مصیبت عظمی به شدت می‌گریست و جا هم داشت. این کلام، کلام پیغمبر ﷺ هم نباشد کلام یک فرد عادی هم که باشد کجایش هذیان و یاوه‌گویی است؟

چقدر این مصیبت جانکاه است و چقدر برای مسلمانان این موقف سوء عمر خسارت و زیان داشت و چقدر دوستان واقعی و مؤمنان حقیقی و خویشاوندان پیغمبر مثل ابن‌عباس را این واقعه رنج داد.

درحالی‌که اگر یک مرد عادی در چنین حالی بخواهد وصیتی کند همه استقبال می‌نمایند و با روی گشاده و مهر و ملامت جواب می‌دهند اما پیغمبر

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۳۲۵؛ بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۸؛ ج ۷، ص ۹؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶ و سایر مصادر معتبر نزد فریقین.

خدا که رحمة للعالمین بود «وا مصیبتاه» با چنین خشونت عمری در این لحظه مواجه شد و «إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ لَيَهْجُرُ» شنید.

اصولاً چه مقامی صلاحیت دارد که امر اکید پیغمبر ﷺ را آن‌هم در موضوعی که مستقیماً مربوط و در صلاحیت مقام رسالت است؛ یعنی تضمین هدایت مردم ردّ کند؟ و آیا چنین عملی با اسلام و ایمان به رسالت و دستور صریح قرآن ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۱ چگونه سازگار است؟

آیا غیر از این بود آن کسانی که با فرمان پیامبر ﷺ مخالفت کردند می‌دانستند رسول خدا ﷺ می‌خواهد برنامه اداره امور و رهبری امت خودش را که مکرر شفاهاً معرفی کرده بود کتباً هم تعیین کند؟

آن حضرت ﷺ می‌خواست سندی تهیه کند که این افراد غیر صالح از حکومت کنار بروند، و آن یگانه مرد مؤمن و شایسته‌ای که وجودش از ایمان به خدا و احکام خدا پر بود یعنی علی علیه السلام بدون آنکه با نقشه‌های گروه‌های جاه‌طلب روبه‌رو شود زمامدار مسلمانان گردد یا دست‌کم می‌خواست حجت را بر آنها تمام کند و آنچه را با زبان کراراً فرموده بود در این موقع کتباً هم اعلام فرماید.

به‌هر حال ما در این موضوع بیشتر از این سخن نمی‌گوییم و خواننده عزیز را به تأمل در پیرامون این واقعه مهم تاریخ و مطالعه کتاب‌های: *طبقات ابن سعد*^۲ و *صحیح بخاری*^۳ و *صحیح مسلم*^۴، و *مسند احمد حدیث ابن عباس* و *شرح نهج*

۱. حشر، ۷.

۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۴-۲۴۲.

۳. بخاری، صحیح، ج ۱، ص ۲۱-۲۲ (کتاب العلم)؛ ج ۲، ص ۱۱۱ (باب جوائز الوفد و باب مرض النبی)؛ ج ۳، ص ۵۸؛ ج ۴، ص ۱۶۷ (باب کراهیة الخلاف).

۴. مسلم نیشابوری، صحیح، کتاب الوصیة.

البلاغة^۱ ابن ابی الحدید، و تاریخ طبری،^۲ و النص والاجتهاد،^۳ و الفصول المهمة،^۴ توصیه می‌کنم.

زمان ایمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام

س ۱۲. بنابر ایمان آوردن علی علیه السلام در حدیث یوم الانذار، آیا در فاصله بعثت تا نزول آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» در این یکسال علی علیه السلام ایمان نیاورده است؟ آیا تأخیر در ایمان علی علیه السلام که در بعضی از نقل‌ها آمده، قابل قبول است؟

ج. درباره اسلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کتاب‌های اهل سنت احادیث معتبری رسیده مانند روایاتی که دلالت دارند بر اینکه علی علیه السلام پیش از همه مردم هفت سال با پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز می‌خواند.^۵

چنین احتمالی با تمام تواریخ و وضع ارتباط خاص علی علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و آله منافات دارد و عبارات تواریخ مثل این جمله سیره ابن هشام «لَمْ يَزَلْ عَلِيٌّ مَعَ رَسُولِ

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۰ (طبع مصر).

۲. طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۱۹۳.

۳. شرف‌الدین موسوی، النص والاجتهاد، ص ۸۰، ۹۰.

۴. شرف‌الدین موسوی، الفصول المهمة، ص ۹۵-۹۰.

۵. رجوع شود به: ابن ماجه قزوینی، سنن، ج ۱، ص ۴۴؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۱۱-۱۱۲؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۵۶؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۴-۳۹۵؛ ابن اثیر جزری، اسد الغابة، ج ۴، ص ۱۷-۱۸؛ طبری، الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۶۵؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۹۹؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۳؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۵۸. در تفسیر این اخبار که در هر حال مسلم است یک احتمال این است که بگوئیم تا مدت هفت سال غیر از علی و خدیجه کسی اسلام اختیار نکرد، و احتمال دیگر اینکه بگوئیم پیغمبر مأمور به برقرار کردن نماز جماعت تا هفت سال جز با علی نبود و احتمال دیگر اینکه در پنهانی در این مدت با هم نماز می‌خواندند چنانچه از نقل ابن هشام (ج ۱، ص ۲۶۵)، استفاده می‌شود.

اللَّهُ حَتَّىٰ بَعَثَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ نَبِيًّا فَاتَّبَعَهُ عَلِيٌّ وَأَمَّنَ بِهِ وَصَدَّقَهُ^۱ دلالت دارد بر اینکه فاصله‌ای بین بعثت و پیروی و ایمان و تصدیق علی علیه السلام نبود.

همه این احتمال را رد می‌کنند ولی برای اینکه مبدا سبب شبهه‌ای شود تذکر داده شده این حقیقتی است که برای یک نفر آشنا به کتب تاریخ و احادیث مثل آفتاب روشن است.^۲

راجع به چگونگی و شرح جریان ایمان علی علیه السلام در اینجا بی‌انصافی شده و به آن نمونه ایمان به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله اهانت و بی‌ادبی شده است. آری دشمنان دیدند انکار اصل تقدم و پیشی ایمان علی علیه السلام بر ایمان تمام صحابه یک بی‌انصافی آشکار و غیر قابل پذیرش است؛ لذا در حواشی آن تصرف کردند و این خبر را جعل کردند که وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دعوت کرد گفت: «به من مهلت دهید تا در آن بیندیشم و با پدرم ابوطالب مشورت کنم!» و بنا به یک نقل غیرمعتبر دیگر فقط فرمود من پیش از آنکه با پدرم مشورت کنم کاری انجام نمی‌دهم، سپس می‌گوید بامدادان علی علیه السلام آمد و اسلام آورد.

سوابق علی علیه السلام و روحيات او مهلت خواستن و مشورت کردن در چنین موضوع روشن و حقیقت لایع و واضحی را تکذیب می‌کند. ایمان مردی که به شهادت تاریخ و اعمال بزرگ و عظیمش و به گواهی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایمان تمام صحابه فزونی داشت، قابل تردید نیست.

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ص ۲۶۴.

۲. راجع به اسناد مربوط به ایمان علی علیه السلام و اشعار شعرا در موضوع سبق ایمان آن حضرت مراجعه نمایید به کتاب الغدير: ج ۳، ص ۲۱۹-۲۴۳. رَجِمَ اللَّهُ الْأَمِينِيَّ وَحَسْرَةً مَعَ سَيِّدِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام.

بلی هیکل و امثال هیکل که می‌بینند کودک هشت یا نه ساله در حق‌شناسی و بصیرت و درک و پذیرفتن دعوت به پرستش خدای یگانه و ترک عبادت بت‌ها بر پیرمردها پیشی گرفته و دلش برای قبول این دعوت آن‌گونه باز بود - که پیرمردها پس از سال‌ها لجاجت با پیغمبر ﷺ و استماع آیات خدا به آن رتبه نرسیدند - چه کنند جز اینکه اینجا به این داستان باورنکردنی و عقل‌ناپسند متوسل شده و در مورد اسلام ابوبکر هم یک خبر جعلی دیگر بسازند. کسی که سیره می‌نویسد و می‌خواهد امثال منصور و دیگران را خرسند سازد غیر از اینکه خبری جعل کند و بگوید (در آنچه به من رسیده) است چه کند؟

آیا این بس نیست که علی رضی الله عنه خودش می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفِظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ رضی الله عنه أَنِّي لَمْ أَرِدْ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ»؛^۱ یعنی کسانی که از تاریخ اسلام و سیره پیغمبر رضی الله عنه از اصحاب او آگاه هستند می‌دانند که من ساعتی هرگز بر خدا و رسول رد نکردم. این کلام محکم و صددرصد صحیح هم آن داستان جعلی مهلت خواستن را صریحاً رد می‌کند و هم - به مفهوم - این خبر را که ابوبکر بی‌کمترین درنگ دعوت را پذیرفته باشد، رد می‌نماید.

درست دقت کنید آیا غیر از این است که تمام اصحاب که یکایک ایمان آوردند مدتی را با وجود اینکه دعوت پیغمبر رضی الله عنه را شنیده بودند در کفر باقی مانده و دعوت اسلام را رد کردند؟

در خطبه قاصعه می‌فرماید: «وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ رضی الله عنه بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ، وَضَعْنِي فِي حَجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ،

۱. نهج البلاغة، خطبه ۱۹۷ (ص ۳۱۱).

وَيَكْفُنِي فِي فِرَاشِهِ، وَيُشْنِي جَسَدَهُ، وَيُسَمِّي عَرَفَهُ، وَكَانَ يَمْضَغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ، وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ، وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ، وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارُهُ، وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمِّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عَلِماً وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ، وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُنِي فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءٍ فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي، وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْنَتْ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَدِيجَةَ، وَأَنَا ثَالِثُهُمَا، أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ، وَأَشْمُ رِيحَ النُّبُوَّةِ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ ﷺ.^۱

آیا چنین شخصیتی در قبول دعوت اسلام تردید می‌کند و مهلت می‌خواهد؟

ما از این خطبه چنین استفاده می‌کنیم که در نخستین باری که وحی بر پیغمبر ﷺ نازل شده علی ﷺ در حراء در خدمتش بود، و از او جدا نمی‌شد، و هیچ‌گاه در قبول رسالت او درنگ نخواهد کرد.

از این جمله: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ»^۲ که در هنگام آغاز نزول وحی پیغمبر ﷺ به علی ﷺ فرمود، می‌فهمیم که او آنچه را که پیغمبر ﷺ شنیده، شنیده و آنچه را که او دیده، دیده غیر از اینکه علی ﷺ پیغمبر نبود و مخاطب به خطاب وحی نبود، ولی شاهد و حاضر بود.

صحت باز گذاشتن درب خانه ابوبکر در جریان سد ابواب

س ۱۳. آیا این سخن صحیح است که نبی گرامی اسلام ﷺ در حدیث سد

۱. نهج البلاغة، خطبه ۱۹۲ (ص ۳۰۰-۳۰۱).

۲. نهج البلاغة، خطبه ۱۹۲ (ص ۳۰۱).

ابواب، باب ابی بکر را استثنا کردند؟ و این گونه فرموده باشند: «این درهایی را که به مسجد باز می شوند بنگرید جز در خانه ابوبکر همه را ببندید».

ج. پس از آنکه به امر پیغمبر ﷺ و برحسب وحی خدا به اتفاق مسلمانان همه درهایی که در مسجد بود جز در خانه علی ﷺ بسته شد^۱ و رفت و آمد علی ﷺ و اهل بیتش از مسجد بود و با اینکه به احدی حتی مثل جناب حمزه عموی پیغمبر ﷺ هم اجازه داده نشد چگونه ابوبکر در خانه خود را بسته بود؟

بعد از اینکه بنا بر روایت مجمع الزوائد^۲ و کنز العمال^۳ و السیرة الحلیة^۴، پیغمبر ﷺ فرستاد نزد ابوبکر و عمر و امر کرد در خانه هاشان را ببندند و آنها هم بستند این درها چگونه در مسجد باز مانده بود که بفرماید: این درهایی را که به مسجد باز می شود بنگرید جز در خانه ابوبکر همه را ببندید؟

آخر سخن ناروا و بی اساس و جعل هم حدی دارد. این ایوب بن بشیر مجهول کیست که سیره از او این حدیث را روایت کرده است؟ محمد بن حمید و سلمة بن فضیل را هم که در سند طبری واقع نیستند در ضمن سخن از حدیث ثنتین معرفی کردیم آیا این سندها قابل اعتماد است؟ آیا این نقلها دلیل این نیست که سیره تحت نظر سیاست و برای مقاصد سیاسی خاصی نوشته شده است؟

۱. رجوع شود به: صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۱؛ الدر المنثور در تفسیر سوره والنجم؛ مستدرک، ج ۳، ص ۱۱۶-۱۲۵؛ خصائص نسائی، ص ۱۱-۱۴؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۲، ۳۹۳، ۴۰۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۵، ۳۳۰؛ ج ۳، ص ۲۶؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۱۵۳؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۰۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۵؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۹۴؛ و کتابهای دیگر مثل الغدیر، ج ۳، ص ۲۰۲-۲۱۴؛ دلائل الصدق، ص ۲۶۰-۲۶۷؛ فضائل الخمسة، ج ۲، ص ۱۴۹-۱۵۵.

۲. هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۵-۱۱۴.

۳. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۵.

۴. حلی، السیرة الحلیة، ج ۳، ص ۳۷۴.

بیشتر مطالبی که راجع به گزارش بیماری پیغمبر و تفصیلات آن به خصوص قسمت‌هایی از آن که با مسائل سیاست و حکومت و اثبات شرعی بودن حکومت ابی‌بکر و انکار یا ترک فضایل علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام است و یا متضمن مدحی از منحرفین از اهل بیت است از عایشه است. این گونه نقل‌های عایشه که در آن اثبات فضیلتی برای خودش یا برای پدرش و هم‌مسلكانش یا ردّ فضیلتی از علی علیه السلام است به هیچ وجه اعتبار ندارد^۱ و نباید بر آن اعتماد کرد.

عایشه و محدث‌نماهای درباری در آن زمان و در آن جوّ سیاسی این احادیث را می‌گفتند و سیاست هم مردم را به اخذ حدیث از مثل او تشویق می‌کرد و به‌طور ارسال مسلم می‌گرفت و پخش می‌کرد و روایات صحیحه دیگران که ضد آن بود سانسور و قاچاق و ممنوع بود.

معلوم است این روش تا چه حدّ سبب اشتباه می‌شود به‌خصوص که جوّ و محیط سیاسی قرن‌ها به همان حال باقی بماند. وقتی خود اهل سنت نقل کنند که عایشه از بردن نام علی علیه السلام در ضمن بعض احادیث خودداری می‌کرد و نام او را کتمان می‌نمود آن هم در یک جریان عادی، سایر مطالب مهم حالش معلوم است از این جهت ما اطمینان داریم که تاریخ در این نقل‌ها متهم است.

مسأله نماز ابی‌بکر و تبسم پیغمبر صلی الله علیه و آله گزارش حال احتضار و رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امثال این مسائل در آن قسمتش که سیاست‌های وقت و حکومت‌های بنی‌امیه و

۱. بلکه به نظر بعض محققین احادیث ایشان به‌طور کلی باید بررسی شود و اگر شاهد و دلیل و قرینه‌ای از خارج بر صحت آنها یافته نشود یا متنش مؤید صحت آن نگردد قابل اعتماد نیست و در این موضوع مراجعه شود به کتاب *أحادیث أم المؤمنین عائشة*.

بنی عباس را - که کتابها بر ایشان و برای پول و جایزه‌شان نوشته می‌شد - تایید می‌کند همه از این قماش است.

این نقل‌ها بود که نوشته می‌شد و منتشر می‌گردید و آن دسته روایات که این حکومت‌ها را غاصب معرفی می‌کرد نوشته نمی‌شد چون کمترین خطرش محرومیت از حقوق اجتماعی بود. باید مرجع، ابوهریره و عایشه و امثال آنها باشند و سیره ابن هشام در جریان رحلت پیغمبر ﷺ این سیاست را رعایت کرده است.

کلام شیخ طوسی درباره شهادت امام علی علیه السلام و حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام بعد از دنیا

س ۱۴. احتراماً به کرات در منابع شنیده شده است امام و پیغمبر مرده و زنده ندارد و همچنین مرده (میت) می‌شنود. با توجه به آیه ۲۲ سوره فاطر و ۵۲ سوره روم در این خصوص چگونه اظهار نظر می‌فرمایند. خواهشمند است نسبت به فتوای شیخ طوسی و آیات مورد نظر ارائه طریق بفرمایید.

در کتاب الغیبه شیخ طوسی «فَأَمَّا مَنْ خَالَفَ فِي مَوْتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَذَكَرَ أَنَّهُ حَيٌّ بَاقٍ فَهُوَ مَكَابِرٌ، لِأَنَّ الْعِلْمَ بِمَوْتِهِ وَقَتْلِهِ أَظْهَرَ وَأَشْهَرُ مِنْ قَتْلِ كُلِّ أَحَدٍ وَمَوْتِ كُلِّ إِنْسَانٍ، وَالشُّكُّ فِي ذَلِكَ يُؤَدِّي إِلَى الشُّكِّ فِي مَوْتِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَجَمِيعِ أَصْحَابِهِ، ثُمَّ مَا ظَهَرَ مِنْ وَصِيَّتِهِ وَإِخْبَارِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِيَّاهُ «أَنَّكَ تُقْتَلُ وَتُخْضَبُ لِحَيْثُكَ مِنْ رَأْسِكَ» يُفْسِدُ ذَلِكَ أَيْضًا، وَذَلِكَ أَشْهَرُ مِنْ أَنْ يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يُرَوَى فِيهِ الْأَخْبَارُ»^۱.

۱. طوسی، الغیبه، ص ۱۱۷.

ج. موتی که به اعتبار آن و تقریر قرآن مجید ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^۱ و میت بر تمام انبیا و ائمه علیهم السلام و شهدا اطلاق می شود و موضوع بسیاری از احکام شرعیه است، همان موتی است که تمام جانداران آن را به حکم ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^۲ می چشند و آنان که منکر موت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اند این موت را انکار می نمودند و آثار و احکام شرعیه موت را نسبت به آن حضرت قائل نبوده اند. مثلاً اموال آن حضرت را منتقل به ورثه اش نمی دانستند، یا ازدواج زوجات آن حضرت را بعد از عده وفات با مردان دیگر جایز نمی دانستند، چون معتقد بودند که موتی واقع نشده که این احکام بر آن مرتب شود.

کلام مثل شیخ طوسی رحمته الله در جواب کسانی است که این موت را انکار می نمودند این موت بدن عنصری است و آن که میت است همین بدن است و صاحب آن را اگر میت می گویند به اعتبار همین موت بدن میت می گویند که حیات حیوانی و نباتی ندارد و بدن است که نه چیزی می شنود و نه می توان به آن چیزی شنواید (من فی القبور) و آن که در گور است همین بدن است.

اما حیاتی که گفته می شود پیغمبر و امام مرده و زنده ندارد حیاتی است که در مورد شهدا برحسب تصریح قرآن مجید ثابت است و برای دیگران نیز ثابت است ﴿أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۳ و این آیات بر آن دلالت دارند ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۴

۱. زمر، ۳۰.

۲. عنکبوت، ۵۷.

۳. آل عمران، ۱۶۹.

۴. مؤمنون، ۹۰-۱۰۰.

و درباره آل فرعون می فرماید: ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾^۱ که صریح است در حیات اشخاص بعد از موت بدن آنها. این حیات است که در مورد پیغمبر و امام گفته می شود زنده و مرده ندارند، یعنی حیات حقیقی آنها بعد از مرگ و در عالم برزخ باقی است و حیات و موت بدن در آن تأثیر ندارد.

بنابراین هیچ اشکالی ندارد که مثل انبیا و ائمه علیهم السلام - که این حیات را در مرتبه کامله آن دارا هستند - سخنان و سلام دیگران را که به آنها می شود، بشنوند. وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با مقتولین مشرکین - چنان که در تواریخ معتبر است - سخن فرموده باشد و آنها را مخاطب قرار داده و بفرمایند که آنها می شنوند، انبیا و ائمه علیهم السلام و شهدا به طریق اولی می شنوند.

اگر سلام مردم را پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی شنید، مسلمانها در نماز خود مأمور به سلام بر آن حضرت نمی شدند که او را مخاطب قرار داده و بگویند «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» حتی صلوات بر آن حضرت و آل آن حضرت که همه مأمور بر آن هستند و از خدا می خواهند بر آن حضرت و آل او صلوات بفرستند دلیل برای حیات آن بزرگواران است. معنای درخواست صلوات این است که همین حال و در زمان دعا خدا بر او و آلش صلوات بفرستد و همان لحظه دعا مستجاب می شود و خداوند بر آنها صلوات می فرستد، همه دعاها برای اموات بالفعل است.

شواهد و روایات و حکایات در این مورد به قدری زیاد است که انسان تعجب

می‌کند که چگونه فرقه وهابیه و بعض نادانان متمایل به آنها در شبهه افتاده و شک در حیات پیغمبر ﷺ می‌کنند. و چقدر تفاوت است بین این گروه و آن افراد از موثقین که مدعی شنیدن جواب سلام خود شده‌اند.

این حکایت عجیب را که در کتاب *وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی* ﷺ نقل کرده است تذکراً نقل می‌نمایم. سمهودی عالم و مؤرخ و مدرس و مفتی مدینه منوره - در کتاب *وفاء الوفاء*^۱ این‌گونه روایت کرده است:

«وَقَالَ يَحْيَى: حَدَّثَنَا هَارُونَ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ ابْنِ السَّاجِسُونِ أَنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ الْحَكَمِ بْنِ الْعَاصِ، وَهُوَ ابْنُ مَطِيرَةَ قَامَ عَلَيَّ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ جُمُعَةٍ، فَقَالَ: لَقَدْ اسْتَعْمَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تَعَالَى - وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ خَائِنٌ، وَلَكِنْ شَفَعَتْ لَهُ ابْنَتُهُ فَاطِمَةُ - رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا - وَدَاوُدُ بْنُ قَيْسٍ فِي الرُّوْضَةِ، فَقَامَ: فَقَالَ: أَسْ، أَيُّ يُسْكِنُهُ، قَالَ: فَمَزَّقَ النَّاسُ قَمِيًّا كَانَ عَلَيْهِ شَقَائِقُ حَتَّى وَتَرَوْهُ وَأَجْلَسُوهُ حَدْرًا عَلَيْهِ مِنْهُ، وَقَالَ: رَأَيْتُ كَفًّا خَرَجْتُ مِنَ الْقَبْرِ - قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - وَهُوَ يَقُولُ: «كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، كَذَبْتَ يَا كَافِرٌ، مِرَارًا».

در خاتمه لازم به تذکر است که در این موضوع و رفع این شبهه علمای بزرگ شیعه و سنی در ضمن تألیفات خود جواب‌های کافی و شافی داده‌اند.

افضلیت ایمان حضرت علی علیه السلام در کودکی

س ۱۵. بنابر آنچه حضرتعالی در کتاب «لمحات» نوشته‌اید، آیا باز هم می‌توان گفت: ایمان علی علیه السلام در سن کودکی و قبل از بلوغ دلیل بر افضلیت او بر دیگران می‌شود؟

۱. سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۵۹.

ج. آنچه در آنجا نوشته ایم مقصود این است که نبوت حضرت عیسی و یحیی - علی نبینا وآله وعلیهما السلام- و امامت مثل حضرت جواد علیه السلام در صغر سنّ دلیل بر افضلیت آن دو پیغمبر معظم از رسول اعظم حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و افضلیت آن امام بزرگوار از جدّش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست برای اینکه این ظهور و فعلیت در آنها دلیل فقدان صلاحیت در سایرین نیست و مربوط است به حکمت‌ها و مصالحی که هر ظهوری را در فرصت‌های خاصی اقتضا می‌نماید.

مثلاً شخص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا سایر انبیا مانند حضرات ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام در سن صباوت فاقد صلاحیتی که یحیی علیه السلام و عیسی علیه السلام به حسب ذات و خصائص و صفات نفسانی واجد بودند، نبودند اما مصالح خارجی یا موانع و آماده نبودن شرایط و استعداد محیط برای بعثت آنها سبب تأخیر اعلام رسالت آن بزرگواران شده است.

حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیه السلام به نصّ پیغمبر صلی الله علیه و آله در همان زمان صغر سن سید بودند و شرایط سیادت و آقایی و امامت را دارا بودند اما در عصر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله سیادت فعلیه و زعامت با آن حضرت بود و در عصر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با آن بزرگوار و در عصر حضرت مجتبی علیه السلام این سیادت که مفهوم کاملش صلاحیت امامت و ولایت بود در خارج و ظاهر و مقام رتق و فتق امور و قیام به وظایف زعامت و رهبری با آن حضرت بود ولی سیادت امام حسین علیه السلام و امامت آن حضرت نیز ثابت بود.

این مقوله‌ها از مقوله افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به واسطه اسبقیت از

همه در ایمان و از سن قبل از بلوغ نیست تا بتوان کسانی را که سالها در کفر و شرک و بت پرستی زندگی کرده بودند با آن حضرت قیاس کرد.

مفهوم ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام در سن پیش از بلوغ طهارت و پاکی آن حضرت از کفر و تنزه او از شرک به خدای یگانه است بدیهی است چنین کسی از آنکه سابقه کفر و شرک داشته است افضل است.

تأخیر بعثت یا تأخیر فعلیت امامت که به حسب مناسبات و مصالحی که خداوند عالم به آن است و بعضی از آن هم معلوم است نقصان فضیلت از دیگری به شمار نمی رود. اما تأخیر ایمان و بقای بر کفر و سابقه سوء بت پرستی و زنده به گور کردن دختران - چنانکه از عمر نقل شده است که شش نفر دختر خود را زنده به گور کرد - این جهالتها و گمراهیها همه عیب و نقص و ظلم است و مانع از نیل به عهد خدا و مقام رفیع امامت و ولایت من جانب الله است.

قضیه فدک از لحاظ موازین قضایی چگونه بود؟

س ۱۶. در باب فدک اگر مخالفین ایراد کنند که «از لحاظ موازین قضای مدعای حضرت صدیقه طاهره علیها السلام ثابت نشد با عنایت به اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام در قضیه ادعای امیرالمؤمنین علیه السلام بر زره نیز به لحاظ فقد دلیل در محکمه قاضی که خودشان گمارده بودند ملاحظه شأن امیرالمؤمنین علیه السلام و عصمت ایشان را نکرد» چه پاسخی می توان داد؟

ج. در باب غصب فدک از حضرت زهرا علیها السلام آنچه از ابی بکر و همدستانش صادر شد با موازین قضایی مخالفت صریح داشت و معلوم بود که روش آنها یک روش عادی و سالم و دور از غرض نبود.

مسئله یک مسئله سیاسی خالص و بر اساس اغراض شخص ابوبکر و گروه او جریان پیدا کرد. گروهی که بر خلاف حکم خدا و ابلاغات پیغمبر ﷺ خصوصاً در احادیث متواتر و مکرر تقلین و ابلاغ بسیار رسمی و علنی غدیر می خواستند مسیر خلافت و امامت امت را از مسیری که به وحی الهی معلوم شده بود تغییر دهند و در مسیر اهواء جاه طلبانه خود قرار دهند.

البته مسیر امامت و خلافت رسول خدا ﷺ را کسی نمی تواند تغییر دهد چون به امر خدا معین شده بود و در مسیر خود تا ظهور حضرت بقیه الله و بقای اسلام و عالم تکلیف باقی خواهد ماند.

این گروه می خواستند جریان ظاهری را تغییر دهند و مقاصد خود را اجرا نمایند همان طور که تصرف در ملک شرعی کسی از سوی غاصب به ملکیت شرعی مالک خللی وارد نمی کند و مال مغضوب در ملک مالک و مغضوب منه باقی است و غاصب مسئول و ضامن است تغییر مسیر خلافت و امامت نیز اختصاص شرعی ولایت را از صاحبان آن در عالم واقع و نفس الامر سلب نخواهد کرد.

مسئله مورد دستبرد، همان زعامت و ریاست ظاهری این مقام واقعی و شرعی است که اهل دنیا و جاه پرستان به آن چشم دوخته و منتهی الآمال و معشوق یگانه آنها است و اهل خدا و صاحبان حقیقی به آن به همان نظری نگاه می کنند که امیرالمؤمنین ﷺ در جواب ابن عباس فرمود.^۱

به شهادت مصادر و مأخذ معتبر این گروه ریاست طلب - که از زمان پیغمبر ﷺ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳۳ (ص ۷۶).

دست به کار توطئه و تخریب شدند - راه سیاست اسلامی را طوری منحرف کردند که در آینده بدترین نظام‌ها و خشن‌ترین حکومت‌ها و بی‌رحم‌ترین و بی‌دین‌ترین و هرزه‌ترین و عیاش‌ترین افراد بر جوامع مسلمانان حاکم شدند.

این گروه که در اواخر عمر رسول خدا ﷺ موضع خود را علنی می‌ساختند و در واقعه یوم‌الخمیس آنگاه که پیغمبر ﷺ قلم و کاغذ خواست تا برایشان بنویسد آنچه را که هرگز گمراه نگردند و در تکلیف الحاق به جیش اسامه شمشیر مخالفت با خدا و پیغمبر را بر روی لباس بستند و در حالی که بدن پاک حضرت رحمة للعالمین ﷺ بر روی زمین بود در سقیفه بنی‌ساعده اجتماع کردند و سنگ آن بنای کج را بر زمین نهادند.

در ارتباط با آن جریان و توطئه سیاسی که با آن اقدامات سرکوب‌گرانه و تهدید و تهویل انجام دادند و عمر بن خطاب با آن شدت و خشونت فوق‌العاده با شمشیر برهنه در کوچه‌های مدینه مردم را به بیعت با ابوبکر و ادار می‌کرد.

از جمله تصمیم‌هایی که در آغاز کار و شاید پیش از هر اقدام گرفتند مصادره اموال یگانه فرزند پیغمبر ﷺ سیده زنان اهل بهشت و سیده نساء عالمیان ﷺ بود زیرا می‌دانستند با ایثاری که آن بانوی دنیا و آخرت دارد عوائد و محصول این اموال را در راه خدا به فقرای مسلمین و ارباب حوائج بذل و انفاق می‌نماید. داشتن چنین موضعی طبعاً یکی از موجبات بقای نفوذ خاندان رسالت در قلوب خواهد بود. از این جهت تصمیم گرفتند آن امکانات مالی و مادی را از آنها بگیرند و دست آنها را از اعانت و یاری به مردم کوتاه نمایند.

هیچ مصلحتی غیر از مصلحت بر کرسی نشاندن حزب عمر و ابوبکر و

ابوعبیده و... غصب فدک در بین نبود. وضع به طوری غیرعادی و زیر اختناق و فشار و اعمال نیرنگ‌های گوناگون جریان داشت که کسی نتوانست بگوید یا اگر کسی گفت به سخنش اعتنا نکردند.

به فرض که فدک ملک شخصی حضرت زهرا علیها السلام نباشد و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را برای استفاده از عوایدش یا هر مصلحت دیگر به او واگذار کرده باشد چرا و چگونه به مجرد رحلت آن حضرت ناگهان مصلحت تغییر کرده و بر عمل پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که به فرمان خدا انجام داده بود خط نقض و ابطال کشیده می‌شود؟

آیا اگر فدک در اختیار عایشه یا حفصه بود ابوبکر و عمر با آنها این‌گونه معامله می‌کردند؟ یا حتماً آن را تایید می‌نمودند و اگر همه مسلمانان هم استرداد آن را درخواست می‌کردند به عذر اینکه عمل پیغمبر خدا غیر قابل نقض است به تقاضای آنها اعتنا نمی‌کردند؟

حاصل اینکه مسئله ساده نبود مسئله ریاست و حکومت بود و تصدیق فاطمه زهرا علیها السلام مفهومی اعلان بطلان همه آن نیرنگ‌ها و توطئه‌ها و اسباب‌چینی‌های آن عده معلوم‌الحال بود.

ما فعلاً وارد بحث در این مطالب و اسرار اعمال و توطئه‌های این عده و جریان سقیفه نمی‌شویم و فقط موضوع را از نظر فقه‌القضا مورد نظر و ملاحظه قرار می‌دهیم:

قدر مسلم این است که فدکی بوده است و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به فرمان خدا آن را به حضرت زهرا علیها السلام واگذار نموده است.

ظاهر این عمل اعطا و بخشش و واگذاری و تملیک است و هیچ‌کس هم نه

خود حضرت فاطمه علیها السلام و نه مردم دیگر غیر از این، احتمال نمی‌دادند. اعطای الهی بود و سلب این اعطا و بازگرداندن آن نیاز به وحی داشت یعنی می‌خواهم بگویم شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله هم بدون وحی الهی و امر خدا به باز پس گرفتن آن مأذون در استرداد آن نبود برنامه‌ای بود که به وحی و حکم خدا انجام شده بود و تغییر آن برای احدی مجاز نبود.

بنابراین واضح بود که احدی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و قطع نزول وحی صلاحیت استرداد فدک را از حضرت زهرا علیها السلام ندارد.

مع‌ذک ما این جریان استرداد فدک را در یک محیط پایین‌تر از مقام ارفع رسالت و قدس مقام حضرت صدیقه کبری علیها السلام به شرح ذیل بررسی می‌کنیم:

الف. هر محاکمه و مرافعه‌ای را سه رکن اساسی تشکیل می‌دهد:

اول. مدعی (خواهان)

دوم. مدعی علیه (خواننده شده)

سوم. قاضی و حاکم (دادرس)

همان‌طور که مدعی و مدعی علیه باید متعدد باشد مدعی و قاضی و همچنین مدعی علیه و قاضی باید متعدد باشند و تعدد عنوان با وحدت مضمون کافی نیست مثلاً نمی‌شود شخص به عنوان ولایت بر صغیر علیه خودش اقامه دعوی نماید یا علیه ولی صغیر از جانب خودش که همان ولی صغیر است اقامه دعوا نماید.

در این جریان غصب فدک ابوبکر با اینکه خود مدعی بوده و به عنوان اینکه حکومت بر مردم دارد ادعا داشته است چگونه خود را قاضی می‌خواند و از حضرت صدیقه علیها السلام شاهد می‌خواست تا بین خودش و آن حضرت حکم کند؟

ب. علی القاعده و به طور متعارف باید فصل مخاصمات و مرافعات در محکمه‌ای صورت بگیرد که متخاصمان و دو طرف دعوا صلاحیت آن را قبول داشته باشند و مدعی باید در چنین محکمه‌ای اقامه دعوا نماید درحالی که نه چنان محکمه‌ای وجود داشت و نه حضرت زهرا علیها السلام کسی را غیر از علی علیه السلام صالح برای قضا و داوری می دانست.

ابوبکر هم که معلوم بود - با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود: «أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ»^۱ - این داوری را به نزد علی علیه السلام نمی برد و خودش هم تا آن زمان کسی را برای قضا معین نکرده بود و اگر هم معین کرده بود حضرت صدیقه علیها السلام آن تعیین را شرعی نمی دانست و صلاحیت ناصب و منصوب را رد می فرمود.

ج. اگر گفته شود: ابوبکر خود را زمامدار مسلمین می دانست و به خود حق می داد که هم از سوی مسلمین اقامه دعوی نماید و هم به عنوان ولی امر مسلمین به قضا و داوری بنشیند.

جواب این است که بنابر مبنایی که ابوبکر و همدستانش عرضه می داشتند می خواستند مشروعیت حکومت را به عنوان اجماع امت یا اهل حل و عقد عنوان کنند درحالی که تا زمان غصب فدک اجماع امت به اتفاق شیعه و سنی محقق نشده بود زیرا به اجماع همه مورخین تا فاطمه زهرا علیها السلام زنده بود جمعی از شخصیت‌های معروف از بنی هاشم و غیر ایشان - که همه از اهل حل و عقد و نظر بودند - با ابوبکر بیعت نکردند و تا آن حضرت زنده بود نتوانستند با همه

۱. این روایت مورد اتفاق فریقین است و در کتب عامه از جمله ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱۲، ص ۱۳۵؛ طبری، ذخائر العقبی، ص ۸۳؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۱۱۳ آن را نقل کرده‌اند. ابن ابی الحدید می گوید: قَدْ رَوَتْ الْعَامَّةُ وَالْحَاصَّةُ قَوْلَهُ: «أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ». شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸.

فصل چهارم / امامت ۱۷۱

شدت و غلظتی که داشتند از این افراد سرشناس بیعت بگیرند. از دیگران هم که بیعت گرفته بودند بسیاری به تهدید و ارعاب بود.

بنابراین به مبنای خود آنها حکومت رسمیت شرعی و قانونی نیافته بود که این گونه تصرفات و سایر مداخلاتش در امور، شرعی و قانونی باشد.

د. ما انکار نمی‌کنیم که اگر حکومت شرعی باشد حاکم می‌تواند هم بین الناس در مراعاتشان حکومت کند و هم از طرف مسلمین اقامه دعوا نماید اما در قضیه واحده این منطقی نیست و در سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سابقه نداشت که در قضیه واحده حاکم هم مدعی باشد هم قاضی. علاوه بر آنکه با لزوم جزم مدعی در ادعاء و جواز حکم قاضی به علم خود نیز منافات دارد.

هـ اشکال مهم دیگر این است که ابوبکر اگر خود مدعی و قاضی بود - چنان که در این واقعه عمل کرد - اگر جزم داشت که فدک ملک مسلمین است و حضرت صدیقه کبری رضی الله عنها - با مقام عصمت و طهارتش - به ناحق ادعای ملکیت آن را می‌نماید، چرا از آن حضرت مطالبه بینه کرد و به علم خود عمل نکرد؟ و اگر جزم نداشت و احتمال می‌داد که حق با آن حضرت باشد چگونه و چرا ادعا کرد و فدک را متصرف شد؟ در حالی که مدعی باید در ادعای خود به حقانیت خود جزم داشته باشد.

استصحاب بقای مالکیت اگر در اینجا جاری باشد فقط این اثر را دارد که ذی‌الید مدعی شناخته شود و از او بینه مطالبه گردد اما اصل طرح دعوا و استماع آن علیه ذی‌الید به مجرد استصحاب مسموع نیست. مثلاً اگر خانه پدر زید در ید عمرو باشد که مدعی خرید آن خانه از پدر زید باشد و زید بخواهد به مجرد

اینکه این خانه قبلاً ملک پدرم بوده است و به استصحاب مالکیت سابقه بدون ادعای جزمی غصبت و عدوانی بودن آن در ید عمرو ادعای نماید، ادعای او مسموع نمی‌شود.

به این ملاحظات معلوم می‌شود که موازین قضایی در غصب حق زهرای اطهر علیها السلام رعایت نشده است و عقده‌ها و حسادت‌ها و کینه‌های جاهلیت و جاه‌طلبی‌های منافقین - که در وجود چند نفر به‌خصوص آن دو نفر تبرز و تمرکز یافت - موجب این ستم‌ها به دختر مظلومه حضرت امام‌المرسلین علیه السلام شد.

پس از تمام این نکات و ملاحظات آنچه نفاق این توطئه‌گرها را اثبات می‌نماید و ایمان صادق آنها را به وحی و رسالت زیر سؤال برده است این است که آیا اینها در صداقت و طهارت حضرت زهرا علیها السلام بعد از آن‌همه تنصیصات و تصریحات پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از نزول آیه تطهیر و آن اعلام‌های مکرر که زهرا علیها السلام از اهل بیت علیهم السلام است و از اهل آیه تطهیر است و سیده زنان عالمیان و سیده زنان اهل بهشت است و و... شک داشتند. اگر شک داشتند، پس شک آنها با ادعای ایمان به خدا و رسول چگونه قابل قبول است؟ و اگر شک نداشتند پس این معاملات و این ظلم‌ها را که مرتکب شدند چگونه جواب می‌دهند؟

و پس از همه اینها آیا این بود مزد رسالت پیغمبری که آن‌همه رنج و اذیت و زحمت و مرارت را در راه هدایت این مردم متحمل شد که پاره تن او را این‌گونه برنجانند؟

آیا اگر فدک ملک مسلمین بود همان‌طور که به امر خداوند متعال پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را به حضرت زهرا علیها السلام واگذار کرده بود ابوبکر هم آن را واگذار می‌کرد و به خدا و پیغمبر تأسی می‌نمود کسی از مسلمانان به او اعتراض می‌کرد؟

یقیناً هیچ مسلمانی - مگر همان عده‌ای که بودن فدک را در اختیار زهرا علیها السلام مخالف سیاست‌های خود می‌دانستند - راضی به استرداد فدک از آن حضرت نبود. **وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.**

و. قیاس جریان غضب فدک و مطالبه بینه از حضرت زهرا علیها السلام با دعوای

امیرالمؤمنین علیه السلام بر زره قیاس مع الفارق بل مع الفوارق است؛ زیرا:

اولاً: در آن دعوا از ذی‌الید بینه خواسته نشده است تا خلاف قوانین قضایی عمل شده باشد اما در دعوای ابوبکر بر حضرت زهرا علیها السلام از آن حضرت که ذی‌الید بود بینه خواسته شد.

ثانیاً: چنان‌که گفتیم از هر نظر محاکمه عادی و سالم و مستقیم نبود و یک

برخورد به تمام معنی سیاسی بود نه یک محاکمه واقعی و حقیقی.

ثالثاً: شریح قاضی اگرچه در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام هم قاضی بود اما او از بقایا

و عمال همان رژیم بود که غضب فدک از حضرت سیده‌النساء علیها السلام نمود و

امیرالمؤمنین علیه السلام به ملاحظاتی به عزل او مبادرت نورزید اما برای انفاذ احکام او

ترتیبی مقرر کرد که حقوق مردم ضایع نشود.

علی‌هذا از مثل او نمی‌توان انتظار داشت که با دعوای امیرالمؤمنین علیه السلام برخورد

مناسب نموده و از دعوای آن حضرت علم به واقع پیدا کند و حکم کند. اگر

حاکم مالک اشتر یا عمار یاسر یا سایر اصحاب عارف به مقام حضرت بودند به

علم خود حکم می‌دادند. ولی بعد از اینکه آن اساس و شالوده ریخته شد که از

حضرت زهرا علیها السلام فدک را غضب نمودند و طهارت و صداقت و عصمت

منصوصه و مسلمه آن حضرت را رعایت نکردند معلوم است جریان قضا بر

همین منوال استقرار می‌یابد و از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در این واقعه که ذی‌الید هم نبوده است به طریق اولی بینه می‌طلبیدند.

مع‌ذلک احتمال می‌رود سرّ اینکه حضرت (بر تقدیر صحت سند این حدیث) به این داوری شریح اعتراضی نکرد این بوده است که یا خود حضرت به او دستور داده بود که این‌گونه عمل نماید تا سبب تألیف قلب آن شخص به اسلام و رغبت او به ایمان شود چنان‌که شد و ایمان آورد و یا اینکه چون ملاحظه فرمود این برخورد قاضی سبب اقبال او به اسلام می‌گردد آن داوری را پذیرفت. خلاصه اینکه این دو واقعه را که نخستین آن از هر لحاظ در نهایت اهمیت و معلول یک توطئه بزرگ سیاسی بوده و دوم یک واقعه ساده‌ای است که از آن هم بزرگواری امیرالمؤمنین علیه السلام مشهود است نباید به هم قیاس کرد.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَأَخْرًا، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

پیرامون علم امام

س ۱۷. آیا این مطلب در مورد علم امام معصوم علیه السلام صحیح است؟ امام معصوم علیه السلام عالم به تمام ماسوی‌الله است، علم امام علی علیه السلام به تمام هستی به تمام آنچه خداوند خلق کرده همان علم خداوند است به تمام هستی ولی با این تفاوت که علم خدا ذاتی است ولی علم امام علیه السلام عرضی است، هدیه‌ای از جانب خداوند به وجود مقدس امام معصوم علیه السلام است. و ما از علم امام معصوم علیه السلام به ذات مقدس خداوند هیچ اطلاعی نداریم ولی می‌توانیم آن‌قدر بگوییم که هیچ مخلوقی معرفتش و علمش به صفات و کمالات و ذات خداوند (اگر علم به ذات خداوند میسر باشد) به اندازه امام معصوم نیست.

آنچه در بعض روایات آمده است این است که امام معصوم عالم به گذشته و حال و آینده است آیا این علم داشتن امام علیه السلام به نحو تفصیلی است یا اجمالاً می داند؟

ج. در این موضوع به کتاب ولایت تکوینی و ولایت تشریحی و فروغ امامت در دعای ندبه تألیف حقیر رجوع نمایید. لازم به تذکر است که علم به ذات خدا و معرفت کنه و حقیقت خدا برای احدی میسر نیست و محیط محاط نخواهد شد.

علم حضرت زهرا علیها السلام

س ۱۸. مسلماً آنچه را امام علیه السلام می داند حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم بدون کم و کاست می داند آیا حضرت زهرا علیها السلام هم چنین است؟

ج. علوم حضرت زهرا علیها السلام هم از سنخ علوم ائمه علیهم السلام است.

پذیرفتن ولایت ائمه علیهم السلام از جانب انبیای الهی

س ۱۹. آنچه در بعضی از روایات آمده و همچنین اشعاری که بعضی روایات دیگر دارند بر این است که پذیرفتن ولایت ائمه علیهم السلام بر تمام انبیای الهی واجب و فریضه بوده است و حتی وظیفه داشته اند که آن را در بین امت خود به همه بگویند (یا به بعضی از خواص، تردید از من است)، آیا اعتقاد به این مسئله از ضروریات است یا اینکه این مطلب مسلّم و حتمی است ولی ضروری مذهب نیست؟

ج. فی الجمله ثابت است ولی از ضروریات نیست. اما آیات قرآن مجید مثل آیه ۸۱ سوره آل عمران و روایات متواتر بر آن دلالت دارند.

علم ائمه علیهم السلام به جزئیات

س ۲۰. بعضی در مورد علم ائمه علیهم السلام می‌گویند: ائمه علیهم السلام علم به جزئیات ندارند (چون امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و... والیان و افراد سوء را از نزدیکان خود قرار می‌داده‌اند). نظر حضرت‌عالی در مورد عالم بودن ائمه علیهم السلام به جزئیات چیست؟ (لطفاً توضیح دهید)

ج. روایات وارده راجع به علم امام به ما کان و ما یکون و ما هو کائن معتبر و مورد اعتماد بلکه متواتر است. خصوصاً به ضمیمه اخبار و احادیث دیگری که در ابواب مختلفه احادیث و تواریخ دیده می‌شود یقین به این معنی حاصل می‌گردد و والی قرار دادن افراد سوء منافات با آن ندارد و تفصیل مطلب محتاج به فرصت بیشتر است.

آگاهی ائمه علیهم السلام از شهادت خود

س ۲۱. امام حسن علیه السلام مانند تمام امامان دیگر علم به این داشتند که چگونه و توسط چه کسی شهید خواهند شد، آیا زمان و روز شهادت خود را هم می‌دانستند؟ اگر زمان شهادت را می‌دانستند پس چرا آن آب را نوشیدند؟

ج. پاسخ این مسئله احتیاج به تفصیل دارد که فعلاً در این نامه مجال آن نیست،^۱ اما از جمله جواب‌هایی که می‌توان به این سؤال داد این است که آن بزرگواران برای اینکه کارها و اعمال و رفتارشان مورد تأسی و پیروی و الگو باشد مأمور به عمل به علوم لدنیه خود نبودند بلکه در امور عادی حال یک بشر عادی از آنها ارائه می‌شد.

۱. در جلد اول معارف دین به‌طور تفصیلی پاسخ داده شده است.

اگر به طور مطلق در تمام موارد از آن علوم استفاده می نمودند نظام تشریح و تکلیف و بلکه نظام اجتماع دگرگون می شد و حکمت های بسیار که در خلقت و تربیت تشریحی و تکوینی منظور است همه از بین می رفت و امتحاناتی که از انسان به عمل می آمد متوقف می گشت.

خلاصه آنها مأمور بودند که با وضعی که خرق عادت در آن کمتر باشد و در موارد لازم اظهار شود با مردم زندگی داشته باشند و در برخورد با خطرات و جهات گوناگون با همان اسباب عادی مثلاً با دوا و با اسلحه برخورد کنند و به طور مطلق از علم لدنی و غیر عادی استفاده نمی نمودند. فقط در مواردی که وظایف خاصه آنها اقتضا داشت و اذن در اظهار آن علوم داشتند عمل می فرمودند بنابراین با خطر مرگ و ضرر و خطرات دیگر در جنگ و جهاد و... با این علم روبه رو نمی شدند.

این نظیر این است که پیغمبر اکرم ﷺ به عمار یاسر - به اتفاق محدثین و روایات صحابه - فرموده بود: «تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ»^۱ و قرائن همه شاهد بر این بودند که گروه باغی که عمار را می کشند گروه معاویه هستند، و از اوضاع و احوال برای عمار و دیگران معلوم بود که عمار در این جهاد کشته خواهد شد. اما عمار نمی توانست به اتکای آن علم و خبر غیبی از حضور در جنگ صفین خودداری نماید و آن علم را ملاک عمل قرار دهد، او همان گونه که موظف بود - و ای بسا که یقین هم داشت - در صفین حاضر شد و شربت شهادت را نوشید.

و حاصل اینکه مسئله علم لدنی انبیا و اولیا خصوص حضرت رسول اکرم ﷺ

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۶، باب ۱۳.

و ائمه معصومین علیهم السلام مثل قدرت و ولایت تکوینی ایشان است که از آن در امور عادی و ارتباط با مردم - جز در موارد خاص - استفاده نمی‌فرمودند. روابط و حوائج شخصی و عادی خود را بر اساس علم لدنی و قدرت و ولایت تکوینی تنظیم نمی‌نمودند. در جنگ و برخورد با دشمنان، در معاشرت با مردم با علم و قدرت عادی عمل می‌نمودند، و ولایت تکوینی و علم لدنی را که در موارد بسیار از آن بزرگواران ظاهر می‌شد بدون یک مناسبت و فرصتی که اظهار آن لازم بود، اظهار نمی‌فرمودند.

لذا در نوشیدن زهر یا دفع خصم - مثل ابن ملجم و شمر و ابوجهل و دیگران - همان روش و سیر عادی را داشتند و کسی نمی‌تواند بگوید با آن قدرتی که خداوند متعال به آنها عطا فرموده و کائنات را در اختیار و تصرف آنها قرار داده بود چرا دشمنان و قاتلان خود را ریشه‌کن نمی‌کردند؟ یا با علم لدنی که از حوادث آینده داشتند چرا از خطرات تحرّز و تحفّظ نداشتند؟

در اینجا چه بسا نکات و دقایق زیادی باشد که درک آن هم برای افهام عادی دشوار باشد. و بهتر همین است که با توجه به علو مقامات آن بزرگواران این برنامه‌ها را حاکی از کمال تسلیم ایشان به قضا و قدر الهی بدانیم «فَاِيَّتَهُمْ أَوْعِيَهُ مَشِيَّةِ اللَّهِ، وَمَا يَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ».

عزیزانی هستند که فخر آنها به این است که از همه مردم در پیشگاه خدا خاضع‌تر و خاشع‌تر بودند. بنده خدا بودند و این بندگی را از همه بیشتر درک کرده و هویت حقیقی خود می‌دانستند و «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا»^۱

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۹۲، ۹۴، باب ۳۲.

می گفتند. مع ذلک مثل زیارت جامعه شمه‌ای از فضایل و شئون و درجات و مقاماتی از صاحبان این عبودیت است. «صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، وَجَعَلْنَا مِنْ شِيعَتِهِمْ، وَمَنْ يَأْخُذُ بِحُجْرَتِهِمْ، وَيَفُوزُ بِشَفَاعَتِهِمْ».

کیفیت ولایت حضرت زهرا علیها السلام

س ۲۲. آیا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مثل ائمه اطهار علیهم السلام ولایت دارد یا ندارد

و اگر دارد از چه نوع ولایت می باشد؟ تکوینی است یا تشریحی؟

ج. ولایت تکوینی حضرات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام را به طور مفصل در کتاب ولایت تکوینی و ولایت تشریحی در حدی که برای مثل این حقیر قلیل البضاعه میسر است شرح و توضیح داده‌ام.

این ولایت برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیز ثابت و مسلم است، قول و فعل و تقریر آن حضرت در فقه و تفسیر قرآن و بیان عقاید و احکام و کل اموری که از دین گرفته می شود نیز برحسب احادیث متواتر ثقلین و ادله و احادیث دیگر حجت است.

آن حضرت اظهر مصادیق عترت و اهل بیت علیهم السلام است و به صریح آیه تطهیر از هر رجس و آلاشی از جمله رجس جهل پاک و منزّه است. او سیده نساء العالمین و سیده نساء اهل الجنة است، و عدل قرآن مجید و در مقامات و درجات ولایت تکوینی و علم لدنی با سایر معصومین علیهم السلام همانند و همطراز است.

و اما ولایت تشریحی اگر مقصود از آن ولایت بر تشریح و جعل قوانین و احکام باشد این ولایت برای آن حضرت و هیچ یک از ائمه طاهرین علیهم السلام نیست و به احدی حق قانونگذاری و جعل حکم تفویض نشده است. دین و احکام و

قوانین به حکم «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^۱ اکمال و اتمام گردیده است و «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ ﷺ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲.

و اگر مقصود از ولایت تشریحی ولایت بر حکومت و نظام و اداره و تنظیم امور عباد و تأمین امنیت بلاد و رتق و فتق و جعل و نصب حکام و قضات و حفظ حدود و ثغور و تجنید جنود و احقاق حقوق و اعانت مظلوم و دفع ظالم و تکفل اوضاع فکری و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی جامعه و نظام اجتماع است و خلاصه حفظ حوزه اسلام از خطرات و انکسار و ضعف و انهدام و انقراض و قرار دادن آن در مسیر ترقی و تکامل و قوت و قدرت روزافزون و عظمت و تعالی بیشتر است، این صاحب اختیاری - که به اتفاق مآ لابد منه بر اجتماع است - شأنی از شئون ائمه طاهرین علیهم السلام و مقامی است که آن بزرگواران به نصب الهی به وسیله نص و ابلاغ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حایز آن می باشند و تعبیر از آن به ولایت شرعی مناسب تر از ولایت تشریحی است.

این ولایت مستند به ولایت «اللَّهُ الْوَلِيُّ» و حکومت «الله الحاکم» و عدل «الله العادل» و حکمت «الله الحکیم» و... است. هر ولایت و اختیار و حکومتی که این هویت و این اسناد و استناد را نداشته باشد اگرچه بر کودک صغیر و یا نفس خود شخص باشد فاقد اصالت و اساس است همه ولایت ها و حکومت ها و عزت ها و قدرت ها و قوت ها و شئون در صورتی معتبر است که به ولایت خداوند متعال، آن ذات اقدس که بالذات ولی و مستجمع جمیع صفات کمالیه است، منتهی گردد.

۱. مائده، ۳.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۵۴ (با اندک اختلاف در عبارات).

و خلاصه این ولایت شرعی که رشته‌ها و مطالب مرتبط به آن بسیار دامنه‌دار است به نصب و نص خدا و رسول برای ائمه طاهرين علیهم‌السلام ثابت است.

در اینجا مطلب این است که این ولایت شرعی یا تشریحی اگر برای زنانی که در شایستگی و عقل از اکثریت قریب به اتفاق مردها بالاتر باشند و صاحب ولایت تکوینی و حجت بر خلق در فقه و مسائل دین باشند مقرر نباشد، از ارزش آنان در برابر صاحبان این ولایت چیزی کم نمی‌کند.

این ولایت مستلزم و متضمن تکالیفی است که مکلف کردن بانوان به آن تکالیف خلاف عزت و حشمت آنها است و با اغراض عالیه شارع مقدس و صفات فاضله‌ای که بیشترین و کامل‌ترین درجه آن را همان بانوان صاحب ولایت تکوینی دارند، منافات دارد.

صفات باارزشی مثل تخدّر و تستر و حیا و حجاب و عفت با وظایفی مثل جهاد و جلادت و چابکی در جنگ و نبرد و سربازی و شیخون و به تنهایی رفتن در سپاه دشمن و... سازگار نیست و بانوان را در معرض هتک و اهانتی قرار می‌دهد که مردها هم همه باید از آن دفاع کنند و هتک آن حتی نسبت به زن ذمیه‌ای که در پناه اسلام است در حد بیرون آوردن خلخال از پای او در اسلام قابل تحمل نیست و آن‌گونه بر خاطر معدلت مآثر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سنگین می‌آید که خوانده یا شنیده‌اید.^۱

هر زنی که تربیت کامل اسلامی داشته باشد تا چه رسد از آنکه صاحب مقام ولایت تکوینی باشد از تصدی این ولایات و مقامات ابا می‌نماید. به همین

۱. به نهج البلاغه، خطبه ۲۷ (ص ۶۹-۷۰).

ملاحظات مسلمانان و شخص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به سرکردگی و رهبری عایشه در جنگ جمل و مداخله او در آن امر سیاسی بزرگ به او و برانگیزندگاناش اعتراض می‌کردند. نه به این جهت که دیگران از همراهانش همه در فهم و درک سیاسی از او برتر بودند یا اینکه او فهم و درک سیاسی یک نفر از آنها را نداشته باشد. بلکه برای اینکه این حرکت را توهین به او و موقعیت او و مخالفت با دستورات شرع و مخصوصاً قرآن کریم می‌دانستند. لذا از آن زمان تا حال نه خودش و نه دیگران نتوانسته‌اند این حرکت او را توجیه کرده و از مشروعیت آن دفاع مقبول بنمایند.

فلسفه زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السلام

س ۲۳. فلسفه زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السلام چیست؟ و چرا ما شیعیان به

زیارت می‌رویم؟

ج. حضرات معصومین علیهم السلام اولیای خدا و ولی نعمت جهانیان‌اند و برحسب بعضی اخبار و ادعیه خلقت جهان و نزول برکات و روزی جهانیان به برکت وجود آنها است و نجات مردم از ضلالت و شرک و کفر، و هدایت به صراط مستقیم و سعادت دارین به وسیله آنها است.

بنابراین زیارت مراقد مطهره آنها اولاً نوعی تشکر و قدردانی است و ثانیاً وسیله‌ای است برای ارتباط با آنان و استفاده از برکات وجودشان است علاوه بر آنکه در روایات بسیار زیاد تأکید بر زیارت آن بزرگواران شده و خصوصاً در بعض روایات اجر و ثوابی بسیار عظیم بیان شده است. والله العالم.

شرط قبول شدن سلام بر اولیای الهی

س ۲۴. سلام و درود فرستادن خدمت ائمه و پیامبران خدا به موقع قبول حق واقع می‌شود و از آنجایی که جواب سلام واجب است آیا علت نگرفتن جواب سلام گناه کار بودن ما است یا دلیل دیگری دارد؟

ج. قبولی سلام بر آن بزرگواران بستگی به اخلاص در سلام و پاکیزگی اعمال سلام‌دهنده دارد و اما نسبت به جواب سلام از اذن دخول به حرم‌های مقدسه آنان استفاده می‌شود که کلام و سلام اشخاص را می‌شنوند و جواب می‌دهند.

دلیل قیام امام حسین علیه السلام

س ۲۵. دلیل قیام امام حسین علیه السلام از نظر شما چیست؟

ج. دلیل این مطلب در کتب مفصله مشروحاً بیان شده می‌توانید به کتب مربوطه در این مورد از جمله کتاب *پرتوی از عظمت حسین علیه السلام* تألیف حقیر مراجعه نمایید. مضافاً بر اینکه امام و پیغمبر خودشان دلیلند و فعلشان مثل قولشان دلیل است. آفتاب آمد دلیل آفتاب. والله العالم.

آگاهی از دلیل قیام سیدالشهداء علیه السلام

س ۲۶. آیا اعتقاد به موضوعی به عنوان دلیل سیدالشهداء علیه السلام برای قیام امری تقلیدی است یا می‌توان به شنیده‌ها اکتفا نمود و یا آنچه را عقلانی‌تر تشخیص دادیم دلیل قیام بدانیم؟

ج. این امر تقلیدی نیست یک مسئله اعتقادی و مربوط به امام‌شناسی است و

باید به کتب مربوطه چنان که در مسئله قبل گفته شد مراجعه نمود تا مطلب چنان که باید، به دست آید. والله العالم.

کیفیت علم امام علیه السلام

س ۲۷. آیا امام هرگاه اراده نماید علم برایش حاصل می‌شود و به جزئیات زمان و مکان وفات خود آگاه است؟

ج. بر حسب آنچه از روایات استفاده می‌شود به نحو کلی امام علیه السلام هرگاه دانستن چیزی را اراده نماید می‌داند علاوه بر اینکه در خصوص هر امامی روایاتی هست که آن امام از موت خود و بلکه سبب موت خود به طور اجمال و گاهی به تفصیل خبر داده است. والله العالم.

احادیث مربوط به لعن ظالمین و غاصبین در حق ائمه علیهم السلام

س ۲۸. آیا احادیثی که لعن به ظالمین و غاصبین در حق ائمه علیهم السلام را دارای ثوابی بیش از ذکر صلوات بیان نموده‌اند در نظر حضرتعالی صحت دارند؟

ج. آنچه مسلم و قطعی است این است که تولی و تبری متلازم یکدیگرند؛ یعنی هر مسلمانی، به آن اندازه که از اعدای خدا تبری دارد، به اولیای خدا علیهم السلام باید تولی داشته باشد و لعن متضمن تبری و صلوات متضمن تولی است و اما ترجیح یکی بر دیگری، ثبوت قطعی آن مشکل است و از باب تقدم تخلیه بر تحلیه می‌توان گفت که تولی کامل بدون تبری کامل حاصل نمی‌شود. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ

كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانِهِمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ^۱
والله العالم.

حکم سبّ ظالمین و غاصبین در حق ائمه علیهم السلام

س ۲۹. سبّ ظالمین و غاصبین در حق ائمه علیهم السلام با رعایت ضوابط تقیه چه حکمی دارد؟

ج. اگر بر خلاف تقیه و مشتمل بر مفسده نباشد از راجح‌ترین عبادات است.
والله العالم.

زمان و مکان وفات شهربانو مادر امام سجاد علیه السلام

س ۳۰. جناب شهربانو مادر امام سجاد علیه السلام در چه سالی و چه دوره‌ای و در کجا وفات نمودند و قبری که در حومه تهران به نام ایشان بنا شده است تعلق به آن جناب دارد یا نه؟

ج. راجع به مادر امام سجاد علیه السلام آنچه ظاهراً بزرگان بر آن اتفاق دارند جناب شهربانو بوده است و در اینکه او در کربلا حضور نداشته و قبل از آن در همان اوان یا بعد از آن از دنیا رفته شبهه نیست ولی روز وفات ایشان بالخصوص معین نیست.

این قسم تواریخ نسبت به امهات سایر ائمه علیهم السلام نیز ضبط نشده است ولی در خصوص جناب شهربانو اگر در همان زمان زایمان وفات کرده باشند می‌توان زمان وفات آن جناب را همان زمان تولد فرزند عزیزش دانست.

مادر حضرت علی اکبر علیه السلام

س ۳۱. جناب ام‌لیلا مادر حضرت علی اکبر علیه السلام در واقعه کربلا حضور داشتند یا نه؟ اگر حضور نداشتند در مدینه بودند یا نه؟
ج. در مورد حضور مادر بزرگوار حضرت علی اکبر علیه السلام در کربلا و تاریخ وفاتش ابهام هست.

تدفین بدن مطهر امام حسین علیه السلام

س ۳۲. تدفین بدن مطهر حضرت امام حسین علیه السلام در چه روزی و توسط چه کسانی صورت گرفت؟ آیا امام سجاد علیه السلام هم خود حضور داشتند یا نه؟
ج. حضور حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام در مراسم دفن پدر بزرگوارشان حضرت سیدالشهدا علیه السلام و انجام نماز و دفن آن فخر بزرگ عالم انسانیت به وسیله حضرت سجاد علیه السلام برحسب اعتقادات شیعه و روایات «وَلَا يَلِي أَمْرَ الْإِمَامِ إِلَّا الْإِمَامُ» ثابت است و برحسب آنچه در بعض کتاب‌های مقتل آمده و مشهور است این مراسم در روز سیزدهم محرم انجام شده و جمعی از طایفه بنی‌اسد نیز امام سجاد علیه السلام را در این برنامه یاری داده و همکاری کرده‌اند.

طفل شیرخوار شهید در کربلا

س ۳۳. طفل شیرخوار حضرت که در عصر عاشورا به شهادت رسید چه نام داشت؟ آیا ۶ ماهه بوده است یا بزرگ‌تر؟ آیا لقب علی‌اصغر تعلق به این طفل دارد یا لقب حضرت امام سجاد علیه السلام می‌باشد؟ نظر مبارک را بیان فرمایید.
ج. اگر طفل شیرخوار شهید واحد بوده ظاهراً نام شریفش عبدالله یا علی بوده

است و اگر متعدد بوده باز هم اسم یکی از آنها علی بوده است، ولی اصل شهادت طفل رضیع مسلم است.

تأکید می‌کنم در تفصیل جزئی وقایع کلی تاریخی این‌گونه ابهامات هست و هرچه انسان دقیق‌تر بشود و بخواهد مشخص‌تر وقایع‌نگاری کند مثلاً از لحاظ ایام هفته و ساعات روز و مکان وقایع تحقیق کند اختلاف پیش می‌آید و غالباً تحقیق هم به جایی منتهی نمی‌شود تاریخ همین است که نقل شده است.

عائله و همسر حضرت علی اکبر علیه السلام

س ۳۴. حضرت علی اکبر علیه السلام که اولین فرزند زکور امام حسین علیه السلام بوده است به نظر عده‌ای در واقعه کربلا دارای عائله و همسر بوده است و تقریباً ۲۵ سال سن داشته است با توجه به اینکه برادر کوچک او امام سجاد علیه السلام دارای فرزندی ۵ ساله به نام امام محمد باقر علیه السلام در کربلا بوده است نظر مبارک را بیان فرمایید.

ج. اگرچه برحسب بعض روایات آن حضرت اهل و همسر داشته است ولی همین که از فرزند آن حضرت تاریخی در دست نیست شاید از شواهد این باشد که آن حضرت از امام زین العابدین علیه السلام اصغر بوده است.

مدفن حضرت زینب علیه السلام

س ۳۵. مدفن حضرت زینب کبری علیه السلام در مدینه می‌باشد یا در شام و یا در مصر؟ نظر مبارک را بیان فرمایید با توجه به اینکه بازگشت حضرت زینب علیه السلام از مدینه به شام دلیل خاصی ندارد به خاطر اینکه طبق نوشته

تاریخ به محض رسیدن اهل بیت علیهم السلام به مدینه عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه و اصحاب او یزید را از خلافت خلع کردند، بنی امیه را از مدینه بیرون کردند و همچنین اگر قبر آن بزرگوار در مدینه می باشد قبور شام و مصر متعلق به چه کسانی می باشد؟

ج. راجع به مشهد حضرت زینب علیها السلام که هم در دمشق و هم در قاهره است هر دو مشهور و معروف اند و عیدلی نسابه در *اخبار الزینبیات* وفات آن حضرت را در قاهره می داند.

به هر حال این تعدد مقام - بعد از اینکه این دو مشهد هر دو به طور مسلم مظهر کرامات و معجزات بسیار حتی در زمان خود ما می باشند - به جایی ضرر نمی زند هر دو منتسب به اهل بیت علیهم السلام و حضرت زینب علیها السلام می باشند.

در قاهره همه ساله در اول ماه رجب تا پانزدهم برنامه بسیار وسیعی در مشهد زینب برگزار می شود که حدود یک میلیون جمعیت در آنجا برای توسل و تقرب از همه اصناف حضور می یابند و به قول بعضی از خبرنگاران آنچه انسان به عقل باور نمی کند در آنجا به چشم می بیند. در دمشق هم که شاید خودتان مشرف شده باشید دیده اید.

به نظر حقیر همه این مشاهد مظاهر حقانیت اهل بیت علیهم السلام و عظمت شئون آن بزرگواران می باشد.

چنانکه عقاد در موضوع اختلاف در مشهدالحسین همین را می گوید و می گوید این از اختصاصات امام حسین علیه السلام است که در همه این مشاهد یاد و عظمت مقام آن حضرت تجلیل و تعظیم می شود.

مشهد امام حسین علیه السلام و مسجد امام حسین علیه السلام در قاهره به قراری که در کتاب‌های قدیم و جدید خوانده‌ام در ظاهر از جهت اقبال مردم و توسل به آن کمتر از کربلا نیست آنجا هم مثل مشهد رأس‌الحسین علیه السلام در جامع دمشق محل زیارت و ظهور معجزات است.

رَزَقْنَا اللَّهَ زِيَارَةَ جَمِيعِ تِلْكَ الْمَشَاهِدِ وَالْبَيْوتِ الَّتِي اَذِنَ اللَّهُ اَنْ تُرْفَعُ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يَسْبِحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدُوِّ وَالْاَصَالِ.

معتبر ترین مقاتل

س ۳۶. معتبرترین مقتل به نظر حضرت‌عالی کدام مقتل است؟ دو سه مورد بیان فرمایید.

ج. مقاتل معتبر متعدد است تعدادی از آنها را در فهرست مصادر کتاب پرتوی از عظمت امام حسین علیه السلام نوشته‌ام.

همراهی یاران حضرت علی علیه السلام در قتل عثمان

س ۳۷. از مسلمات تاریخی است که برخی از حواریون مولا علی علیه السلام در شورش علیه عثمان دست داشتند همچون مالک اشتر نخعی، محمد بن ابی بکر، عدی بن حاتم و... که بالأخره این شورش منجر به قتل عثمان گردید. الف. آیا می‌توان گفت فرهیختگانی همچون سه شخصیت مذکور که مولا را اسوه خود قرار داده بودند بدون مشورت با آن حضرت در این انقلاب شرکت کرده بودند؟

ب. صرف وجود چنین اشخاصی از اطرافیان حضرت، دلالت بر موافقت آن حضرت در به قتل رساندن عثمان نمی‌کند؟

ج. بررسی تمام تفصیل و علل شورش علیه عثمان و اظهار نظر محتاج به شرح و بسط طولانی است و اجمالاً منشأ آن سوء سلوک و رفتار عثمان و داشتن اطرافیان بسیار بدسابقه بود که هرگز به مصالح اسلام و مسلمین و حفظ ظواهر مقید نبودند و حکومت عثمان را وسیله نیل خود به مقاصد مادی و ریاست و مال و جاه و اعمال شهوات خود می دانستند همه جا بدترین افراد بر مردم حکومت می کردند و حقوق مردم محروم پایمال هوا و هوس آنها بود.

بر اثر ادامه این اوضاع رجال و بزرگان مسلمانان حسب الوظیفه زبان به اعتراض گشوده و همه ترک این روش و طرد این اطرافیان خائن و ظالم را از او می خواستند و نمی خواستند که با استمرار این وضع غائله و فتنه‌ای بین مسلمین پیش بیاید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی درباره او و امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی نمی فرمودند. مکرر با نصایح آن حضرت و وعده‌هایی که عثمان می داد آتش فتنه و اعتراض خاموش شد ولی اصرار او بر حمایت از اعمال سوء و خشونت و زور و تهدید و توطئه زبان اعتراض مردم را باز می کرد و آتش فتنه را روشن می نمود.

در این اعتراض همه خود را محق می دانستند و وظیفه و تکلیف شرعی خود می شمردند که با آن وضع بسیار ناهنجار معارضه نمایند و خواه ناخواه کنار رفتن عثمان را در شرایطی که آن اطرافیان همچنان بر نوامیس اسلام و مسلمین مسلط بودند خواستار بودند.

این موضع‌گیری برای آنها تکلیف بود که هر مسلمانی آن را تکلیف

می دانست نیاز به کسب دستور از حضرت مولا^{علیه السلام} نبود و خلاصه اعتراض و تقاضای آنها مقبول نمی شد و فتنه راه خود را باز می کرد و مسلمانان، اسلام را با روی کار بودن عثمان در خطر می دیدند. لجاجت عثمان و بازنگشتن او به راه شاید بعضی را به این نظر رساند که با از میان بردن خود او که فساد در عالم اسلام را پی ریزی می کند دفع خطر از اسلام نمایند.

این افراد همه خود به اصطلاح در نظر خویش مجتهد بوده و به صواب بودن کاری که کردند صددرصد اطمینان داشتند آنها حفظ اسلام را از مهلکه می خواستند و در جریان امر و موضع های نامشروعی که عثمان اتخاذ می کرد اطمینان آنها به وجوب دفع او بیشتر می شد. مسئله را واضح می دانستند که حاجت به پرسیدن از آقا امیرالمؤمنین^{علیه السلام} ندارد و می دیدند که سعی و تلاش حضرت و خیرخواهی ایشان در عثمان اثر نمی کند.

امیرالمؤمنین^{علیه السلام} اگر با آنها که قتله عثمان بودند همراهی نمی کرد به ابعاد این فتنه توجه داشت و اگر آنها را نهی از قیام و شورش نمی کرد برای این بود که آنها برحسب ظواهر احکام شرعی محق بودند که دفع ظلم از خود نمایند و با فساد حکومت مقابله نمایند.

خلاصه امام^{علیه السلام} جز اینکه همان گونه که عمل کرد عمل نماید شرعاً و عرفاً وظیفه ای نداشت نه به آنها که در قتل عثمان اقدام کردند پیوست و نه با وضع عثمان و اصراری که بر روش خود داشت، می توانست بیشتر از آنچه کرد از او دفاع نماید.

و هرکس محقق در تاریخ نباشد نمی تواند در آن شورش و فتنه حتی مباشرین

قتل عثمان را محکوم و سرزنش نماید. آن برنامه‌ای که او پیاده می‌کرد و برخوردهایی که با معترضان داشت - که حتی قصد قلع و قمع و قتل آنها را داشت - طبعاً نتیجه‌ای جز آنچه پیش آمد نداشت و شورشیان را محق قرار می‌داد.

کنیه ائمه علیهم‌السلام

س ۳۸. کنیه ائمه بر چه اساس است؟ چرا کنیه چهار امام اول، هفتم، هشتم و دهم مشترک، ابوالحسن است و کنیه امام سوم و ششم، ابو عبدالله است. چرا کنیه حضرت محمد و امام زمان مشترکاً ابوالقاسم است؟

ج. به طور کلی انتخاب کنیه مثل اسم و لقب در بین اعراب رسم بوده است که گاه از همان زمان تولد بر اساس برداشت‌های خاص و مناسبات و مشابهات و اقتباس از کنیه‌های آبا و اجداد و شخصیت‌های بزرگ برگزیده می‌شده است. یا پس از ولادت بر اساس صفات و شئون و ویژگی‌های اشخاص در کمالات و فضایل و اعمال و یا براساس نام فرزندان آنها و برای اینکه اسم اشخاص را تادباً نبرند آنها را به کنیه می‌خوانند و این باب کنیه در ادب عربی باب وسیعی است. مثلاً از بانوی منزل و کدبانو تعبیر به ام‌المنزل و ام‌البیت می‌نمایند.

اما کنیه حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام هم ظاهراً به مناسبت نام فرزندشان عبدالله است. و از بعضی اخبار استفاده می‌شود که از همان زمان ولادت حضرت مکنی به ابی عبدالله بوده است. چنان‌که از اسماء بنت عمیس روایت است که فرمود که روز اول ولادت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن حضرت را به این کنیه خوانده‌اند و فرمود:

«يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَزِيزُ عَلِيٍّ».

و نتیجه می‌شود که این کنیه از جانب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خدای متعال برای

فصل چهارم / امامت ۱۹۳

آن حضرت برگزیده شده است و وجه آن را بعضی شدت و کثرت عبادت حضرت دانسته‌اند.

همچنین حضرت صادق علیه السلام هر چند چنان که تذکر داده شد محتمل است علی‌الرسم این کنیه از آغاز ولادت بر ایشان به همان مناسبتی که ذکر شد انتخاب شده باشد.

فصل پنجم

مہدویت



تعداد یاران امام زمان عجل الله فرجه

س ۱. در بعضی از احادیث از اهل بیت علیهم السلام آن ۳۱۳ نفر خاص که با صاحب الامر عجل الله فرجه قیام می‌کنند و اسماء آنها و اینکه از کدام شهر یا کشور هستند ذکر شده و وقتی که این اسماء را می‌خوانیم می‌بینیم که اکثر آنها یا عرب هستند یا ایرانی‌ها، و شاید احادیث دیگر در این زمینه وجود دارد ولی بنده ندیده‌ام. لطفاً توضیح فرمایید که چطور این احادیث را صحیح بفهمیم؟

ج. به کتاب *منتخب الاثر* نوشته حقیر و سایر کتاب‌های حقیر در این موضوع که حدود پانزده رساله^۱ است و به کتاب‌های دیگر مثل *النجم الثاقب* و *العبری الحسن* مراجعه نمایید.

انتساب زیارت ناحیه مقدسه به امام زمان عجل الله فرجه

س ۲. آیا زیارت ناحیه را می‌توان از حیث سند، منسوب به امام زمان علیه السلام دانست؟ بر فرض منفی بودن پاسخ فوق، آیا می‌توان زیارت ناحیه مقدسه را به نیت عزاداری سیدالشهدا علیه السلام و بدون انتساب به حضرت حجّت علیه السلام در مجامع عمومی و خصوصی قرائت کرد؟

ج. این زیارت از زیارات شریفه است و منسوب به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه است. و مشتمل است بر مطالب عالیه و بیان مصائب جلیله

۱. در مجموعه‌ای تحت عنوان «امامت و مهدویت» به چاپ رسیده است.

حضرت سیدالشهدا^{علیه السلام} و دلیل بر این است که انشاکننده در نهایت قدرت ادبی و فصاحت و بلاغت و آگاهی از مقام ولایت است شیخ مفید^{رحمته الله} در کتاب *المزار* نقل فرموده به این لفظ: «زِيَارَةُ أُخْرَى فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ بِرِوَايَةِ أُخْرَى».^۱ شیخ جلیل محمد بن مشهدی در *المزار الكبير* آن را روایت نموده و لفظ او این است «زِيَارَةُ أُخْرَى فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ مِمَّا خَرَجَ مِنَ النَّاحِيَةِ إِلَى أَحَدِ الْأَبْوَابِ».^۲ سید اجل مفخر عالم اسلام سید مرتضی - رضوان الله علیه - آن امام شهید مظلوم - كَحَلَّ اللهُ أَبْصَارَنَا بِتُرَابِ مَقْدَمِ زُورِ قَبْرِهِ - را به زیارتی که مشتمل بر بخش‌ها و فرازهایی از این زیارت است زیارت نموده است که محتمل است آن هم زیارتی مرویه از همان ناحیه مقدسه باشد.

به هر حال هر دو مشتمل بر مضامین بسیار مهم و معرفت‌افزا و حزن‌انگیز است و علامه مجلسی^{رحمته الله} می‌فرماید: محتمل است این زیارت ناحیه مختص به روز عاشورا نباشد که در سایر ایام نیز خواندن آن به قصد رجا و مطلق زیارت و تذکار و تکرار این مضامین و معانی مطلوب و مرغوب است.

و اما در خصوص روز عاشورا با توجه به آنچه گفته شد جواز خواندن آن را به قصد ورود بعید نمی‌دانم اگرچه احوط خواندن آن به قصد مطلق زیارت است. امید است مؤمنین از ثواب و فیض این زیارات بهره‌مند و موفق باشند. ضمناً پیرامون مطالب مرقومه مراجعه فرمایید به *بحار الانوار*.^۳

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۱۷.

۲. ابن مشهدی، المزار الكبير، ص ۴۹۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۸.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۱۷-۳۲۸.

شهادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف

س ۳. اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف را می‌کشند آیا صحیح است؟ مگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف مأمور باطن نیستند و غیر موحد را بر نمی‌دارند؟

ج. مثل این روایت از اخبار آحاد است که با فرض صحت در خصوص معنایش موجب یقین و اعتماد نمی‌شود هر چند در شمار کل اخبار متواتر مربوط به وجود مقدس آن حضرت و معنای عام و قدر مشترک همه آنها موجب یقین می‌شود. مع ذلك با فرض صحت آن ممکن است گفته شود که در عصر ظهور آن حضرت دار تکلیف باقی است و چنان نیست که موضوع اطاعت و عصیان منتفی باشد لذا احکام قضایی و جزایی اسلام اجرا می‌شود هر چند شخص آن حضرت حکم به واقع بنمایند.

علی‌هذا در این مورد با علم به واقع مجازات قبل از وقوع جرم، جایز نیست و شهادت آن حضرت که بر حسب بعض اخبار «مَا مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ»^۱ ممکن الوقوع است ولی مطلب تمام همان است که این گونه اخبار آحاد در خصوص معنایش لا یوجب علماً ولا عملاً.

عدالت گستری امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف

س ۴. آیا صفت عدالت‌گستر از صفات مخصوص امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف است یا سایر ائمه اطهار علیهم السلام را نیز شامل می‌شود؟

ج. حضرات ائمه علیهم السلام همه عدالت‌پرور و عدالت‌طلب می‌باشند و مردم را به

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۷.

عدل دعوت می فرمودند اما کسی که تمام روی زمین را پر از عدل و داد می کند شخص شخیص حضرت مهدی صاحب الامر - ارواحنا فداء - است. این اقدام بزرگ و عمل جهانگیر که در بیان آن در احادیث بسیار فرموده اند: «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا»^۱ از خصائص آن حضرت است.

چگونگی شهادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف و پایان دنیا

س ۵. معتقدیم که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف با ظهور خود دنیا را پر از عدل و داد می کند و حتی رهروان دیگر ادیان نیز انتظار مصلح آسمانی را می کشند و از سویی معتقدیم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف پس از ظهور و قیام چون مولای متقیان شهید راه عدالت می شود آیا شهادت ایشان به منزله شکست عدالت گستری است و با شهادت ایشان قیامت آغاز می شود؟

ج. آنچه برحسب آیات و احادیث ثابت است این است که حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشريف جهان را پر از عدل و داد می فرماید و دین اسلام به وسیله ایشان عالم گیر و حکومت یگانه جهانی به امامت و حکومت آن حضرت تشکیل می شود و قریه و آبادی ای باقی نخواهد ماند مگر اینکه دین اسلام آنجا را فرامی گیرد و عدالت فاتح و اهل ایمان پیروز می گردند و حقیقت «وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»^۲ ظاهر می شود.

اما اموری مثل چگونگی شهادت آن حضرت و پایان امر دنیا اموری است که تفصیله بر ما معلوم نیست هر نحو واقع شود دوباره عالم سیر قهقراپی نخواهد

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۳، باب ۴۱.

۲. صافات، ۱۷۳.

فصل پنجم / مهدویت ۲۰۱

داشت. البته رجعت چنان‌که از آیات شریفه و روایات کثیره استفاده می‌شود واقع خواهد شد.

فاصله ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه تا قیامت

س ۶. آیا این روایت صحیح است که می‌فرماید از ظهور حضرت تا قیامت یک قرن به طول می‌انجامد و حضرت پس از گذشت ۲۰ سال از ظهورش به شهادت می‌رسد و پس از ایشان پیامبران و ائمه و جمیع شهدا حیات یافته و نهضت حضرت را ادامه خواهند داد و ۸۰ سال بر جهان حکومت خواهند کرد و در سال صدم قیامت آغاز می‌شود؟

س ۷. آیا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه پس از شهادت مجدداً ظهور خواهد کرد و در ۸۰ سال مذکور ایجاد قسط و عدل خواهد کرد؟

ج. این تفاسیل اگر در بعض اخبار آمده باشد در صورتی مقبول است که یا متواتر باشد و یا یقین به صدور حدیث حاصل شود و بیشتر این‌گونه اخبار واجد این اعتبار نیستند. ولی رجعت ثابت است.

رابطه ظهور امام عجل الله تعالی فرجه و عدالت‌گستری

س ۸. اگر مقرر شده است طی این یک قرن از آغاز ظهور حضرت تا انتهای نهضت عدالت‌گستری باشد و جهان ایدئالی تشکیل نشود فلسفه ظهور رسولان و امامان را چگونه باید توجیه کرد؟

ج. عدالت شکست نخواهد خورد و اسلام و عدالت و فضیلت به وسیله آن حضرت برقرار خواهد شد و دنیا به سوی همان نقطه در حرکت است و یکی از

حکمت‌های ظهور پیامبران و امامان هم اگرچه جلو بردن جهان به سوی آن عدالت جهانی و همگانی باشد تمام فلسفه و حکمت‌های آن نیست؛ بلکه بشارت و انذار و هدایت مردم و دعوت به سوی خدا و امر به معروف و نهی از منکر و برقرار کردن رسوم نیک و برانداختن عادات زشت و امور و مطالب مهم دیگر همه از حکمت‌های ظهور آن بزرگواران است.

میزان موفقیت امام زمان عجله الله تعالی فرجه الیهم در عدالت گستری

س ۹. اگر مقدر است صاحب‌الزمان عجله الله تعالی فرجه الیهم برای برپایی عدالت ظهور و قیام نمایند و قبل از اینکه موفق به برپایی قسط و داد شوند به شهادت برسند و فرجام دنیا به آغاز قیامت شود پیش‌بینی این موضوع فلسفه انتظار را مخدوش نمی‌کند؟ و اگر قرار است عدل کاملی برپا نشود ظهور برای چه صورت می‌گیرد؟ آیا فقط بحث سنت و ابتلا است و بحث آزمایش انسان‌ها در بین است یا...؟

ج. بیان کردیم که عدل کامل برقرار می‌شود و شخصی که آن را برقرار می‌سازد همان مهدی موعود - ارواح العالمین له الفداء - است. آن حضرت قبل از اینکه آن مأموریت‌های بزرگ را انجام دهد به شهادت نخواهد رسید. این مسئله در اخبار شیعه و سنی ثابت است که اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز و آن حضرت ظهور نکرده باشد و این انقلاب جهانگیر و اصلاحی بزرگ انجام نگرفته باشد، خدا آن روز را آنقدر طولانی و دراز فرماید که آن حضرت ظهور و همه این برنامه‌های بزرگ اجرا و عالم را پر از عدل و داد فرماید بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد بدیهی است بعد از این عدل و داد دوباره ظلم حاکم نخواهد شد.

ندای آسمانی

س ۱۰. یکی از علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف ندای آسمانی است. آیا از صیحه آسمانی به فرد مؤمن و شیعه و دوستدار آن حضرت آسیبی نمی‌رسد و در امان است یا خیر؟
ج. مؤمن واقعی در امان است و آن صیحه برای او بشارت است.

موانع فرج حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف

س ۱۱. موانع فرج حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف چیست؟

ج. غیر از ذات احدیت کسی علم به موانع ندارد ولی ممکن است بعض موانع، اعمال سیئه مردم و مستعد نبودن آنها برای ظهور آن عدالت جامع و کامل باشد چنان‌که خواجه می‌فرماید: «وَجُودُهُ لُطْفٌ، وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرٌ، وَغَيْبَتُهُ مِنَّا»^۱.
به هر جهت در تعجیل فرج آن حضرت دعا کنید.

دیدار حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف در عصر غیبت

س ۱۲. آیا هر انسانی دیدار حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف نصیبش می‌گردد؟
ج. بعضی افراد مشرف به زیارت ایشان شده‌اند.

شرایط ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف

س ۱۳. شرایط ظهور امام زمان چیست؟

ج. به کتاب شریف *منتهی الآمال* مرحوم محدث قمی - رضوان الله علیه -
اواخر جلد دوم مراجعه نمایید.

۱. خواجه نصیر طوسی، تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۱.

آمادگی برای ظهور

س ۱۴. چگونه برای ظهور آن حضرت آمادگی پیدا کنیم؟

ج. کسی که به علائق دنیوی بی اعتنا باشد ان شاء الله آمادگی پیدا می کند.

وضع جهان قبل و بعد از ظهور

س ۱۵. از لحاظ وضعیت جهان و جهانیان (چه از نظر مادی و اقتصادی و

چه از نظر معنوی و حکومتی و...) چه فرقی بین قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه

و بعد از ظهور ایشان وجود دارد؟

ج. طبق احادیث متواتره در زمان ظهور آن بزرگوار عدالت واقعی در سراسر

جهان برقرار می شود لذا وضع مردم هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی با زمان

قبل از ظهور آن بزرگوار فرق خواهد داشت.

احتمال ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه در عصر کنونی

س ۱۶. با توجه به ظلم و ستم و فساد و تباهی که هر روزه در جهان

بیشتر و بیشتر می شود و همین طور با توجه به رشد فکری جهانیان نسبت

به اسلام واقعی و با به وقوع پیوستن اکثر علامات غیرحتمیه که در مورد

ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه آمده است، آیا احتمال ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه در عصر

کنونی می رود یا خیر؟

ج. البته خیلی از علامات قطعی ظهور آن بزرگوار هنوز واقع نشده ولی امید

است که خداوند فرج آن بزرگوار را نزدیک کند.

شباهت‌های امام عصر علیه السلام با حضرت شعیب علیه السلام و صالح علیه السلام

س ۱۷. راجع به شعیب علیه السلام و صالح علیه السلام چه می‌دانید؟ چه شباهت‌هایی به

حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام دارند؟

ج. در باب شباهت حضرت حجت علیه السلام به حضرت صالح علیه السلام از حضرت صادق علیه السلام روایتی وارد شده که خلاصه مضمونش این است حضرت صالح علیه السلام در وقتی که به سن پیری رسیده بود از قومش غایب شد و بعد از مدتی که به نزد قومش برگشت در غیر آن صورت بود، قوم او را شناختند درحالی که سه فرقه شده بودند ۱. شاکین، ۲. منکرین، ۳. اهل یقین، فرقه اول و دوم صالح علیه السلام را تکذیب کردند و اهل یقین گفتند خبری بده ما یقین کنیم تو صالح هستی البته ما شک نداریم که خداوند قادر است صورت و هیئت هرکس را به صورتی که می‌خواهد متحول کند. صالح علیه السلام فرمود: من برای شما ناقه آوردم. گفتند: چه علامتی داشت؟ فرمود: برای ناقه وقت معینی از جهت شرب آب بود و برای مردم هم روز معینی. گفتند: آما بالله تا آخر حدیث.

حضرت حجت علیه السلام هم مانند صالح علیه السلام، با اینکه عمر شریفش طولانی شده به صورت جوان کمتر از چهل ساله ظاهر می‌شود و مردم هم سه فرقه می‌شوند شاک و منکر و موقن. پس حضرت آنها را به سوی خود دعوت می‌کند و آن فرقه انکار می‌کنند و اهل یقین مطالبه علامت تشخیص می‌نمایند حضرت علامتی را که موجب تشخیص است ارائه می‌فرماید اهل یقین با حضرتش بیعت می‌کنند. نظیر همین در خصوص شباهت به حضرت شعیب علیه السلام نیز وارد شده که شعیب علیه السلام از قومش غائب شد درحالی که پیر و ضعیف شده بود و وقتی که

برگشت به صورت جوان بود و دیگر اینکه در بین قومش ندا کرد که ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ و حضرت حجت علیه السلام هم برحسب روایت منقوله از امام باقر علیه السلام وقتی ظاهر شود در قیافه جوان و تکیه به دیوار کعبه کند و سیصد و سیزده نفر نزد او جمع شوند و اولین کلام حضرت این است: ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱.

پیرامون کهکشان (المرأة المسلمة)

س ۱۸. در جلد دوم کتاب امامت و مهدویت (ص ۳۷۷) این جمله را آورده‌اید که: مثلاً تفاوتی که زمین ما با (سدیم المرأة المسلمة) دارد... این از چه نوع کرات می‌باشد که به این عظمت آن را نام برده‌اند؟ لطفاً جواب مشروحه را مرحمت بفرمایید.

ج. ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾^۲ و ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾^۳.

عالم و ماسوی‌الله بزرگ‌تر، عظیم‌تر، وسیع‌تر و بیشتر از این حرف‌ها و اعداد و ارقام است. این عظمت‌ها در برابر ما و فکر و اندیشه ما عظیم است اما در برابر عالم آفرینش همه صغیر و ذره هم به حساب نمی‌آیند. عظمت همه هم در برابر عظمت خالق همه حقیر و ناچیزند و همه به زبان حال یا قال می‌گویند:
هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.

۱. هود، ۸۶.

۲. مدثر، ۳۱.

۳. کهف، ۱۰۹.

فصل پنجم / مهدویت ۲۰۷

غرض ما در این نمونه‌ای که از عظمت اجزا و اعضای بی‌شمار این عالم نشان داده‌ایم، نشان دادن تفاوت‌هایی است که در این عالم بین افراد اصناف مخلوقات وجود دارد. آنچه را عرض کرده‌ایم برحسب اطلاعات بسیار مختصری است که کیهان‌شناسان و علمای علم هیئت به ما داده‌اند.

پیرامون همین (المرأة المسلسلة) توضیحات دیگری می‌دهند که این (المرأة المسلسلة) یا زن به زنجیر کشیده شده جزء صور فلکی نیمکره شمالی است و گستردگی آن در آسمان حدود ۷۲۲ درجه مربع است. بنابراین می‌توان گفت که صورت فلکی بزرگی است و در این صورت کهکشانی وجود دارد که به (المرأة المسلسلة) یا آندرومدا (Andromeda) معروف است. می‌گویند این کهکشان حدود دویست میلیارد (دقت کنید) ستاره دارد وقتی از درون تلسکوپ به آن نگاه می‌کنند شبیه یک کهکشان بیضوی دیده می‌شود اما درواقع یک کهکشان مارپیچی بازو دار است که ما آن را از پهلو می‌بینیم بنابراین بازوهای آن برای ما قابل دیدن است.

(المرأة المسلسلة) بعد از ابرهای ماژلانی (کهکشان‌های به اصطلاح بی‌نظم) نزدیک‌ترین کهکشان به کهکشان ما یعنی راه شیری می‌باشد فاصله آن با کهکشان ما حدود دو میلیون و سیصد هزار سال نوری (دقت کنید) می‌باشد بنابراین وقتی ما آن را می‌بینیم درواقع تصویر دو میلیون و سیصد هزار سال پیش آن را می‌بینیم. (المرأة المسلسلة) تنها کهکشانی است که می‌توان آن را در نیمکره شمالی در شب‌های صاف و بدون نور شهر و مهتاب با چشم غیر مسلح دید.

در گذشته دانشمندان گمان می‌کردند که این جرم غیر ستاره‌ای یک سحابی از کهکشان راه شیری است اما در اوایل (به اصطلاح مسیحی‌ها) قرن بیستم

«ادوین هابل» با مطالعه و تحقیق بسیار روی تصاویر مربوط به آن دریافت که این جرم آسمانی از ستارگان بسیاری تشکیل شده که اولاً خارج از کهکشان ما هستند و ثانیاً ستارگان آن با سرعت‌های قابل ملاحظه‌ای به دور مرکز این منطقه در حرکت‌اند.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ هَذَا الْكَوْنِ الْوَسِيعِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

آنچه از (المرأة المسلسلة) گفته شد اطلاعاتی است که اهل فن داده‌اند، اما برای ما این بیانات از عظمت عالم کون و این فضای به اصطلاح لایتناهی تازه و جدید نیست ما از احادیث شریفه اهل بیت علیهم السلام این معانی و بیشتر و گسترده‌تر از آن را دریافته‌ایم و شناخته‌ایم و آیات خدا را در یک قطعه کوچک از عالم کون لَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصَى می‌دانیم.

آنچه در بعض احادیث است وسعت عالم را به مراتب بیشتر از آنچه که کیهان‌شناسان تعریف می‌کنند بیان فرموده‌اند. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.

بنابراین مسئله طول عمر پیغمبر خدا مثل نوح یا حجت خدا مثل حضرت ولی الله مهدی موعود - ارواح العالمین له الفداء - یا بقاء عیسی مسیح علیه السلام و رفع او به آسمان و فرود آمدن او به زمین برای یاری حضرت صاحب الامر علیه السلام و اقتدای او به آن حضرت و امور دیگر از این قبیل در این عالم مشحون به آثار قدرت خدا از ذره اتم تا کهکشان‌ها و از عالم شهادت تا عالم غیب نباید مورد تعجب و استبعاد شود. وَذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.

مشاهده حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه در زمان غیبت

س ۱۹. با وجود این حدیث معتبر از منتهی الآمال به نقل از شیخ طوسی و شیخ صدوق - رضوان الله علیهما - «ای علی بن محمد سمري خداوند برادران دینی تو را در مصیبت تو اجر عظیم دهد تو شش روز دیگر از دنیا می روی امر خود را جمع کن و آماده باش و به احدی وصیت برای نیابت نکن همانا غیبت کبری واقع گردید و مرا ظهوری نخواهد بود مگر به اذن خداوند متعال و این ظهور بعد از این است که غیبت طول بکشد و دلها را قساوت می گیرد و زمین پر از ظلم و ستم می شود و می آیند بعضی از شیعیان من که ادعای مشاهده مرا می نمایند آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده نمایند او کذاب و افترازننده است. وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

این نامه ای از حضرت صاحب امر علیه السلام به نماینده چهارم خود علی بن محمد سمري است.

با وجود حدیث بالا کتابهای زیادی در مورد ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه نوشته شده و در داستانها اشخاص زیادی به خدمت حضرت صاحب امر علیه السلام رسیده اند آیا داستانهایی که راجع به ملاقات امام زمان عجل الله تعالی فرجه هست همه آنها دروغ هستند؟

ج. بعضی از حکایات ملاقات صحیح و بدون شک است و ظاهراً مراد از فرمایش آن بزرگوار این است که اگر کسی ادعای مشاهده کند برای فتح باب مشاهده و رابطه خاصه داشتن به عنوان نیابت بنماید کذاب است و در این

صورت هیچ منافاتی بین کلام شریف آن حضرت و داستان‌های ملاقات نیست ولی ادعای ملاقات از هرکسی و درباره هرکسی بدون امارت قطعی و یقینی قبول نمی‌شود. والله العالم.

سبب محرومیت مردم از وجود حضرت حجت علیه السلام

س ۲۰. می‌خواهم بدانم که سبب اصلی محرومیت مردم از وجود حضرت حجت علیه السلام کدام مورد است؟ آیا به دلیل عدم شرایط مناسب و شناسایی لازم در جامعه است و یا وجود دستگاه‌های حکومت‌های جبار و منافقین و اگر به غیر از این موارد است دلیل چیست؟

ج. از این سؤال در بعضی رساله‌ها و نوشته‌ها جواب داده‌ایم اجمالاً در اینجا هم تذکر می‌دهیم که وجوه و حکمت‌هایی برای غیبت آن حضرت بیان شده است که هر یک از آنها اگرچه وجه و حکمت باشد، کل وجوه و حکمت‌های این غیبت نیست.

مثلاً خواجه نصیر طوسی می‌فرماید: «وَجُودُهُ لُطْفٌ وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ وَعَيْبَتُهُ (أَيُّ عَدَمٍ تَصَرُّفِهِ) مِنَّا»^۱ غیبت و عدم تصرف آن حضرت را مربوط به مردم می‌داند. به بیان دیگر این ظهور محتاج به شرایطی است که در طی مرور زمان و اعصار و تغییرات و تحولات و ظهور حکومت‌های گوناگون و آزمایش مکتب‌های مختلف و حوادث دیگر فراهم می‌شود چنان‌که وجود حکومت‌های جور نیز از موانع حضور ظاهری آن حضرت در جامعه است.

۱. خواجه نصیر طوسی، تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۱.

مسئله امتحانات و تخلیص و تمحیص مردم نیز هست و اجمالاً دنیا به سوی آن ظهور بزرگ به امر الله در حرکت است و اوضاع و احوال حکومت جهانی آن حضرت را نوید می‌دهد.

مطلب مهم که در احادیث هم به آن اشاره شده این است که اسرار بزرگ و عمده این غیبت بعد از پایان آن و منتهی شدن به آن دگرگونی بی‌نظیر ظاهر می‌شود چنان‌که ثمره درختی که پس از یکصد سال یا هزار یا چند هزار سال ظاهر می‌شود پیش از نشستن آن درخت به بار و ظهور ثمره، ظاهر نخواهد شد باید مردم بنشینند و از آن درخت نگهداری کنند و منتظر ظهور ثمره آن باشند.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ.

وظایف مسلمین در دوران غیبت

س ۲۱. وظایف مسلمین در دوره غیبت چیست؟

ج. از این سؤال هم مکرر جواب داده‌ایم در اینجا نیز به‌طور اشاره عرض می‌کنیم که وظایف مسلمین به‌طور فردی، انجام واجبات و ترک محرمات و خودسازی است. تخلق به اخلاق حمیده مثل تواضع و قناعت و عدل و انصاف و ترحم و مواسات با برادران و خواهران و کسب معارف و آداب اسلامی و عبادات و اشتغال به ذکر و یاد خدا و انجام نوافل مخصوصاً تهجد و سعی در قضای حوایج مؤمنین - که بسیار مهم است - اموری است که حتماً موجب خشنودی حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - خواهد شد.

وظایف مسلمین به‌طور عموم نیز همکاری با یکدیگر در اعلائی کلمه اسلام و دفاع از کیان اسلام و مسلمین و امر به معروف و نهی از منکر و دفع بدع و ظلم

ظالمان و ستمکاران و خلاصه اهتمام در آنچه موجب عزت و ظهور شوکت مسلمین و خودکفایی و بی‌نیازی از بیگانگان و دفع استکبار و استیلای کفار و مخصوصاً حفظ هویت و شخصیت و استقلال اسلامی در همه موارد می‌باشد. خداوند متعال همه را به وظایف آشنا و توفیق عمل به همگان عطا فرماید.

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ،
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ.

فلسفه غیبت امام عصر علیه السلام و تولد حضرت سال‌ها قبل از ظهور

س ۲۲. فلسفه غیبت حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - چیست؟ به عبارت دیگر آیا امکان نداشت حضرت مهدی علیه السلام به شیوه‌ای طبیعی و در زمان مقتضی متولد شوند؟

ج. زمان مقتضی ولادت آن حضرت همان زمانی است که ولادت آن حضرت در آن واقع شده و در زمان‌های دیگر مثلاً بعد از ده سال یا صد سال یا هزار سال و بیشتر ولادت ایشان یعنی حضرت مهدی علیه السلام فرزند عزیز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اقتضا ندارد و معقول نیست.

چنان‌که مقتضی ولادت هرکس همان زمانی است که در آن متولد شده است آن شخص عظیم و نابغه دوران و اعجوبه زمان و آیت بی‌مانند خداوند سبحان که امام دوازدهم است مقتضی ولادتش هیچ زمانی غیر از همان زمان پدر بزرگوارش و همان سال ۲۵۵ هجری نبوده و نیست.

چنان‌که ولادت پدر و جدش نیز در همان زمان که اتفاق افتاد مقتضی بوده

فصل پنجم / مهدویت ۲۱۳

است این مولود عزیز که باید از عترت طاهره و از اصلاب طیبه معینه باشد ولادتش در همان زمان که واقع شد باید واقع شود.

در عالم خلقت شرایط خاص که برای پیدایش و تکون و وجود او است به همین است که ولادتش از پدر و اجداد و امهاتی باشد که منتهی به امام حسن عسکری علیه السلام می‌گردد و شخص دیگر که از این شجره و از این اصلاب طاهره و ارحام طیبه نباشد آن شخص موعود نخواهد بود.

همچنین هر کسی و هر شخصی در طول قرون و مرور اعصار به دنیا بیاید هر کس باشد او مهدی ابن الحسن العسکری نمی‌باشد که صاحب آن مقامات و خصایص است.

شرایط بسیار دست به دست هم داده شخصیت‌هایی مثل ابراهیم و رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا علیها السلام به وجود آمده‌اند تا این وجود مقدس به وجود آمده است این وجود فقط در این زمان و تحت این برنامه و تقدیرات الهی وجود پیدا می‌کند و اگر هزار سال بعد یا بیشتر باشد او نیست و آن کسی که انبیا از وجودش خبر دادند نیست.

آن وجودی که مثلاً در آفریقا وجود پیدا می‌کند غیر از وجودی است که در آسیا یا اروپا به وجود می‌آید. آن محمدی که در شبه جزیره عربستان در آن اوضاع و احوال در آن سال از پدری چون عبدالله و مادری چون آمنه متولد می‌شود منحصر به فرد است و در زمان‌های دیگر هر کسی به وجود آید او نیست و آن خصوصیات و امتیازات را ندارد.

خلاصه این نکته بسیار دقیق است اصلاً اگر ولادت و وجود و بقای آن

حضرت در این مدت طولانی نبود و نباشد ظهوری اقتضا پیدا نمی‌کند که شخصی برای آن به گفته شما در زمان مقتضی متولد شود.

اینها مطالب و اسرار و مقتضیاتی است که احاطه بر آنها و اطلاع از آنها بر بشر - که با همه معلوماتش هنوز هم در کلاس نخست کشف اسرار عالم خلقت است و شاید تا ابد هم در همین کلاس درجا بزند و نتواند به کلاس دوم راه یابد- ممکن نیست.

مسئله اصطفاء و گزینش انبیا و اولیا و محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - و امامت و مقامات و مراتب آنها را نمی‌توان با این توهمات زیر سؤال برد و مثلاً زمانی را مقتضی بگوییم و زمانی را مقتضی ندانیم. این حرف مثل این است که بگوییم: مقتضی بود که عالم یا مجاری خلقت نوع دیگر باشد و این همه ماده و مدت مصرف نشود و جوابش فقط همین است که مقتضی نبوده و مقتضی همین بوده که هست.

با تأمل در این دو آیه جواب از مثل این سؤال ظاهر می‌شود: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْشِ عَظِيمٍ * أَهُمْ يَفْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ﴾^۱.

علی‌هذا جواب از اینکه در زمان مقتضی ولادت انجام شود همین است که در زمان مقتضی انجام شده و زمان دیگر غیر از زمانی که ولادت در آن واقع شده مقتضی نبوده و نیست و هر مولودی که در زمان و طبق مقتضیات دیگر متولد شود او نیست و شخص دیگری است و تمام سخن این است که این امورات از تقدیرات الهی است و ما از کشف اسرار و درک وجه آنها ناتوانیم.

فایده وجود امام غایب

س ۲۳. فایده وجود امام در دوران غیبت چیست؟ آیا جز ذخیره بودن برای دوران ظهور (بقیة الله فی أرضه)، فواید دیگری هم بر وجود امام در دوران غیبت مترتب است؟

ج. آثار و برکات مهم در زمان غیبت بر وجود آن حضرت و بر غیبت ایشان مترتب است که یکی از آنها آثار و برکاتی است که بر نفس وجود ولی الله در هر عصر و زمان مترتب است و وجود شریفش امان اهل ارض و قوام و بقای زمین است.

چنان که در وصف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوذر آن صحابی جلیل که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در شأنش فرمود: «آسمان بر سر کسی سایه نینداخته و زمین کسی را حمل نکرده که از ابوذر راست گوتر باشد»، این گونه اظهار عقیده می کرده: «وَإِنَّهُ لَعَالَمُ الْأَرْضِ وَزُرَّهَا الَّذِي تَسْكُنُ إِلَيْهِ». ابن اثیر می گوید یعنی او (علی علیه السلام) قوام زمین است و «زر قلب» استخوان کوچکی است که قوام قلب به آن است و سلمان هم همین عقیده را اظهار می داشت.^۱

همه و هر کدام از ائمه اثنی عشر علیهم السلام دارای همین شأن و مقام هستند و وجودشان امان و قوام است چنان که از شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «إِنِّي وَأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضِ أَعْنِي أَوْ تَادَهَا وَجِبَالَهَا، وَقَدْ وَتَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا، فَإِذَا ذَهَبَ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَلَمْ يُنْظَرُوا».^۲

۱. ابن اثیر، النهاية، ج ۲، ص ۳۰۰.

۲. نگارنده، منتخب الاثر، ج ۱، ص ۶۳-۶۴، ب ۱، ح ۸۹.

یک سلسله انتفاعات و بهره‌مندی‌ها از وجود مبارک آن حضرت در عصر غیبت است که در حدیث مشهور و معروف جابر به آن اشاره شده است. در ضمن این حدیث آمده است که پس از آنکه حضرت پیامبر اعظم ﷺ به غیبت طولانی آن حضرت اشاره فرمود به حدی که غیر از کسانی که خدا دلشان را به ایمان امتحان کرده است ثابت بر عقیده به امامت او باقی نمی‌ماند جابر پرسید: آیا شیعیان او در غیبت او از او منتفع و بهره‌مند می‌شوند؟ رسول اعظم ﷺ به‌طور محکم جواب فرمود: «إِي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَيَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ مِنْ وَرَاءِ السَّحَابِ»^۱. چنان‌که مردم از آفتاب در هنگامی که پشت ابر است انتفاع می‌برند، از وجود آن حضرت نیز در عصر غیبت انتفاع می‌برند.

در نهج البلاغه در توصیف مهدی ﷺ می‌فرماید: «يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ، وَيَحْدُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ، لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقًا، وَيُعْتَقَ (فِيهَا) رِقًّا، وَيَصْدَعُ شَعْبًا، وَيَشْعَبُ صَدْعًا، فِي سُرَّةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثْرَهُ وَلَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ...»^۲. خلاصه آنکه در زمان غیبت، امام ﷺ نیز وظایف خاص و شئون و مأموریت‌هایی دارند که انجام می‌دهند و امور و جریان‌ها از آن حضرت مخفی نیست. آن حضرت از مردم غایب‌اند ولی مردم از ایشان غایب نیستند و چنان‌که اسم «الغائب» از اسماء الحسنی الهی است وجود آن حضرت نیز در زمان غیبت از اسماء الحسنی تکوینی حق می‌باشد. در اینجا دامنه مطلب وسیع است که بیش از این مجال بسط کلام نیست. وَالْعَارِفُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ.

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰ (ص ۲۰۸).

مفاهیمی مثل صیحه آسمانی، دجال، سفیانی و... سمبولیک یا واقعی

س ۲۴. به نظر حضرتعالی آیا مفاهیمی از قبیل «دجال»، «سفیانی»، «خراسانی»، «صیحه» و... که در روایات به عنوان نشانه‌های ظهور آمده‌اند، مفاهیمی حقیقی‌اند یا سمبولیک و کنایی؟

ج. حتماً مفاهیمی مثل دجال و نزول عیسی علیه السلام و اقتدای او به حضرت مهدی علیه السلام، و صیحه و سفیانی همه مفاهیمی حقیقی هستند و حمل آنها بر سمبولیک و کنایه حاکی از ضعف تفکر و عقلانیت است و یکی از معانی ایمان به غیبت ایمان به همین امور است.^۱

مفهوم «انتظار» در روایات و ویژگی‌های منتظر واقعی

س ۲۵. مفهوم «انتظار» که به وسعت در روایات مطرح گردیده، چیست؟ و «منتظر» واقعی باید دارای چه خصوصیات و اعمالی باشد؟

ج. راجع به انتظار رساله‌ای نوشته‌ام به عنوان *انتظار عامل مقاومت و حرکت* و مکرر در نوشته‌های دیگر پیرامون آن توضیح داده‌ام. اجمالاً انتظار متضمن معنی اثباتی و تعهد و عمل و استقامت است.

موانع ظهور امام زمان علیه السلام

س ۲۶. موانع ظهور امام زمان علیه السلام چیست؟

ج. ظهور آن حضرت در وقت مقتضی به امر خداوند متعال است و شرایط و

۱. راجع به موضوع دجال و نزول عیسی علیه السلام و بعض مسائل دیگر در طبع اخیر *منتخب الاثر* که در ۳ جلد با اضافات است توضیحاتی داده شده است.

موانع آن را خداوند متعال می‌داند و بعضی از آن شرایط و موانع در احادیث بیان شده است و اجمالاً بعضی موانع راجع به بندگان است. **وَجُودُهُ لُطْفٌ وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرٌ وَعَيْتُهُ مِنَّا**^۱.

امکان دیدار حضرت ولی عصر علیه السلام

س ۲۷. آیا دیدار امام زمان علیه السلام برای هرکس امکان‌پذیر است؟

ج. فی الجمله امکان دارد و اگر کسی مدعی شد که برای من این تشریف هر وقت بخواهم فراهم است که ادعای ارتباط مستقیم یا وساطتی باشد ادعایش مردود است و مقبول نیست. والله العالم.

سیمای منتظران واقعی امام زمان علیه السلام

س ۲۸. سیمای منتظران واقعی امام زمان علیه السلام چگونه است؟

ج. سیمای منتظران واقعی ظهور حضرت همان سیمای اصحاب راستین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است به اوصاف مذکور در قرآن مجید: **﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾**^۲.

سیمای منتظران، سیمای مؤمنین است **﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾**^۳.

سیمای منتظران، سیمای متقین است که امیرالمؤمنین علیه السلام برای هم‌ام بیان فرمود:

۱. خواجه نصیر طوسی، تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۱.

۲. فتح، ۲۹.

۳. انفال، ۲.

«هُم أَهْلُ الْفَضَائِلِ؛ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ، وَمَشِيئُهُمُ التَّوَاضُّعُ...» تا آخر خطبه.^۱

سیمای آنها امر به معروف و نهی از منکر و غیرت دینی و تلاش برای اعلای کلمة الله و عزت اسلام و گسترش مکتب اهل بیت علیهم السلام است. جَعَلْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ مِنْهُمْ. إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

شرایط اجتماعی در آستانه ظهور

س ۲۹. شرایط اجتماعی در آستانه ظهور چگونه است؟

ج. بسیار ناهنجار و غیراسلامی است. معاصی مخصوصاً بی حجابی و بدحجابی و شیوع موسیقی و غنا و معاصی دیگر، در روایات چنین آمده است که حفظ دین دشوار می شود و امتحانات شدید پیش می آید. والله العالم.

کتاب های مناسب برای شناخت امام زمان علیه السلام

س ۳۰. بهترین کتب برای شناخت امام زمان علیه السلام چه کتاب هایی است؟

لطفاً نام ببرید.

ج. از پیش از شروع عصر غیبت تا حال کتاب های بسیاری در این موضوع نوشته شده است.

بعضی از آنها مخصوص به یک رشته از این موضوع است. از کتاب های بزرگان پیشین کتاب *غیبت نعمانی*، کتاب *کمال الدین صدوق* و کتاب *غیبت شیخ طوسی* معروف و مشهور است.

۱. نهج البلاغة، خطبه ۱۹۳ (ص ۳۰۳).

کتاب‌های فارسی هم بسیار است. بعضی مخصوص به روایات و بعضی مخصوص به حکایات و کرامات و توسلات و جهات دیگر است. همه خوب و قابل استفاده‌اند مثل کتاب *النجم الثاقب و العقبی الحسنان* و ترجمه‌های جلد ۱۳ *بحار الانوار* هر کدام جای خود را دارند از این حقیر کمترین نیز کتاب‌های متعددی منتشر شده است که بحمدالله در دسترس همگان است. خداوند ما و شما را از یاران مخلص حضرتش قرار دهد.

راه رسیدن و توفیق دیدار جمال دل‌آرای امام زمان عجل الله تعالی فرجه

س ۳۱. چه کنم توفیق دیدار جمال دل‌آرای آقا امام زمان علیه السلام را داشته باشم؟ ارشادم کنید و لطفاً به صورت مکتوب بنویسید.

ج. در این زمان که عصر غیبت آن بزرگوار است بنا بر رؤیت آن حضرت نیست لکن توسلات و ادعیه و درخواست از خداوند برای زیارت وجود مبارکش بسیار خوب است و در صورتی که خداوند صلاح بداند ممکن است حاصل شود. به هر حال خود این اظهار علاقه و اشتیاق به زیارت جمال عدیم‌المثال آن حضرت بسیار مغتنم و ارزشمند است آن را به شما تبریک عرض می‌کنم و از خداوند متعال برای شما درک این سعادت عظمی را مسئلت می‌نمایم مع‌ذک‌گناه هم حالت هجر کمتر از حال وصال نیست و چه بسا کسانی که در عین وصل و حضور غایب و دور و بسا کسانی که در حال هجر و فراق واصل و محظوظ‌اند.

باخبر بودن امام عصر عجل الله تعالی فرجه از وقت ظهورشان

س ۳۲. آیا امام عصر علیه السلام خود از زمان ظهور خود باخبر است؟

ج. طبق بعضی روایات وارده آن بزرگوار از لحظه ظهور خبر ندارند. والله العالم.

علت تأخیر در ظهور

س ۳۳. چرا امام زمان عجل الله تعالی فرجه ظهور نمی‌کنند؟

ج. هر وقت زمینه ظهور حضرتش عجل الله تعالی فرجه مساعد باشد و شرایط آن محقق شود ظهور می‌فرماید. والله العالم.

اشتغالات امام زمان عجل الله تعالی فرجه در زمان غیبت

س ۳۴. امام زمان عجل الله تعالی فرجه که الآن از نظرها غایب است، مشغول چه کاری است؟ مثلاً امام علی علیه السلام خطبه‌هایی می‌گفت و... یا امام صادق علیه السلام کلاس درس داشت. امام زمان عجل الله تعالی فرجه ما الآن چه می‌کند؟ آیا جلسه درس دارد یا فقط مشغول عنایت به افراد خوب است؟

ج. به کارها و وظائف و تکالیفی که به طور عام یا خاص دارند مشغولند. والله العالم.

محل زندگی امام زمان علیه السلام

س ۳۵. محل زندگی امام زمان عجل الله تعالی فرجه کجاست؟

ج. اجمالاً در دنیا و روی همین زمین است. والله العالم.

عمر بستگان امام زمان عجل الله تعالی فرجه

س ۳۶. آیا زن و فرزند امام زمان علیه السلام نیز مانند آن حضرت دارای عمر طولانی می‌باشند؟

ج. تفصیل این امر مجهول است و دانستن آن هم واجب‌الاعتقاد نیست آنچه مهم است کسب رضایت آن حضرت با اعمال صالح است. والله العالم.

چگونگی تشرّف به محضر حضرت ولیّ عصر علیه السلام در عصر حاضر

س ۳۷. «خدمت امام زمان علیه السلام رسیدن» در عصر حاضر چگونه ممکن است؟
ج. تشرّف به این معنی نیست که در اختیار شخصی یا اشخاصی قرار داشته باشد و فراهم باشد و شخص شناخته شده‌ای این اختیار و مقام را ندارد ولی طبق مصالح خاص و شرایط مخصوص و گاه در ضمن توسلات برای افرادی این افتخار فراهم می‌شود. والله العالم.

عمر حضرت مهدی علیه السلام در هنگام ظهورشان

س ۳۸. حضرت مهدی علیه السلام در هنگام ظهور چند سال خواهد داشت و چه دلیلی برای مطلب وجود دارد؟
ج. چون زمان ظهور معلوم نشده قهراً سن آن حضرت در موقع ظهور، فعلاً معلوم نیست. والله العالم.

ازدواج امام زمان علیه السلام و فرزندان حضرت

س ۳۹. آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و دارای فرزند است؟ توضیح دهید.
ج. در این خصوص ادله قابل استناد که قطعی باشند وجود ندارد بلی امر محتمل است که رد آن هم مورد ندارد. والله العالم.

روز ظهور حضرت

س ۴۰. گفته می‌شود که امام زمان علیه السلام در روز جمعه ظهور خواهد کرد، چرا در روز جمعه ظهور می‌کند؟ چه دلیلی دارد؟
هدف از غیبت آن حضرت چه بود؟ و هدف از ظهور آن حضرت چیست؟

چرا این هدف در زمان امامان دیگر تحقق پیدا نکرده است؟

ج. از روایات و بعضی جملات زیارات استفاده می‌شود که ظهور در روز جمعه است و راجع به نکات دیگر سؤال به کتب مفصله مراجعه نمایید.

زنان در دولت حضرت مهدی علیه السلام

س ۴۱. در دولت مهدی آیا زنان صاحب حق و جزء سربازان هستند؟

ج. در آن دولت کریمه مواضع و حقوق اشخاص و احکام همان است که در کتاب و سنت بیان شده است و خارج از محدوده احکام شرعی برای زن و مرد چیزی مقرر نشده است.

مدت زمان غیبت صغری

س ۴۲. دوران طفولیت امام (۶ سال) آیا جزء غیبت صغری حساب می‌شود.

ج. از وقتی که آن حضرت منصوب به امامت شدند و تا درگذشت چهارمین نایب خاص حضرتش، غیبت صغری است. والله العالم.

غیبت یا فوت مادر امام زمان علیه السلام

س ۴۳. آیا مادر امام زمان علیه السلام همراه امام علیه السلام غیبت نموده یا خیر؟

ج. مادر آن بزرگوار غایب نشده بلکه فوت کرده است. والله العالم.

دلیل عقلی بر طول عمر امام علیه السلام

س ۴۴. آیا دلیل عقلی وجود دارد که طول عمر امام زمان علیه السلام را ثابت کند

و آن را محال نداند؟

ج. وقتی دلیل عقلی بر محال بودن موضوعی نباشد بر حسب قاعده، عقل به

امکان آن ذاتاً و وقوعاً حکم می‌کند بنابراین محال بودن باید با دلیل ثابت شود و هیچ دلیل بر محال بودن طول عمر آن حضرت و هرکس و موجود دیگر نیست و وجود آن حضرت که به دلیل مستند ثابت است دلیل بر وقوع این امر ممکن و غیرمحال است نه اینکه دلیل بر محال نبودن آن باشد چون محال بودن همان‌طور که گفته شد محتاج به دلیل است. دقت فرمایید.

عقیده علمای عامه به ولادت امام زمان علیه السلام

س ۴۵. از علمای عامه (سنی) آیا کسانی هستند که به ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه معترف باشند؟

ج. جمعی از علمای اهل تسنن به این امر اعتراف دارند. والله العالم.

محل زندگی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه در عصر غیبت

س ۴۶. محل زندگی حضرت در ایام غیبت کجاست؟

ج. خداوند متعال می‌داند. والله العالم.

جزیره خضراء

س ۴۷. آیا داستان جزیره خضراء واقعیت خارجی دارد؟

ج. در این موضوع در مقام ردّ یا اثبات آن توضیحاتی در *النقود اللطيفة* - ضمیمه طبع جدید *منتخب الاثر* جلد سوم - نوشته‌ام.

حکومت اسلامی در زمان غیبت

س ۴۸. در دوران غیبت حفظ نظام و حکومت اسلامی بر عهده چه کسی است؟

ج. مجاری الامور بید العلماء، یعنی فقهای جامع‌الشرایط است.

اشخاص مرتبط با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم

س ۴۹. آیا کسانی را که با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم در ارتباط هستند به ما معرفی می‌کنید؟
ج. در عصر غیبت ادعای ارتباط شخصی با آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الیوم از کسی و برای کسی مسموع نمی‌باشد. والله العالم.

ارتباط آیه ۵ سوره قصص با ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیوم

س ۵۰. آیه ۵ سوره مبارکه قصص چگونه بیانگر ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیوم است؟
ج. به صفحه ۲۵ تا ۲۹ جلد دوم منتخب الاثر مراجعه نمایید.

وظیفه منتظرین نسبت به بی‌بندوباری‌ها در عصر غیبت

س ۵۱. گفته می‌شود که قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم تمامی زمین را ظلم و ستم پر می‌کند چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا». وظیفه یک منتظر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم چیست؟ آیا برای اینکه این زمینه آماده و مهیا گردد باید جلوی بی‌بندوباری‌ها را نگیرد یا نه؟

ج. در هر زمانی باید از ظلم جلوگیری شود و هر کس ضمن اینکه خودش موظف است بی‌بندوبار نباشد باید در حد توانایی جلوی آن را بگیرد و اینکه در روایات آمده حکایت از یک واقعیت است به این معنی که این امر واقع‌شدنی است نه اینکه از مردم در رابطه با امر به معروف و نهی از منکر سلب مسئولیت کند. والله العالم.

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم فرزند حسنین علیهما السلام

س ۵۲. چرا گفته می‌شود که مهدی عجل الله تعالی فرجه الیوم از فرزندان حسنین علیهما السلام است؟ مانند

فرموده پیامبر ﷺ: «مهدی این امت از نسل این دو تن یعنی حسن و حسین ﷺ خواهد بود».

ج. حضرت حجت - ارواحنا فداه - و پدران بزرگوارش تا حضرت امام محمد باقر ﷺ، فرزند با واسطه امام حسین ﷺ از طرف پدر و نیز فرزند با واسطه امام حسن ﷺ از طریق مادر می‌باشند؛ زیرا مادر امام محمد باقر ﷺ دختر معظمه حضرت امام حسن مجتبی ﷺ می‌باشد. والله العالم.

زمان، مکان و چگونگی غیبت امام عصر ﷺ

س ۵۳. حضرت بقیةالله ﷺ کجا، کی و چگونه غایب شدند؟ توضیح دهید.

ج. تفصیل این امور را در کتب مربوطه به آن حضرت از جمله جلد ۱۳ بحار الانوار مجلسی ﷺ و منتخب الاثر و امامت و مهدویت و غیر اینها ملاحظه نمایید. معذلک مفهوم غیبت آن حضرت این نیست که آن حضرت زمانی ظاهر بودند و سپس در جایی یا زمانی غایب شدند بلکه مقصود این است که امر آن حضرت از ابتدای ولادت چنان نبود که مثل سایرین بر همه آشکار باشد این غیبت از زمان ولادت و عصر حضرت امام حسن عسکری ﷺ برقرار بود و در دو دوره صغری و کبری وقوع یافت که دوره کبرای آن همین دوره‌ای است که ما نیز در آن واقع هستیم و پایان بخشی آن دوره، ظهور موفورالسرور آن حضرت است.

امام زمان ﷺ یک آرمان یا یک شخص؟

س ۵۴. من گاهی حس می‌کنم امام زمان ﷺ یک آرمان است. گاهی فکر می‌کنم اینکه ما منتظر فردی باشیم تا همه‌جا را پر از عدل کند یا همه

تعابیری که از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه هست فقط یک تشبیه‌سازی است که شاید انسان‌ها بهتر درک کنند و گرنه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه یک حقیقت است نه یک فرد. آیا این تفکر صحیح است؟

ج. مسئله وجود فرد معینی به نام امام زمان - ارواح العالمین له الفداء - با نام و کنیه معین و تاریخ ولادت و اینکه پدر و اجدادش چه کسانی هستند و اینکه به امر خدا غائب شده و دو غیبت داشته: صغری و کبری و سایر خصوصیات آن بزرگوار از مسلمات و ضروریات شیعه است.

حتی از طریق اهل سنت روایات بسیاری در این خصوص وارد شده و روایاتی که در این موضوع از نبی اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام به دست ما رسیده بیشتر از روایاتی است که در موضوعات دیگر از ائمه علیهم السلام صادر شده است.

اگر در طول زمان غیبت از ابتدا تا به حال کتبی که در احوالات آن حضرت از جهات مختلفه مانند آنچه قبلاً اشاره شد یا طول عمر یا ملاقات‌هایی که با بعض اشخاص اتفاق افتاده و چهار نایب خاص ایشان با تعیین نام و خصوصیاتشان و غیر اینها که مجال تفصیل آن نیست جمع شوند کتابخانه عظیمی خواهد شد.

حال آیا این امور را می‌توان به عنوان یک آرمان تلقی نمود یا باید گفت فرد معین و مشخصی است که هر وقت خدا بخواهد به ظهور او عدل و داد را در سراسر جهان بسط خواهد داد؟ اینجانب به شما توصیه می‌کنم که به کتب مربوطه مراجعه نمایید.

رابطه جزیره خضرا و مثلث برمودا با امام عصر علیه السلام

س ۵۵. الف. مسئله جزیره خضرا و مثلث برمودا و رابطه آن با حضرت

ولی عصر علیه السلام، سال‌هاست که در زبان مردم بیان می‌گردد. نظر حضرت‌عالی در مورد این مسئله چیست؟

ج. راجع به مقولاتی که در موضوع آنچه به عنوان جزیره خضرا عنوان شده در کتاب *التقود اللطيفة على الكتاب المسمى بالأخبار الدخيلة* مطالبی نوشته‌ام؛ البته نه از جهت اصرار بر اثبات آن؛ بلکه بعضی از وجوهی را که در نفی آن گفته شده بررسی نموده‌ایم و به این نتیجه می‌رسیم که در نفی جزمی و قطعی آن، این وجوه کافی نیست.

اما اینکه مثلث برمودا همان جزیره خضرا باشد دلیلی بر اثبات آن نیست. علاوه بر اینکه مثلث برمودا چنان‌که مخبرین از آن می‌گویند ناحیه‌ای در فضا است نه در زمین و جزیره خضرا که منقول است در زمین است به‌هرحال بیشتر از این فعلاً مجال سخن در آن نیست.

مسأله رجعت

ب. مسئله رجعت آیا از مسلمات دین است و حتماً صورت خواهد گرفت؟

در رجعت چه کسانی به این جهان باز خواهند گشت؟

ج. مسأله رجعت به‌طور اجمال به کتاب و سنت متواتر ثابت است و چنان‌که بعضی گفته‌اند از ضروریات مذهب است و در عصر ائمه علیهم السلام شیعه به آن معروف بوده‌اند و تفصیل آن را اگرچه نمی‌توان مسلم دانست چون مستند بعضی آنها خبر واحد است اما قابل نفی و رد هم نیست و اجمال آن ثابت و مسلم است در این موضوع علمای اعلام کتاب‌ها نوشته‌اند، می‌توانید به کتاب *ایقاظ الجمعية* محدث مشهور شیخ حر عاملی و موسوعه *بحار الانوار* مراجعه فرمایید.

زمان رجعت ائمه اطهار علیهم السلام

س ۵۶. اولاً آیا زمان ظهور امام زمان علیه السلام قبل یا بعد از رجعت ائمه اطهار علیهم السلام خواهد بود؟ و آیا رجعت ائمه اطهار علیهم السلام با کدام امام معصوم علیه السلام آغاز و با ارتحال کدامین امام معصوم علیه السلام خاتمه می‌یابد؟

ج. ظهور موفورالسرور آن حضرت - ارواح العالمین له الفداء - قبل از رجعت است و رجعت برحسب بعضی روایات در عصر حضرتش آغاز می‌شود. والله العالم.

طول زمان رجعت ائمه علیهم السلام

س ۵۷. آیا در زمان رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام و امام علی علیه السلام حضور خواهد داشت یا خیر؟ و آیا زمان رجعت ائمه اطهار علیهم السلام چقدر طول می‌کشد؟ مستدعی هستم که در این زمینه این حقیر را ارشاد فرمایید.

ج. بر اصل وقوع رجعت و بازگشت ائمه علیهم السلام و جمعی از مؤمنین خالص و گروهی از کفار و منافقان خالص اخبار متواتر دلالت دارد بعضی آیات قرآن مجید هم به آن تفسیر شده بلکه از ظاهر بعضی آیات نیز استفاده می‌شود مثل این دو آیه: آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ»^۱ که در آن به روزی اشاره می‌فرماید که از هر امتی، تنها فوج و گروهی محشور خواهند شد. با توجه به اینکه روز قیامت همه مردم به حکم «وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمَّ نُغَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا»^۲ محشور می‌شوند استفاده می‌شود که این روز، روز دیگر و غیر از روز قیامت است که همان زمان و روز رجعت است.

۱. نمل، ۸۳.

۲. کهف، ۴۷.

۲۳۰..... معارف دین / ج ۲

علاوه بر اینکه آیات متعدد بر وقوع رجعت اموات به دنیا دلالت دارند مثل آیه ۲۴۳ و آیه ۲۵۹ سوره بقره و آیه ۸۴ سوره انبیاء و آیات مربوط به رجعت. اینکه آیا همه ائمه علیهم السلام رجوع می‌کنند یا نفری چند از ایشان و تفصیل بسیار دیگر اعتقاد به همه آن تفصیل لازم نیست و اخبار در آنها جز موارد قلیل خبر واحد است. مع ذلك رد آن اخبار و تفصیل هم جایز نیست. فَذَرَهُ فِي بُقْعَةِ الْإِمْكَانِ. در این مورد به کتاب‌های مفصل و مطولی که نوشته شده مثل *ایقظ الهجعة* مرحوم شیخ حر عاملی و «باب الرجعة» کتاب *بحار الانوار* مراجعه نمایید.

رجعت از دیدگاه قرآن و حدیث

س ۵۸. موضوع رجعت در مکتب و اعتقاد تشیع بعد از ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام چیست؟ این رجعت چه نوعی خواهد بود؟ و از نظر قرآن و حدیث چه مقدار به این موضوع پرداخته شده که مورد اطمینان و اعتبار باشد؟ آیا رجعت برای همه ائمه معصومین علیهم السلام هست یا بعضی از آنها؟ آیا به فرض بعد از اتمام حکومت ولی عصر علیه السلام ائمه یکجا رجعت می‌کنند یا نه به ترتیب، به گذشت زمان، یکیک تشریف می‌آورند حکومت و حاکمیت خدا را در جامعه آن روز پیاده می‌کنند و حکومت می‌کنند؟ حکومتشان مدت‌ها طولانی خواهد شد که به موجب بعضی از نقل‌ها... یا یک دوران و عمر معمولی و طبیعی خواهد بود؟ اصلاً حکمت و فلسفه این رجعت چیست؟

ج. رجعت یعنی بازگشت بعضی اموات به این دنیا، برحسب آیات شریفه

فصل پنجم / مهدویت ۲۳۱

قرآن مجید در امت‌های گذشته اتفاق افتاده است که از جمله به دو مورد آن در سوره بقره تصریح شده و در مورد فرزندان حضرت ایوب علیه السلام نیز قرآن دلالت دارد.

برحسب آنچه از دو آیه دیگر استفاده می‌شود قرآن از وقوع آن در آینده مثل قیامت، خبر داده است این دو آیه یکی: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ»^۱ و دیگر «وَحَشَرْنَا لَهُمْ فَلَمَّ نُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»^۲. آیه اولی خبر از روزی می‌دهد که از هر امتی فوج و گروهی از مکذبین به آیات الله محشور می‌شوند که همان روزی است که از آن به «یوم الرجعة» تعبیر می‌شود و آیه دیگر خبر از قیامت کبری و روزی است که همگان بدون اینکه یک نفر ترک شود محشور می‌گردند. البته آیه اولی فقط خبر از رجعت مکذبین است، اما برحسب روایات از مصدقین و مؤمنین نیز افرادی و گروهی رجوع می‌نمایند.

و اما اخبار در این مورد بسیار است و عقیده به رجعت از عقائد معروفه پیروان اهل بیت علیهم السلام و شیعه بوده و به آن شناخته شده بودند ولی در مورد تفصیل و جزئیات آن بیشتر اخبار آحاد است که التزام اعتقادی به خصوص هریک از آنها لازم نیست هرچند ردّ و انکار آنها نیز صحیح نیست.

آنچه ثابت است همان رجوع طوایفی از مؤمنین و ائمه علیهم السلام و جمعی از کفار است که به تواتر اجمالی و معنوی ثابت است و در تفسیر آیه کریمه «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا

۱. نمل، ۸۳.

۲. کهف، ۴۷.

یُوقِنُونَ^۱ روایات متعدد وارد است مراد از «دَابَّةٌ مِنَ الْأَرْضِ» امیرالمؤمنین علیه السلام و رجعت آن حضرت است.^۲

اما اینکه چه فایده‌ای بر آن مترتب است اولاً در خود اخبار بعض فوائد ذکر شده است.

ثانیاً با علم و عقیده به اینکه افعال خدا همه بر طبق حکمت است حتماً فایده دارد و ندانستن ما مثل ندانستن فایده بسیاری از امور که حتی تا حال مجهول مانده، دلیل بر عدم فایده نیست «عَدَمُ الْإِطْلَاعِ عَلَى وُجُودِ شَيْءٍ لَا يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ وُجُودِهِ» یا «عَدَمُ الْوُجُودِ لَا يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ».

ثالثاً فایده آن در وقت وقوع معلوم می‌شود؛ چنان‌که فایده همه اشیا در این عالم پس از وجود آنها معلوم شده است.

فلسفه و علت رجعت

س ۵۹. فلسفه و علت «رجعت» چیست؟ آیا از منظر عقلی هم می‌توان از

آن دفاع نمود؟

ج. باید این نکته را در نظر داشته باشیم که برنامه‌های الهی تشریح و تکوین همه دارای حکمت‌ها و اسراری است که فهم و درک همه آنها برای بشر بسا غیرممکن است. با گذشت این همه عصرها و دوره‌ها و این گسترشی که دنیای علم و اطلاع انسان پیدا کرده که واقعاً محیرالعقول است و نه می‌تواند ادعا کند

۱. نمل، ۸۲.

۲. به کتاب‌های تفسیر مثل *مجمع البیان* و *تفسیر نور الثقلین* و *البرهان* و *تفسیر الصافی* و *تفسیر شریف لامیجی* (تفسیر فارسی) و کتاب‌های حدیث رجوع شود.

که همه حکمت‌هایش همان است که کشف شده است و نه می‌تواند ادعا کند که این کشف ناقص او جهان‌شمول و شامل همه اشیا و اجزای عالم است. حتی به گفته بعضی حقیقت همه اشیا نامکشوف مانده است و هرچه کشف شده ظواهر و خواص و آثار و ارتباطات و ابعاد، خارج از حقایق آنها است.

همان‌گونه که مثال زده‌اند انسان اگر درخت گردو و بوته خربزه را ندیده بود خربزه را میوه درختی می‌دانست که بالنسبه به گردو مناسب با بزرگی او باشد و گردو را هم میوه درختی می‌دانست که بالنسبه به درخت خربزه کوچک باشد. حال که واقع بر او مکشوف است نمی‌تواند بگوید چرا درخت گردو به آن بزرگی و تنومندی است و بوته خربزه به آن کوچکی و ضعیف و ناپایداری است. می‌تواند درباره هر دو چیزهایی را بفهمد و به دست بیاورد و اما آن چیزها همه چیز نیست و مسئله اصلی در آنها مخفی و نامکشوف است.

به هر حال غرض این است که رجعت هم یکی از حوادثی است که واقع خواهد شد و از نظر عقل قابل انکار و حکم به عدم امکان نیست و وحی قرآن کریم و احادیث بسیار هم از وقوع آن خبر داده‌اند و واقع خواهد شد.

اجمالاً رجعت و مثلاً خروج «دَابَّةُ الْأَرْضِ» که برحسب روایات در همان تفصیل رجعت قرار دارد از اموری هستند که وقوع آنها حتمی است و وقوع آنها مثل سایر افعال الهی و خلقت عالم و اجزای آن برحسب حکمت یا به لفظ دیگر متضمن حکمت‌های خاص خود است که با صفات علیا و اسماء‌الحسنی الهی مربوط می‌شود.

ممکن است که یکی از فواید اخبار از آن - که قیامت صغری است - انذار

خلق به آن باشد و بسا که بعضی مصالح آن در موقع وقوع معلوم شود. بالاخره رجعت نیز از اموری است که در سلسله کل کاینات و مخلوقات و زنجیره اتصال و ارتباط آنها به یکدیگر قرار دارد و به تقدیر خداوند قادر عزیز علیم است.

کیفیت رجعت

س ۶۰. با توجه به اینکه مسأله رجعت یکی از مهمترین اعتقادات شیعه است و در ذهن اکثریت مردم به عنوان یک نکته مجهول باقی مانده است، لطفاً نظر خود را در مورد رجعت و کیفیت آن مرقوم فرمایید.

ج. قال الله تعالى: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾^۱.

عقیده به رجعت که گاه به قیامت و ساعت صغری و گاه به حشر خاص و اصغر تعبیر می‌شود از عقاید معروف مشهور شیعه است و برحسب آیات قرآن مجید و روایات متواتر ثابت و مسلم است چنان‌که آیات متعدد نیز به صراحت به وقوع آن در امم گذشته دلالت دارد.

لازم به تذکر است که خبر قرآن مجید از رجعت مانند خبرهای قرآنی مهم دیگر است، مثل تکویر شمس و انشقاق و انفطار آسمان و امتداد زمین و انتشار و انکدار کواکب و نجوم بلکه قیامت کبری که برای هر مؤمن به قرآن به‌طور عادی پذیرفتنی و باورکردنی است.

مؤاخذه شیعه در خصوص عقیده به رجعت از طرف اهل سنت و بعید

شمردن آن با توجه به اعتقاد خودشان و همه مسلمانان به امور مذکوره از مصادیق ظاهر «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» است. راجع به کیفیات و تفصیل آن به جامع شریف بحار الانوار جلد ۵۳ و کتاب ایقاظ الهجته و سایر کتاب‌های معتبر که در این باره تألیف شده رجوع فرمایید.

ولایت فقیه

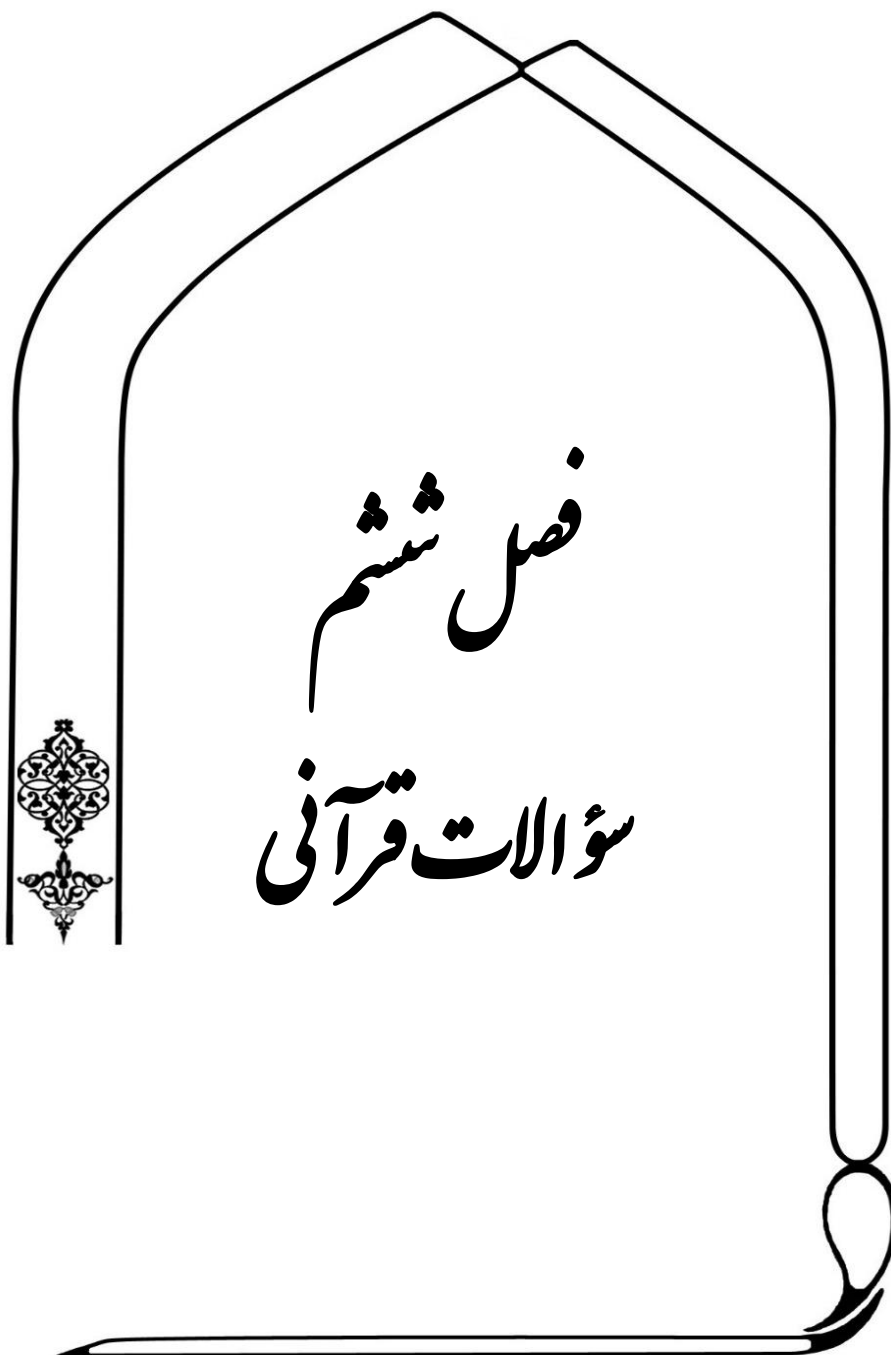
س ۶۱. نظر حضرت عالی راجع به ولایت و حاکمیت ولی فقیه در حکومت اسلامی که در رأس کار قرار می‌گیرد چیست؟ منشأ این ولایت نشأت گرفته از چیست و از کدام کانال به اصطلاح امروزی باید وارد شد (به بحث و تحقیقات)؟ آیا از ولایت خدا و ائمه است؟ انتصابی است، انتخابی است؟ در فلسفه قرار می‌گیرد، در فقه قرار می‌گیرد؟ از بحث حکومتی و سیاسی قرار می‌گیرد؟ از قرآن و حدیث چه چیزی استنباط می‌شود؟ آیا این ولایت و حاکمیت چه مقداری تکالیف مرزی و بومی دارد به ممالک اسلامی و غیراسلامی هم حاکمیت دارد یا نه؟ مردم دنیا معتقد به ولایت چه نوعی از یک چنین ولی فقیه اطاعت کند که حکومتشان غیراسلامی می‌باشد؟

ج. ولایت امام علیه السلام بر حکومت بین‌الناس و حفظ مصالح مسلمین و حدود و ثغور و تأمین امنیت بلاد و آسایش عباد و احقاق حقوق و اقامه عدل و اموری از این قبیل که در عرف و عادت بدون حکومت و کسی که بر آن ولایت داشته باشد اجرا نمی‌شود ولایتی من جانب الله و از ولایات شرعیه است، نظیر ولایت اب و جد پدری و در محدوده این ولایت الهی امام، اولویت او به اموال و انفس

نیز برای همان مقاصد عالیّه و مهمّهای است که شارع مطلقاً آنها را خواسته و در هر جامعه عقلاً باید برقرار باشد تا جامعه بر سر پا باشد. این ولایت منصوص من الله است و باید منصوص من الله باشد.

اما در عصر غیبت ولایت بر اداره امور به نصب عام امام برای فقها ثابت است، چنانکه در عصر حضور برای اشخاص معینی بوده است و این مطلب شرح و تفصیل طولانی دارد که در اینجا مجال بیانش نیست.^۱

۱. رجوع کنید به کتاب: *ولایة الفقهاء في عصر الغیبة*.



فصل ششم
سوالات قرآنی

تفسیر جامع قرآن

س ۱. در نظر جنابعالی، کدام تفسیر قرآن بهترین تفسیر برای مطالعه است؟ اگر بنده بخواهم یک تفسیر جامع که همه ابعاد شیعه عقائد، تاریخ، احادیث، فقه شیعه و... در آن باشد کدام است؟

ج. تفسیر مجمع البیان، تفسیر البرهان، تفسیر نور الثقلین، تفسیر شریف لاهیجی و تفسیر منهج الصادقین از جمله تفاسیری هستند که مورد اعتمادند و البته تفسیر مطلق و جامع، نادر یا عدیم الوجود است. نقل است که حضرت امام علی النقی علیه السلام تفسیری بر قرآن مجید داشته‌اند که ۱۲۰ جزء بوده است.

خلقت انسان به صورت ضعیف

س ۲. با توجه به آیات قرآن چرا انسان ضعیف خلق شده است؟

ج. معنی ضعیف بودن انسان این است که قدرت و نیرویی که دارد از خود او نیست، خداوند به او داده و هر وقت بخواهد از او می‌گیرد، بنابراین لازمه خلقت انسان - که ممکن الوجود است - ضعف و ناتوانی است یعنی به این معنی محال است انسان و هر موجود ممکن دیگر ضعیف نباشد و منحصرأً خدای متعال قوی و غالب است. ولی این به معنی ناتوانی مطلق انسان و دیگر مخلوقات نیست و ممکن است مراد از ضعف انسان ضعف آغازین او باشد که به تدریج مبدل به قوت می‌گردد.

راهنمایی در مورد حفظ قرآن کریم

س ۳. به فضل الهی و عنایات خاصه حضرت بقیةالله برای آشنایی با مفاهیم اسلام و حک شدن آن تعالیم و مفاهیم در ذهن و فکر خود که متعاقب آن ان شاءالله عمل به این دستورات خواهد بود تصمیم به حفظ کل قرآن کریم گرفته‌ام. خواهشمندم در این باره با راهنمایی‌های خود مرا روشن بفرمایید.

ج. این توفیق را به شما تبریک می‌گویم. نیت خیر مگردان که مبارک فالی است. در حدیث شریف است: «حَمَلَةُ الْقُرْآنِ عَرَفَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ أَيُّ رُؤَسَاؤُهُمْ؛^۱ و فی حدیث آخر عن مولانا الإمام الحسن العسکری علیه السلام: «حَمَلَةُ الْقُرْآنِ الْمَخْصُوصُونَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ، الْمُبَلِّغُونَ نُورَ اللَّهِ، الْمُعَلِّمُونَ كَلَامَ اللَّهِ، الْمُقَرَّبُونَ عِنْدَ اللَّهِ، مَنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ، وَمَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ...»^۲ و أيضاً فی الحدیث: «الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ»^۳.

علی‌هذا، این تصمیم را غنیمت بدانید و آن را از توفیقات الهی بشمارید. الهام انسان را به این‌گونه نیت‌های بسیار بزرگ و باعظمت باید نُورِ قَدْفَهُ اللَّهُ فِي الْقَلْبِ دانست. باید آن را گرفت و خدا را به القای آن در قلب شکر نمود. إِنَّهُ وَبِيُّ التَّوْفِيقِ.

خقلت آسمان و زمین در شش روز

س ۴. بر چه اساس خقلت آسمان‌ها و زمین طبق آیه شریفه ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۷۵، ح ۳.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۶۸، ح ۱۲.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۷۵، ح ۴.

۴. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۷۶، ح ۱.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ^۱.^۱ در شش روز صورت گرفته است. در حالی که بر اساس آیه شریفه ﴿إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ می‌توانسته این خلقت در لحظه‌ای انجام شود؟

ج. این سنت الهیه در عالم خلق و خلقت است که این آسمان و زمین و بسیاری از کاینات را به تدریج و در مدت‌های معین آفریده است. انسان و حیوان و معدن و کوه و گیاه و درخت و زمین و آسمان به تدریج و در مدت خاص آفریده شده‌اند و خلقت آنها به تدریج کامل می‌شود.

این سؤال شما در مورد همه هست و جوابش این است که همه بر طبق مصالح و حکمت‌های بسیار است و چنان‌که حضرت امیرالمؤمنین، علیه السلام فرمود: آثار صنع و اعلام حکمت الهی ظاهر است.^۳ اگر همه و هرچه در این عالم خلقت است در یک لحظه و کمتر آفریده می‌شد چه بسا بسیاری از حکمت‌ها، ناشناخته می‌ماند. آن چیزی که در ظرف شش روز یا شش ماه یا شصت سال و شصت میلیون سال خلقتش تکمیل می‌شود در کمتر از این مدت اگر باشد آن چیز نیست و چیزی دیگر است و اگر بیشتر از مدت مقرر باشد باز هم فایده مطلوب آن ضایع می‌شود. چنان‌که می‌بینید، میوه قبل از مدت معین کال، غوره و غیر قابل بهره است و بعد از آن هم اگر چیده نشود ضایع و فاسد می‌شود.

در عین حال مسئله مهم ﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ است و اگر بعضی گفته‌اند و آن را برگرفته از آیات قرآن کریم می‌دانند.

۱. اعراف، ۵۴.

۲. یس، ۸۲.

۳. نهج البلاغة، خطبه ۹۱ (ص ۱۲۶).

این صنف آیات و پدیده‌ها که ظهور و کمال آنها با مدت است، از عالم خلق است و درعین حال کاینات و چیزهای بسیار دیگر نیز هست که آنها از عالم امر محسوب می‌شوند. اینها به همان امر «كُنْ فَيَكُونِي» ایجاد شده‌اند مانند روح و ملائکه و آدم و حیات و اصناف دیگر که همه تحت این سنت الهی قرار دارند. خداوند متعال قادر و حکیم و علیم است «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ بِقُدْرَتِهِ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ بِعِزَّتِهِ» بشر باید در این عالم و عجایب و نظام بسیار دقیق و مخلوقات آن که از شمار و حساب بیرون است و در وجود خودش فکر کند و معارف خود را به خدا و صفات ثبوتیه و سلبیه و جمالیه و جلالیه او تکمیل کند و فکر و اندیشه خود را مستقیم قرار دهد.

خداوند در قرآن مجید در وصف اولی‌الالباب و خردمندان می‌فرماید «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۱ در اینجا کلام و مطلب آن قدر زیاد است که هرچه بنویسیم پایان نمی‌یابد و هرچه بگوییم در قیاس با آنچه نگفته مانده است؛ مثل حرف و کتاب و قطره و دریا است.

اهمیت حفظ قرآن و انس با آن

س ۵. اگر در مورد اهمیت حفظ قرآن و انس با قرآن آیه یا روایت یا خاطره‌ای دارید مرقوم بفرمایید.

ج. در مورد قرآن مجید و قرائت و حفظ آن و عمل به هدایت‌های آن با وجود آیات کریمه خود قرآن و احادیث شریفه مجالی برای اینکه حقیر

۱. آل عمران، ۱۹۱.

بی‌بضاعت و حتی بزرگان بابضاعت هم بنویسند، نیست ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱ والله العالم.

تغییر اسامی سوره‌های قرآن

س ۶. آیا تحریف سوره حمد به نام مبارک امیرالمؤمنین علی علیه السلام جایز است؟
ج. تغییر آنها به دلخواه صحیح نیست. والله العالم.

چاپ متن قرآن کریم با رنگی غیر از مشکی

س ۷. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَرَّاقِ قَالَ: عَرَضْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كِتَابًا فِيهِ قُرْآنٌ مُحْتَمٌّ مَعْشَرٌ بِالذَّهَبِ وَكُتِبَ فِي آخِرِهِ سُورَةٌ بِالذَّهَبِ فَأَرَيْتُهُ إِيَّاهُ فَلَمْ يَعِْبْ فِيهِ شَيْئًا إِلَّا كِتَابَةَ الْقُرْآنِ بِالذَّهَبِ وَقَالَ: لَا يُعْجِبُنِي أَنْ يُكْتَبَ الْقُرْآنُ إِلَّا بِالسَّوَادِ كَمَا كُتِبَ أَوَّلَ مَرَّةٍ^۲.

۱. با توجه به استنباط حضرتعالی از روایت یادشده، آیا چاپ کل متن قرآن کریم با رنگی غیر رنگ مشکی را مجاز می‌دانید یا خیر؟
۲. با توجه به اینکه در مصاحف چاپ شده در برخی از بلاد اسلامی لفظ جلاله «الله» یا بعضی حروف به منظور آموزش قرآن، به رنگی غیر از مشکی ملاحظه می‌شود، آیا این کار از نظر حضرتعالی مجاز است یا خیر؟
ج. از حدیث شریف مذکور در سؤال استحباب کتابت قرآن مجید به رنگ

۱. مائده، ۱۶.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۲۹ (کتاب فضل القرآن، باب النوادر).

سیاه استفاده می‌شود و رعایت این استحباب موجب اتحاد شکل و عدم اعمال سلیقه‌های مختلف در قرآن کریم می‌گردد که فوائد آن معلوم است. والله العالم.

عدل الهی با توجه به آیات قرآن

س ۸. یکی از مسائل که ارتباط نزدیکی با عدل الهی دارد که شیعیان بالخصوص جوانان عزیز و ارجمند مطرح می‌کنند این است که: ما می‌دانیم که «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۱ و «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۲ پس بدون شک و تردید، مسلمانان خصوصاً شیعه اثناعشری به بهشت می‌روند باینکه الله تعالی. خوشبختانه ماها که در خانواده شیعه متولد شدیم و در چنین محیطی زندگی می‌کنیم که از تولد بر صراط مستقیم هستیم به خدا سپاسگزاری می‌کنیم. دیگران که در خانواده مسیحی، یهودی یا یکی از ادیان دیگر متولد شدند باید با مشکلات فراوانی همه ادیان را تحقیق و جست‌وجو کنند تا به دین کامل و نورانی اسلام برسند و شاید سال‌های زیاد طی کنند. با اینکه بعضی مردم در خانواده مسلمان و شیعه متولد می‌شوند و بعضی دیگر در خانواده مسیحی، یهودی، بت‌پرست و... متولد می‌شوند چه حکمتی دارد؟ (بنده در مقاله‌ای خوانده بودم که در عالم نرّ، وقتی که الله سبحانه و تعالی به ذریه آدم فرمود «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»^۳ ما در پاسخ به خدا «بَلَى» عرض نمودیم، پس در این

۱. آل عمران، ۱۹.

۲. آل عمران، ۸۵.

۳. اعراف، ۱۷۲.

دنیا در خانواده شیعه و مسلمان متولد شدیم و مردمی که به این سؤال پاسخ ناصحیح دادند در خانواده غیرمسلمان (اهل کتاب یا کافر یا مشرک) متولد شدند). لطفاً به این سؤال پاسخ کامل و جامع فرمایید تا ما بتوانیم به جوانان و دوستان تفهیم کنیم.

ج. روایات عالم ذر از تشابهات است باید علم آن را از اهل بیت علیهم السلام اخذ نمود. و اما کسانی که در خانواده یهودی و غیر آن از فرق ضاله متولد می‌شوند، اگر جاهل قاصر و به عبارت دیگر مستضعف فکری باشند که به ذهن آنها خطور نکند صحت و عدم صحت مذهبشان یا درصدد تحقیق برآیند امید مغفرت درباره آنها هست و اگر مقصر باشند یعنی در شک باشند و از جهت مسامحه درصدد تحقیق بر نمی‌آیند البته اینها گناه کارند و معذب.

به‌هرحال اگر کافر تحقیق کند و به حق نرسد معذور است و اهل عذاب نیست و اگر به حق برسد مثاب و مأجور و از جهت مرتبه ایمان و درجات معرفت و ثواب بالاتر از کسی است که در خانواده شیعه متولد و زحمتی در راه تحصیل دین حق نکشیده است. علاوه بر اینکه آن فرد تحقیق‌کننده بعد از به دست آوردن حق کمتر در معرض انحراف و فساد عقیده در اثر فتنه‌ها و حوادث گمراه‌کننده قرار می‌گیرد به خلاف کسی که بدون تحقیق برحسب محیط خانواده و اجتماع حق را پذیرفته که در آن مورد بیشتر در خطر تغییر حالت و گمراهی قرار می‌گیرد.

به‌هرحال در مسئله ثواب و عقاب امر با خداوند متعال است که عالم به احوال و شرایط و اوضاع آنها است کسی بیشتر از آنچه استحقاق دارد عذاب نمی‌شود و هرکس مناسب باشد از مغفرت و رحمت واسعه الهی محروم نمی‌گردد. والله العالم.

تفسیر آیه ۸۳ سوره قصص «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ...»

س ۹. درباره آیه مبارکه ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱ توضیح فرمایید.

ج. این آیه کریمه که هدایت‌های بسیار مهم ارزنده و سازنده و اخلاقی را مطرح فرموده است و اعجاز قرآن کریم را در فصاحت و بلاغت و کمال توجه به بیان اصلی‌ترین نقاط قوت و ضعف روح و هویت انسان‌ها و دردها و بیماری‌های روحی و درمان آنها آشکار می‌نماید، متضمن تهدید و توعید عجیب و انذار شدید است، که به نقل آیت‌الله والد رحمته از یکی از اساتید بزرگ خودشان کمتر کسی است که در معرض خطر این توعید و تهدید نباشد.

آیه شریفه که در اوج فصاحت و بلاغت است با اسلوبی بسیار کوبنده و رسا افاده حصر دار آخرت به معنای وسیع آن از بهشت و نعمت‌های بی‌شمار و جاودان و فوز به درجات قرب و لقای و مقامات علیا و اعلیٰ علیین را مختص کسانی قرار داده است که اراده علو و برتری در زمین و فساد ندارند و از اینکه علو و فساد را با تنوین تنکیر بیان فرموده است، استفاده عموم می‌شود که خواست هر گونه علو و برتری خواهی در هر شکل و صورت هر چه باشد و در هر کس باشد اگرچه کم باشد و اگرچه به مراد هم نرسد، شخص را از زمره ﴿لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾ خارج می‌نماید و در شمار «یُرِيدُونَ عُلُوًّا» وارد می‌کند.

پیام این آیه، بسیار مهم است و سزاوار است هر کس در آن تأمل نماید و بر قرائت آن و تدبیر در معنی آن مداومت داشته باشد و همواره آن را نصب‌العین

خود قرار دهد و فراموش نکند که ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ
عُلُوقًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾.

اراده علو و برتری خواهی، چه صفت خبیث و ناپاک و خطرناک و بیماری
روحي است که در این آیه کریمه به این رسایی و کوبندگی خداوند متعال از آن
تحدیر فرموده است.

استعلا، استکبار، استضعاف، استدلال، استحقار و آنچه مفاد این گونه لغات
است همه ثمره تلخ شجره خبیثه اراده علو و تکبرمنشی و برتری خواهی است.
برحسب تفاسیر، ارباب مناصب و مقامات و مدیریت‌ها مصادیق ظاهر و
مخاطب شفاف‌تر این آیه و تهدید و توعیدی که در آن است، می‌باشند.

در **مجمع البیان** روایت می‌نماید که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمانی که به ظاهر هم
عهده‌دار حکومت و ولایت بودند، در بازارها و ملاء عام شخصاً به مردم کمک
می‌کردند. اگر کسی راه را گم کرده بود او را راهنمایی می‌نمودند و اگر ضعیفی
را می‌دیدند او را یاری می‌کردند و این آیه را قرائت می‌نمودند و می‌فرمود: این
آیه در مورد زمامدارانی که اهل عدل و تواضع‌اند و سایر قدرتمندان نازل شده
است^۱ و برحسب روایت دیگر هنگام قرائت این آیه می‌گریست.

بدیهی است مصداق کامل و تمام‌عیار رهنما و رهبر ﴿لَا يُرِيدُونَ عُلُوقًا فِي
الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا﴾ شخص مولای متقیان علیهم السلام است، چنان‌که مصادیق بارز و ظاهر
﴿يُرِيدُونَ الْعُلُوقَ وَالْفُسَادَ﴾ غاصبان مقام خلافت و ستمگران تاریخ و هر مدیر و
مسئول و هر زبردست و هر توانمند و توانگری است که خود را بر زبردست
خود برتر بداند و از او توقع و انتظار احترام و کوچکی داشته باشد.

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۲۰.

در روایت دیگر است از امیرالمؤمنین علیه السلام: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْجِبُهُ شِرَاكُ نَعْلِهِ فَيَدْخُلُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ»^۱ بسا بند کفش شخص او را به عجب و خودپسندی بیندازد و داخل در این آیه ﴿لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ﴾ گردد.

از مثل این حدیث استفاده می‌شود که این خوی زشت را هر کس داشته باشد اگرچه کاری و سرپرستی و مدیریتی هم نداشته باشد، مشمول توعید است، و باید خود را اصلاح کند و خود را از رذالت این روحیه و این خصلت رذیله پاک سازد. در عصر ما مظاهر این علوخواهی بسیار است و تقریباً جامعه به آن مبتلا می‌باشد و زورمندان و سران دولت‌ها و حکومت‌ها و احزاب و جمعیت‌ها بیشتر و بلکه همه برنامه کارشان و تلاششان و سیاستشان همین برتری‌جویی است، این دولت‌های بزرگ که این همه در جمعِ عدّه و عدّه و اختراع سلاح‌های نوین و مخرب و کشتار جمعی تلاش می‌کنند، غیر از استضعاف ملل دیگر و سلطه و غلبه چه هدفی را دنبال می‌نمایند.

نظام مستکبر آمریکا غیر از استیلای بر کل جامعه بشری و خود محور بودن چه هدفی را در سر می‌پروراند و چه جنایات هولناکی را مرتکب می‌شود، آنها به زبان می‌گویند که با برده‌داری و برده‌فروشی و استعباد مخالفیم اما در عمل می‌خواهند عالم را در بند کشیده و خود را صاحب مطلق‌العنان دنیا قرار دهند، این صفات رذیله به واسطه این حکومت‌های لائیک و منهای دین و اخلاق، آزادی انسان‌ها و کرامت واقعی بشر را در خطر انداخته است.

باری آیه شریفه اگرچه متضمن اخطار و انذار است، که هر کس مواظب حال و

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ص ۷، ص ۴۲۰.

فصل ششم / سوالات قرآنی ۲۴۹

باطن خود باشد و از گرایش به استکبار و استعلا پرهیز نماید منطوق آن برای افرادی که به بلوغ لازم در این صفت کمال انسانی رسیده‌اند و مال و مقام و نعمت‌های دنیا را برای فخر بر بندگان خدا نمی‌خواهد، بشارت است اما می‌توان گفت که مفهوم آن - که تحذیر است - از منطوق آن - که بشارت است - اقوی است.

در ارتباط با پیام این آیه توجه به روایاتی که در مصادیق مختلف برتری‌خواهی وارد است و از آنها مذمت شده است مفید است مانند روایاتی که در مذمت کسانی که خانه‌های بزرگ برای خودنمایی و فخر بر دیگران بنا می‌نمایند اگر شخص خانه‌ای بسازد که در این محل یا در این شهر یا خیابان موجب اشتهار او شود یا لباس یا خودرو و مرکبی تهیه کند که به واسطه آن خودش و مال و ثروتش و ریاستش را در چشم دیگران جلوه دهد از اهل همین آیه است و اگر توانایی فراهم کردن آنها را نداشته باشد ولی خواست و میلش و روحیه‌اش این باشد، مورد همین اعلام خطر الهی است.

البته اگر قصد و نیت شخص از داشتن و خواستن این امکانات، خیر و سالم باشد، مثل اینکه خانه وسیع را برای امکان پذیرایی از مؤمنین، یا تشکیل مجالس دینی و مذهبی و بلکه برای آسایش بیشتر خود و عائله بخواهد، مذموم نیست. یا در بعض موارد قصدش ارائه عزت اسلام باشد نه فقط مذموم نیست بلکه محمود است و در محدوده اجرای برنامه «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۱ و «أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ»^۲ می‌باشد.

مع‌ذک باید انسان با دقت و هوشیاری عمل کند و بداند که بسا شیطان و

۱. فتح، ۲۹.

۲. مائده، ۵۴.

هواهای نفسانی امر را بر او مشتبه می‌نمایند و به آفت و بیماری میل به احتقار دیگران گرفتار می‌سازد و این دعا را ورد زبان سازیم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ؛ وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَلَا تُحْدِثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذُلَّهُ بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا»^۱.

ای بساغبنا که اندر حشر خواهد بود از آنک هست ناقد بس بصیر و نقدها بس کم عیار
باش تا کل بینی آنان را که امروزند جزء باش تا گل بینی آنان را که امروزند خار

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَأَفْضَلُ صَلَوَاتِهِ وَتَحِيَّاتِهِ عَلَى نَبِيِّهِ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ
وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا مَوْلَانَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ.

تفسیر آیه ۲۱۳ سوره بقره «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...»

س ۱۰. آیه مبارکه: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ
وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾^۲ را توضیح دهید.
ج. برحسب آنچه از آیات قرآن کریم، و روایات شریفه استفاده می‌شود،
استعلا و استضعاف و استکبار در جهت مخالف با اهداف خلقت انسان و از
پدیده‌های غیراصلی و حاصل طغیان بشر و مخالفت با فطرت است. به مقتضای
آیه کریمه ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...﴾ بشر امت واحده است، استعلا و استضعاف
باعث تفرقه و اختلاف و خروج از حد اعتدال و مخالف خواست‌های حقیقی
فطرت است.

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۲۰، ص ۹۳ (دعای مکارم الاخلاق).

۲. بقره، ۲۱۳.

بعثت پیغامبران با نوید و هشدار و بشارت و انذار و نزول کتاب‌های آسمانی و قوانین الهی، برای حکم در اختلافات به منظور حفظ این وحدت و نهادینه کردن آن و محکوم کردن استضعاف و استعلا است. پدیده استضعاف انحرافی است و همواره در تاریخ انسانیت در کمون و ظهور بوده و عوامل خاص، آن را پدید می‌آورد، پدیده‌ای منفور و تحمیل بر وجدان انسان و مانند پدیده‌های شوم دیگر عارضی. اما چون سیر آن خلاف مسیر جهان و حرکت دوران و زمان است، سرانجام از جلو رفتن و رسیدن به پیروزی نهایی ناتوان و مقهور سیر سالم و اصلی ضد استضعاف می‌گردد ﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^۱.

برحسب آیات قرآن مجید و روایات، سرانجام امت واحده جهانی و خالص از استضعاف برقرار می‌شود، که در آن اگرچه تفاوت‌هایی که لازم تمدن صحیح است و بدون آن تمدن و تعاون و تعامل امکان‌پذیر نیست، نقش سازنده دارد، اما استکبار و استضعاف موضع و نقشی ندارد و منتهی‌الیه سیر جامع انسانی - پس از تجربه‌های بسیار و گذشت از فراز و نشیب‌های بی‌شمار و پشت‌سر گذاردن مکتب‌های گوناگون مادی - جامعه الهی خواهد بود.

این رویداد و این روز نو و این عصر عدل و این جامعه و امت واحده و دولت کریمه و این دور انقراض استضعاف و زورمآبی‌ها را قرآن مجید در آیات متعدّد نوید داده است و پیامبران از آن خبر داده و در کتاب‌های گذشته مثل تورات و انجیل و زبور این سنت الهی ثبت و مکتوب شده است.

روایات متواتر بر این حقیقت تأکید دارند، که با ظهور حضرت مهدی - ارواح

العالمین له الفداء - آن امام مبین و خلف انبیای مرسلین و همنام و هم‌کنیه حضرت خاتم النبیین - صلوات الله علیهم اجمعین - حکومت عدل جهانی برقرار و به قدرت خدا و به دست آن عزیز خدا، مشارق و مغارب زمین مفتوح و پرچم توحید و تکبیر به اهتزاز درآمده، علم و عدل و قسط در همه جا حاکم، و جهل و ظلم و جور و استضعاف، محکوم می‌گردد.

در بیان این معانی همان آیه کریمه «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱ و همان بیان معجز نظام و قاطع قرآن ناطق امیرالمؤمنین علیه السلام کافی است که فرمود: «لَتَعَطِّفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا»^۲ وَتَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ...».

روزی که به پیروزی و ظفر	رایات فرازد، به فرقدان
روشن کند از نور خود، زمین	با رایت عدل آیت امان
انگشتری مصطفی به دست	شمشیر علی بسته بر میان
آید ز پی خدمتش فرود	آن روز مسیحیحا ز آسمان
خاصان خدایش ز شرق و غرب	تا زند به خدمت یکان یکان

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ.

آیه شریفه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

س ۱۱. شنیده‌ام که بسیاری از شهیدان و علمای بزرگ در موقع نماز

۱. قصص، ۵.

۲. نهج البلاغة، حکمت ۲۰۹ (۵۰۶).

وقتی به آیه **﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾** می‌رسیدند در حالتی عجیب و روحانی قرار می‌گرفتند. همین‌طور در نماز امام زمان علیه السلام این آیه در هر رکعت صد بار خوانده می‌شود، تفسیر این آیه چیست که این قدر بااهمیت است؟ رمز این آیه در چیست؟

ج. جواب این سؤال شرح و تفصیل زیاد می‌طلبد که اینجا مجالش نیست؛ لذا به اشاره اکتفا می‌کنم.

اگر در کلمات شریفه‌ای که قبل از این آیه کریمه آمده با تدبیر و تعمق نظر شود و به روایات معصومین علیهم السلام در تفسیر آنها دقت لازم شود و در معنای «الله» و «رحمن» و «رحیم» و اختصاص حمد به ذات احدیت تأمل و دقت گردد و در معنای «رب» و اضافه‌اش به «العالمین» اگر در جمع محلی به الف و لام که مفید عموم است و انحصار ربوبیت در حق تعالی و مرتبه مربوب در مقابل «رب» و در ترتیب شگرفی که در این جملات وجود دارد و در معنای **﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾** اندیشه و تأمل تام و دقت کافی بنماییم و بفهمیم که مملوک در مقابل مالک چه شأن و مرتبه‌ای دارد در انسان یک انقلاب روحی به وجود می‌آید.

اینجا است که انسان متفکر با تمام وجود متوجه خالق متعال می‌گردد و از هر چه غیر او است منقطع می‌شود و در نهایت خضوع و تذلل در پیشگاه حضرت احدیت قرار می‌گیرد و عبادت و عبودیتش را مختص او می‌داند و می‌گوید: **﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾** و باور می‌کند که در تمام امورش نیاز به مدد الهی دارد و با تمام وجود می‌گوید: **﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾** البته اینها مطالبی است که رسیدن به مقام علمش مشکل است تا چه رسد به مقام عمل و رسیدن به این مرحله محتاج سعی

و کوشش فراوان در میدان علم و عمل است تا هر کس متناسب با ظرفیت و استعداد و سعی و تلاش خود را به مرتبه‌ای از مراتب آن که از جهت کمال و نقص مختلف‌اند برساند. از خداوند متعال توفیق و یاری مسئلت دارم. إِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ.

تفسیر «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» و «يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ»

س ۱۲. سؤال این است که منظور از قول خداوند که می‌فرماید «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» و «يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» چیست؟ چه تضمینی است که ما جزء من یشاء باشیم؟ از کجا بفهمیم که جزء این گروه هستیم؟ چرا این تعبیر به کار رفته است؟

ج. آیات در این معانی بسیار است و همین آیات و مثل آیه «أَيُّ لَّا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ»^۱ یا «مَنْ عَمَلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۲ و ده‌ها و بیشتر آیات دیگر که در همه به مؤمنین و افرادی که عمل صالح می‌نمایند وعده ثواب و نیل به درجات داده شده است همه متضمن این تضمین است که اگر انسان توانست خود را در شمار این بندگان مؤمن و صالح قرار دهد مشمول عنایات الله می‌شود هدایت و مغفرت و لطف و امدادهای غیبی در دنیا و آخرت نصیب او می‌شود.

آیات متضمن این تضمین به عبارات بسیار لطیف گوناگون بسیار است در عین حال این تعبیرات و تعلیق هدایت و ثواب و عذاب و عقاب بر مشیت الهی

۱. آل عمران، ۱۹۵.

۲. نحل، ۹۷.

با اینکه بر مسلوب‌الاختیار بودن بشر و مختار نبودن او دلالت ندارد یک واقعیت است که «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»^۱.

به عین این جمله «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» اگرچه ظاهراً در قرآن کریم نیست ولی به جمله‌های دیگر مثل: «يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ»^۲ و مثل «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»^۳ و مثل «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ»^۴؛ «وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»^۵ این مضمون متعدد است.

توضیح معنی و تفسیر این گونه آیات به‌طور اجمال این است که اگرچه مغفرت و آمرزش و عفو خدا و عذاب و عقاب او و هدایت کردن و گمراه کردن خدا همه به مشیت خود او است.

ولی این به این معنی نیست که این امور به جزاف و گزاف واقع می‌شود و مثلاً صلحا و مؤمنان و نیکوکاران عذاب می‌شوند و بدکاران و کفار به کفر و بدی‌های کارهایشان پاداش می‌گیرند. در قرآن کریم می‌فرماید: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ»^۶ «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»^۷.

بلکه فواید بسیار تربیتی و غیره دارد: اولاً اینکه کسی به عمل خود مغرور و

خودبین نشود.

۱. نساء، ۷۸.

۲. مائده، ۴۰.

۳. بقره، ۲۱۳.

۴. ابراهیم، ۴.

۵. یونس، ۲۵.

۶. سجده، ۱۸.

۷. جائیه، ۲۱.

ثانیاً بدکاران هم به کلی مأیوس و ناامید نباشند و از توجه و بازگشت به خدا و دعا و توبه و تدارک و جبران مافات بازمانند.

ثالثاً خود را مستقل در کسب درجات ندانند و در هر حال خدا را فاعل ما یشاء و حاکم علی ما یرید بدانند که همه باید بر او و به سوی او توجه کنند و به کمک و مدد او و حول و قوه او و توکل به او خود را مجهز و مسلح نمایند تا آنجا که مثل شخص اول ممکنات حضرت خاتم الانبیا ﷺ در مقام مناجات عرض می نماید: «لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ»^۱ یا «مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ، وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»^۲.

خلاصه روح دین در این آیات درج است و اسرار بسیار عالی در آنها بیان شده است که فعلاً بیشتر از این مجال بسط کلام و شرح مرام نیست.

نظر شیعه در مورد تحریف قرآن

س ۱۳. با مطالعه برخی از کتب اهل سنت شبیهاتی برای ما ایجاد گردیده است از جمله تحریف قرآن به عقیده برخی علمای معروف شیعه و سایر مواردی که در کتب فوق و دیگر کتب موجود است، ما را در رفع این شبیهات یاری فرمایید.

ج. در قرآن کریم هیچ گونه تحریفی واقع نشده و در این رابطه رساله‌ای به نام *القرآن مصون من التحریف* و بحثی در کتاب *مع الخطیب* با عنوان «صیانة الكتاب من التحریف» دارم، مراجعه نمایید.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۳.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۳.

تفسیر قرآن به قرآن

س ۱۴. اینجانب در مورد تفسیر المیزان دچار شبهه شده‌ام چون تفسیر المیزان یک تفسیر عقلی است و تفسیر قرآن به قرآن است، کسی جز چهارده معصوم نمی‌تواند این کار را انجام دهد و آنها هستند که فقط اجازه تفسیر قرآن را دارند و فقط تفاسیری از قبیل *البرهان* - که تفسیری روایی است - درست می‌باشد. و ما با عقل خود نمی‌توانیم آیه‌ای را به وسیله آیه‌ای دیگر تفسیر کنیم. لطفاً جواب اینجانب را مرحمت بفرمایید.

ج. به‌طور کلی هر دو قول، یعنی قول به اینکه تفسیر تمام آیات قرآن کریم به قرآن بدون رجوع به احادیث معتبر ممکن است و همچنین قول به اینکه تفسیر تمام آیات به بعض آیات بدون رجوع به روایات ممکن نیست، صحیح نیست. در هر موردی که آیه ظاهر در دو معنی و محتمل الوجهین باشد ترجیح احدهما بر دیگری تفسیر به رأی می‌شود بلکه اگر احدالمعینین اظهر باشد و احتمال تفسیر آن در روایات به معنای دیگر باشد بدون فحص از روایات، تفسیر آن به‌طور جزم و قطع به معنای اظهر جایز نیست. والله العالم.

علت تبدیل حبس در خانه به سنگسار با توجه به آیه جزای فاحشه

س ۱۵. آیه جزای فاحشه ﴿وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا^۱﴾ و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار تن از میان خود را [مسلمانان] بر آنان گواه گیرید. پس اگر شهادت دادند، آنان [زنان]

را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد، یا خدا راهی برای آنان قرار دهد.
چرا تازیانه و حبس در خانه تبدیل به سنگسار در مورد زنا شده است؟

ج. اولاً: نسخ آیه کریمه حبس در بیوت به آیه کریمه جلد^۱ از مسلمات است که اواخر زمان پیامبر اکرم ﷺ و بعد از آن زانیه را تازیانه می‌زدند.

ثانیاً: همه جزئیات در قرآن مجید بیان نشده‌اند مثلاً در قرآن کریم امر به نماز شده ولی تعداد رکعات در هر نماز بیان نشده و همچنین امر به زکات شده لکن حد نصاب و شرایط آن بیان نشده است. تفصیل مطالب را از سنت (قول و فعل و تقریر معصومین علیهم‌السلام) باید به دست آوریم.

در روایات شریفه برای زنا هشت رقم حد بیان شده به‌حسب خصوصیات که در شخص زانی یا زمان و مکان و کیفیت زنا است و یکی از آنها سنگسار است که بر محسن و محصنه جاری می‌شود. والله العالم.

وجه معجزه بودن قرآن

س ۱۶. چرا می‌گوییم قرآن معجزه است؟

ج. قرآن مجید از جهات عدیده مانند علو محتوا و فصاحت و بلاغت و سایر خصوصیات به مرتبه‌ای است که اگر تمام انس و جن جمع شوند نمی‌توانند یک سوره یا یک آیه مانند آن را بیاورند.

قرآن کریم جن و انس را در این امر تحدی نموده است ﴿قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ
 الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ

ظَهْرًا^۱ و بعد از قرن‌ها که از نزول قرآن مجید گذشته است کسی مانند آن را نیاورده با آنکه افراد زیادی در مقام مبارزه با قرآن بوده‌اند.^۲ والله العالم.

غذای حلال در قرآن و مقصود از آیه ۵ سوره مائده

س ۱۷. من بناست یک سخنرانی در زمینه احکام غذای حلال از دیدگاه شیعه در دانشگاه داشته باشم و به مقداری اطلاعات نیازمندم.

۱. کلمه غذا چند بار در قرآن آمده است؟

۲. کلمه «غذای حلال» چند بار در قرآن آمده است؟

۳. چرا باید غذای حلال بخوریم؟ آیا در این زمینه اختلافی بین شیعه و

دیگر فرقه‌ها وجود دارد؟

۴. عقیده شیعه در مورد این آیه قرآن که می‌گوید «ما می‌توانیم غذای

پیروان ادیان دیگری را که آنها دارند بخوریم» چیست؟

ج ۱. کلمه غذا اصلاً در قرآن کریم نیامده است ولی لغت اکل و رزق و طعام و شرب و بعضی مأكولات و مشروبات (خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها) آمده است و برای یافتن عدد آنها به کتاب *المرشد* مراجعه نمایید.

ج ۲. در مورد حلال بودن بعضی خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها هم در قرآن کریم آیاتی هست مثل «مُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»^۳ که مقصود حلال بودن چیزهای پاکیزه و حرام بودن پلیدی‌ها است و مثل «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ

۱. اسراء، ۸۸.

۲. در بحث نبوت پیرامون معجزه بودن قرآن به تفصیل سخن گفته شد.

۳. اعراف، ۱۵۷.

۲۶۰..... معارف دین / ج ۲

الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ...^۱ حرام شده است بر شما مردار و خون و گوشت خوک.

ج ۳. سؤال باید این باشد که چرا باید غذای حرام نخوریم؟ جواب این است که غذاهایی که حرام می‌باشند حکمت حرمت آنها متعدد است:

گاه حرام است برای اینکه پلید است و نفس از آن نفرت دارد و گاه از جهت اینکه برای بدن انسان مضر است و بهداشتی نیست و گاه برای ضررهای دیگر است مثل شراب که موجب زوال عقل و ضررهای روحی و جسمی است و گاه ملاحظات دیگر است که بسا بسیاری از آن حکمت‌ها، تا حال نامکشوف مانده باشد و گاه هم علت حرمت مربوط به خود خوردنی یا نوشیدنی نیست بلکه عارضی است مثل اینکه غذا غصبی و دزدی و تصرف غیرمجاز باشد به هر حال برحسب روایات، غذای حرام علاوه بر اینکه بعضی اقسام آن ضررهای جسمی دارد، در حالات روحی انسان نیز اثر سوء می‌گذارد و موجب ضعف معنویت و باطن و قلب می‌شود و بالعکس غذای حلال آثار و فواید بسیار دارد. والله العالم.

ج ۴. آیه ﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ﴾^۲ مقصود حبوب و گندم و جو و برنج و خوردنی‌های نباتی یا از قبیل تخم‌مرغ و این‌گونه غذاها است و شامل ذبایح آنها نیست. والله العالم.

ارتباط آیه ۱۶۹ سوره آل عمران با اعاده رأس شریف سیدالشهدا علیه السلام

س ۱۸. مرحوم سید بن طاووس در *الاقبال* باب سوم «فِي مَا يَتَعَلَّقُ بِشَهْرِ صَفَرٍ»

۱. بقره، ۱۷۳.

۲. مائده، ۵.

فصل چهارم چنین نوشته: «اعلم أن إعادة رأس مقدس مولانا الحسين - صلوات الله عليه - إلى جسده الشريف يشهد به لسان القرآن العظيم حيث قال الله جل جلاله: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عند ربهم يُرزقون﴾^۱ فهل بقي شكٌ حيثُ أخبر الله أنه من حيثُ استشهد حيٌّ عند ربِّه مرزوقٌ مضمونٌ، فلا ينبغي أن يشكَّ في هذا العارفون»^۲. مرقوم فرمايید ارتباط آیه شریفه مذکور با اعاده رأس شریف چیست؟

ج. این کلام ایشان ظاهراً براساس این است که شهدا پس از شهادت به همین حیات جسمانی و عنصری زنده و مرزوق هستند. بنابراین سر شهید به بدنش ملحق می شود و لذا در اعاده رأس مقدس به جسد شریف می گوید: دفن رأس در قبر مقدس.

چون به این نظر اشکالات متعدد وارد می شود و از جمله کیفیت احیا بعد از شهادت و کیفیت لحوق سر مبارک به بدن شریف مورد سؤال قرار می گیرد در مقام بیان این سؤال و جواب از آن می فرماید:

«وَأَمَّا كَيْفِيَّةُ إِحْيَائِهِ بَعْدَ شَهَادَتِهِ وَكَيْفِيَّةُ جَمْعِ رَأْسِهِ الشَّرِيفِ إِلَى جَسَدِهِ بَعْدَ مُفَارِقَتِهِ فَهَذَا سُؤَالٌ يَكُونُ فِيهِ سُوءُ أَدَبٍ مِنَ الْعَبْدِ عَلَى اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ أَنْ يُعَرِّفَهُ كَيْفِيَّةَ تَدْبِيرِ مَقْدُورَاتِهِ وَهُوَ جَهْلٌ مِنَ الْعَبْدِ وَإِقْدَامٌ مَا لَمْ يُكَلِّفِ الْعِلْمَ بِهِ وَلَا السُّؤَالَ عَنْ صِفَاتِهِ (وَسَأَقُ الْكَلَامَ فِي ذَلِكَ إِلَى أَنْ قَالَ) فَلْيَقْتَصِرِ الْإِنْسَانُ عَلَى مَا يَجِبُ عَلَيْهِ مِنْ تَصْدِيقِ الْقُرْآنِ مِنْ أَنَّ الْجَسَدَ الْمُقَدَّسَ يَكْمَلُ عَقِيبَ الشَّهَادَةِ وَأَنَّهُ حَيٌّ يَرْزُقُ فِي دَارِ السَّعَادَةِ

۱. آل عمران، ۱۶۹.

۲. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۵۸۸.

فَفِي بَيَانِ الْكِتَابِ الْعَزِيزِ مَا يُغْنِي عَنْ زِيَادَةِ دَلِيلٍ وَبُرْهَانٍ»^۱.

وبالجملة كأنه مدعی می‌شود که شهید پس از کشته شدن و شهادت احیا می‌شود و از جمله «بل أحياء» که ظاهر در موت جسمانی و بقای حیات روحانی و برزخی است احیای مجدد جسد شهید را استفاده می‌نماید. سؤال و پرسش از این کیفیت را نیز خلاف ادب و فضولی می‌شمارد و شاید که ایشان در این برداشت از آیه متفرد باشد.

به‌هر حال جای شک نیست که این برداشت خلاف ظاهر آیه کریمه است.

آنچه از مثل این آیه و آیات دیگر که دلالت بر عالم برزخ و بقای روح دارند استفاده می‌شود همان وجود روح بعد از موت و زوال حیات جسم و جسمانی است و آیه شریفه در واقع خبر از این حقیقت و عالم دیگر است که این موت و شهادت را پایان کار و نابودی حقیقت انسان و آنچه جسم به واسطه تعلق او به آن حیات داشت گمان نکنید.

این حیات روحانی و برزخی نه به اتصال سر به بدن و اتصال اعضا به یکدیگر و نه به بقای آنها ارتباط ندارد و بسا بدن فانی شده و موادی که از آن مرکب بوده همه در مواد و ذرات دیگر مستهلک شده باشد و روح خود را در نعیم و رضوان یا در عذاب و خذلان می‌گذراند که «الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ»^۲.

آنچه سید از آیه استظهار کرده هرگز استظهار نمی‌شود نه از روز اول که نازل

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۵۸۸-۵۸۹.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۰۵؛ ج ۴۱، ص ۲۴۹؛ ج ۵۸، ص ۷.

شد و بر مردم قرائت گردید کسی غیر از عالم پس از مرگ و بقای روح مطلبی از آن استظهار نکرده است.

منظور از «العالین» در آیه ۷۵ سوره ص «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ»

س ۱۹. آیا در آیه «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ»^۱ کلمه «عالین» مقصود محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم أجمعین - هستند که برای احدی جز خدا سجده نکرده‌اند؟ در این صورت آیا حضرت آدم علیه السلام و سایر پیامبران و علمای بزرگ اسلام از عالین نبوده و نیستند؟ اگر موردی از موارد بالا صحیح می‌باشد چگونه بین آن مورد و خطبه اول نهج البلاغه «... فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ» و دنباله خطبه که خلقت و پیدایش عالم را بیان می‌فرمایند می‌توان جمع نمود؟ احادیث ائمه هدی (در اصول کافی و...) در نهی غلو شامل موارد بالا هست یا خیر؟

ج. در تفسیر آیه کریمه «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» حدیثی در کتاب *فضائل الشیعة صدوق* - اعلی الله مقامه الشریف - به اسناد از ابی سعید خدری روایت کرده است که در *بحار الانوار* در پنج مورد (از جمله در ج ۲۵، ص ۲، ب ۱، ح ۳) نقل شده است، البته حدیث به اصطلاح نبوی است، اما متن و مضمون آن دلالت بر این دارد که این پنج تن که انوارشان در سرادق عرش تسبیح خدا را می‌نمودند، و ملائکه به تسبیح آنها تسبیح می‌گفتند، مأمور به سجود به آدم نبودند و مقامشان اعلی از سجده به آدم بود، اما ملائکه و ابلیس مأمور به سجده بودند،

و ملائکه امتثال امر کردند، و ابلیس معصیت کرد، لذا مخاطب به این خطاب شد ﴿أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ یعنی تکبر کردی یا از عالین می‌باشی، و این منافات ندارد، که سایر ائمه علیهم‌السلام و انبیا - علی نبینا و آله و علیهم السلام - نیز از عالین باشند، زیرا این مرتبه مقول به تشکیک است که در مراتب نازله بر مؤمنین اطلاق می‌شود، در مراتب عالیه رتبه این پنج وجود مقدس اعلی‌المراتب است، به‌هرحال این معانی مثل معنی «فإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا...» غلو نیست، ولی البته اعتقاد به تفاسل آنها باید مستند به روایت معتبر و حجت باشد و ظاهراً خصوص این خبر نبوی آن اعتبار بالا را که بعضی احادیث دیگر فضائل دارند، ندارد، اما اگر صدور آن ثابت نباشد نفی آن نیز به استناد غلو صحیح نیست، و الا مثل عروة‌الاسلام صدوق و علامه مجلسی رحمته‌الله آن را نقل نمی‌فرمودند. البته گاه مضمون حدیث به‌گونه‌ای است که بسیاری از درک آن قاصرند و به نظر آنها متشابهات اخبار محسوب می‌شود، درحالی‌که اگر به متخصصان عالی‌مقام و اساتید فن حدیث رجوع شود، از نظر آنها از محکومات می‌باشند، به‌هرحال مطلب در اینجا زیاد و دامنه اطاله کلام وسیع است، که مجال عرض نیست، مع‌ذلک افرادی که در مجامع عمومی و برای اشخاص نقل حدیث می‌نمایند، چون هم فرموده‌اند: «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»^۱ و هم فرموده‌اند: «حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَفْهَمُونَ أَوْ يَعْرِفُونَ، وَلَا تُحَدِّثُوهُمْ بِمَا لَا يَفْهَمُونَ أَوْ لَا يَعْرِفُونَ»^۲ باید در نقل احادیث مناسبات و درجات فهم و درک و معرفت مستمع را در نظر بگیرند و مهم‌ا ممکن به احادیثی که مستمع آن را درک

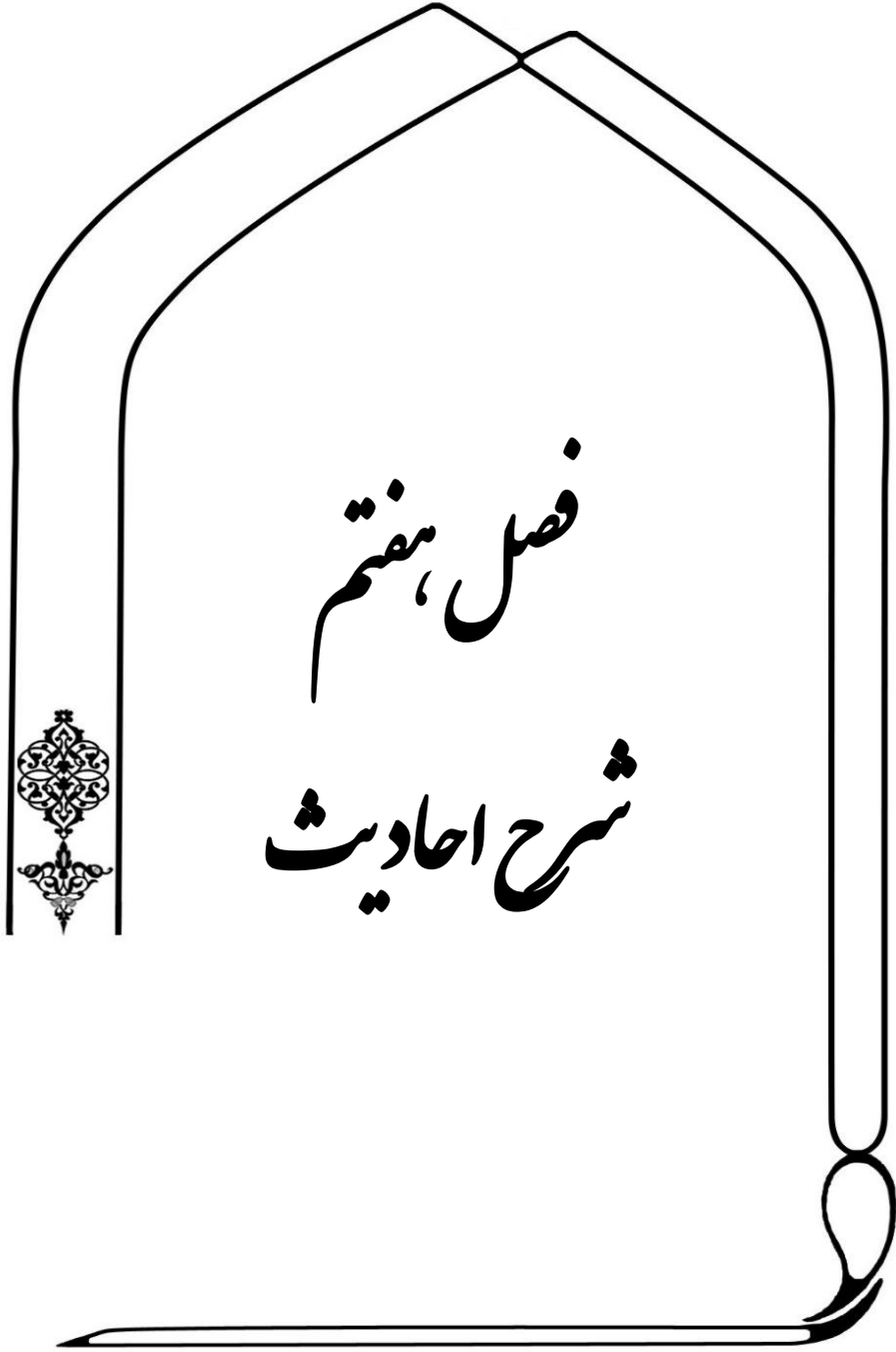
۱. صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲. شرح این حدیث در مصباح الانوار، ج ۱، ص ۳۴۲-۳۴۷.

می‌کند، بسنده کنند، هرچند این هم به‌طور کلی نیست و در بعضی مقامات بیان این احادیث نیز برای اشاره به شموخ و عظمت مقام ائمه علیهم‌السلام لازم است، عیناً آنچه عرض شد برنامه قرآنی است که بسیار شایان اخذ و استفاده است و از معجزات قرآن کریم است.

در خاتمه مخفی‌نماند که اصل تفسیر «عالین» به «الَّذِينَ تَعْلَوْنَ أَقْدَارَهُمْ عَنِ السُّجُودِ»؛ یعنی کسانی که قدرشان برتر از این است که به آدم سجده کنند، چنان‌که در **مجمع البیان** است معتبر و صحیح است بنابراین چه کسی از انوار خمسه طیبه علیهم‌السلام سزاوارتر به این منزلت می‌باشد، باز هم این بزرگواران اولی به این منزلت و رفعت قدر از ملائکه می‌باشند، و می‌توان گفت اگرچه در این حدیث به سایر ائمه علیهم‌السلام اشاره نشده است، انوار آن بزرگواران نیز صاحب این منزلت بوده و مأمور به سجده نبوده‌اند، و شاهد اینکه مقصود از عالین کسانی که به ملاحظه رفعت قدرشان مأمور به سجده نبوده‌اند جواب ابلیس است که گفت: ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۱ که به گمان خود این خلقت خودش را از نار، وجه رفعت شأنش از سجده می‌شمرد.

علی‌هذا حمل معنای «عالین» به «الَّذِينَ تَعْلَوْنَ أَقْدَارَهُمْ عَنِ السُّجُودِ» و تفسیر ایشان به حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومین علیهم‌السلام و حضرت فاطمه علیها‌السلام موجه و معتبر و مقبول است. وَاللَّهُ هُوَ الْهَادِي إِلَى الْحَقِّ.



فصل، مضمون

شرح احادیث

مقصود از «كُلُّ يَوْمٍ عَشُورَاءُ، وَكُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ»

س ۱. مقصود اصلی از حدیث شریف «كُلُّ يَوْمٍ عَشُورَاءُ، وَكُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ» با توجه به معنای ظاهر آن به نظر مبارک حضرتعالی به طور مشروح چه می‌باشد؟
ج. جمله‌ای است مشهور و معروف ولی فعلاً در نظر ندارم که آن را در مصادر و کتب حدیث دیده باشم.

ممکن است در معنای آن گفته شود که مواجهه حق و باطل همواره هست و در هر زمان و مکان که حق و باطل با هم روبرو هستند باید حمایت‌کنندگان از حق همواره در این جهاد و برای نفی باطل و کوبیدن آن مصمم و با جدیت عمل کنند و سرانجام آنکه غالب و ثابت و باقی است، حق است و باطل مغلوب و فانی است ﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ﴾^۱.

خواندن و نشر زیارت سیدالشهدا علیه السلام منقول از ابوالحسن فارسی

س ۲. در مجلد ۱۰۱ صفحه ۳۷۵ «بَابُ زِيَارَتِهِ وَزِيَارَةِ سَائِرِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام مِنَ الْبَعِيدِ» شماره ۱۷ نقلی است منقول از ابن‌مکی از ابوالحسن فارسی که او امام حسین علیه السلام را کثراً زیارت می‌نمود و بعد دچار ضعف جسمی و مالی شد و رسول خدا و حسنین علیهم السلام را خواب دید... إلى آخر الزيارة.

سؤال این است تکثیر این زیارت به عنوان زیارتی که مردم بخوانند به

۲۷۰..... معارف دین / ج ۲

صورت این اوراق چاپی که جدید مرسوم است جایز است یا خیر؟ (با توجه به ندانستن سند).

ج. نشر آن به عنوان مجرد نقل از بحار الانوار (ابواب زیارت سیدالشهداء علیه السلام) باب ۳۲، ح ۱۷^۱ اشکال ندارد و خواندن آن هم به قصد استحباب مطلق زیارت و سلام بر آن حضرت اشکال ندارد.

آیا دعای «اللَّهُمَّ يَا سَابِقَ الْفَوْتِ...» جایگزین نماز قضا می‌شود؟

س ۳. در یکی از کتاب‌های دعای مربوط به ماه مبارک رمضان که در پاکستان چاپ شده، یک سری اعمال ذکر شده با این ترتیب که امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرمودند که اگر کسی صلاة قضا زیاد دارد که نمی‌تواند همه‌اش را اعاده کند، در آخرین جمعه در ماه مبارک رمضان یک ۴ رکعت نماز بخواند با سوره الفاتحه یک بار، سوره الاخلاص ۲۵ بار، آیه الكرسي یک بار و سوره الكوثر ۱۵ بار و بعد از فارغ شدن از این نماز صلوات بر رسول الله و اهل بیته، شهادتین یک بار بخواند و بعد از این، یک دعای کوتاه که عبارت است از:

«اللَّهُمَّ يَا سَابِقَ الْفَوْتِ، وَيَا سَامِعَ الصَّوْتِ، وَيَا مُجِيبَ الْعِظَامِ بَعْدَ الْمَوْتِ...»

و این نماز و دعاها کفاره است برای ۷۰۰ سال نماز قضا و چون انسان‌ها معمولاً فقط ۷۰ - ۸۰ سال زندگی می‌کنند سپس این کفاره است برای والدین و اولاد و... .

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۷۵.

آیا چنین اعمالی در اسلام داریم؟ کتابی که این اعمال را از آن اخذ نمودیم هیچ آدرس حدیث یا مدرک ندارد.

ج. هیچ دعایی هرچند فضیلت داشته باشد موجب سقوط تکالیف و واجبات و محرمات نمی‌شود و اگر کسی قضا به ذمه داشته باشد اگرچه یک نماز باشد و تمام ادعیه و اوراد را بخواند، تا آن نماز را قضا نکند ذمه او بری نمی‌شود و مسئول خواهد بود.

و راجع به خصوص این نماز و دعا: باید دانست که مجرد نقل در کتاب دعا اگر مؤلف آن از علما و محدثین شناخته شده نباشد کافی برای استناد و اعتماد به آن نیست. باید سند از لحاظ ارسال و اسناد و شخصیت روایت‌کنندگان و جهات دیگر بررسی شود و سپس مدلول آن نیز با دقت کامل در الفاظ آن معلوم گردد. لذا بدون نقل آن به عین سند و الفاظ آن از مصادر معتبر نمی‌توان راجع به آن اظهار نظر نمود و به هر حال از این مدلول و برداشت اگر مقصود این باشد که با تمکن و توانایی شخص بر قضای نماز و روزه و حجی که از او فوت شده و با امکان وصیت به قضای آنها اگر بالمباشره متمکن نباشد می‌تواند به چنین نماز و دعایی به جای آنچه بر ذمه او است اکتفا کند و تکالیف از او ساقط می‌شود هرگز صحیح نیست و به ضرورت باطل است و با موازین مسلمة که قرائن عدم اراده این معانی است منافات دارد و به فرض وجود سند و صحت آن قابل گفتن است که معنی این است که اگر شخص با اشتغال به قضای نمازها و عدم مسامحه متمکن از قضای همه آنها نباشد با مثل این نماز و دعا خساراتی که از فوت نمازهایی که متمکن از قضای آنها نیست بر او وارد شده جبران می‌شود ولی به این معنی این اشکال وارد

می‌شود که چنین شخصی وظیفه دارد به جای این نماز طولانی نماز قضای واجب خود را که وقتش مضیق شده بخواند بلی ممکن است به این معنی حمل شود که اگر احتمال فوت نماز از خودش یا کسانش را می‌دهد با این نماز و دعا ضرر وضعی فوت آنها و حرمان از ثواب آنها تدارک شود و در واقع به تفضل الهی جبران گردد. این معنی ممکن است و می‌توان گفت مراد از این خبر و امثال آن با توجه به قرائن حالیه و موازین قطعیه مثل این معنی است و اشکال و استبعادی در بین نیست.

محتوای کتاب الزیارة شیخ احمد احسائی و حافظ رجب برسی

س ۴. آیا می‌توان به محتوای کتاب شرح الزیارة احسائی یا کتب حافظ

رجب برسی اعتماد نمود؟

ج. کتاب‌های شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی مورد اعتماد نیستند.^۱ در مورد کتاب‌های حافظ برسی مثل مشارق انوار الیقین، علامه مجلسی نظر شریفشان عدم اعتماد به متفردات او است.^۲

دعای مشهور به علوی مصری و صنمی قریش

س ۵. درجه وثاقت دعای مشهور به «علوی مصری» و نیز «صنمی قریش»

(بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۶۰-۲۶۱ و مصباح کفعمی) را بیان فرمایید.

ج. راجع به این دعا (علوی مصری) به کتاب مهج الدعوات سید بن طاووس

و النجم الثاقب حکایت بیست و سوم رجوع فرمایید.

۱. کافی است برای شناختن هویت شیخی‌گری به کتاب گفت‌وگوی چندساعته یا مناظره نوشته آقای محمد مردانی رجوع شود.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۱؛ ج ۲، ص ۳۰۱.

راجع به دعای دیگر بیشتر از آنچه در بحار الانوار از البلد الامین^۱ نقل فرموده و در الذریعة می گوید (من الأدعية المشروحة... إلخ)^۲ و در حرف نون (ن) نفحات اللاهوت، اطلاع ندارم.

مراد از شجره نبویه و دوحه هاشمیه

س ۶. مراد از شجره نبویه و دوحه هاشمیه چیست؟

ج. سید اجل سید بن طاووس - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب شریف جمال الأسبوع در طی فصل سوم برای هر یک از رسول خدا ﷺ و حضرت سیده النساء ﷺ و حضرات ائمه اثنی عشر ﷺ زیارتی ذکر فرموده است^۳ و برای حضرت امیرالمؤمنین ﷺ زیارتی را نقل کرده است به این عنوان:

«زِيَارَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ بِرِوَايَةٍ مَنْ شَاهَدَ صَاحِبَ الزَّمَانِ ﷺ، وَهُوَ يَزُورُ بِهَا فِي الْيَقِظَةِ لَا فِي النَّوْمِ يَوْمَ الْأَحَدِ وَهُوَ يَوْمُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ».

و آن زیارت به این سلام افتتاح می شود:

«السَّلَامُ عَلَى الشَّجَرَةِ النَّبَوِيَّةِ، وَالذَّوْحَةِ الْهَاشِمِيَّةِ الْمُضِيئَةِ الْمُثْمِرَةِ بِالنُّبُوَّةِ الْمُؤَنَّقَةِ بِالإِمَامَةِ، وَعَلَى ضَجِيعِكَ آدَمَ وَنُوحَ ﷺ».^۴

در این نوشته نظر به درخواست عزیزی از فضلالی معاصر - دامت افاضاته - غرض بیان شرح و تفسیری از این بخش اول زیارت است، امید است به حول و قوه الهی - اگرچه کل مطالب و حقایقی که علمای کامل و تربیت شدگان بارع

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۶۰-۲۶۱.

۲. آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۸، ص ۱۹۲.

۳. ابن طاووس، جمال الاسبوع، ص ۲۹-۳۸.

۴. ابن طاووس، جمال الاسبوع، ص ۳۰.

مکتب اهل بیت علیهم السلام از این جمله‌های عالی‌ه صادره از مقام رفیع امامت کبری درک می‌نمایند نمی‌باشد - قطره‌ای از آن بحار الانوار و ذره‌ای از آن انوار باشد ان شاء الله تعالی.

پیش از ورود در مطلب تذکر سه نکته مناسب است:

اول: اینکه پیش از ذکر این زیارات سید بن طاووس رحمته الله در تفسیر و تأویل حدیث «لَا تُعَادُوا الْأَيَّامَ فَتُعَادِيَكُمْ»^۱ که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است دو روایت از حضرت امام ابی‌الحسن هادی علیه السلام روایت نموده است که دلالت بر تعلق ایام هفته به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام دارند^۲ و سپس به مناسبت این اختصاص برای هر روزی از ایام هفته زیارتی ذکر فرموده است و روزی که به امیرالمؤمنین علیه السلام برحسب این دو روایت تعلق دارد، روز یکشنبه است.

دوم: این زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت صاحب‌الامر علیه السلام است، که برحسب فرمایش سید، شخصی که به شرف مشاهده و افتخار زیارت حضرت صاحب‌الزمان - ارواح العالمین له الفداء- در بیداری نایل شده، آن حضرت را مشاهده کرد، درحالی که به این زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت می‌نمود.

آنچه حقیر حدس می‌زنم این است که این شخص خود سید بن طاووس رحمته الله بوده و چون نمی‌خواست صریحاً ادعای رؤیت بنماید به این عبارت مطلب را ادا نموده است و اگر هم شخص دیگری بوده، معلوم است این رؤیت و تشرف در نزد سید محقق و ثابت بوده است.

نکته سوم: در احادیث شریفه کثیره، بر وجود مقدس حضرت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله و

۱. صدوق، الخصال، ص ۳۹۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۳۹.

۲. ابن طاووس، جمال‌الاسبوع، ص ۲۵-۲۸.

فصل هفتم / شرح احادیث ۲۷۵

بر امیرالمؤمنین علیه السلام و بر همه اهل بیت و ائمه طاهرین علیهم السلام شجره اطلاق شده است از جمله: شجره نبویه، شجره احمدیه، شجره زیتونه، شجره مبارکه، شجره طیبه و شجره علم.

و آیه کریمه ﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾^۱ بر اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است.

آن بزرگواران، هم بالمجموع و هم هر کدام بالانفراد مصداق این شجره طیبه می باشند.

در روایات معتبر و مستفیض است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام شجره واحد هستند، و سایر مردم از اشجار پراکنده و جدا از هم.^۲

اگرچه در قرابت نسبی از امیرالمؤمنین علیه السلام کسی اقرب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده است؛ زیرا پدران بزرگوارشان حضرت عبدالله و حضرت ابوطالب برادر ابوینی بوده‌اند. لکن غرض از اینکه این دو وجود مقدس از شجره واحد هستند، دلالت بر عدم مشارکت دیگران با آنها در این قرابت قریبه نیست، زیرا سایر فرزندان ابوطالب با رسول خدا صلی الله علیه و آله این قرابت را دارند، و به این جهت چون ابن عم ابوینی با رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند از عم ابی به آن حضرت اولی و اقربند.

علی هذا به نظر می رسد این روایتی که به عبارات و الفاظ گوناگون وارد شده است مثل: «يَا عَلِيُّ خُلِقْتُ أَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ»،^۳ «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْ

۱. ابراهیم، ۲۴-۲۵.

۲. صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۳، ۷۳؛ طوسی، الامالی، ص ۶۱۰؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۷۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۰؛ ج ۳۵، ص ۲۵؛ ج ۳۷، ص ۳۸.

۳. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۶۴.

شَجَرَةَ وَاحِدَةً^۱، اشاره به حقیقتی اعلی و ارتباط بالاتر و ارفع از این ارتباطات صوری و جسمانی دارد و ارتباطی است که فقط بین این دو وجود مقدس برقرار است.

چنان که اخوتی که بین آنهاست نیز اخوت صوری و جسمانی ظاهری نیست، و از سنخ اخوت هر برادری با برادر و اخوت مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام با برادرش عقیل نیست، این یک رابطه غیر قابل انقطاع معنوی است، که بیان مثل حقیر از شرح آن قاصر است.

این اتحاد در اصل حقیقت و در خصائص روحی و ارزشی و شخصیت معنوی است که آنها را مثل یک روح در دو بدن، و مانند میوه یک درخت نشان می دهد. و به این جهت است که حرب علی حرب پیغمبر، و سلم و سازش او سلم پیغمبر، و دشمنی با او دشمنی با پیغمبر، و دوستی او دوستی پیغمبر، و اطاعت از او اطاعت از پیغمبر است.

فرقی بین آنها نیست، غیر از اینکه علی علیه السلام پیغمبر نبود، و در نظام مقرر الهی پیغمبر، مطاع و آمر و علی مطیع و مأمور بود، همان گونه که پیغمبر علیه السلام به او فرمود: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ»^۲.
اما در بیان معنی این چند جمله آنچه فی الحال به نظر می رسد (والله اعلم) دو وجه است:

اول: اینکه مراد از شجره نبویه و دوحه هاشمیه حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام و حضرات ائمه اثنی عشر علیهم السلام است، و تعبیر به شجره نبویه و نبوی بودن

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۶۶.

۲. نهج البلاغة، خطبه ۱۹۲، ص ۳۰۱ (خطبه قاصعه).

شجره، اشاره به قداست این شجره، و انتساب آن به اصل اصیل، و رکن اعظم و افضل و اکبر آن حضرت نبی خاتم و صاحب نبوت ختمیه ﷺ است، همان شجره‌ای که ﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾^۱ و تعبیر به دوحه هاشمیه، بیان عظمت این درخت و طهارت و شرافت اصل و ریشه و وسعت و گستردگی سایه آن است که بر تمام مخلوقات سایه‌افکن است. و توصیف دوحه به هاشمیه از آن جهت است که انتساب به هاشم، انتساب به اشرف و اکرم و اطهر اجداد است که یکی از آن نیاکان پاک پیامبر بزرگ خدا حضرت ابراهیم علیه السلام است. که نسب جناب هاشم به او می‌رسد، و شخص جناب هاشم و سایر اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله همه به سیادت و شخصیت معنوی و زعامت اجتماعی در مکه مکرمه نامدار و مشهور بوده‌اند.

در اینجا به ذکر جمله منقول از مثل جاحظ در مدح و وصف این شجره طیبه به مقامات عالیه و ارزش‌های انسانی و مکارم صفات آن اشاره می‌کنیم:

«مِلْحُ الْأَرْضِ، وَزِينَةُ الدُّنْيَا، وَحِلْيَةُ الْعَالَمِ، وَالسَّنَامُ الْأَفْحَمُ، وَالكَاهِلُ الْأَعْظَمُ، وَلِبَابُ كُلِّ جَوْهَرٍ كَرِيمٍ، وَسِرُّ كُلِّ غَنْصُرٍ شَرِيفٍ، وَالطَّيْنَةُ الْبَيْضَاءُ، وَالْمَغْرَسُ الْمَبَارَكُ وَالنَّصَابُ الْوَثِيقُ، وَمَعْدِنُ الْفَهْمِ، وَيَنْبُوعُ الْعِلْمِ»^۲.

و «المضيئة» اشاره به نورانیت این شجره و برکات و هدایتی است که از آن ساطع و لامع است و در طول قرون و مرور اعصار تاریکی‌های گوناگون را می‌زداید، و علی‌الدوام و جاودان بر خلق جهان در تابش و لمعان است، اگر

۱. ابراهیم، ۲۴-۲۵.

۲. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴ (مقدمه).

آفتاب بزرگتر و نورانی تر از آفتاب ظاهر این عالم را روشن می نماید و چشم سر را در رؤیت اشیا یاری می دهند و کلمات الهیه هستند این بزرگواران تاریکی های غیب وجود انسان را به نور و روشنی مبدل می نمایند و اگر آنها کلمه هستند این بزرگواران کلمات طیبه الهیه و اسماء حسنی و کبرای او می باشند.

اما مقصود از جمله «المثمرة بالنبوة» ثمره و میوه اشرف و اعلی و افضل و اجل این درخت، خواجه کاینات و خلاصه موجودات حضرت خاتم الانبیا ﷺ است.

محمد کازل تا ابد هرچه هست	به آرایش نام او نقش بست
چراغی که انوار دانش از اوست	فروغ همه آفرینش از اوست
نخستین عقل و اصل آفرینش	دلیل راه یزدان شمع بینش
همان کو انبیا را قبله گاه است	ز ایمانش منشق قرص ماه است
سر خوبان مکین تخت لولاک	سر کویش مطاف هفت افلاک

فَاقَ النَّبِيِّينَ فِي خَلْقٍ وَفِي خُلُقٍ	وَلَمْ يُدَانُوهُ فِي عِلْمٍ وَلَا كَرَمٍ
وَكُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مُلْتَمِسٌ	عَرَفًا مِنْ الْيَمِّ أَوْ رَشْفًا مِنْ الدِّيمِ

و اما جمله «المونقة بالإمامة» اشارت به امامت شگفت انگیز ائمه اثنی عشر عليهم السلام است که جلوه احسن و اوتق و طراوت شجره نبوت است و در همه اعصار استمرار هدایت رسول خدا ﷺ است و همواره و جاوید، سبز و خرم و زنده و بانشاط و سربلند و در ازدیاد عظمت و ارتفاع و گسترش و اتساع است.

وجه دوم: این است که مراد از «الشَّجَرَةَ النَّبَوِيَّةَ، وَالذَّوْحَةَ الْهَاشِمِيَّةَ» شخص

شخیص و شاخص صاحب مقام «قَاب قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» و قائل: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ»^۱ حضرت ختمی مرتبت علیه السلام است و مقصود از «الْمُضِيئَةِ الْمُثْمِرَةِ بِالنُّبُوَّةِ» عمل اضاءه و افاضه و انباء و اخبار من جانب الله و ابلاغ ما أَوْحِيَ إِلَيْهِ مِنَ السَّمَاءِ است.

به عبارت دیگر آن حضرت شجره نبویه است به این جهت که دارای وصف «مَنْبِيَّة» (به فتح باء) و مأمور به انباء و اخبار عن الله تعالی است و ثمره این وصف فعل انباء و «مَنْبِيَّة» (به کسر باء) و اخبار عن الله تعالی است.

بنابراین باید همچنین باشد؛ زیرا بدهی است ثمره درخت هر چیزی همان چیز خواهد بود و ثمره درخت نبوت هم همان پیغمبری و پیام‌رسانی می‌باشد. و مقصود از «المونقة بالإمامة» شادابی و جذابی و اعجاب‌برانگیزی این درخت نبوت به وسیله امامت است و مقصود از آن یا امامت شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، که صاحب مقامین و حائز مرتبتین بود زیرا نسبت امامت و نبوت و امام و نبی به یکدیگر عموم من وجه است نه هر نبی امام است و نه هر امامی نبی است بعضی انبیا امامند و بعضی ائمه نبی نیستند؛ چنان‌که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام پس از مقام نبوت و ابتلا و آزمایش به کلمات و اتمام آنها به مرتبه امامت بر ناس منصوب گردید. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم صاحب کامل‌ترین و جامع‌ترین مقام نبوت و هم حائز عالی‌ترین و شامل‌ترین مقام امامت است و بر همه خلق اولین و آخرین اسوه و امام و مقتدا و پیشرو و پیشوا است و همگان نسبت به آن حضرت مأموم و مقتدی و تابع و متأسی هستند.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۶۰.

بدیهی است این حق و تحقیق با اینکه ائمه اثنی عشر علیهم السلام (هرچند نبی نبودند) از انبیای سلف افضلند منافات ندارد، زیرا نبوت نداشتن ائمه علیهم السلام نه به واسطه فقدان صلاحیت‌های نفسانیه و شخصیه آن بزرگواران جهت تحمل مقام نبوت است بلکه برای این است که دوره نبوت و ارسال رسل و انزال کتب، با رسالت و نبوت و کتاب حضرت خاتم‌الانبیا علیه السلام ختم گردید.

آنچه از مسیر وحی و به توسط انبیا باید ابلاغ گردد با رسالت آن حضرت ابلاغ گردید و دین و ابلاغ شریعت اکمال و اتمام یافت و دور نبوت پایان پذیرفت و دور امامت که دوره آخرالزمان است با امامت امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز شد.

پیغمبر خاتم علیه السلام هر پیغام لازم را برای هدایت بشر از سوی خدا به مردم رساند. لذا رشته هدایات الهیه و بیان رسالات سماویه به وسیله امامت ائمه طاهرین علیهم السلام در همان محدوده بسیار وسیع شریعت کامله مصطفوی ادامه و استمرار یافت.

خلاصه عدم نبوت در این دور از زمان دلیل بر عدم وجود صلاحیت‌های پیغامبری در ائمه طاهرین علیهم السلام نیست بلکه برای این است که آن موضوعاتی که باید به وسیله پیغمبران ابلاغ و اتمام حجت شود همه با رسالت جامعه و باقیه اسلام ابلاغ گردید، و ابلاغی اتم و اکمل از آن نخواهد بود.

بنابراین در مسئله افضلیت ائمه طاهرین علیهم السلام به این ملاحظه خدشه‌ای وارد نخواهد شد.

اگرچه این توضیح لابد منه بود ولی چون با بیان آن، قدری از اصل مطلب دور شدیم، تکرار می‌کنیم که مقصود از امامتی که نبوت با آن اعجاب‌انگیز و

جذاب است یا امامت شخص حضرت رسول اکرم ﷺ است به شرحی که بیان شد، و یا مقصود از امامت، امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام است که از ارکان دین اسلام است و به حکم ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱ دین و نعمت خدا به آن کامل و تمام گردید و در واقع دور آخرالزمان که دور امامت ائمه علیهم السلام است با آن آغاز و الی یوم القيامة استمرار خواهد یافت.

اگر مقصود از امامت این معنی باشد معنای «المونقة بالإمامة» معنایی خواهد بود نزدیک به همان معنای آیه کریمه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾ و همچنان که در آیه ابلاغ، ولایت و امامت اکمال دین معرفی شده در این جمله نیز جلاء شجره نبوت و چشمگیری و اعجاب انگیزی آن با امامت بیان شده است که با تأمل در معنای نبوت و امامت و ابعاد وسیعی که دارند بر اهل بصیرت و معنی پوشیده نیست و درعین حال اشاره به اتحاد شجره نبوت و ولایت است چنان که فرمود: «أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَسَائِرُ النَّاسِ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى»^۲.

و علی کل حال و بنابر این وجه به هر دو بیان مراد از این جمله ها «الْإِسْلَامُ عَلَيَّ الشَّجَرَةَ...» سلام بر شخص حضرت رسول ﷺ است که منبع و مظهر نبوت و مرکز نزول وحی و مؤید و منصور به امامت است.

نکته قابل سؤال این است که بنابر این وجه، در ابتدا نمودن زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با سلام به حضرت رسول ﷺ به چه ملاحظه است؟
جواب این سؤال و نکته این ابتدا را اهل ادب می دانند زیرا پیشاپیش ادای

۱. مائده، ۳.

۲. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۵۷۶.

احترام و عرض سلام به امیرالمؤمنین علیه السلام تقدیم سلام به حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله بسیار مناسب و مطابق بلاغت و تکلم به مقتضای حال است این حسن ادب در محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که به منزله نفس نفیس پیغمبر صلی الله علیه و آله است، تعظیم از شخصیتی است که شخص امیرالمؤمنین علیه السلام در همه جا و همه حالات خود را که مجموعه عظمت‌های معنوی و ارزشی بود در برابر عظمت او خاضع معرفی می‌کرد و زنده نگاه‌داشتن یاد و نام آن حضرت را از اهم شعائر و فرائض می‌دانست.

بسیار سزاوار و قابل تحسین و بلیغ است و سزاوار است دیگران هم در مناسبات و فرصت‌های مختلف از همین روش پیروی نموده نام و یاد پیغمبر صلی الله علیه و آله را فراموش ننمایند و در مقام تعظیم و حق‌شناسی از هر کس و هر مقام، حق‌شناسی از آن بزرگ پیامبر عظیم‌الشان الهی صلی الله علیه و آله را ترک ننمایند و مقدم بدارند.

از خداوند متعال توفیق حق‌شناسی از آن حضرت و اهل بیت طاهرینش - صلوات الله علیهم اجمعین - را مسئلت می‌نمایم.

چون کلام قدری طولانی شد در همین جا مطلب را به پایان می‌رسانیم. فقط تذکراً عرض می‌کنیم که همه این‌گونه عبارات و جمله‌ها که در ادعیه و زیارات و احادیث است بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام است و خواندن و گفتن آن هر شخص را حسب اطلاعات و معارفی که خود دارد به گوشه‌ای و ناحیه‌ای از فضایل آن بزرگواران متوجه می‌سازد و درعین حال باید بگوییم:

این شرح بی‌نهایت کز وصف دوست گفتند حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد

و چند جمله از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام را در مدح پیغمبر صلی الله علیه و آله و فضایل اهل بیت علیهم السلام که مناسب با مطالبی است که عرض شد زینت بخش این نوشته می نمایم.

قَالَ علیه السلام: «اخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَمَشَكَاةِ الضِّيَاءِ، وَذُوَابَةِ الْعُلَيَاءِ، وَسُرَّةِ الْبَطْحَاءِ، وَمَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ، وَيَنْابِيعِ الْحِكْمَةِ»^۱.

وَقَالَ: «فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مُنْتَبَأً وَأَعَزَّ الْأَرْوَمَاتِ مَغْرِساً، مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءُهُ، وَانْتَجَبَ مِنْهَا أَمْنَاءُهُ، عَثْرَتُهُ خَيْرُ الْعَثْرِ، وَأُسْرَتُهُ خَيْرُ الْأُسْرِ، وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ، نَبَتَتْ فِي حَرَمٍ، وَبَسَقَتْ فِي كَرَمٍ، لَهَا فُرُوعٌ طَوَالٌ، وَتَمَرٌ لَا يُنَالُ»^۲.

وَقَالَ علیه السلام: «نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ، وَمَحَطُّ الرَّسَالَةِ، وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَمَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَيَنْابِيعُ الْحُكْمِ»^۳.

جَعَلَنَا اللَّهُ مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِ وَلَايَتِهِمْ، وَالْفَائِزِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ علیهم السلام، وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

دعای شریفه «اللَّهُمَّ يَا شَاهِدَ كُلِّ نَجْوَى...»

س ۷. تقاضامند هستم مختصری و خلاصه ای کوتاه - از آن جهت که وقت گرانبهای شما را نگرفته باشم - از دعای شریفه شب عرفه و شبهای جمعه «اللَّهُمَّ يَا شَاهِدَ كُلِّ نَجْوَى» و چند خاصیت دنیایی و آخرتی این دعا شریفه را برای اینجانب مرقوم فرمایید.

ج. جملات اولیه دعا این است: «اللَّهُمَّ يَا شَاهِدَ كُلِّ نَجْوَى، وَمَوْضِعَ كُلِّ

۱. نهج البلاغة، خطبه ۱۰۸ (ص ۱۵۶).

۲. نهج البلاغة، خطبه ۹۴ (ص ۱۳۹).

۳. نهج البلاغة، خطبه ۱۰۹ (ص ۱۶۲-۱۶۳).

شُكْوَى، وَعَالِمٌ كُلُّ خَفِيَّةٍ، وَمُنْتَهَى كُلِّ حَاجَةٍ، يَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ عَلَى الْعِبَادِ، يَا كَرِيمَ
 الْعَفْوِ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ، يَا جَوَادُ، يَا مَنْ لَا يُوَارِي مِنْهُ لَيْلٌ دَاجٍ، وَلَا بَحْرٌ عَجَّاجٌ، وَلَا
 سَمَاءٌ ذَاتُ أَبْرَاجٍ، وَلَا ظُلْمٌ ذَاتُ ارْتِنَاجٍ، يَا مَنْ الظُّلْمَةُ عِنْدَهُ ضِيَاءٌ... إلخ»^۱.

یعنی خدایا ای کسی که شاهد و ناظر هر نجوا و سرّی هستی و ای کسی که محل و مورد شکایت هر دردمندی هستی و ای خدایی که هر امر مخفی را میدانی و ای کسی که همه حاجت‌ها و نیازها به تو هست و ای کسی که بدون درخواست بندگان آنها را ابتداءً مشمول نعم خود قرار داده‌ای، ای خدایی که عفو کریمانه و گذشت نیکو داری و ای خدای صاحب جود و بخشش و ای کسی که شب تاریک و دریای صیحه‌زننده چیزی را از او نمی‌پوشاند و نمی‌تواند مخفی کند و هیچ آسمان دارای برج‌ها و تاریکی‌های بسته‌شده؛ یعنی بسیار تاریک مانع او از اطلاع بر خفیات نیست و ای کسی که تاریکی نزد او روشن است؛ یعنی تاریکی و روشنی برای او تفاوت ندارد.

البته این دعای شریف طولانی و مشتمل است بر فرازهای آموزنده‌ای که موجب تکمیل توحید و خداشناسی است که مجال نقل و توضیح آنها نیست. چنان‌که ادعیه دیگر نیز که در مناسبت‌های مختلف از اهل بیت طهارت و عصمت علیهم‌السلام وارد است موجب تقویت ایمان و توحید و نبوت و ولایت و عقیده صحیح به معاد و فضائل و کمالات انسانی و تربیت‌کننده و سازنده انسان هستند و نیز مشتمل بر آنچه از امر دین و دنیا برای بشر ضرورت دارد و یا مطلوب است می‌باشند. این مهم‌ترین خاصیت دعای شب عرفه و جمعه نسبت به دین و دنیای انسان

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۵۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۲۷.

است و دیگر اینکه برحسب روایت دعای مذکور سبب آمرزش انسان است. ان شاء الله موفق باشید. والله العالم.

حدیث «نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا»

س ۸. آیا جمله: «نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا، وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا» حدیث صحیح رسیده

از معصومین علیهم السلام است؟

ج: جمله شریفه: «نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا، وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا» در ضمن توقیع شریف که در *الاحتجاج*^۱ (توقیعات الناحیه المقدسه) و در *بحار الانوار* از جمله در «باب ما خرج من توقیعاته علیه السلام»^۲ به لفظی که ذکر شد روایت شده است، و در نهج البلاغه شریف در نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه به این لفظ است: «فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا، وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»^۳. این نامه، نامه ۲۸ در نامه‌های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که آن را در جواب معاویه مرقوم فرموده‌اند، و سید رضی می‌فرماید از محاسن نامه‌ها و کتاب‌هاست. بنابراین صدور این جمله به یکی از این دو لفظ بلکه هر دو لفظ مورد اعتماد و اطمینان است.

منظور از باء بسم الله و نقطه زیر آن

س ۹. فرمایشی از حضرت امیر علیه السلام وارد است که به صورت‌های گوناگون

بیان شده است از جمله به صورت زیر که علامه دهدار در *مفاتیح المغالیق* آورده است:

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶۷.
۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸، رقم ۹.
۳. نهج البلاغه، نامه ۲۸ (ص ۳۸۶).

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَسْرَارُ كَلَامِ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ، وَأَسْرَارُ الْقُرْآنِ فِي الْفَاتِحَةِ، وَأَسْرَارُ الْفَاتِحَةِ فِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَأَسْرَارُ بِسْمِ اللَّهِ فِي بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ وَأَسْرَارُ الْبَاءِ فِي النُّقْطَةِ تَحْتَ الْبَاءِ، وَأَنَا النُّقْطَةُ الَّتِي تَحْتَ الْبَاءِ».

منظور حضرت از این فرمایش چیست؟ و باء بسم الله و نقطه زیر آن به

چه معنی است؟

ج. این خبر را که مرقوم داشته‌اید در کتاب *مفاتیح المعالیک* دهدار^۱ از حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام آورده است. حقیق هرچه تفحص کردم در مقدمه و خاتمه و فصول دوازده‌گانه این کتاب این خبر را نیافتم، شاید باز هم فحوص حقیق کامل نبوده است.

آنچه از این مقوله در کتاب مرقوم، از آن حضرت روایت شده است این خبر است که در مقدمه از آن حضرت نقل کرده: «أَوَّلُ مَا أَظْهَرَ اللَّهُ مِنْ خَلْقِهِ النُّقْطَةَ، وَأَوَّلَ مَا أَظْهَرَ اللَّهُ مِنَ الْكُونِ الْأَلِفُ» و سپس می‌گوید: هم از کلام آن حضرت است: «الْعِلْمُ نُقْطَةٌ كَثَرَهَا الْجَاهِلُونَ».

لازم به تذکر است که کتاب مذکور در عین اینکه خالی از بعضی فواید نیست و در علم به اصطلاح حروف و اعداد و تکسیر و... است، مشتمل است بر مطالب ضعیفه و اعلام و اسماء بی‌مسمی و الفاظ و تعابیر عجیبه و غریبه و بلکه در بعضی موارد منافی با عقاید حقّه است و بخش عمده‌ای از مطالب آن مأخوذ از به‌اصطلاح اهل سرّ و عرفان از اهل تسنّن است و اگرچه *مفاتیح المعالیک* آن را نام نهاده قسمت مهم یا بیشتر محتویات آن اگر مهملات نباشد مغلق و دور از

۱. محمود بن محمد متخلص به عیانی از یک مورد کتاب او استفاده می‌شود که در قرن دهم زیست داشته است.

فهم است، و مطالعه آن موجب تزییع عمر و اتلاف وقت است، و اشتغال به مثل این کتاب جامعه را از علوم و حقایق و معارف و صنایعی که برای دنیا و آخرت مفید است باز می‌دارد.

به هر حال خبر مذکور چه در آن کتاب باشد یا در غیر آن باشد در کتب معتبره و حتی در مثل موسوعه عظیمه شریفه بحار الانوار بر حسب فحص و کاوشی که شد وجود ندارد فقط در مناقب ابن شهر آشوب به نقل بحار الانوار در ضمن شرح حدیث طولانی و مفصلی که مشتمل بر مطالب مهمه است و افضلیت آن حضرت را از همه علما و متخصصان در کل علوم ثابت می‌نماید می‌گوید: «وَمِنْهُمْ الْفَلَّاسِفَةُ، وَهُوَ أَرْجَحُهُمْ. قَالَ ﷺ: أَنَا النُّقْطَةُ، أَنَا الْخَطُّ، أَنَا النُّقْطَةُ، أَنَا النُّقْطَةُ وَالْخَطُّ؛ سِيسَ فِي مَقَامِ شَرْحِ أَنْ مِیْ گَیْد: «فَقَالَ جَمَاعَةٌ: إِنَّ الْقُدْرَةَ هِيَ الْأَصْلُ وَالْحِسْمُ حِجَابُهُ، وَالصُّورَةُ حِجَابُ الْحِسْمِ؛ لِأَنَّ النُّقْطَةَ هِيَ الْأَصْلُ وَالْخَطُّ حِجَابُهُ وَمَقَامُهُ، وَالْحِجَابُ غَيْرُ الْجَسَدِ النَّاسُوتِيِّ. وَسُئِلَ عَنِ الْعَالَمِ الْعُلُويِّ فَقَالَ: صُورٌ عَارِيَةٌ مِنَ الْمَوَادِّ عَالِيَةٌ عَنِ الْقُوَّةِ وَالْإِسْتِعْدَادِ... إلخ».^۱

علامه مجلسی آن دریای موج علم و فکر و غواص بزرگ احادیث و آثار اهل بیت اطهار علیهم السلام پس از بیاناتی در خصوص این دو خبر، می‌فرماید: «لَا يَخْفَى عَلَيَّ مَنْ لَهُ أَدْنَى تَبَعٍ فِي كَلَامِهِ ﷺ أَنَّ هَذَا الْكَلَامَ لَا يُشْبَهُ شَيْئًا مِنْ غُرَرِ حِكْمِهِ وَأَحْكَامِهِ بَلْ لَا يُشْبَهُ كَلَامَ أَصْحَابِ الشَّرِيعَةِ بَوَجْهِهِ، وَإِنَّمَا أَدْرَجْتُ فِيهِ مُصْطَلِحَاتُ الْمُتَأَخِّرِينَ، وَهَلْ رَأَيْتَ فِي كَلَامِ أَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ أَوْ بَعْضِ الْأَئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ لَفْظَ الْهَيْوَلَى أَوْ الْبَادَةِ وَالصُّورَةَ أَوْ الْإِسْتِعْدَادِ أَوْ الْقُوَّةِ، وَالْعَجَبُ أَنَّ بَعْضَ أَهْلِ دَهْرِنَا مِمَّنْ ضَلَّ وَأَضَلَّ كَثِيرًا

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۹.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۶۵، ب ۹۳.

يَتَمَسَّكُونَ فِي دَفْعِ مَا يُلْزَمُ عَلَيْهِمْ مِنَ الْقَوْلِ بِمَا يُخَالِفُ ضَرُورَةَ الدِّينِ إِلَى أَمْثَالِ هَذِهِ
الْعِبَارَاتِ، وَهَلْ هُوَ إِلَّا كَمَنْ يَتَعَلَّقُ بِسَجِّ الْعَنْكَبُوتِ لِلْعُرُوجِ إِلَى أَسْبَابِ السَّمَاوَاتِ أَوْ
لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ مَا يُخَالِفُ ضَرُورَةَ الدِّينِ وَلَوْ وَرَدَ بِأَسَانِيدَ جَمَّةٍ لَكَانَ مُؤَوَّلًا أَوْ مَطْرُوحًا
مَعَ أَنَّ أَمْثَالَ ذَلِكَ لَا يَنْفَعُهُمْ فِيهَا هُمْ بِصَدَدِهِ مِنْ تَخْرِيْبِ قَوَاعِدِ الدِّينِ، هَدَانَا اللَّهُ وَإِيَّاهُمْ
إِلَى سُلُوكِ مَسَالِكِ الْمُتَّقِينَ، وَنَجَّانَا وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ فِتْنِ الْمُضِلِّينَ»^۱.

از این کلام قاطع کافی و شافی این تحریر کم نظیر بلکه بی نظیر حال این گونه
اخبار مرسل که در کتاب‌هایی مثل *مفاتیح المغالیق* یا کتب صوفیه نقل شده
معلوم می‌شود.

اگر علامه مجلسی هم نمی‌فرمود هر شخص آشنا به معارف دین و
هدایت‌های قرآن مبین و کلمات حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌فهمد که اسناد این
جمله‌ها به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آقایی که فرمود: «وإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا
تَنَسَّبَتْ عُرُوقُهُ، وَعَالِيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ»^۲ صاحب آن خطبه‌های فصیح و بلیغ که در
وصفش گفتند: «كَلَامُهُ فَوْقَ كَلَامِ الْمَخْلُوقِ وَدُونِ كَلَامِ الْخَالِقِ» از صواب دور
است و برای درج در همان مثل کتاب *مفاتیح المغالیق* مناسب است.

به‌رحال در اینکه آن حضرت و سایر ائمه علیهم‌السلام حمله سر الله و کتاب الله و
خزانه علم الله و من عنده علم الكتاب و صاحب سایر مقامات عالیه و اوصاف
جليله‌ای هستند - که در مثل زیارت جامعه و احادیث معتبره دیگر فرموده‌اند -
شکی نیست ولی باید همه اعتقادات یا برهان عقلی محکم یا مصدر و نص قرآنی
و یا روایی معتبر داشته باشند.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۲. نهج البلاغة، خطبه ۲۳۳ (ص ۳۵۴).

در شرح این حدیث با اینکه فاقد سند است و اعتمادی به صدور آن از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست هر شرح و تفسیر که هر کس از آن بنماید اگر مضمون آن با آنچه از شرع رسیده مخالفت نداشته باشد باز هم موجب اطمینان نفس به آن نمی‌شود و چون دلالت آن بر معنایی ظاهر نیست ادعای اطمینان به مراد آن جایز نیست، و لب فرو بستن و از نسبت دادن آن به آن بزرگواران و خودداری کردن اولی است.

کلمات معجز آیات ظاهره الدلالات - که فراگیر همه معارف اعتقادی و هدایت‌های دینی و اخلاقی و مبین برنامه‌های خیر و سعادت دنیا و آخرت بشر باشد - به قدری زیاد است که هرچه همگان بخوانند و بگویند و بنویسند تمام‌شدنی نیست و به فرمایش علامه مجلسی حاجت به این عبارت نیست.

در خاتمه تذکر و توجه به این نکته هم لازم است که اگرچه برحسب احادیث کثیره، حدیث آن بزرگواران صعب و مستصعب است و «لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُّقْرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ قَدِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»^۱، اما این در مورد احادیثی است که انتساب آن به آن بزرگواران علیهم السلام طبق شرایط معینه قابل قبول باشد و شامل این‌گونه احادیثی که متخصصان بزرگ علم حدیث آن را نمی‌پذیرند نیست.

مراد از صعوبت و استصعاب و دشواری امر حمل و احتمال حدیث در این احادیث شریفه معنایی بالاتر از روایت حدیث است و آن احاطه به روایات و عام و خاص و مطلق و مقید و مضامین آن از جهت موافقت با کتاب و احادیث

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۳، کتاب العلم، ب ۲۶.

مسلمه و عقاید حقه است که شخص صلاحیت اظهارنظر در جهات متعدد روایات و شرح و تفسیر و ردّ و قبول آنها را برحسب ضوابطی که در خود روایات است داشته باشد.

در این میدان و این گونه تحمل حدیث اصحاب خاص ائمه علیهم السلام مثل سلمان و محمد بن مسلم و زراره و مشایخ بزرگ حدیث قم و اصحاب اجماع و اجلای محدثین امثال کلینی و صدوق و شیخ طوسی و علامه مجلسی و وَمَنْ يَلِيهِمْ مِنْ مَهْرَةَ فَنِّ الْحَدِيثِ و نظرات استاد عالیقدر ما آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله را باید نام برد که عمر خود را در احادیث و جهات متعدد مربوط به آن صرف کرده و خلاصه خبرای علم حدیث به شمار می‌روند و از مصادیق «عَبْدٌ قَدْ اَمْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْاَيَانِ» می‌باشند.

این تحمل فقط روایت حدیث نیست بلکه از کثرت مرأوده و تلاش پیرامون احادیث سنداً و متناً و... حاصل می‌شود که البته صعب و مستصعب است و توفیق آن نصیب هرکس نمی‌شود و هر محدثی مجلسی نمی‌شود، که در این حدّ وسیع عالم به احادیث باشد.

و در اینجا اگرچه مجال اطاله کلام واسع است، ولی به همین اشارات به اهمیت و قداست و جلالت فن حدیث اکتفا می‌کنیم.

غرض در اینجا این است که کسی توهم نکند که این گونه احادیث که مورد نقد مثل علامه مجلسی است از احادیث صعب مستصعب است و بنابراین سلیقه صوفیانه و به اصطلاح عارفانه یا فیلسوفانه خود را به این قبیل احادیث و بیان احتمالات مستند سازد.

توضیح دعای «اللَّهُمَّ سَجِدْ لَكَ سَوَادِي وَخِيَالِي وَبِيَاضِي»

س ۱۰. در مصباح المتهجد آمده است که رسول خدا ﷺ در شب نیمه شعبان در سجده می‌گفت: «اللَّهُمَّ سَجِدْ لَكَ سَوَادِي وَخِيَالِي وَبِيَاضِي»^۱ منظور از سواد و خیال و بیاض چیست؟

ج. مراد ظاهراً عرض کمال عبودیت به تمام وجود و اعضا و ظاهر و باطن است و چون سواد به معنی جسم شخص است ممکن است به این معنی تفسیر شود که جسم شخص من و شخصیت و فکر و خیال من همه در برابر تو خاضع و ساجدند و همان‌طور که به معنی سجده اختیاری همه اعضا قابل تفسیر است، به معنی سجده تکوینی همه اعضا و فکر و خیال انسان مثل سایر مخلوقات قابل تفسیر است ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَظُلماً لَّهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾^۲.

حدیث «كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرّاً وَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ جَهْراً»

س ۱۱. در مصباح الهدایه آمده است که حضرت علیؑ فرمود: «كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرّاً وَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ جَهْراً».

ج. جمله‌ای است معروف اما در کتب معتبره حدیث، مصدری برای آن نیافتم بلی در کتاب کلمات مکنونه که به مرحوم فیض کاشانی نسبت داده می‌شود از حضرت رسول ﷺ بدون ذکر مصدر و سند روایت نموده است:

«وَبَعَثَ عَلِيّاً مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ سِرّاً وَمَعِيَ جَهْراً»^۳ معنی معیت ظاهراً معیت به

۱. طوسی، مصباح المتهجد، ص ۸۳۹.

۲. رعد، ۱۵.

۳. فیض کاشانی، کلمات مکنونه، ص ۱۸۶.

نصرت و اعانت است. اگر سند معتبری برای حدیث پیدا شود، شرح و تفسیر آن آسان است.

حدیث کساء

س ۱۲. آیا حدیث کساء به نظر حضرتعالی مورد اعتبار است؟ و در حال روزه‌داری می‌توان آن را نسبت داد؟ چنانچه مستحضرید این نسبت در حدیث هم به خدای متعال است و هم به معصومین علیهم‌السلام خواهشمند است مشروحاً بیان فرمایید.

ج. اصل اجتماع آن انوار طیبه و شخصیت‌های بزرگ الهی در زیر کساء و نزول آیه تطهیر در شأن ایشان مسلم و متواتر قطعی است و برحسب روایات مکرر واقع شده است و از جمله، این روایت مشهور و مفصلی است که خواننده می‌شود و منقول از *عوامل* با سند است.^۱ به‌هرحال خواندن آن چون به این لفظ خوانده می‌شود «رُوی» روایت شده است هیچ اشکالی ندارد و از مصادیق کذب بر خدا و پیغمبر نیست.

زیارت ناحیه مقدسه

س ۱۳. مدتی است اهل منبر از زیارت معروف به زیارت ناحیه مقدسه بسیار نقل قول می‌کنند نظر شریف را در صحت یا سقم آن مرقوم فرمایید.

ج. به کتاب *مزار و بحار الانوار* (ج ۸، ص ۳۱۷-۳۲۸، باب ۲۴) مراجعه شود.

۱. بحرانی اصفهانی، *عوامل العلوم*، ج ۱، ص ۹۳۰.

اعتبار روایت مربوط به نقش شیری که به امر امام رضا علیه السلام شخصی را خورد

س ۱۴. در باب چهل و یکم *عیون اخبار الرضا* علیه السلام جریانی روایت شده که در مجلس مأمون، حضرت علی بن موسی علیه السلام به نقش شیری بر روی پرده اشاره کردند و آن تصویر زنده شد و شخص میمون صفتی را که دست به تمسخر حضرت دراز کرده بوده پاره کرده و خورد، ایضاً طبق نقل یکی از کتب ابن شهر آشوب در کتاب *مناقب* شبیه این جریان را به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نسبت می‌دهد. سؤال اینجانب این است که آیا چنین روایتی سنداً مخدوش نیست؟ و آیا صرف حرکت و سخنان مضحکه‌آمیز، انسان را مهدورالدم می‌کند؟

ج. روایت باب ۶۱ *عیون اخبار الرضا* علیه السلام ۱ از حیث سند ضعیف است اولاً به واسطه قدحی که در کتب رجال از محمد بن قاسم استرآبادی شده است. ثانیاً، مجهول بودن حال یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار که محمد بن قاسم از آنها روایت کرده است و ثالثاً، به جهت مجهول بودن پدران آنها که واسطه آنها در روایت از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشند.

ولی چنان‌که می‌بینیم صدوق علیه السلام از محمد بن قاسم - مترضیاً علیه - نام برده و در کتاب *من لا یحضره الفقیه* نیز در چهار مورد از او روایت دارد که یکی از آنها به‌عین این سند است که محمد بن قاسم آن را از دو نفر روایت کرده است که می‌توان گفت شیخ صدوق - اعلی الله مقامه - این دو نفر را می‌شناخته است و این احتمال در اسناد کتب اربعه نیز قوی است که روایات مشایخ ثلاثه در کتب اربعه از بعضی ضعاف از جهت عدم مبالات آنها به ضعف راوی نبوده است بلکه

۱. صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، ج ۲، ص ۱۶۷-۱۷۲.

در خصوص روایت و سندی که داشته‌اند قرائن بر اعتبار وجود داشته که بر آن قرائن اعتماد فرموده‌اند.

به هر حال در اینجا نمی‌خواهم صحت سند حدیث را اثبات کنم ولی احتمال اعتبار آن را حتی به سند ضعیف قوی می‌دانیم.

راجع به متن و مضمون حدیث عرض می‌شود که این استبعاد که شخصی به مجرد استهزا و اهانت به امام علیه السلام و سخنان مضحکه‌آمیز مهدورالدم و مستوجب این عقوبت باشد صحیح نیست، به جهت اینکه:

اولاً: اگر این استبعاد بجا باشد در بعض معجزات انبیا و عقوباتی که بر امم سابقه وارد شده نیز جاری می‌شود مسئله مسئله جزئی و شخصی نیست مسئله رد امامت امام و خدشه وارد کردن به رکن مهم از ارکان ایمان بوده است که با تشکیک آن مرد در اجابت دعای حضرت در طلب باران ظهور اعجاز قاطعی مناسب و لازم بوده است، مقام احقاق حق بوده است.

ثانیاً: این نحو توهین به امام علیه السلام و تلاش برای ابطال امر آن حضرت حتماً کفر و ارتداد و موجب هدر دم فاعل است.

ثالثاً: روایتی است که خاصه و عامه به الفاظ متقاربه نقل کرده‌اند: «سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كُلِّ مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذْوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةُ بِالْقُدَّةِ حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلَتْهُمُوهُ»^۱ در مورد اعجاز حضرت موسی علیه السلام وارد است که عصا وقتی به صورت اژدها درآمد ﴿فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴾^۲ همه آن مصنوعات

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۷.

۲. شعراء، ۴۵.

سحره را بلعید و سپس به صورت عصا درآمد. آن نقش دو شیر نیز بر حمید بن مهران حمله کرده و او را پاره کرده و خوردند و به حال خود برگشتند.

غرض از این تفصیل این است که استبعاد در این حکایات - که نظایر آن و بسا عجیب‌تر از آن در معجزات انبیای سلف علیهم‌السلام و در معجزات شخص حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سایر ائمه اطهار علیهم‌السلام روایت شده وقوع یافته است - محلی ندارد. مع‌ذلک چنان‌که عرض شد سند روایت در همان حدی است که بیان کردیم و واقعه هم من حیث کیفیتها را استبعاد نمی‌کنیم و قدرت ائمه علیهم‌السلام که «عَمَّالِ إِرَادَةِ اللَّهِ» و «مَأْذُونِ مِنَ اللَّهِ» و «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۱ می‌باشند را انکار نمی‌کنیم.

تکرار بعضی از فقرات دعاها و مرثیه‌خوانی در هنگام دعا خواندن

س ۱۵. در مجالس دعاخوانی و زیارت‌خوانی مرسوم است که نصف دعا یا ربع دعا را که خواندند، شروع می‌کنند به مرثیه‌خوانی و وقتی سینه‌زنی و گاهی به‌طور دلخواه برخی از فقرات دعا را چندین بار تکرار می‌کنند، یا برخی از افراد در مواقعی در بین دعا احساساتی می‌شوند و شعر می‌خوانند با توجه به اینکه در برخی از کتب دعایی با تمسک به احادیثی از معصومین سفارش شده که دعا را با آنکه از اعمال مستحبی است باید به همان نحوه وارده خوانده شود چه در حفظ و مراعات صورت آن و چه در عدد آن یعنی هرچه دستورالعمل است باید به همان منوال عمل شود و هیچ نحوه تخطی

۱. انبیاء، ۲۶-۲۷.

و مداخله در آن روا نمی‌باشد. خواهشمند است برای اینکه مجالس دعاخوانی ما از برخی نابسامانی‌ها جدا شود و صورت مقبول‌تری بیابد در این رابطه ارشاداتی را مرقوم فرمایید.

ج. تکرار دعا و قرآن غیر از اضافه کردن بر آن است اما آنچه در بعض روایات از آن نهی شده اضافه کردن است مثل «والأبصار» بر «يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ» اما تکرار «يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ» و نیز دعا برای حضور قلب بیشتر و اقرار و اعتراف به عبودیت زیادتر اشکال ندارد مثلاً در دعای کمیل «يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ» مکرر بگوید. بلی اگر به قصد ورود و اینکه اصل دعا مکرر وارد شده بخواند جایز نیست. اشعار و گفته‌های عادی به عنوان مرثیه‌خوانی یا مناجات اگر مناسب حال باشد و صورت قطع دعا پیدا نکند و مخصوصاً اشعار به اصطلاح عارفانه که بسا مفهوم آنها شرع‌پسند نیست نباشد آن هم اشکال ندارد. ولی بهتر این است که این زواید و حواشی را در دعا وارد نکنند و همه متحدالشکل بخوانند.

توضیح پیرامون حدیث «الحقیقة» منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام

س ۱۶. احتراماً به استحضار می‌رساند اینجانب در خلال تحقیقی که داشتم در کتب مختلف از جمله کتاب *الله‌شناسی* (ج ۳، ص ۳۱) به نقل از کتاب جامع *الاسرار و منبع الانوار* اثر عالم ربانی سیدحیدر آملی علیه السلام در اصل الاول (ص ۱۷۵، تحت شماره ۳۲۷)، و همچنین در کتب *مجالس المؤمنین و سفینه النجاة و حکمت الهی آیت‌الله الهی قمشه‌ای علیه السلام* مترجم قرآن مجید (در ص ۲۶۹) و... به حدیثی برخوردیم که ابتدا حدیث را از کتاب *الله‌شناسی* (ج ۳، ص ۳۱) بیان می‌کنم.

کُمیل بن زیاد نخعی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: «مَا الْحَقِيقَةُ؟!»
 قَالَ: مَا لَكَ وَالْحَقِيقَةُ؟! قَالَ: أَوْ لَسْتُ صَاحِبَ سِرِّكَ؟! قَالَ: بَلَى! وَلَكِنْ تَرَشَّحُ
 عَلَيْكَ مَا يَطْفُحُ مِنِّي! قَالَ: أَوْ مِثْلَكَ يُحْتَبُ سَائِلًا؟! قَالَ: الْحَقِيقَةُ كَشْفُ سُبْحَاتِ
 الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا! قَالَ: مَحْوُ الْمَوْهُومِ مَعَ صَحْوِ الْمَعْلُومِ.
 قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا! قَالَ: هَتَكَ السِّرَّ لِغَلْبَةِ السَّرِّ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا! قَالَ: جَذَبُ
 الْأَحَدِيَّةِ بِصِفَةِ التَّوْحِيدِ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا! قَالَ: نُورٌ يَشْرُقُ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِّ، فَتَلْسُوحُ
 عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا! قَالَ: أَطْفِ السَّرَّاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ.^۱

خواهشمندم ابتدا در مورد سند حدیث و مصدر آن و انتساب آن به
 حضرت نظر خود را فرموده و در ادامه در مورد مطالب وارده با فرمایشات
 ارزشمند خود بنده را مشرف و مستفیض فرمایید.

ج. راجع به خبر «الحقیقه» که شرح و سند آن را خواسته‌اید عرض می‌شود:
 برای این خبر در کتاب‌هایی که مورد مطالعه‌ام بوده سندی ندیده‌ام، و گمان
 نمی‌کنم در کتابی سندی برای آن یافت شود.

کتاب‌هایی که نام برده بودید هیچ‌یک اعتبار روایی ندارند و قابل اعتماد نیستند
 در *سُفینة البحار* هم اگر نقل شده باشد حتماً به‌طور ارسال است و به نظر می‌رسد
 نزد علامه مجلسی علیه السلام صاحب موسوعه عظیمه *بحار الانوار* نیز عدم اعتبار آن
 ثابت بوده است که در *بحار الانوار* نقل نفرموده است؛ زیرا بعید است که مثل
 ایشان که انواع کتب را برای جمع‌آوری احادیث در اختیار داشته‌اند بر آن اطلاع
 نیافته باشند و عدم نقل آن به جهت عدم اطلاع باشد.

علامه مجلسی رحمته الله در «کتاب السماء والعالم» بحار الانوار حدیثی دیگر از جناب کمیل - رضوان الله علیه - در مورد نفس نقل فرموده است که آن هم مرسل و بی سند است به این لفظ: «إِنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُ أَنْ تُعَرِّفَنِي نَفْسِي. قَالَ يَا كَمِيلُ وَأَيَّ الْأَنْفُسِ تُرِيدُ؟...» الحدیث.^۱

سپس می فرماید: «هَذِهِ الْأَصْطِلَاحَاتُ لَمْ تَكَدْ تُوجَدُ فِي الْأَخْبَارِ الْمُعْتَبَرَةِ الْمْتَدَاوِلَةِ، وَهِيَ شَبِيهَةٌ بِأَضْغَاثِ أَحْلَامِ الصُّوفِيَّةِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ فِي شَرْحِ هَذَا الْخَبَرِ ... إلخ».^۲

به هر حال مثل این خبر سؤال از حقیقت ظاهراً در غیر کتاب‌هایی مثل جامع الاسرار سیدحیدر آملی یافت نمی‌شود. او کسی است که به گفته خودش و به نقل قاضی نورالله شهید پس از سه تفسیری که بر قرآن کریم نوشته، تفسیری در تأویل قرآن مجید نوشته که خود بدان افتخار می‌نماید. و هم او کسی است که باز هم، به نقل قاضی نورالله در شرح و یا نقدی که بر فصوص دارد در مسئله وحدت وجود با محیی‌الدین اتفاق نظر دارد و قاضی نورالله قول به وحدت وجود را از محیی‌الدین چنین نقل می‌کند: «وجود خالق همان وجود مخلوق است و عبادت اصنام عبادت حق است بلکه هر که عبادت بت می‌کند عبادت خدا کرده است».

به هر حال غرض، تحقیق این مطالب و بیان عقاید او نیست. والله اعلم بحاله، و غرض هم حکم به جعل و وضع این خبر نیست فقط مقصود بیان این است که احتمال وضع و جعل آن منتفی نیست و از احتمال صدور آن ضعیف‌تر نمی‌باشد. اما شرح و معنای حدیث چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید جمله‌های آن هیچ یک

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۸۴-۸۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۸۵.

واضح الدلالة نیستند و بر فرض صدور مخاطب آن که مثل جناب کمیل است معنای آن را فهمیده است و دیگران نمی‌توانند آن را به‌طور جزم معنی کنند و به گوینده آن نسبت دهند.

مرحوم آیت‌الله والد رحمته به مناسبتی در کتاب **مصباح الفلاح** شرحی که البته احتمالی صرف است بر آن مرقوم فرموده‌اند و حقیر نیز شرحی را پیرامون آن بیان کرده‌ام، ولی حقاً باوربخش و مفید نیست. در معارف دین نمی‌توان به این‌گونه اخبار بی‌سند و بی‌اصل و این جملات متشابه اعتماد نمود.

اگر مثل این حدیث سند صحیح و معتبر داشته باشد در شرح و تفسیر آن نمی‌توان معنایی را به جزم به گوینده آن نسبت داد و همان بهتر که با الهام از محکّمات قرآن کریم و هزاران روایت و حدیث شریف که اگر تمام عمر را صرف فراگرفتن آنها نماییم بیشتر از خوشه‌ای از خرمن معارف و قطره‌ای از بحار تعالیم و هدایت‌های قرآن و حدیث نخواهد بود. همگان ایمان و معالم دین خود را کامل کنیم و در مثل این‌گونه متشابهات صرف وقت نماییم و خود را معطل نکنیم و حتی در کسب علوم که قابل کسب هستند نیز دستور شریف: «**خُذُوا مِنْ كُلِّ عِلْمٍ أَرْوَاحَهُ، وَدَعُوا ظُرُوفَهُ، فَإِنَّ الْعِلْمَ كَثِيرٌ، وَالْعُمُرَ قَصِيرٌ**»^۱ را به کار بندیم. ان شاء الله.

توضیح احادیث آمرین به معروف و تارکین عمل به آن

س ۱۷. در کتاب **تحریر الوسیلة** (ج ۱، کتاب امر به معروف مسئله ۲۰) می‌فرمایند: «**لَا يُشْتَرَطُ فِي الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ الْعِدَالَةُ أَوْ كَوْنُهُ آتِيًا بِهَا أَمْرٌ بِهِ وَتَارِكًا لَهَا نَهْيٌ عَنْهُ وَلَوْ**

۱. حلوانی، نزهة الناظر، ص ۹.

كَانَ تَارِكًا لِوَاجِبٍ وَجَبَ عَلَيْهِ الْأَمْرُ بِهِ مَعَ اجْتِنَاعِ الشَّرَائِطِ كَمَا يَجِبُ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ وَلَوْ
كَانَ فَاعِلًا لِحَرَامٍ يَجِبُ عَلَيْهِ النَّهْيُ عَنِ ارْتِكَابِهِ كَمَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ ارْتِكَابُهُ»^۱.

حال با ملاحظه این مطلب و روایات و آیاتی که در باب قبح امر بلاعمل
وارد شده، وجه جمع را از حضورتان مسئلت می نمایم، ضمناً نظر
شریفتان را در مورد روایات ذیل بیان بفرمایید.

فی مصباح الشریعة عن الصادق علیه السلام: «مَنْ لَمْ يَنْسَلِخْ عَنِ هَوَا جِسْمِهِ وَلَمْ يَتَخَلَّصْ مِنْ
آفَاتِ نَفْسِهِ وَشَهَوَاتِهَا وَلَمْ يَهْزِمِ الشَّيْطَانَ وَلَمْ يَدْخُلْ فِي كَنَفِ اللَّهِ وَأَمَانَ عِصْمَتِهِ لَا يَصْلُحْ لِلْأَمْرِ
بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَكُلَّ مَا أَظْهَرَ يَكُونُ حُجَّةً
عَلَيْهِ وَلَا يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ...﴾^۲
وَيُقَالُ لَهُ يَا خَائِنُ أَتَطَالِبُ خَلْقِي بِمَا خُنْتَ بِهِ نَفْسَكَ وَأَرْحَيْتَ عَنْهُ عِنَانَكَ»^۳.

۱. فی سفینه البحار عن البحار عن الصادق علیه السلام: «إِنَّ شَرَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ
مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ عَمِلَ بغيرِهِ، وَبِهِمْ فُسَّرَ الْغَاوُونَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿فَكُبِّبُوا فِيهَا هُمْ
وَالْغَاوُونَ﴾»^۴.

فی الکافی أيضاً بسند عن أبي جعفر وأبي عبد الله علیهم السلام فی قول الله عز وجل: ﴿فَكُبِّبُوا
فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ﴾^۵، هُمْ قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلًا بِالْإِسْتِثْمِ ثُمَّ خَالَفُوهُ إِلَى غَيْرِهِ»^۶.
ج. یک دسته از آیات کریمه و احادیث شریفه دلالت بر وجوب هدایت و ارشاد

۱. امام خمینی علیه السلام، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۷۵، کتاب امر به معروف، مسئله ۲۰.

۲. بقره، ۴۴.

۳. مصباح الشریعة، ص ۱۸.

۴. شعراء، ۹۴.

۵. شعراء، ۹۴.

۶. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۷؛ ج ۲، ص ۳۰۰.

فصل هفتم / شرح احادیث ۳۰۱

جاهل و بیان احکام و امر به معروف و نهی از منکر مطلقاً دارند حتی اگر شخص آمر و ناهی عامل به معروف و تارک منکر نباشد که اگر عمل به معروف و امر به آن را ترک کند دو واجب ترک کرده و اگر یکی از آنها را ترک کند یک واجب را ترک کرده است. دسته دیگر آیات و احادیثی هستند که دلالت بر ذم آمر به معروف و تارک عمل به آن و ناهی از منکر و مرتکب آن دارند. مثل قوله تعالی:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تُلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۱ و ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ * كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ^۲ و مثل روایات شریفه‌ای که در ذم کسانی وارد شده که عدلی را وصف کنند و عمل به آن نمایند که در کتاب مستطاب *الکافی*^۳ و آنچه مرحوم علامه مجلسی در *بحار الانوار* (کتاب ایمان و کفر، باب ۱۱۱ (من وصف عدلاً ثم خالفه إلی غیره)^۴ که دلالت بر اشتراط وجوب وعظ و امر به معروف و نهی از منکر به عمل دارند. به نظر ممکن است توفیق بین طائفتین به این نحو باشد که طائفه دوم حمل بر کسانی شود که آن را وسیله برای کسب شهرت و جاه و مقام و برتری کردن بر دیگران قرار بدهند مانند حکام و ولات جور و علمای یهود نه برای محض ارشاد و هدایت به خیر، چنین کسانی مخاطب این خطابات هستند.

همچنین ممکن است حمل بر متجاهرین به معاصی و نهی‌شان از منکری که خود به آن متجاهر و امر به معروف که خود تظاهر به ترک آن دارند بشود. والله العالم.

۱. بقره، ۴۴.

۲. صف، ۲-۳.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۹۹-۳۰۰.

۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۲۲.

بیان مراد از جمله «نَزَّلُونَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَقُولُوا فِيْنَا مَا شِئْتُمْ»

س ۱۸. مراد از این کلام چیست؟ «نَزَّلُونَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَقُولُوا فِيْنَا مَا شِئْتُمْ».

ج. اگر این جمله صدورش از معصوم ثابت باشد معنایش این است که ما واجد تمام مقامات و کمالات انسانی هستیم ما را از مقام ربوبیت و خدایی نازل بدانید و مربوط او بدانید ولی کمالات دیگر که برای هر موجود مافوق جایز است برای ما ثابت است.

تأثیر گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در رفع عذاب

س ۱۹. می‌گویند حضرت عیسی علیه السلام از قبرستانی عبور کرد ناراحت شد

فرمود صاحب قبر در عذاب است موقع برگشتن خوشحال بود و فرمود عذاب از صاحب قبر برداشته شد چون پسرش گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». اگر این حدیث صحیح است آیا هر گناهی که کرده بخشیده شده، مثلاً قتل زنا، لواط، حق الناس و...؟

ج. بلی چنین روایتی وارد شده و بر فرض اینکه سندش صحیح و مقبول باشد در روایت مشخص نشده که شخص مذکور چه گناهایی داشته و در چه شرایطی بوده است.

بنابراین نتیجه‌ای که از روایت به دست می‌آید این است که به‌طور اجمال معلوم می‌شود که عمل صالح فرزند برای پدر نتیجه خوب دارد و این تشویق و تأکیدی است بر آثار مهمه‌ای که بر اعمال صالحه مرتب است و بیشتر از این از روایت به دست نمی‌آید. والله العالم.

کفایت اشک چشم از نماز و روزه

س ۲۰. شخصی در منبر می‌گوید: اگر پلک چشمت رطوبتی پیدا کرد خداوند خطاب می‌کند که ای بنده من تمام گناهان تو را بخشیدم. اگر رطوبت به مژه‌هایش رسید خطاب می‌شود: تمام حاجات تو را برآوردم. اگر از مژه رطوبت یا اشک خارج شد می‌گوید: بنده من گناهانت را بخشیدم، حاجاتت را برآوردم، فردای قیامت عده‌ای گناهکار را به تو بخشیدم. اگر این‌طور است که با رطوبتی خداوند همه گناهان را می‌بخشد دیگر چرا مردم زحمت نماز و روزه بکشند؟

ج. در حدیث معروف به «سلسلة الذهب» حضرت رضا علیه السلام فرمود: «كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» و مضمون روایت این است که هر کس این کلمه را بگوید از عذاب الهی ایمن است لکن حضرت فرموده: «بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»^۱ یعنی تنها گفتن این کلمه کفایت نمی‌کند، بلکه شرایطی دارد و من از شرایط آن هستم یعنی گوینده «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» باید معتقد به ولایت من باشد.

از این فرمایش استفاده می‌شود که بسیاری از وعده‌های آمرزش دارای شرایطی است و بدون تحقق آن شرایط اثری ندارند پس آنچه در این سؤال نوشته‌اید مسلماً بی‌شرط و به این توسعه نیست و کسی هم این برداشت را از مثل این اخبار نکرده است. والله العالم.

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲۷، ص ۱۳۵.

حدیث «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي...»

س ۲۱. حدیث «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۱ را تبیین فرمایید.

ج. این حدیث شریف ظاهراً در مورد استنصار و کمک خواستن برای دفع ظلم و ظالم است که در صورت امکان و در حد وظیفه باید از مظلوم رفع ظلم کرد و اگر هم مطلق باشد باز هم معنایش در حد وظیفه و قدرت و تمکن عرفی واجب است، بالاخره نفی اسلام و ایمان در این گونه روایات نفی کمال اسلام و ایمان است نه اینکه حکم به کفر باشد.

به هر حال از این روایات که بسیار است تأکید شارع مقدس بر قضاء حوائج مؤمنین و اهتمام در اصلاح امور و شئون مسلمانان که از اعظم حسنات است معلوم می شود. در حدیث است: «مَا عُيِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَى قَلْبِ الْمُؤْمِنِ»^۲.

سعی در قضای حوائج و قدم برداشتن برای قضای حاجت مؤمنین ثوابش از حج ها و عمره های متعدد بر حسب روایات بیشتر است.

مراد از یمین و یسار در ضمن دعای وضو

س ۲۲. در ضمن دعای وضو: «اللَّهُمَّ أَعْطِنِي كِتَابِي يَمِينِي وَالْحُلْدَةَ فِي الْجَنَانِ بَيْسَارِي» یمین و یسار چیست؟

ج. اختصاص یمین در دعا بر حسب آیات قرآن مجید مثل ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ﴾

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۴۱، باب ۵۹ از ابواب جهاد العدو، ح ۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۸۸.

فصل هفتم / شرح احادیث ۳۰۵

بِیَمِینِهِ^۱ ثابت است و جمله «وَالْخُلْدُ فِي الْجَنَانِ بَيْسَارِي»^۲ ظاهر معنایش طلب اعطای نامه خلد در جنان به یسار است و اشاره به این است که از هر دو سود مشمول رحمت قرار بگیریم و یسر و یسار شامل حالم باشد.

پیرامون دعای معراج و ختم ناد علی کبیر

س ۲۳. دعایی در بازار موجود است به نام «دعای معراج» و «دعای ختم ناد علی کبیر» که ضمیمه نامه خدمتتان ارسال می‌شود. خواستم بدانم آیا سندی دارد؟ چنانچه معتبر است اعلام فرمایید. همچنین خرید و فروش آن چه حکمی دارد؟

ج. دعاهای معتبر و واضح‌المضمون و صحیح‌العبارة در کتب ادعیه مثل *مصباح‌المتهجد* شیخ طوسی و کتاب *دعای بحار‌الانوار* بسیار است و همین کتاب *مفاتیح‌الجنان* نیز که دسترس است مشتمل بر ادعیه کثیره معتبر است لذا حاجت به این نسخه‌های غیر معلوم‌السند و حتی مشتمل بر بعضی اغلاط لفظی و مضامین - به اصطلاح درایه - غریب نیست.

توجه به این نسخه‌ها مردم را از برکات آن دعاهای مأثور و استفاده از مثل صحیفه سجادیه کامله و صحیفه ثانیه و ثالثه و رابعه بازمی‌دارد و لذا ترویج و خرید و فروش و نشر آنها نیز مطلوب نیست.

انجام اعمال و اوراد مخصوص به زمان یا مکان، در غیر محل ورود

س ۲۴. آیا اعمال و اوراد و یا ادعیه‌ای که در جای خاص و یا زمان

۱. حاقه، ۱۹؛ انشقاق، ۷.

۲. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۵۳.

۳۰۶..... معارف دین / ج ۲

مخصوصی وارد شده را می‌توان به رجاء مطلوبیت آن، در غیر آنجا و زمان خاص به جا آورد؟ یا اینکه مشروعیت انجام آن تنها منحصر به همان زمان و مکان خاص است؟

ج. اگر مضامین و مطالب آن مطلق باشد و مربوط به خصوص آن مکان نباشد مثل اکثر ادعیه و اوراد و زیارات، خواندن آن در هر کجا به قصد استحباب مطلق دعا و زیارت و ذکر جایز و بلکه مستحب است.

معنای جمله «وَأَقْلِنِي مِنْ صَرْعَةٍ رِدَائِي» از دعای صباح

س ۲۵. جمله: «وَأَقْلِنِي مِنْ صَرْعَةٍ رِدَائِي» در اواسط دعای صباح معنایش چیست؟
ج. جمله «وَأَقْلِنِي اللَّهُمَّ مِنْ صَرْعَةٍ أَوْ وَأَقْلِنِي مِنْ صَرْعَةٍ رِدَائِي» (بفتح الراء) أَوْ رِدَائِي. ظاهر این است که طلب اقاله و حفظ است از سقوط و افتادن به واسطه رداء که هلاکت است یا از سقوط به واسطه داء که مناسب این است که مراد گناه باشد و یا طلب حفظ است از حالت هلاکت یا گناه؛ به هر حال اضافه «صرعة» به «رداء» اضافه مسبب به سبب است.

سند جمله «لَا يَرُدُّ إِلَّا حَسَانَ»

س ۲۶. آیا جمله معروف: «لَا يَرُدُّ إِلَّا حَسَانَ إِلَّا...» سند شرعی دارد؟
ج. در این خصوص روایتی در نظر ندارم.

حدیث شریف «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لِرِضَاكَ...» در مورد حضرت فاطمه عليها السلام

س ۲۷. با توجه به حدیث پیامبر صلى الله عليه وآله در مورد فاطمه زهرا عليها السلام «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى

**لِرِضَاكَ وَيَغْضَبُ لِعِغْصَبِكَ» آیا این نقص در ذات خدا نیست که اختیار خود را
به بنده خود می‌دهد؟**

ج. راجع به این حدیث شریف مناسب دیدم تیمناً و تبرکاً به‌طور اختصار
نخست به سند و لفظ و ترجمه و معنی و شرح آن اشاره‌ای بنمایم و در ذیل به
سؤال شما پاسخ عرض کنم.

الف) سند: این حدیث شریف: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعِغْصَبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ» از
احادیث مشهور بین الفریقین (شیعه و سنی) است که هر دو طایفه آن را روایت
کرده‌اند. از جمله محب‌الدین طبری در *ذخائر العقبی*، از مسند حضرت امام
رضا علیه السلام، و *شرف النبوة* ابی سعد و *معجم* ابن مثنی روایت کرده است^۱ همچنین در
مجمع الزوائد از طبرانی نقل کرده^۲ و نیز در *کنز العمال*^۳ و در *اسد الغابة*^۴ و
ابن حجر در *تهذیب التهذیب*^۵ و در کتاب‌های متعدد دیگر روایت شده است.
و این حدیث در مسائل متعدد مدرک و مستند است مانند مسئله امامت و
خلافت و مسئله تعیین فرقه ناجیه، و مثل آن در حق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، نیز
وارد و ثابت و مسلم است.

ب) ترجمه: با توجه به اینکه کلمه «إِنَّ» دلالت بر تأکید بر تحقق و وقوع
موضوع و حتمی بودن آن دارد ترجمه حدیث شریف این است: یا فاطمه البته (یا

۱. طبری، *ذخائر العقبی*، ص ۳۹.

۲. هیشمی، *مجمع الزوائد*، ج ۹، ص ۲۰۳.

۳. متقی هندی، *کنز العمال*، ج ۱۳، ص ۶۷۴، ح ۳۷۷۲۵.

۴. ابن اثیر جزری، *اسد الغابة*، ج ۵، ص ۵۲۲.

۵. ابن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، ج ۱۲، ص ۴۲۲.

به تحقیق و به طور حتم و یقین) خدا برای غضب تو غضب می کند و برای رضای تو راضی می گردد.

ج) شرح: در شرح این حدیث شریف به بیان چند امر مهم اکتفا می کنیم:
 اول: حدیث بیان اثر مستقیم هریک از خشم و رضای حضرت فاطمه علیها السلام است به گونه ای که برای تهدید و توعید و تحذیر از مخالفت با آن حضرت و به خشم آوردن او و همچنین ترغیب و تشویق به جلب رضا و کسب خشنودی بانوی اول جهان و عالم امکان کلامی بلیغ تر و رساتر از این دو جمله کوتاه نیست:
«إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعُضْبِكَ، وَيَرْضَى لِرِضَاكَ».

دوم: البته موجب غضب و رضای حضرت سیدة النساء علیها السلام، کار و اقدام و هر گفتاری است که موجب آن می گردد، ولی از حدیث استفاده می شود که غضب و رضای فاطمه زهرا علیها السلام، موجب غضب و رضای خدا می شود و این تعبیر «يَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ» با «يَغْضَبُ لِمَا يُغْضِبُهَا» از لحاظ افاده مطلب و ذوق و ادب و بیان ارتباط و اتصال حضرت زهرا علیها السلام با مبدأ اعلی بلیغ تر است.

سوم: از حدیث شریف استفاده می شود فاطمه زهرا علیها السلام، در چنان مرتبه قدسیه ای قرار دارد که خشم و رضایتش همه جا و در هر مورد بجا و خداپسند و منزّه از عیب و نقص است و اگر چنین نباشد خدا از خشم او به خشم نمی آید و از رضای او راضی نمی گردد، و این موقعیت هم دلیل بر عصمت و هم بر علم لدنی آن حضرت است زیرا جاهل و غیر معصوم، بسا بی مورد غضبناک و بسا بی مورد خوشحال و فرحناک می گردد.

پس، از این حدیث هم مقام عصمت و هم علم آن حضرت به حقایق ثابت می گردد.

فصل هفتم / شرح احادیث ۳۰۹

چهارم: از این حدیث شریف استفاده می‌شود که غضب فاطمه سیده نساء العالمین علیها السلام، به حق است و رضای او به حق و راهش و کارش و گفتارش و اعتراضش، و ردّ و قبولش همه حق است و معیار و میزان شناخت حق است در اصول و فروع قول و فعلش مثل قول و فعل همسر عظیم‌المقام و رفیع‌المنزلش حق و حجت است. هر کس مغضوب او باشد حتماً بر باطل و مغضوب خدا است و محبوب و مقبول او محبوب و مقبول درگاه خدا است.

غضب فدک، غضب خلافت از علی علیه السلام، و استیلای دیگران بر امور مسلمین همه و هر یک موجب غضب فاطمه علیها السلام شد و به حکم این حدیث موجب غضب خدا گردید.

در خاتمه علاوه بر مطالب فوق، جواب سؤال شما که آیا این نقص در ذات خدا نیست که اختیار خود را به بنده خود می‌دهد، این است که دادن اختیار نیست، خدا از برای غضب فاطمه غضب می‌کند مثل این است که از برای مظلوم به سبب ظلم ظالم بر او غضب می‌کند یا از کار نیک و عمل صالح بنده‌اش از او راضی می‌شود چیزی خلاف اختیار نیست و خدا به اختیار خشم و غضب می‌نماید و به اختیار از بنده‌اش راضی می‌شود مقتضای صفات جلالیه و جمالیه او همین است. آیات متعدد قرآن در مورد غضب و رضای خدا بر همین معنایی که در این کلام معجز بیان نبوی صلی الله علیه و آله درج است دلالت دارند.

سند زیارت ناحیه مقدسه

س ۲۸. با عرض اعتذار به جهت تصدیق اوقات شریف خواهشمند است نظر مبارک را در مورد صحت و سقم زیارت ناحیه مقدسه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم بفرمایید.

ج. این زیارت شریفه چنان‌که در *بحار الانوار* علامه عالی‌مقام مجلسی رحمته الله از *المزار الكبير* نقل فرموده است مروی از ناحیه مقدسه حضرت صاحب‌الامر علیه السلام است، رجوع فرماید به *بحار الانوار* (کتاب المزار ۴۱، زیارت، ۸، ص ۳۱۷-۳۲۸)، همچنین به (باب ۳۵، زیارت ۳۸، ص ۲۳۱-۲۴۹). اگرچه این را فرموده است: ظاهر این است که از تألیف سید مرتضی - رضی الله عنه - است. ولی ظاهر این است که اگر تمام آن از ناحیه مقدسه نباشد اقتباس از این زیارت باشد به هر حال هر یک مشتمل بر مطالب عالیه و ذکر مصائب جلیله آن حضرت است که دلیل بر این است که انشاکننده در نهایت قدرت ادبی و فصاحت و بلاغت و اطلاع از مقامات ولایت است و خواندن به قصد رجاء و تأمل در مضامین آن و سوگواری و گریه در آن مصائب همه موجب اجر و ثواب بسیار و مزید معرفت و بصیرت و بیداری و آگاهی است.

نقل حدیث، به عین لفظ آن

س ۲۹. در *وقائع الأيام* مرحوم حاج ملا تبریزی جلد صیام حدیثی نقل کرده‌اند به این مضمون «يَا فَاطِمَةُ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا بَشِيرًا وَنَذِيرًا إِنَّهُ مَتَى مِتُّ وَزَوْجُكَ غَيْرُ رَاضٍ مِنْكَ مَا صَلَّيْتُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةُ، مَا مِنْ امْرَأَةٍ تَزَيَّنَتْ... الحديث»^۱. منظور از سؤال این است که اهل حدیث می‌دانند که خطاب «مَتَى مِتُّ» از باب «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمِعِي يَا جَارَةٌ» است، اما نقل حدیث به عنوان «متی مت» برای عوام خوش‌آیند نیست و اگر ناقل حدیث بگوید پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله

۱. تبریزی، وقائع الأيام، جلد صیام.

فرمود اگر زنی شوهرش از او ناراضی باشد من بر او نماز نمی‌خوانم مسئله را کلی نقل کند، آیا جایز است.

ج. در نقل این حدیث نقل عین لفظ لازم نیست ممکن است به این نحو بگوید که مستفاد از بعضی احادیث تأکید و تشدید بر امر رضایت زوج از زوجه است. نظیر این در حدیثی از طرق عامه راجع به فاطمه مخزومیه نیز نقل شده است که بعضی علمای عامه در نقل آن به نام حضرت فاطمه علیها السلام تأدباً تصریح نکرده‌اند. به‌رحال این هم معلوم است که صدق قضیه شرطیه مستلزم صدق طرفین نیست علاوه بر این همان‌طور که مرقوم فرموده‌اید از باب «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمِعِي يَا جَارَةٌ» است و اگر کسی هم با توضیحات لازم نقل کرد رفع اشکال می‌شود. والله العالم.

مراد از اقلام ذکر شده در احادیث احتکار

س ۳۰. نظر حضرت‌عالی در مورد احتکار چیست؟ آیا احتکار در جنس‌های ویژه‌ای است که در روایات وارد شده یا اینکه این اقلام که در روایات ذکر شده از باب ذکر مصادیق چیزهای مورد نیاز اکثر مردم می‌باشد؟

ج. در حبس گندم و جو و خرما و کشمش و روغن و هر چیزی که فقدان و کمیابی آن اختلال در زندگی مردم ایجاد کند حکم احتکار ثابت می‌باشد.

تسامح در ادله سنن

س ۳۱. تسامح در ادله سنن در نظر جناب‌عالی چه جایگاهی دارد؟ (همچنان که مستحضرید اقوال گوناگونی در این زمینه ایراد شده است و با تکیه بر احادیث «مَنْ بَلَغَ» بسیاری از افراد بی‌قید و بند حدیث مطرح

۳۱۲..... معارف دین / ج ۲

می‌کنند و کتاب‌های روایی گزینشی، بدون دقت نظر چاپ می‌کنند که متأسفانه فرهنگ خاص را به وجود می‌آورد).

ج. مضمون احادیث «مَنْ بَلَغَ» به حکم خود این احادیث ثابت است و نمی‌توان صحت آن مضمون و آن احادیث را به این عنوان که موجب سوء استفاده بعضی شده یا می‌شود مورد تردید قرار داد. از بیشتر یا همه حقایق و مطالب حقه اهل اغراض سوء و اهواء، سوء استفاده کرده و می‌نمایند ولی حق و حقایق مخفی نمی‌ماند و اخبار ضعیف و مجعول و معلول و اخبار صحیح و معتبر نزد اهل فن و علمای علم حدیث مشخص است؛ باید در هر مسئله به اهل فن و متخصص در آن فن رجوع نمود. و برای اطلاع از مجموع مطالب مربوط به این احادیث می‌توانید به نوشته‌های حقیر در اصول مراجعه نمایید.

توضیح عبارت «لِلَّهِ بِلَادُ فُلَانٍ» از نهج البلاغه شریف

س ۳۲. در عبارت «لِلَّهِ بِلَادُ فُلَانٍ»، آیا ممکن است امام علیه السلام در مدح خلفا سخن گفته باشند؟

(البته لازم به ذکر است که توضیح آقای فیض الاسلام برای جوانان قانع‌کننده نمی‌باشد. لطفاً معظمله در این باره شرح دهید. متشکرم).

ج. نهج البلاغه متضمن دو نوع از خطبه‌ها و نامه‌ها و بلکه پندها و حکم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است:

در یک نوع از آن، تمام خطبه یا نامه نقل شده است و در نوع دیگر خطبه و نامه و کلام تقطیع شده یعنی آنچه نقل شده بخشی از خطبه و کلام و کتاب

فصل هفتم / شرح احادیث ۳۱۳

است. سید اجل شریف رضی برحسب نظر و مقصد خود که در این کتاب داشته آن بخش را نقل نموده است.

لذا گاه به علت تقطیع، دریافت کل مقصد امام علیه السلام برای خواننده مشکل می شود آنچه از خطبه و بخشی از آن استفاده می شود فصاحت و بلاغت و استعمال الفاظ و کلمات فصیح و بلیغ و نکات بسیار مهم ادبی است که همان عنوان «وَأِنَّا لَأُمَرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ، وَعَلَيْنَا تَهَدَلَتْ عُصُونُهُ» معلوم می شود اما کل مراد و مضمون از خطبه و کلام، معلوم نمی شود مگر اینکه به تمام آن دست یابی داشته باشیم.

این جمله: «لِلَّهِ بِلَادٌ (بِلاء) فُلَانٍ... إلخ»^۱ نیز تقطیع از یک کلام و بخشی از یک مقال است که نمی توان بدون احاطه بر تمام آن دانست که غرض متکلم مدح بوده یا ذم یا ذم دیگری مثل عثمان به توصیف روعی یا مقصد دیگر داشته اند. آنچه را می توان با توجه به بررسی کل اوضاع و افعال و کلمات دیگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مثل خطبه شفشقیه داشت این است که در اینجا اگر مراد از فلان، عمر بوده باشد حضرت می خواسته اند عثمان را تنبیه نمایند که حفظ ظاهر هم نکرد و برای حفظ عقیده عوام نسبت به خودش هم رفتار ننمود و چنان عمل کرد که مردم به او و اعمال او کاملاً بدبین شده و موجبات شورش بر خود را با آن سیاست نابخردانه و حفظ نکردن ظاهر و مسلط کردن بنی امیه بر مسلمانان و خیانت های کلان در بیت المال مسلمین آن وضع را جلو آورد.

اعتراض به او است که چرا مثل سلف خود عمل نمی کنی و حفظ ظاهر

۱. نهج البلاغة، خطبه ۲۳۳ (ص ۳۵۴).

نمی‌نماید او اگرچه غضب خلافت کرد و اساس انحرافات را پی‌ریزی نمود اما سیاست‌سازانه و زیرکانه حفظ ظاهر می‌کرد که مردم بر او شورش نکنند و با روشی که در باطن بسیار بدتر از معاویه بود دنیا را ترک نمود و اکنون با اعمال و رفتار سوء عثمان مردم از او به نیکی یاد می‌کنند. و به عبارت دیگر بی‌باکی و گستاخی عثمان در بی‌اعتنایی به حفظ رضای عوام موجب شد که عوام، عصر عمر را بستانند. حاصل این است که اگر کل این کلام در دست بود حقایقی در آن اکتشاف می‌شد که بسا کمتر از شش‌شقیه نبود از این بیانات نمی‌توان به امیرالمؤمنین علیه السلام مدح سیاست‌های عمر را استناد داد.

توضیح در مورد عبارت «وَبِالْبَرَاءَةِ مِمَّنْ قَاتَلَكُ...» در زیارت عاشورا

س ۳۳. در *مفاتیح الجنان* و سایر جزواتی که بر اساس این کتاب تهیه شده، عبارت «وَبِالْبَرَاءَةِ مِمَّنْ قَاتَلَكُ وَنَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ» در حاشیه عبارت «إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ وَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى فَاطِمَةَ وَإِلَى الْحَسَنِ وَإِلَيْكَ بِمَوْلَاتِكَ وَبِالْبَرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَسَ ذَلِكَ...» نوشته شده است. از آنجاکه به نظر می‌رسد عبارت «وَبِالْبَرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَسَ ذَلِكَ» بدون آنچه در حاشیه آمده، صحیح نمی‌باشد و در ضمن در کتبی همچون *کامل الزیارات* ابن قولویه رحمته الله و *مصباح المتهدج* شیخ طوسی رحمته الله عبارت «وَبِالْبَرَاءَةِ مِمَّنْ قَاتَلَكُ وَنَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ» در متن زیارت آمده است، آیا این عبارت حاشیه، جزء زیارت بوده و قرائت آن لازم است؟ یا به عنوان نسخه بدل باید در حاشیه باقی بماند و قرائت آن لازم نیست؟

ج. برحسب آنچه کتاب *مصباح* و *کامل الزیارات* و کتاب‌های دیگر که از

این دو کتاب، زیارت شریفه عاشورا را نقل کرده‌اند، عدم صحّت متن *مفاتیح الجنان* در این فقره استفاده می‌شود.

مضافاً به اینکه برحسب متن *مفاتیح*، قرار داشتن جمله «وَبِالْبِرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَسَ أَسَاسَ ذَلِكَ» بعد از فقره «إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ...» اگرچه معلوم است که مشارالیه «ذلک» ظلم و جور بر اهل بیت علیهم‌السلام است در ظاهر لفظ تهافت‌مانند است، زیرا «ذلک» که باید برحسب قاعده، جمله ماقبل مشارالیه آن باشد که به قرینه جمله ماقبل آن را باید مشارالیه آن دانست ولی اگر فقرات زیارت برحسب کتاب *مصباح* و *کامل‌الزیارات* و کتاب‌هایی که از آنها نقل کرده‌اند باشد، کلام تامّ و مطابق با ذوق ادبی و موازین است.

توضیح در مورد عبارت «وَأَبْدَأُ بِهِ أَوْلًا...» در زیارت عاشورا

س ۳۴. همچنین در دو کتاب یاد شده یکی از فقرات زیارت عاشورا به این شکل ذکر شده است «... وَأَبْدَأُ بِهِ أَوْلًا ثُمَّ الثَّانِيَّ وَالثَّلَاثَ وَالرَّابِعَ...» با توجه به اینکه ثانی و ثالث در این عبارت به همراه «ال» آمده و در کتاب *مصباح کفعمی* نیز «الاول» به عنوان نسخه ذکر گردیده، این احتمال وجود دارد که عبارت صحیح «... وابدأ به الأول ثمّ الثاني...» باشد.

درضمن در *مقامات* حریری آمده است که مواردی همچون اول، بعد، قبل و... که ظرف هستند، به ضمه خوانده می‌شوند، مگر در حالتی که به چیزی اضافه شده باشند. در این صورت باید عبارت فوق را چنین خواند «وَأَبْدَأُ بِهِ أَوْلًا ثُمَّ الثَّانِيَّ وَالثَّلَاثَ» نظر مبارک در این زمینه چیست؟

ج. عبارت *کامل الزیارات* غیر از این است و جمله «وَأَبْدَأُ...» در آن نیست، و لفظ *مصباح* این است: «وَأَبْدَأُ بِهِ أَوْلًا ثُمَّ الثَّانِي ثُمَّ الثَّلَاثُ ثُمَّ الرَّابِعَ» و اصل و اعتبار بر *مصباح* شیخ است، اگرچه بعض شارحین فرموده است در بعض نسخ *مصباح* که ظاهراً مرادش *مصباح* شیخ است «وَأَبْدَأُ بِهِ أَوْلًا» است، اظهر است؛ لِاتِّحَادِ النَّظْمِ وَالسِّيَاقِ، وَلِذَا كَتَبْنَاهُ فِي الْمَتْنِ، وَجَعَلْنَاهُ أَصْلًا، وَكَتَبْنَا الْمُنَوَّنَ فِي الْهَامِشِ.

بدیهی است مجرد حفظ اتحاد نظم و سیاق موجب جعل آن در متن نیست اگر «أَوْلًا» در نسخ معتبره موجود باشد.

اما حریری چنانکه علامه ادیب صاحب کتاب *شفاء الصدور* بیان کرده است و «أَوْلًا» را در مثل «وَأَبْدَأُ بِهِ أَوْلًا» به قول شاعر قیاس کرده است که گفته است:

لَعَمْرُكَ مَا أَذْرِي وَإِنِّي لَأَوْجَلُّ
عَلَىٰ أَيِّنَا تَغْدُو الْمَمِيَّةُ أَوْلُّ

غفلت از این کرده است که ضم در اینجا مبنی بر این است که اسماء لازمه الاضافه اگر مضاف الیه آنها لفظاً محذوف باشند و معنأً مراد باشند، مبنی بر ضم می باشند، چنانکه اگر مضاف الیه مذکور یا لفظ آن در تقدیر باشد، در این صورت معرب است بدون تنوین مثل «إِبْدَأُ بِهِ مِنْ أَوْلٍ» و همین جمله «خُصَّ أَكَّتْ أَوْلٌ ظَلَمٌ» و اما اگر نه لفظ مضاف الیه و نه معنی مراد باشد و مقصود مثل قبل ما و بعد ما باشد در این صورت منصوب و منون است مثل «وَسَاعَ لِي الشَّرَابُ وَكُنْتُ قَبْلًا» و مثل «وَأَبْدَأُ بِهِ أَوْلًا» و «أَوْلًا» در «وَأَبْدَأُ بِهِ أَوْلًا» بدون مضاف الیه است لا لفظاً و لا معنی و تنوین برای تنکیر است.

بناءً علی ما ذکر محتمل این است که نسخه بدل «وَأَبْدَأُ بِهِ الْأَوْلُ» از کسی باشد که «وَأَبْدَأُ بِهِ أَوْلًا» را غلط گمان کرده و به گفته صاحب *شفاء الصدور* از این

غفلت کرده است که با اعتبار سند این زیارت بلکه قطعیت او بین شیعه و اینکه آن کلام همه ائمه علیهم السلام بلکه حدیث قدسی است و با تطابق جمیع نسخ بر این، چه اعتنایی به قول حریری است.

کیفیت قرائت زیارت عاشورا در ایام سال

س ۳۵. برخی بر این عقیده‌اند که چون زیارت عاشورا در روز دیگری غیر از روز عاشورا خوانده شود، باید به جای «إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ تَبَرَّكَتْ...» چنین خواند: «إِنَّ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ...» آیا این عقیده درست است؟

ج. این نظر، نظر شریف علامه مجلسی - رضوان الله تعالی علیه - است که در *بحار الانوار* می‌فرماید: «قَوْلُهُ عَلَيْهِ: أَنْ تَزُورَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ هَذِهِ الرَّخِصَةَ تَسْتَلْزِمُ الرَّخِصَةَ فِي تَغْيِيرِ عِبَارَةِ الزِّيَارَةِ كَأَنْ يَقُولَ: اَللّٰهُمَّ اِنَّ يَوْمَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ، وَقَالَ بَعْضُ الشَّارِحِينَ وَهَذَا هُوَ الْحَقُّ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ وَلَا مَحِيصَ عَنْهُ».

و حقیر هم همین نظر را تأیید می‌کنم و اگرچه مؤلف کتاب *شفاء الصدور* اصرار ورزیده است که به همان عبارت «اَللّٰهُمَّ اِنَّ هَذَا يَوْمٌ» خوانده شود، و فرموده است که اینجا مثل «اِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ» نیست و به روایت عبدالله بن سنان و دعای غریق که در کتاب شریف *کمال الدین* روایت شده است^۱ و به روایت اسماعیل بن فضل که در *خصال* روایت است و برحسب آن اسماعیل بر «يُحْيِي وَيُؤْمِتُ» «وَيُؤْمِتُ وَيُحْيِي» را افزود امام علیه السلام فرمود: «لَا شَكَّ فِي اَنَّ اللهَ يُحْيِي وَيُؤْمِتُ وَيُؤْمِتُ وَيُحْيِي وَلَكِنْ قُلْ كَمَا اَقُولُ»؛^۲ یعنی شکی نیست که خدا زنده می‌کند

۱. صدوق، کمال الدین، ص ۳۵۱-۳۵۲.

۲. صدوق، الخصال، ص ۴۵۲.

و می میراند و می میراند و زنده می کند و لکن چنان که من می گویم بگو و همچنین به روایت علاء بن کامل که در کافی روایت شده است استشهاد می نماید که علاوه بر ذکرى که امام علیه السلام به او تلقین کردند «بِیَدِهِ الْخَیْرُ» را اضافه نمود، به او هم حضرت صادق علیه السلام فرمودند که خیر به دست او است ولی چنان که من می گویم بگو.

اما با کمی دقت معلوم می شود که مسأله با این مواردی که در این روایات است فرق دارد، و به همان «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» شبیه تر است.

البته تصرف در متون اخبار و الفاظ احادیث مخصوصاً ادعیه و زیارات جایز نیست و معایب بسیار دارد و در مقام نقل روایت باید در مثل همین مورد را نیز عیناً با لفظ «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ...» روایت نمود و مثل «إِسْمَاعِيلُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را نیز با عین همین لفظ باید روایت کرد، اما در مقام عمل به روایت باید بر کفن هر کس اسم خودش نوشته شود و اسم اسماعیل صحیح نیست.

اما آنچه را که صاحب *شفاء الصدور* به فرمایش خود از اهل حکمت برهانیه و اصحاب حکمت ایمانیه نقل فرموده اصلاً قابل استناد و حجت شرعی نیست که در اینجا مجال بحث از آن نیست و ظاهر این است که برحسب این بیان در مقام قرائت زیارت در غیر روز عاشورا جمله «وَهَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ» به مثل «وهو» تبدیل شود ولی «وَفِي هَذَا الْيَوْمِ، وَفِي مَوْقِفِي هَذَا»؛ به همان لفظ قرائت شود چنان که از این بیان هم معلوم شد که اگر خواننده دعای بعد از زیارت، زن باشد باید الفاظ مشتق مذکر را به تأنیث بخواند مثل زائراً و متوسلاً و منتظراً و تائباً و حامداً را زائراً و متوسلاً و... . مخفی نماند که در توجیه قرائت به لفظ مأثور در غیر روز عاشورا بعض

فصل هفتم / شرح احادیث ۳۱۹

وجوه گفته شده که نمی‌توان بر آنها اعتماد نمود مثلاً یکی از شارحین از بعض مشایخ خود که او را از اکابر و اعظام بلکه از اوتاد و اطواد معرفی نموده، نقل نموده که اصرار بر اشاره به خصوص روز زیارت در غیر روز عاشورا نموده است و عین کلام او به فارسی برحسب نقل این شارح این است:

«شبهه‌ای نیست در اینکه از روز وقوع این حکایت جان‌سوز از برای بنی‌امیه تا مدت مدیده هر روز، روز شادی و هنگام مبارک‌بادی بوده پس اگر نسبت به ایام هفته ملاحظه کنی هر روز، روز تبرک ایشان است بلکه نسبت به سال اگر ملاحظه کنی به یک ملاحظه چنین خواهد بود پس اگر هذا اشاره کرده شود به خود همان یوم غیر عاشورا صحیح خواهد بود چنان‌که تجویز امام علیه السلام نیز ظاهر در این است و کاشف از این است که هر روز به اعتباری محل تبرک ایشان واقع شده و می‌شود، و می‌توان توجیهی ادق از این نمود و آن این است که هر یک از این ایام هفته لا محاله روز عاشورا اتفاق افتاده به این اعتبار که یوم عاشورا یوم تبرک ایشان است هر یک از این ایام هفته یوم تبرک ایشان واقع شده... الخ».

چنانکه ملاحظه می‌شود هر دو وجهی که برای اشاره بودن «هَذَا يَوْمٌ» به روز زیارت در غیر روز عاشورا تصور شده مقبول نیست اما وجه اول برای اینکه در صورتی وجهی است که جمله «تَبَرَّكَتْ فِيهِ» باشد و با «تَبَرَّكَتْ بِهِ» موجه نیست.

و اما وجه دوم اینکه گفته شود «هذا» به روز زیارت غیر روز عاشورا از این جهت اشاره می‌شود که هر یک از ایام هفته در طی سال‌هایی که بر روز عاشورا گذشته مصداق روز عاشورا شده است و چنان‌که در آن سال به خصوص آن روز اشاره صحیح بوده است در طول سال هم به همین مناسبت که یکی از افراد و

مصادیق مثلاً چهارشنبه یا سه‌شنبه با روز عاشورا متحد بوده به صدها و هزارها روزهای چهارشنبه که هر کدام فرد و مصداق مستقل روز چهارشنبه می‌باشند اشاره شود و آن روز را «یَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمِّیَّةَ» بخوانیم. هرکس قریحه ادبی و ذوق سلیم داشته باشد می‌فهمد که این‌گونه مناسبت‌سازی و همه روزها را روز مبارک‌باد بنی‌امیه قرار دادن قابل قبول نیست. به‌رحال پرداختن به این توجیحات بیشتر از این شاید اطاله کلام و تزییع وقت باشد و نظر خالی از تکلف، همان نظر علامه مجلسی رحمته‌الله است. نهایت امر اگر کسی بخواهد احتیاط کند و در غیر روز عاشورا علاوه بر جمله مثل «یَوْمٌ قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام» جمله «إِنَّ هَذَا یَوْمٌ» را هم بگوید اشکال ندارد.

تکرار بعضی از فقرات زیارت عاشورا

س ۳۶. در مجالس عمومی قرائت زیارت عاشورا مرسوم است که برخی از فقرات این زیارت را چند مرتبه تکرار می‌کنند آیا این کار مشکلی ندارد؟
ج. آنچه بالخصوص در این زیارت وارد است یک مرتبه است ولی تکرار آن بدون قصد ورود برای حصول حال توجه بیشتر به قدری که موجب خروج از صورت قرائت زیارت عاشورا نشود مانعی ندارد.

خواندن زیارت عاشورا بدون صد لعن و سلام

س ۳۷. آیا خواندن زیارت عاشورا بدون صد لعن و سلام ثواب و اثری دارد یا حتماً باید زیارت به همراه صد لعن و صد سلام خوانده شود.
ج. ترتب ثواب‌های خاصی که در روایات مربوط به زیارت عاشورا وارد است

توقف دارد بر خواندن آن به نحوی که وارد شده و مأثور است و خواندن آن به قصد مطلق زیارت حضرت سیدالشهدا - عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَحَلَّ اللَّهُ أَبْصَارَنَا بِرُزَابِ مَقْدَمِ زَائِرِيهِ - که اجر و ثواب بسیار دارد، موجب ترتب آن ثواب‌های عام است.

گفتن عبارت «مأة مرّة» به جای خواندن صد لعن و سلام

س ۳۸. مواقعی که فرصت خواندن صد لعن و صد سلام را نداریم آیا می‌توانیم به جای خواندن صد مرتبه لعن و سلام به گفتن عبارت «مأة مرّة» یا «تِسْعاً وَتِسْعِينَ مَرَّةً» پس از قرائت لعن و سلام قناعت کنیم؟

ج. چنان‌که گفته شد ترتب ثواب‌های خاص، متوقف بر زیارت به نحو مأثور است، ولی خواندن زیارت عاشورا به این نحو، به قصد استحباب مطلق زیارت، اشکال ندارد.

شرط بودن خواندن صد لعن و سلام در یک مجلس

س ۳۹. آیا لازم است صد لعن و سلام در یک مجلس خوانده شود؟

ج. شک نیست که در ترتب کمال ثواب در یک مجلس خواندن معتبر است ولی می‌توان گفت که این‌گونه شرایط و رعایت بعض آداب به عنوان تعدّد مطلوب و مستحب در مستحب است، هرچه بیشتر رعایت شود اجر و ثواب و فضیلت آن بیشتر است و اگر امر دایر شود بین ترک مطلق زیارت با خواندن آن در مجالس متعدّد، در مجالس متعدّد خوانده شود، هرچند بهتر این است که به قصد و نیت استحباب مطلق بخواند.

خواندن دعای علقمه پس از زیارت عاشورا

س ۴۰. در روایت صفوان آمده است برای رفع حوائج خود زیارت عاشورا و دعای پس از آن (دعای علقمه) را بخوانید آیا همواره خواندن دعای علقمه پس از زیارت عاشورا لازم است؟

ج. لازم نیست یعنی ترتب ثواب بر اصل زیارت عاشورا مشروط به این دعا نیست ولی ترک آن با ثواب‌های بزرگی که صفوان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده سزاوار نیست.

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ سَيِّبًا مَوْلَانَا الَّذِي بَدَّلَ مَهْجَتَهُ فِي اللَّهِ حَتَّى اسْتَنْقَذَ عِبَادَهُ مِنَ الْجَهَالَةِ
وَخَيْرَةَ الضَّلَالَةِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَعَلَى سَيِّدِنَا صَاحِبِ
الْعَصْرِ وَوَلِيِّ الزَّمَانِ بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

منظور از روایت «شيعتنا العرب وعدونا العجم»

س ۴۱. نظر شما در مورد جمله زیر که نقل از امام حسین علیه السلام است، چیست: «ما از تبار قریش هستیم و هواخواهان ما عرب و دشمنان ما ایرانی هستند. روشن است که هر عربی از هر ایرانی بهتر و بالاتر و هر ایرانی از دشمنان ما بدتر است. ایرانی‌ها را باید دستگیر کرد و به مدینه آورد، زنانشان را به فروش رسانید و مردانشان را به بردگی و غلامی اعراب گماشت.»

ج. اولاً: سند این خبر به ابی عبدالله منتهی می‌شود و این کتبه در اصطلاح اهل حدیث راجع به حضرت امام صادق علیه السلام است و ضریس بن عبدالملک که برحسب نقل آن را روایت نموده است از اصحاب حضرت باقر و حضرت

صادق علیه السلام و از طبقه چهارم است. بنابراین اگرچه حضرت سیدالشهدا علیه السلام نیز مکنی به این کنیه است، لکن در لسان حدیث مقصود امام صادق علیه السلام است. ثانیاً: لفظ خبر بیش از این نیست که «نَحْنُ قُرَيْشٌ، وَشِيعَتُنَا الْعَرَبُ، وَعَدُوُّنَا الْعَجَمُ»^۱ و آنچه به عنوان ترجمه آن نوشته‌اید با اشکالی که بر آن وارد است و روشن است تا آخر از خبر نیست و اضافه شده مگر آنکه به عنوان تفسیر نوشته باشید که آن هم بی‌وجه است.

ثالثاً: آنکه عجم یعنی غیرعرب که شامل تمام اقوام و ملل غیرعرب می‌شود نه خصوص ایرانی که در مدح و فضایل آنها احادیث کثیره وارد شده است و بعضی آیات قرآن مثل «وَأَخْرَيْنَ مِنْ دُونِهِمْ»^۲ در سوره جمعه به آنها تفسیر شده است. رابعاً: فرق است بین اینکه گفته شده باشد «الْعَرَبُ شِيعَتُنَا، وَالْعَجَمُ أَعْدَاؤُنَا» که دلالت بر مدح عرب و ذم عجم دارد و معنایی خلاف واقع است زیرا تمام عرب شیعه نیستند و تمام عجم دشمن اهل بیت علیهم السلام نیستند و بین اینکه گفته شود. «شِيعَتُنَا الْعَرَبُ، وَأَعْدَاؤُنَا الْعَجَمُ».

مقصود این است که عرب و عجم نگوئید و عرب را بر عجم برتری ندهید و از عجم مذمت نکنید ببینید شخص اگر شیعه ما است عرب است یعنی دارای همان صفات خوب و نیکویی است که عرب را به آن مدح می‌کنید اگرچه عجم باشد، و دشمن ما عجم است یعنی اگر کسی آن صفات نکوهیده را که به حق یا ناحق برای عجم می‌گوئید دارا باشد اگرچه ذاتاً عرب باشد.

۱. صدوق، معانی الاخبار، ص ۴۰۴، ح ۷۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۷۶، کتاب ایمان و کفر

ب ۹، ح ۱۳.

۲. جمعه، ۳.

معیار فضیلت و شخصیت، تشیع و اخلاق حمیده و ایمان است اختلاف عرب و عجم درست نکنید اگر عرب عنوان ممدوحی است هر کس شیعه است عرب است اگرچه غیرعرب باشد و اگر عجم را عنوانی کمتر از عرب و پایین تر می گویند چنان نیست او شیعه است عرب است و دشمن ما اگر عرب است عجم است و این معنی و تعبیر لطیف و زیبایی است که اهل ذوق آن را بهتر درک می کنند.

و همان معنای عالی: «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ، وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرَّبَتْ قَرَابَتُهُ»^۱ است و خلاصه معیار و میزان آن در مدح اشخاص شیعه بودن و ولایت اهل بیت علیهم السلام و اقتدا و پیروی از آنها، و ملاک در ذم و قدح، عداوت و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و مخالفت با ایشان است از هر قوم و نژادی که باشند.

خامساً: بعد از همه این توضیحات این خبر از حیث سند ضعیف است یکی از افرادی که در سلسله سند آن قرار دارد صریحاً در کتاب‌های رجال به ضعف در حدیث توصیف شده است و دو نفر دیگر هم توصیف به وثاقت نشده‌اند بنابراین، این خبر در میان اقسام چهارگانه حدیث (۱) صحیح (۲) موثق (۳) حسن (۴) ضعیف، از قسم چهارم است که به آن فی نفسه برای اثبات امری اعتماد نمی کنند.

مفهوم دو کلمه «بُدَّوْح» و «مُرْتَاَح»

س ۴۲. لطفاً معنی دو کلمه «بُدَّوْح» (به ضم باء و تشدید دال) و «مُرْتَاَح» (به ضم میم) که از القاب خدا هستند را بیان فرمایید.

ج. بنا بر قول اصوب و مطابق با احتیاط اسماء الله تعالی توقیفی است و باید

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۳۸.

اطلاق اسم بر خدا از طرف شرع یعنی خدا و انبیا و اوصیای انبیا علیهم السلام مجاز باشد و به عبارت دیگر باید در لسان وحی و قرآن و یا احادیث شریفه آن اسم بر خدا اطلاق شده باشد؛ زیرا ممکن است هر اسمی را که ما بر حسب لغت مناسب بدانیم از جهتی یا جهاتی اطلاق آن بر خداوند متعال مناسب نباشد. فَمَنْ يَعْرِفُ مَا يُنَاسِبُ إِطْلَاقَهُ عَلَيْهِ تَعَالَى غَيْرَهُ أَوْ الَّذِينَ أَطْلَعَهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ علیهم السلام.

در خصوص این دو اسم همین معنی ملحوظ است. اما اسم «بدوح» از جهت لغت و جهی برای مناسبت اطلاق آن بر الله تعالی نیست و بعضی گفته‌اند که اسم ملکی از ملائکه است که ناظر بر وصول نامه‌ها به اشخاص است و لذا پشت نامه‌ها این ارقام را می‌نوشتند (۲-۶۴-۸) هر چند حقیر در حدیثی آن را نیافته‌ام.

و اما اسم شریف «مرتاح» که از ریاحه به معنای نشاط و خرسندی و میل و علاقه به بذل و سخاوت و احساس خفت و سبکی روحی از انجام آن گرفته شده و به عبارت دیگر عنوان کسی است که با میل و بدون تحمیل بر نفس و با سهولت ابراز مهر و رحمت می‌نماید به خلاف آن که بذل و اظهار سخاوت با تحمیل بر نفس و با دشواری و مشقت انجام می‌دهد، اولی از کاری که می‌کند خود را سبکبار می‌یابد ولی دیگری آن را با رنج و زحمت و تحمل مشقت می‌یابد.

در حاشیه مصباح کفعمی می‌گوید: «الْمَرْتَاخُ: الْكَرِيمُ الَّذِي يَرْتَاخُ لِلْعَطَاءِ وَمِنْهُ إِلَّا رِيحِي، وَهُوَ الْكَرِيمُ الَّذِي يَرْتَاخُ لِلنَّدَى، قَالَهُ الثَّعَالِبِيُّ وَالْأَزْتِيَاخُ: النَّشَاطُ وَسِعَةٌ الْخُلُقِ وَرَاحَ فُلَانٌ بِالْمَعْرُوفِ إِذَا أَحَدَّثَهُ لَهُ خِفَّةً»، و قریب به این بیان در النهایة ابن‌اثیر است.

بنابراین صحیح است بگوییم: الْمَرْتَاخُ: الَّذِي يَسْهَلُ لَهُ الْإِنْعَامُ وَالْإِحْسَانُ،

وَيَمِيلُ إِلَيْهِ، وَكَأَنَّهُ يُدْرِكُ بِفِعْلِهِ فِي نَفْسِهِ خِفَّةَ وَرَاحَةَ، فَاللَّهُ مُرْتَاخٌ، مَعْنَاهُ (وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِ) أَنَّهُ سَمِحٌ بِالكَرَمِ، مُحِبٌّ لِلْعَطَاءِ مَائِلٌ إِلَيْهِ بِذَاتِهِ. وَفِي مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ: الْأَزْتِيَاخُ مِنَ اللَّهِ الرَّحْمَةِ وَمِنْهُ «يَا مُرْتَاخٌ»^۱.

خداوند متعال در مقام احسان با بندگان خود مرتاح است یعنی کاری را که اولاً و بالذات می‌خواهد نسبت به آنها انجام دهد و گویی که از آن به خواست و اراده خود رسیده و کامیاب گردیده است (با عرض معذرت که این عبارات بسیار در بیان این مطالب کوتاه است) این معنایی عین معنای «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»^۲ و «يَا مُبْتَدئًا بِالنُّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا»^۳ و «يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ»^۴ یا نزدیک به آن است.

خلاصه ظرافت این اسم شریف در مقام اطلاق بر باری تعالی در حدی که برای ما قابل درک باشد قابل وصف نیست «مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْأَرْبَابِ». معنای آن بسیار شامخ و جلیل و جمیل است و در بین اسماء الله الحسنی اگرچه از اسماء مشهوره نیست جلوه خاص و معنای بزرگ خود را دارد.

البته با این ظرافت و شموخ معنی اگر در لسان ادعیه مأثوره از اهل بیت وحی عليه السلام وارد نشده بود چون اقتضای ادب عدم ابتدای به تسمیه خداوند متعال به هر اسمی قبل از ورود آن از شرع و وحی و امنای وحی است خلاف ادب نمی‌کردیم ولی چون این اسم شریف در دعای معروف جوشن کبیر و در چند

۱. طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۶۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار ج ۹۱، ص ۲۳۹.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۴-۳۰۵.

۴. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۲۱۱.

دعای دیگر بر خداوند متعال اطلاق شده است خواندن خدا به آن مجاز و ذکر الله است.

رَزَقْنَا اللهُ تَعَالَى مَعْرِفَتَهُ وَمَعْرِفَةَ أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى وَمَعْرِفَةَ رَسُولِهِ وَأَوْلِيَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَأَعَاذَنَا اللهُ مِنَ الرَّزَالَةِ وَالْهَفَوَاتِ.

حدیث «إِنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَهَاءُ»

س ۴۳. با عرض سلام در کتاب نهج الفصاحة حدیثی خواندم به این مضمون «إِنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَهَاءُ» اکثر کسانی که وارد بهشت می‌شوند ابله‌اند. منظور از حدیث چیست؟ و منظور از ابلهان چه کسانی هستند؟
ج. با فرض صحت حدیث مقصود افراد ساده و خوش‌گمان بی‌غل و غش و تزویر است. والله العالم.

ذکر نکردن بعضی از کلمات روایت

س ۴۴. در کتاب معانی الاخبار صدوق - رضوان الله علیه - حدیثی نقل کرده‌اند از امام حسن مجتبی علیه السلام که حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: سَأَلْتُ خَالِي هِنْدَ بْنَ أَبِي هَالَةَ (وَكَانَ وَصَافًا) عَنْ حِلْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم. منظور این است که اگر ناقل حدیث بگوید حضرت مجتبی علیه السلام از هند ابن ابی‌هاله نقل می‌کند و اشاره نکند به لفظ (خَالِي) یعنی نگویید من از خالوی خود حدیث نقل می‌کنم چه صورت دارد؟ زیرا اگر بگوید هند خالوی امام حسن علیه السلام بوده، مسئله سؤال آفرین می‌شود برای کسانی که آگاهی از حدیث و تاریخ ندارند و بعضی خیال می‌کنند که حضرت خدیجه علیها السلام قبل از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم شوهری نداشته است.

ج. به همان نحوی که لفظ حدیث است نقل کند و اگر سؤال آفرین شد توضیح بدهد تا رفع اشتباه بشود. والله العالم.

اسم اعظم

س ۴۵. درباره اسم اعظم توضیح فرمایید.

ج. بعضی فرموده‌اند اسماء الهی همه اعظم و احسن و عظمی و حسنی می‌باشند؛ چنان‌که ممکن است جمله قرآنی «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» را بر آن دلیل گرفت. نظر دیگر این است که این اسم در بین اسماء پنهان است چنان‌که این نظر هم هست که علم به آن یا تمام آن به خود خدا اختصاص دارد در بعضی احادیث بعضی اسماء مثل «الله» یا «الْحَيَّ» و «الْقَيُّوم» به عنوان اسم اعظم معرفی شده که در این خصوص ممکن است به کتاب *بحار الانوار* (کتاب الذکر والدعاء، ب ۱۱ و ۱۲ و ۱۳) مراجعه فرمایید.

این نظر هم قابل توجه است که اسماء، الأعظم فالأعظم فالأعظم دارند و هر اسمی که معنایش به واسطه وسعت شامل معنای اسم خاص یا اسماء خاصه دیگر باشد و به عبارت دیگر دلالت او بر صفات جلال و جمال الهی عام‌تر از اسم دیگر باشد آن اسم نسبت به اسمی که در تحت آن قرار دارد اعظم است و لذا اسمائی که دلالت بر ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه دارند نسبت به اسماء صفات، اسماء اعظم می‌باشند.

ناگفته نماند که جمع بین این وجوه و صحت همه ممکن است و به اصطلاح مانعة‌الجمع نمی‌باشند.

در اینجا تذکر این نکته نیز موجب مزید معرفت است که برحسب بعض روایات و تفاسیر مراد از اسماء الحسنی در آیه مبارکه ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۱ ذوات مقدسه رسول اکرم ﷺ و فاطمه زهرا علیها السلام و ائمه معصومین علیهم السلام هستند که اگر «الله»، «الرحمن»، «الرحیم» و... اسماء لفظی هستند این بزرگواران اسماء اعظم تکوینی خدا هستند.

اسماء تکوینی الله که لَا يُخْصِي عَدَدَهَا غَيْرُهُ حتی هر برگ درخت و هر قطره باران و هر موجودی که از آن ریزتر و کوچکتر هست اسم تکوینی هستند و دلالت بر خالق و مکنون و جاعل و مسمای خود که خدای واحد احد یکتا و بی همتا است دارند و در بین همه این اسماء از زمین و آسمان و شمس و قمر و منظومه‌ها و کهکشان‌ها و ریز و درشت، شخص عزیز و بزرگ و بزرگوار حضرت خاتم الانبیا علیهم السلام اسم اعظم است؛ چنان‌که به نظر دیگر کل عالم امکان که تمام مخلوقات از ملائکه و انبیا و ائمه علیهم السلام و زمین و آسمان و... را شامل است اسم اعظم تکوینی است.

در اینجا مطلب زیاد و مجال سخن اندک است؛ ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾^۲

إِعْتَصَامُ الْوَرَى بِمَغْفِرَتِكَ عَجَزَ الْوَاصِفُونَ عَنْ صِفَتِكَ
تُبُّ عَلَيْنَا فَإِنَّا بَشَرٌ مَا عَرَفْنَا حَقَّ مَعْرِفَتِكَ

۱. اعراف، ۱۸۰.

۲. کهف، ۱۰۹.

میزان استفاده از کتاب شریف بحار الانوار در فتوا دادن

س ۴۶. مرجع عالیقدر چه میزان از روایات بحار شریف فتوا می‌دهند؟
چه میزان از حرفهای بعضی از روشنفکر نمایان را درباره بحار شریف
صحیح می‌دانند؟

ج. موسوعه عظیمه بحار الانوار نه تنها متضمن مدارک فتوا و احکام است بلکه در همه علوم اسلامی از قبیل تفسیر قرآن مجید و شرح احادیث در کلام، در تاریخ اسلام، در معرفت ادیان و فرق، در اخلاق و آداب، در علم رجال و علوم دیگر مرجع است.

اخیراً فهرست بخش تفسیری آن را یکی از اهل تحقیق در دو جلد قطور تهیه نموده است که از آن می‌توان اهمیت تفسیری این موسوعه را تا حدی دریافت و خلاصه علوم عقلیه و نقلیه در آن مطرح است و طبعاً مواردی از آن هم برای اهل فضل و نظر و کسانی که در جنبه علمی دارای مایه و پایه‌ای باشند مورد بحث قرار می‌گیرد که باید موسوعه‌ای آن‌چنان این‌چنین باشد.

ولی کتاب بزرگ است و عمل علامه مجلسی رحمته الله علیه در این کتاب، عظیم است. همه‌کس نمی‌تواند پیرامون مثل این کتاب - که در هر کتابخانه‌ای باشد تقریباً وافی به رفع نیاز فقها و متکلمین و محدثین و مفسرین و دیگران می‌باشد - سخن بگوید:

وَكَمْ مِنْ عَاتِبٍ قَوْلًا صَاحِحًا وَأَفْتُهُ مِنْ الْفَهْمِ السَّقِيمِ

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطا است

سخن‌شناس نه‌ای جان من خطا اینجاست

تفسیر جملات شریفه «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعَلَمُ الْمَصْبُوبُ»

س ۴۷. لطفاً مرحمت فرموده این سلام‌ها به‌ویژه قسمت دوم آن را توضیح فرمایید.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعَلَمُ الْمَصْبُوبُ»^۱.

ج. این دو جمله شریفه «العلم المنصوب» و «العلم المصبوب» به دو شأن و مقام بزرگ از شئون عالیه امام علیه السلام شئونی که هریک از ائمه علیهم السلام صاحب آن بوده‌اند، اشاره دارند:

۱. علم (به فتح عین و لام)، نشانه و علامتی است که به چیزی دلالت داشته باشد، و چیزی به آن شناخته و دانسته شود، مثل علم الطريق: نشانه راه، یا علم الجیش: نشانه سپاه، یا علم القوم و علم المملكة و الدولة. امام علم منصوب است؛ یعنی من جانب الله برای مردم (راهروان راه خدا) و برای اینکه به امور دین و دنیای خود معرفت داشته باشند و از جهالت و گمراهی مصون بمانند، علم و نشانه است، و چون حذف متعلق دلالت بر عموم می‌کند، دلالت دارد بر اینکه هر آنچه مردم در آن نیاز به هدایت الهی دارند، علامت و نشانه می‌باشند، میزان معیار و هادی و راهنما و حجت و علم منصوب است، حقانیت هر امری و استقامت هر راهی به وجود او و به فعل و قول (کردار و گفتار) او شناخته می‌شود، از اینکه به لفظ مفرد تعبیر شده (علم منصوب) استفاده حصر می‌شود، که در هر عصر، جامع جمیع شئون امامت منحصر به فرد است و این معنای بزرگ

۱. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۵۶۸؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۳.

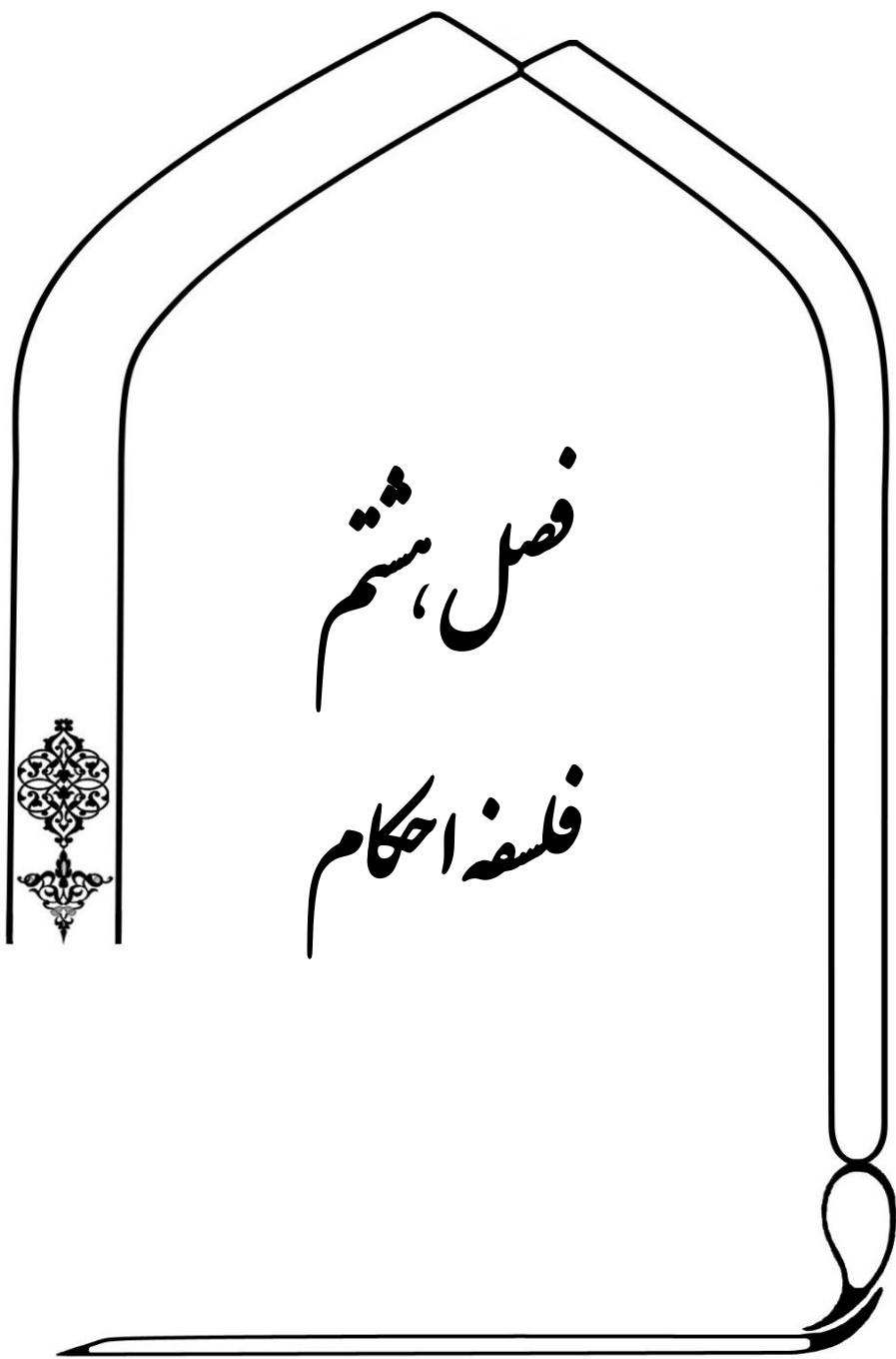
و مقام رفیعی است که تفصیل و بیان ابعاد آن محتاج به شرح و تفصیل بسیار است، و برحسب آیات کریمه قرآن مجید و احادیث متواتره ثابت است، زمین از این علم منصوب هیچ‌گاه خالی نخواهد ماند.

۲. العلم المصوب: علم (به کسر عین و سکون لام)، و صبّ به معنای ریزش و بارش از بالا به پایین، اشاره به مقام عالی علم امام علیه السلام است، علوم الهیه‌ای لدنیه است که از مقام رفیع حضرت علام الغیوب - جلّ اسمه العلیم - بر قلب مبارک امام ریزش یافته و باریده و ریزش دارد و همواره در ریزش و بارش است. این دو لقب مقدس (علم منصوب و علم مصوب) هر یک اشاره به شأنی از شئون ظاهریه و باطنیه امام است که اتصاف امام علیه السلام به هریک از این دو صفت در ارتباط با دیگری است، بلکه صفت دوم مثل اصل و صفت اولی مثل فرع است یعنی کسی علم و علامت منصوب است و به امامت منصوب می‌شود که علمش مصوب و لدنی و از علم الهی و بی‌زحمت تحصیل و بدون رفتن به مدرسه باشد و نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسئله آموز صدها هزار مدرس شد

باشد. مقام علم مصوب در رتبه مقدم بر علم منصوب است، اما علم منصوب و نصب امام من جانب الله دلیل بر علم مصوب است و فرق آنها فرق بین اثبات و ثبوت است؛ با هم در ارتباطند مثل ارتباط جمله و کلمه با مدلول و مفهوم آن، که کلمه و جمله بدون معنی مهمل است و دال بر معنایی نیست و معنی هم بدون کلمه و جمله، مورد اشاره نیست، دال و مدلول در وجود با هم مقرون‌اند و علم مصوب شأنش شأن کلام است و علم مصوب شأنش معنی است و از اینجا

معلوم می‌شود که باطن امر ولی و امام، اعظم و اکرم از ظاهر آن است و مقام ولایت باطنیه اکبر از ولایت ظاهریه است، پس امام در رتبه پیش از آنکه علم منصوب باشد، علم مصبوب است، و برحسب بعض تفاسیر آیه کریمه ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾^۱ امر به نصب همین علم و علامت است، چنان‌که آیات قبل از آن نیز بر زمینه‌سازی و بیان مناسبت همین نصب است.



فصل هشتم

فلسفہ احکام

علت نگه داشتن عده و اذن ولی در ازدواج باکره

س ۱. چندی است در بعضی نوشته‌ها و اظهارنظرها درباره «عده» مخصوصاً «عده» در ازدواج موقت و اذن ولی در ازدواج دختر باکره مطالبی عنوان می‌شود به این صورت:

الف. نگهداری عده صرفاً به خاطر اطمینان از عدم وجود جنین در رحم است و چون با وسایل پزشکی (از قبیل: کاندوم، قرص ضد بارداری، تری لیتومی «لوله بستن زنان» و ازکتومی «لوله بستن مردان» و نهایتاً آزمایش خون و ادرار و سونوگرافی و بعضاً اخراج رحم از بدن) می‌توان از عدم وجود جنین در رحم مطلع شد، لذا نیازی به نگهداری عده نیست و نتیجه می‌گیرند که یک زن می‌تواند با استفاده از این وسایل در یک روز به ازدواج چند مرد درآید!

ب. در این زمان دختران از رشد فکری و عقلانی کافی برخوردارند، همان‌طور که دختر بالغه بدون اذن ولی می‌تواند در مال و دارایی خود تصرف کند، در ازدواج نیز مخیر است و در نتیجه اذن پدر یا جد پدری در ازدواج دختر باکره لازم نیست.

ج. علت حکم را ما نمی‌دانیم تا در صورت فقدان، از حکم دست برداریم و آنچه در بعض موارد ذکر شده حکمت حکم است و تنقیح مناط قطعی ممکن نیست و نمی‌توان به خاطر امور مذکوره در سؤال حکم قطعی مسلم نزد فقها را متفی نمود.

بنابراین در تمامی موارد مذکوره زن باید عدّه نگهدارد و اگر در بین عدّه شوهر کند در حکم زن شوهرداری است که به دیگری شوهر کند و احکام آن از حرمت و بطلان عقد و اجرای حدّ و غیر اینها تماماً جریان دارد.

نسبت به ازدواج دختر باکره به نظر حقیر احتیاط واجب این است که با اذن پدر باشد و احکام شرعی به مرور از منته تغییر نمی‌کند. «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ ﷺ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحَرَامٌ مُحَمَّدٌ ﷺ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

رقص زن برای زن

س ۲. آیا رقص زن برای زن به‌طور مطلق حرام است یا اینکه می‌توان گفت که در این دوره و زمانه کارهای واجب‌تر دیگری مثل رعایت حجاب و متانت است که رقص زن برای زن در کنار آن اهمیتی ندارد؟

ج. چنان‌که می‌دانیم گناهان در اسلام و بلکه برحسب هر نظر مستقیم در یک درجه نیستند و به کوچک و بزرگ و صغیره و کبیره تقسیم می‌شوند. و واجبات هم در اهمیت با هم تفاوت دارند، مثلاً نسبت به پدر و مادر، ضرب و زدن آنها گناهش از فحش و ناسزاگویی به آنها بیشتر است، و گناه اُفّ گفتن و اظهار انزجار از آنها از گناه فحش و دشنام کمتر است. یا در مورد برادر یا خواهر مؤمن اهانت و استخفاف و تحقیر او حرام و گناه است، اما از دشنام دادن و تهمت زدن به او گناهش کمتر است، و گناه دشنام از زدن و جراحت بدنی کوچک‌تر است، و گناه کشتن او از همه این گناهان بزرگتر است. همچنین تجاوز به مال، گناهش از تجاوز به ناموس کوچکتر است و خلاصه هم واجبات و فرائض و هم محرمات و گناهان از حیث اهمیت تفاوت دارند.

و برحسب این درجه‌بندی نمی‌توان گناهان کوچکتر را مجاز شمرده و بی‌اهمیت دانست، انسان آگاه از همه گناهان باید بپرهیزد، و به گفته بعضی باید مانند کسی بود که راهی را که در آن خار و خاشاک است طی نمی‌کند، و از هر خار کوچک و بزرگ پرهیز می‌کند.

چنان‌که در ضررهای دنیوی و جسمی و مالی از هر ضرر و زیان کوچک و بزرگ پرهیز می‌کنیم، در راه دینداری و در راه خودسازی و کمالات معنوی که اساس شرف و اعتبار انسان است نیز باید از هر ضرر کوچک و بزرگ و هر کاری که به حیات معنوی و روحانی انسان لطمه وارد می‌نماید پرهیز کنیم. علاوه‌بر این گناهان صغیره هم اگر تکرار شوند سبب هلاکت روح و سقوط می‌شوند.

ان‌شاءالله تعالی سعی کنید که همه تعالیم سعادت‌بخش دینی را در زندگانی و برنامه امور خود به‌کار بندید که خیر دنیا و آخرت با به‌کار بستن این تعالیم عالی‌ه فراهم می‌شود. و مخصوصاً در امر حجاب هم که به اهمیت آن اشاره کرده‌اید اهتمام لازم مبذول دارید. خداوند شما را ثابت قدم و پایدار قرار دهد.

حکمت حرمت پوشیدن صورت برای زنان در حال احرام

س ۳. در احکام حج می‌خوانیم که برای زن محرم، پوشیدن صورت یا قسمتی از صورت با نقاب یا چیز دیگر حرام است ولی در غیر ایام حج برای زن، احتیاط واجب است که صورت و دو دست را از نامحرم بپوشاند، حکمت این چیست؟ می‌دانیم که این حکم الهی است ولی آیا در این باره حدیثی داریم که حکمت یا هدف آن را بیان کرده باشد؟

ج. برنامه‌های حج برنامه‌هایی استثنایی و حاوی اسرار و اموری است که همه،

شخص را به حساب تسلیم احکام الهی و قبول بی غل و غش قلبی هدایت می‌نماید. بعضی اعمال است که در حال عادی محبوب و مستحب است ولی برای محرم حرام است شخص مؤمن هر دو را حکم خدا می‌داند و همان‌طور که در روایات اسلامی است پایه تسلیم مؤمن باید چنان محکم باشد که اگر مثلاً نصف یک دانه سیب که حرام فرموده باشند و نصف دیگر را حلال می‌پذیرد ﴿وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱.

پیرامون موسیقی

ج. نامه استفساریه آن جامعه گرامی واصل شد. توجه آن عزیزان به تحقیق در مسائل مذهبی مورد کمال تقدیر و تشکر است. امید است از توفیقات الهی برخوردار و انوار معرفت و علم همواره در آن قلوب صافیه در لمعان و ازدیاد باشد جواباً اشعار می‌دارد:

موسیقی، همیشه و در همه ادوار و اعصار در بین مترفین از مسلمانان و پادشاهان و به اصطلاح خلفا و قشرهای مرفه از این طراز و اهل ملاحی و مناهی جایگاه ویژه داشته و خوانندگان و نوازندگان مورد تشویق و ترغیب آنها بوده و هستند و در بین غیرمسلمانان مثل بسیاری از محرمات دیگر از قبیل بیگاری و قمار و رقص و کفر و شرک جایگاه تقریباً همگانی داشته است.

بنی‌امیه و بنی‌عباس نسبت به آن، کمال رغبت را نشان می‌دادند و موسیقی‌دانان معروف و خوانندگان و کنیزان خواننده و نوازنده حتی در امور سیاسی و مملکتی هم دخالت می‌کردند و یکی از نقاط ضعف مهم و مطاعن آنها همین اشتغالشان به لهو و لعب و طرب و موسیقی بوده درحالی‌که در بین

۱. احزاب، ۵۶.

فصل هشتم / فلسفه احکام.....۳۴۱

مسلمانان کسانی بوده‌اند که از شدت گرفتاری، به یک قرص نان نیازمند بودند، بخشیدن هدایا و جوایز از بیت‌المال مسلمین به نوازندگان و...، معروف و مشهور است. مسلمانان تاریخ اسلام همیشه به این اعمال زشت آنها اعتراض داشتند.

فرقی که عصر ما با اعصار گذشته دارد ارتباطاتی است که مردم دنیا را به هم نزدیک کرده است در گذشته جامعه مسلمان از جوامع کفار جدا بود و اگرچه معلوم بود که آنچه در اسلام حرام است مثل شراب و قمار و موسیقی و ارتباطات نامشروع مرد و زن بیگانه در جوامع دیگر از ادوات بلکه جزء هویت آنها است اما این معاصی در دسترس اهل معصیت و افراد شهوتران و عیاش و هرزه از مسلمان‌ها نبود یا اگر بود دسترسی به آنها برای همه فراهم نبود در عصر ما وسایل معصیت به آسانی در دسترس همه قرار گرفته و هر کسی می‌تواند مرتکب این محرمات شود.

در گذشته بسیاری خودبه‌خود و ناخواسته از این معاصی دور بودند و اگر گزینه‌های حیوانی آنها هم کمال علاقه را به هرزگی‌های مختلف داشت در جامعه اسلامی به آن دسترسی نداشتند ولی در عصر حاضر خودداری از مناهمی و ملامتی فقط با قوت ایمان و تقوا و جهاد با نفس حاصل می‌شود و مؤمنین واقعی که کم هم نیستند و در حال حاضر هم در اکثریت می‌باشند فقط به حکم تحریم الهی این معاصی را که تا پشت گوش آنها و در داخل خانه آنها آمده است ترک می‌نمایند.

ولی نظر اسلام در محرماتی که به آن شناخته شده است بر کسی پوشیده نبوده است. مسلمان‌ها به این احکام، اسلام آورده و تسلیم بوده‌اند. ساختن آلات طرب مثل آلات قمار، مثل ساختن شراب و خرید و فروش آنها را همه حرام

می دانستند و عملاً ممنوع و از کسب‌های حرام بوده، آلات موسیقی را می شکستند و نواختن و یاد دادن و یاد گرفتن آنها هرگز علنی و آزاد نبود و اگر کسانی یاد داده یا یاد می گرفتند پنهانی و سری بود، مردم از معاشرت با آنها از خوردن غذای آنها و گرفتن هدیه از آنها اجتناب می کردند.

حرمت این آلات و غنا در مسلمان‌ها مثل حجاب بانوان، مثل حرمت شراب و حرمت بت پرستی و حرمت برگزاری مراسم مسیحی‌ها همه مسلم بود و به اصطلاح آن زمان‌ها گرایش به کفر تشبیه به کفار و به اصطلاح زمان ما غرب‌گرایی بود.

لذت روحی که از موسیقی به انسان دست می دهد همانند و در ردیف لذت سایر مواد مخدر، شهوانی و غیرعقلانی است. حکایات عجیب و غریب از تأثیر این لذت در تاریخ از معتادین به موسیقی نقل شده است که از آنها فهمیده می شود لذت آن تا چه حد حیوانی و هوش و عقل زداست که حیا و شرف و غیرت برای شخص معتاد باقی نمی گذارد. ضرر و تأثیر آن بر اعصاب نیز بر حسب گواهی اهل اطلاع ثابت است. هرچه احساسات جوانی و غرایز حیوانی در انسان قوی تر باشد میل به موسیقی، میل به اختلاط با جنس مخالف، میل به مواد مخدر و... بیشتر است و این امور و کارها و عیاشی‌ها و هرزگی‌ها مثل دیدن فیلم‌های سکس و حکایات شاهدبازان و شعرا، وصف و مدح خوبرویان و عشق به آنها و وجد و سماع صوفیان همه این غرائز و لذایذ را تحریک و تقویت می نماید و گرفتار آنها را گرفتارتر می سازد و همه لهو و بازدارنده از یاد خداوند متعال است و چیزی که در آن نیست عرفان حقیقی است.

پس از این توضیحات که به عنوان اشاره است و تفصیل آن طولانی است و علمای اخلاق و روانشناسان و شاعرانی مثل سعدی باید آن را بسط و شرح بدهند، عرض می‌شود: ما در ترک محرمات و انجام واجبات خود را تابع امر و نهی الهی می‌دانیم و به تسلیم کامل در برابر خداوند عالم حکیم خود را می‌سازیم و فکر و روح خود را رشد و تعالی می‌دهیم و حتی اگر هیچ حرفی از ضرر موسیقی یا فایده ترک آن نشنیده باشیم موسیقی و محرمات دیگر را ترک می‌کنیم.

صدها میلیون مسلمان هستند که شاید پیرامون ضرر بسیاری از مناهی اطلاعات کافی نداشته باشند ولی ایمان و تسلیم آنها آنان را از ارتکاب گناهان باز می‌دارد و چه بسیار افرادی که ضرر بسیاری از معاصی و مناهی و ملامتی را می‌دانند و حتی پیرامون مفسد آن سخنرانی می‌نمایند اما در مقابل عمل از خودداری و نزدیک نشدن به این آفات عاجز و ناتوانند. شخص مؤمن خدا را به تمام مصالح و مفسد امور، عالم می‌داند و این چون و چراها را در احکام خدا نمی‌آورد.

با این توضیحات جواب مسائل به شرح زیر بیان می‌شود:

مجاز بودن موسیقی با تصمیم اشخاص

س ۴. آیا هرکس می‌تواند در مورد مجاز بودن یک موسیقی برای خودش

تصمیم بگیرد؟

ج. مجاز بودن یا نبودن، حکم خدا است و از پیش خود کسی نمی‌تواند مجاز

و غیر مجاز و حلال یا حرام بگوید.

جواز و عدم جواز موسیقی به تناسب افراد مختلف

س ۵. آیا یک نوع موسیقی و یا به طور خاص یک ترانه می تواند برای یک نفر مجاز و برای دیگری غیر مجاز باشد؟
ج. تماماً جایز نیستند.

میزان اعتبار نظر وزارت ارشاد درباره موسیقی ها

س ۶. آیا حکم وزارت ارشاد در مورد مجوز دادن به آلبوم ها حجیت دارد؟
ج. نظر وزارت ارشاد اعتبار شرعی ندارد و در موارد متعدد مخالف صریح احکام الله بوده است.

موسیقی های پخش شده از رادیو و تلویزیون

س ۷. آیا موسیقی هایی که از رادیو و تلویزیون پخش می شوند تماماً جایزند؟
ج. تماماً جایز نیستند.

موسیقی هایی که وزارت ارشاد در مورد آن نظر نداده

س ۸. در مورد موسیقی هایی که وزارت ارشاد در مورد آن نظر نمی دهد حکم چیست؟
ج. گفته شد که نظر وزارت ارشاد معتبر نیست.

تأثیر کم یا زیاد گوش دادن موسیقی در مجاز بودن آن

س ۹. آیا کم یا زیاد گوش دادن موسیقی در مجاز بودن آن مؤثر است؟
ج. کم آن هم حرام است و مجاز نیست مثل کم شراب و قمار.

استفاده از آهنگ‌های خوانندگان توسط مداحان

س ۱۰. برخی از مداحان در مدح ائمه اطهار علیهم‌السلام به خصوص مصیبت‌خوانی برای حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام از همان آهنگ‌هایی استفاده می‌کنند که خوانندگان در آلبوم‌های خود استفاده کرده‌اند (یعنی فقط شعر آن را تغییر می‌دهند) که ظاهراً بسیار تأثیرگذار بوده، و باعث جذب بیشتر جوانان به این شده است حکم آن چیست؟

ج. اگر آواز غنا باشد هر مضمون داشته باشد اگرچه مناجات و دعا باشد حرام است.

هم‌خوانی یا تک‌خوانی زن‌ها

س ۱۱. این روزها در قالب‌های مختلف به صورت هم‌خوانی و یا بعضاً تک‌خوانی از صدای زن در آلبوم‌ها استفاده می‌شود. با توجه به اینکه این آلبوم‌ها بعضاً مورد تأیید وزارت ارشاد نیز می‌باشند لطفاً نظر خود را راجع به شنیدن صدای زن (تک‌خوانی و هم‌خوانی) اعلام فرمایید.

ج. اگر خواننده ناشناخته باشد و موجب تحریک و تهییج شهوانی نباشد و غنا هم نباشد حرمت آن معلوم نیست و تأیید و عدم تأیید وزارت ارشاد معتبر نیست.

یاد گرفتن و آموزش موسیقی

س ۱۲. امروزه شاهد گسترش روزافزون کلاس‌های موسیقی در سطح کشور هستیم. به غیر از مراکز خصوصی آموزش موسیقی بعضاً مراکز دولتی نیز به تشکیل این‌گونه کلاس‌ها مبادرت می‌ورزند، که بعید نیست از

بودجه بیت‌المال نیز در این راه استفاده شود. لطفاً نظر خود را در مورد آموزش موسیقی در حالت کلی و همچنین در حالت مذکور اعلام فرمایید.

ج. آموختن و یاد دادن و یاد گرفتن موسیقی و تأسیس مراکز تعلیم آن به عنوان مدرسه یا هر عنوان دیگر از طرف دولت یا اشخاص حرام است و صرف بیت‌المال در آن مجاز نیست و حقوق معلمان و کارکنان این مدارس حرام است. در پایان از خداوند متعال برای آن ارجمندان گرامی توفیق و تسدید مسئلت نموده، امید است با طی درجات علمی و نیل به مقامات بلند برای اسلام و مسلمین عزت‌آفرین بوده حضرت بقیةالله مولانا المهدی - ارواح العالمین له الفداء - از شما راضی و خشنود باشند.

علت حرام بودن موسیقی

س ۱۳. چرا شما موسیقی را حرام می‌دانید؟

ج. موسیقی به معنای استفاده از آلات طرب به انواع بسیاری که در بین اقوام و جوامع دارد و آوازخوانی به نوع غنا که خوانندگی طرب‌انگیز و لهوآمیز و مناسب با مجالس لهو است، همه در اسلام حرام است و در بین مسلمانان متعهد در طول قرون و اعصار مذموم و متروک بوده و هست. ساختن و خرید آلات آن در بسیاری از جوامع دیگر مثل بعض محرمات و معاصی دیگر مانند شرب خمر و قمار، متداول و متعارف و شایع بوده و هست. چنان نیست که در عصر ما شیوع پیدا کرده باشد. فروش و نگهداری این آلات و ساختن و نواختن و یاددادن و یادگرفتن آنها نیز حرام است.

همیشه در بین غیرمسلمین شایع بوده است و نوازندگان و خوانندگان

معروف بوده‌اند امروز با ارتباطاتی که مردم دنیا با هم پیدا کرده و دنیا مثل یک شهر شده است مسلمان باید استقلال اسلامی و قداست و هویت خود را حفظ کند و در عادات سوء کفار و معاصی و ملامتی که در آنها رایج است غرق نشود.

عمده ضرر موسیقی و غنا موضوع از خود بی خود شدن و بازسازی آن از یاد خدا و آثار تخریبی آن است که حتی گاه بعضی چنان از خود بی خود شده‌اند که در حضور مردم به زشت‌ترین کارها دست یازیده‌اند.

راجع به آثار مخرب آن رساله‌ها و کتاب‌ها نوشته شده است و اگر کسی به آن میل داشته باشد، باید بداند میل عقلایی نیست، میل حیوانی و شهوانی و علاقه به ملامتی است و اگر هم برای آن فایده‌ای بگویند به فرض صحت در برابر ضررهای آن برای فرد و جامعه قابل ذکر نیست.

خدا در قرآن درباره شراب و قمار به آنهایی که برای آنها منافی می‌گفتند می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمْ﴾؛^۱ گناه شراب و قمار و ضررهای آن از فایده و منفعت آنها بیشتر است.

به هر حال شخص مسلمان باید به احکام خدا از حلال و حرام و واجبات تسلیم باشد از حرام خدا پرهیز نماید و به واجبات عمل کند تا سعادت‌مند شود. البته در بعضی موارد باید با نفس اماره مقاومت کرد و به شدت با آن روبرو شد و از اینکه نفس و شیطان بر انسان مسلط شوند برحذر بود. جهاد اکبر با نفس، جهاد با همین غرائز حیوانی با میل به موسیقی، میل به مواد مخدر، میل به

هوسرانی و چشم‌چرانی، میل به برتری و برتری‌جویی است جهاد با تکبر، با حسد، با تنبلی و سستی و رفاه‌طلبی و خودکامگی و... است.

موسیقی، غنا، قمار، شراب، شهوات غیرمشروع، مراکز فساد و فرهنگ‌سراها و جشنواره‌ها همه وسایل اغفال بشر و هلاکت حقیقی او و بازدارنده او از نیل به مقامات بلند انسانی است.

مخصوصاً نوجوانان و جوانان عزیز باید در مقابل هجوم این امور مقاومت کنند و بر آنها حاکم و پیروز شوند در روایات است: «رُبَّ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ أَوْرَثَتْ حُزْنَ طَوِيلًا»^۱. بسا یک هوسرانی کوتاه‌مدت که حزن، اندوه، گرفتاری و پشیمانی طولانی را در پی دارد.

باید فراموش نکنیم که ما انسان‌ها و افراد بشر مانند بیمار یا کسی که برنامه تندرستی و بهداشتی از پزشک متخصص بهداشت جسم و روان می‌گیرد می‌باشیم، نباید انتظار داشته باشیم که هرچه ما به آن میل داریم یا آن را دوست نداریم به ما آن را دستور دهند. باید به نسخه عمل کرد و چه نسخه‌ای کامل‌تر و جامع‌تر از قرآن مجید و تعالیم حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه طاهرين عليهم السلام، است. خداوند متعال همه ما را قدردان این نعمت بزرگ هدایت قرار دهد.

و در پایان، برای تذکر، ترجمه یکی از روایات شریفه که در مذمت غنا و آلات موسیقی و لزوم پرهیز از آنها روایت شده نگاشته می‌شود:

در کتاب شریف کافی که یازده قرن بیشتر است مورد مراجعه و استناد علما و محققان بوده و هست در باب غنا ۲۵ حدیث روایت شده است از جمله روایتی

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۲۱، باب ۵۸.

است که از شیخ جلیل‌القدر علی بن ابراهیم صاحب تفسیر معروف از هارون بن مسلم از ثقات و او از مسعدة بن زیاد که او هم از ثقات و صاحب کتاب است روایت نموده است:^۱

(به این شرح) مسعدة گفت در خدمت حضرت ابی‌عبدالله (حضرت صادق علیه السلام) مشرف بودم. مردی به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد! گاهی به مستراح می‌روم و مرا همسایگانی است که کنیزانشان آواز غنایی می‌خوانند و تار می‌زنند و من بسا نشستتم را برای شنیدن از آنها طول می‌دهم. حضرت فرمودند: نکن. مرد عرض کرد: به خدا سوگند من نزد آنها نمی‌روم فقط شنیدنی است که به گوشم می‌شنوم. حضرت فرمود: از خدا بترس یا حذر کن مگر نشنیده‌ای از خدا که می‌فرماید: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۲؛ یعنی گوش و چشم و دل همه مسئول‌اند. عرض کرد: بلی به خدا سوگند مثل اینکه من این آیه از کتاب خدا را از عجم و عربی نشنیده بودم ناچار من دیگر به این کار ان‌شاءالله برنمی‌گردم و از خدا طلب مغفرت و آمرزش می‌نمایم. سپس حضرت به او فرمودند: برخیز و غسل کن و از خدا هرچه برای تو جلو آمد سؤال کن و طلب مغفرت و آمرزش نما؛ زیرا تو بر گناه بزرگی مداومت داشته‌ای و چقدر حال تو بد بود اگر بر این حالت می‌مردی، خدا را حمد کن و از او توبه بخواه از هر کاری که خدا آن را کراهت دارد زیرا خدا کراهت ندارد مگر کار زشت و قبیح را، و کار قبیح را رها کن برای اهل آن که برای هر کاری اهلی است.

امید است همین روایت گویا و رسا باشد که هست. والحمد لله.

۱. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۳۲.

۲. اسراء، ۳۶.

خواندن نماز به فارسی

س ۱۴. آیا می‌توان نماز را به فارسی (معنی نماز) خواند؟ اگر خیر دلایل ضرورت به عربی خواندن نماز را بفرمایید. (پاسخ را برای ارائه به یکی از دانشجویانم فوری نیاز دارم).

ج. در الفاظ عربی نکات ادبی و مضمونی وجود دارد که به فارسی ادا نمی‌شود اگر هم ادا شود همه نمی‌توانند، علاوه بر اینکه این الفاظ آنچه که قرآن است وحی الهی است و نکات و جهاتی که در آن منظور است در چنان حد کمالی است که بشر نمی‌تواند - کما هو حقّه - آن را به لغت دیگر و بلکه به لغت عربی و لفظ دیگر ادا کند. اذکار دیگر نماز هم همه مأثور و از اهل بیت وحی علیهم‌السلام رسیده است.

مضافاً بر اینکه این تعهد به خصوص این الفاظ موجب اتحاد شکل و حفظ اساس می‌شود و ترجمه آن به زبان‌های مختلف به مرور زمان به خصوص که هرکس خودش ترجمه را بگوید موجب اختلاف در اصل مضمون می‌شود و معایب زیاد دارد و خلاصه برای حفظ این جهت و دفع آن معایب باید قرائت و اذکار واجب به عربی باشد.

مضافاً بر اینکه تکلیف و وظیفه این چنین مقرر شده و باید طبق تعلیمات عمل نمود.

حکمت پرداخت دیه

س ۱۵.

ج. این مسأله به این نحو که مطرح شده به یک مسأله کلامی شبیه‌تر است تا به یک مسأله فقهی. از نظر فقه و ادله فقهیه حکم همان است که واقع شده است.

و اما از لحاظ جواب به این سؤال ممکن است گفته شود احکام دیات حکمت‌های متعدد دارد که در بعض موارد همه این حکمت‌ها وجود دارد و در بعض موارد بعض آنها ملاحظه شده است.

از جمله این حکمت‌ها جبران خسارت، بازداری از ارتکاب جرم و تأدیب مجرم است که هر کدام از این فایده‌ها بر دیه مرتب باشد تشریح حکم دیه برای همان باشد که موجه و لازم است ولی تأمین همه این حکمت‌ها در هر مورد فراهم نیست. اگر دیه در موردی یا مواردی جبران خسارت ننماید یا بیشتر از خسارت وارده باشد حکمت بازداری و تأدیب محفوظ است.

اصولاً در مثل این مقررات و قوانین نمی‌توان موارد را به حسب خصوصیتی که دارند در نظر گرفت و برای هر کدام دیه خاصی معین نمود یا از اساس آن را موردی قرار داد مثل اینکه دیه یک صنعتگر ماهری را که هر روز صدها برابر دیه‌اش مزد می‌گیرد صدها برابر دیه یک فرد عادی قرار داد یا دیه انگشت یک نفر خطاط را که برای هر کلمه‌ای که می‌نویسد، مبالغه‌ی زیاد دریافت می‌کند اضعاف مضاعف دیه یک نفر کارگر که با انگشتش کار نمی‌کند، ولی با دستش کارهای گران‌بها انجام می‌دهد قرار داد. به این گونه اگر وضع دیه و خسارت شود همه به هم ریخته می‌شود و خلاصه معیار شخص است نه شخصیت.

فلسفه تفاوت در حقوق زن و مرد و تفاوت مسلمان و غیرمسلمان

س ۱۶. بالاخره عمری از ما گذشت و نفهمیدیم چرا دیه زن نصف مرد است؟ عمری از ما گذشت و نفهمیدیم چرا شهادت زن نصف مرد است؟ عمری از ما گذشت و نفهمیدیم چرا ارث زن از شوهرش که با او عمری

زندگی کرده و جوانی‌اش را به پای او ریخته کمتر از بچه‌هایش است؟
عمری از ما گذشت و نفهمیدیم اگر عدالت و برابری هست، پس چرا دیه اهل
کتاب نصف دیه مسلمان است؟ عمری از ما گذشت و خیلی چیزها را
نفهمیدیم. امیدوارم شما به ما جواب این چراها را بدهید.

ج. ای کاش در این عمری که بر ما گذشت همین چند چیز را نفهمیده بودیم!
ای کاش نفهمیده‌ها و مجهول‌مانده‌ها معدود بود و شماره داشت و می‌توانستیم
یک میلیون و هزار میلیون و هزارها میلیارد را بشماریم و بگوییم عمری از ما
گذشت و برای هزار میلیارد و هزارها میلیارد سؤال، جواب نیافتیم؛ یعنی همه را
شناختیم و این مقدار ناشناخته ماند.

می‌دانید که اگر می‌توانستیم ناشناخته‌ها و مجهولاتمان را در یک شماره هر
چقدر بزرگ باشد و مثلاً عدد یک که در مقابل آن صد هزار صفر گذاشته باشیم -
تحت حساب و رقم درمی‌آوریم، در علم و دانش در چه مرتبه‌ای بودیم؟
یقیناً در هر مرتبه‌ای بودیم ارسطوها و فارابی‌ها و ابن‌سیناها و صد‌ها از این
اشخاص در برابر دانایی‌های ما سر تعظیم فرود می‌آوردند.

اصلاً شما می‌توانید از میان تمام حکیمان و دانشمندان و ریاضی‌دانان کسی را
معرفی کنید که بتواند مجهولات خود را به شمار آورد؟ آنچه شمردنی است و در
شمار می‌آید معلومات و دانسته‌ها است.

بنابراین چرا فقط از غصه نامعلوم ماندن این چند چیز رنج می‌برید؟ عالم
تشریح و تکوین در هر بخش بسیار کوچکش از این چراها بسیار و بی‌شمار دارد.
هر جزئی از عالم تکوین و هر فردی از انسان، خود عالمی است که با آنکه به

کلی ناشناخته نیست و ناشناخته نمانده است اما باز هم ناشناخته است و چراها در برابر آن همچنان اسباب تحیر ارباب عقول کبیره است و می پرسند و کاوشگری می نمایند و می فهمند که در هر موضوع هم هرچه را بفهمند و کشف کنند همه اسرار آن نیست و درعین حال پرسش را ادامه می دهند و چراهایی را که حاکی از غرور جاهلانه است بر زبان نمی آورند و می دانند که هرچه در عالم تشریح و تکوین به صورت و برنامه ای که هست باید به همان صورت باشد، اگر غیر از این باشد غلط است.

انگشت اشاره باید از انگشت میانی کوچکتر باشد اگر مساوی آنها باشد غلط می شود، درخت توت با همه بزرگی اش میوه اش باید کوچک باشد و بوته هندوانه با همه ضعف و سستی و کوچکی اش میوه اش چند کیلو می شود، در عالم تشریح قوانین و تعالیم اخلاقی و قضایی و اجتماعی و نظامی و... همان باید باشد که هست.

دیه زن باید نصف دیه مرد باشد و اهل ذمه همان دیه ای را که مقرر شده است باید داشته باشند و دختر باید نصف پسر ارث ببرد و زن باید گاه چهار یک و گاه هشت یک ارث ببرد، اگر بیشتر یا کمتر باشد غلط است. شخصی که چرا می گوید اگر همه را فهمیده باشد نمی تواند چرا بگوید تا چه رسد به اینکه هیچ کجا را نفهمیده باشد.

مع ذلک به این پرسش ها هم جواب هایی داده اند اگرچه نمی توان آنها را پاسخ اصلی و تمام حکمت و فلسفه حکم گفت. جواب از این سؤالات در حدی که برای ما ممکن است نیاز به دین شناسی و اسلام شناسی و شناخت مقاصد اسلامی در ارتباط با روح و جسم و تمام شئون این انسان دارد.

اجمالاً در این احکام، مصالح دنیوی و اخروی انسان منظور است و فرهنگ جامع و کامل اسلام در حیات فردی و اجتماعی و سیاسی و روحی و جسمی و مادی و معنوی را باید در نظر گرفت تا بتوان در این مقوله‌ها اظهار نظر نمود.

سؤالاتی پیرامون سن بلوغ

س ۱۷. الف. با توجه به اینکه بلوغ، مرحله‌ای از زندگی است که فعل و ترک فعل شخص آثار حقوقی دارد و هرگونه عمل حقوقی مانند: بیع، نکاح و... دارای اثر مخصوص خود می‌باشد و فقهای عظام عموماً عقد ازدواج قبل از بلوغ را با رعایت مصلحت مولی علیه و با اجازه ولی صحیح می‌دانند، و با توجه به اینکه حق فسخ عقد نکاح برای دختر بعد از بلوغ در نظر گرفته نشده است و در زندگی پیچیده امروز چنین عقدهایی توالی فاسدی دارند، آیا حکومت اسلامی می‌تواند این ازدواج‌ها را ممنوع اعلام نماید؟

ب. دین مبین اسلام برای پسران سن بلوغ را ۱۵ سال قمری و برای دختران ۹ سال قمری تمام معین نموده است و از طرفی نظر فقهای عظام این است که بعد از فرا رسیدن سن بلوغ نمی‌توان کسی را به عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود مگر اینکه عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد. حال سؤال این است که آیا مراد از بلوغ، همان بلوغ طبیعی (آمادگی جسمی برای عمل زناشویی و حاملگی) است یا بلوغ عقلی و رشد عقلانی؟

ج. آیا می‌توان بین بلوغ در تکالیف فردی (عبادیات) و بلوغ در روابط اجتماعی از قبیل اعمال حقوقی و... تفاوت قائل شد؟

د. اگر بلوغ به معنای اهلیت کامل در تصرفات و امور مالی و حقوقی

باشد، چرا با توجه به گزارش‌های پزشکی و روانی و تأیید متخصصان، سن ۱۵ و ۹ سالگی سنی نیست که پسر و دختر را دارای اهلیت کامل در تصرفات مالی و حقوقی دانست؟

هـ آیا دولت اسلامی می‌تواند بین سن عبادات و معاملات تفاوت قرار دهد و سن خاصی را برای رشد اعلام کند تا اعمال حقوقی بر اساس آن انجام شود؟

ج. احکام شرعیه مورد این‌گونه مداخلات قرار نمی‌گیرند و در ولایت پدر یا جد پدری مصلحت موکلی علیه ملحوظ است و استقلال جنسی نسبت به نفس و مال خود با بلوغ جسمی و عقلی که همان رشد و تمییز منفعت از ضرر است حاصل می‌شود و هیچ‌یک از این دو بلوغ بدون دیگری موجب نفوذ تصرفات نمی‌شود و اختصاص سن بلوغ جسمی به عبادت و تعیین سن خاص از پیش خود برای معاملات جایز نیست. والله العالم.

علت حرمت ازدواج زن مسلمان با مرد غیرمسلمان

س ۱۸. چرا یک زن مسلمان نمی‌تواند با مردی غیرمسلمان ازدواج نماید؟

ج. در فرض سؤال ازدواج بانوی مسلمان با مرد کافر موجب می‌شود که در مواردی که شوهر بر زن اختیاراتی دارد بر او مسلط و صاحب اختیار باشد و قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۱ برحسب این آیه شریفه مؤمن چه مرد باشد چه زن، تحت حکم و فرمان کافر قرار نمی‌گیرد و علاوه بر اینکه مرد کافر کفو زن مسلمان نیست.

۱. نساء، ۱۴۱.

در خصوص مشرک قرآن کریم صراحت بر نهی دارد و از حکمت‌های این حکم عالی همین محافظت بر ایمان زن و جلوگیری از استضعاف او به وسیله کافر است. والله العالم.

علت تحریم مشروبات الکلی

س ۱۹. علت تحریم مشروبات الکلی را بفرمایید.

ج. احکام شرع تابع ادله است و از حکمت‌های تحریم مشروبات این است که عقل را زایل می‌کند و در ضررها و زیان‌های جسمی و روانی و اجتماعی آن رساله‌ها و کتاب‌های بسیار نوشته شده است. والله العالم.

علت حجاب داشتن خانم‌ها

س ۲۰. چرا خانم‌ها باید حجاب داشته باشند؟ اگر می‌شود مفصل

توضیح بدهید.

ج. دلیلش قرآن کریم و روایات شریفه و اجماع علمای اسلام است و برای تفصیل مطلب و مصالح مهم حجاب و مفاسد و خطرات بی‌حجابی باید به کتب تفسیر و روایی و فقهی و کتاب‌هایی که در ارتباط با حکمت‌های حجاب و اثر آن در سلامت و صلاح جامعه نوشته شده است مراجعه نمایید. والله العالم.

دوچرخه‌سواری بانوان

س ۲۱. چرا خانم‌ها نمی‌توانند سوار دوچرخه و زین اسب و... شوند؟ اگر

حدیثی در این باره هست ذکر کنید.

ج. هر چیزی که موجب تهییج قوای شهوی غیرزوج باشد و نیز هر چیزی که

مفسده‌ای بر آن مرتب شود حرام است و لازم نیست برای هر چیزی روایت خاصی داشته باشیم بسیاری از فروع مندرج در قواعد کلی است و حکمش از آن استفاده می‌شود. والله العالم.

فلسفه تفاوت بین روزه واجب و مستحبی در باقی ماندن بر جنابت

س ۲۲. لطفاً بفرمایید چرا در روزه واجب ماه رمضان و یا قضای آن نمی‌توان باقی بر جنابت ماند و اگر کسی ماند و غسل و یا تیمم ننمود روزه‌اش باطل است ولی در روزه مستحبی اگر کسی باقی بر جنابت ماند روزه‌اش باطل نیست مگر نه اینکه هر دو روزه می‌باشند؟ لطفاً فلسفه این موضوع را بفرمایید.

ج. احکام شرعی بر اساس حفظ یا جلب بعض مصالح یا دفع یا رفع بعض مفسد است هرچند بیشتر مصالح و مفسد بر ما مخفی باشند مخصوصاً در مورد عبادات؛ آنچه که روح عبادت است تعبد و پرستش و قبول و تسلیم اوامر خداوند متعال است که این حال هرچه بدون نظر به مصالح دیگر عمل باشد خالص‌تر و مقدس‌تر است، لذا در این برنامه‌های عبادی بنده مخلص فقط توجهش به اطاعت امر است خواه روزه واجب باشد خواه مستحب، یا نماز مثلاً دورکعتی باشد یا سه‌رکعتی یا چهاررکعتی که با این تفاوت‌ها انجام دادن و اطاعت کردن، تسلیم عبد ظاهرتر است و این سرّ بسیار بزرگ و بااهمیتی است که اهل معرفت و بصیرت در تحصیل آن اهتمام می‌نمایند.

معذک در مورد سؤال، تفاوت بین روزه واجب و مستحب این است که آن حال طهارت کمالش در روزه واجب مراعات می‌شود و در روزه مستحب که اهمیت روزه واجب را ندارد رعایت این جهت لازم نیست. والله العالم.

فصل نهم

صوفیه و فرق باطلہ



عقاید شیخیه

س ۱. پیرامون شیخیه و برخی عقاید باطل آنها توضیح دهید؟

ج. نامه جنابعالی در وقتی رسید که مجال اطاله کلام را ندارم اجمالاً برای اینکه به طور استعجال و اجمال پاسخ سؤالات را عرض کرده باشم به مقداری که توفیق مساعدت نماید اکتفا می‌نمایم.

اولاً واقع و حقیقت این است که تعجب کردم که پس از این مدت طولانی که از پیدایش شیخیه و شیخ احمد و سیدکاظم و انشعاباتی که در این گروه پیدا شده و با این همه رساله‌ها و کتاب‌هایی که پیرامون آنها و در ردّ عقاید آنها نوشته شده و بطلان امر آنها مکشوف گردیده است، باز هم شخص فاضلی از صحت و فساد عقاید این فرقه پرسش نماید و از اجماع علما و محدثین بر فساد آرای باطل آنها و بی‌سابقه بودن آن در بین شیعه مطلع نباشد.

مثل عقیده به وجود عالم کامل منحصر به فرد (غیر از وجود مبارک امام حسی موجود در این عالم حضرت حجة بن الحسن العسکری امام دوازدهم علیه السلام) که جمیع علما و فقها موظف باشند از آن عالم منحصر به فرد حکایت و روایت کنند و در برابر او حق اجتهاد و تکلم نداشته باشند.

و ثانیاً بدون اینکه در اینجا بخواهیم به بیان معایب این گروه و زیان‌هایی که افکار و آرای عجیبه و غریبه و در بعض موارد نامفهوم و مضحک آنها برای اسلام و مسلمین داشته بپردازیم و یا در انگیزه‌های سران آنها و کسانی که مستقیم

و یا غیرمستقیم به این فرقه‌تراشی کمک کرده و آن را تشویق نموده‌اند سخن بگوییم و یا فساد عقایدی را که به آنها در مثل معراج و معاد نسبت داده شده که با ضرورت اسلام یا ضرورت تشیع مخالف است مطرح کنیم، یا از عقاید غلوآمیز آنها و اینکه این مؤمن کامل چگونه شد که در خانواده خوانین قجر قرار گرفت سؤال کنیم، یا عقیده‌ای را که به شیخ احمد در انکار حیات حضرت بقیةالله - ارواح العالمین له الفداء - نسبت داده شده که در رساله رشتیه خود (جوامع الکلم، ص ۱۰۳) به فوت آن حضرت - روحی فداه - تصریح نموده است، و در نهایت عدم خلو زمان را از امام معصوم برخلاف نصوص صریحه و عقیده صحیحه شیعه امامیه انکار کرده است به مریدانش که بسا بسیاری از آنها چنین عقیده فاسده را نداشته باشند نسبت دهیم چون هرچه از این مقوله‌ها درباره این فرقه بگوییم تجدید مطلب است و با آنچه بزرگان و اعلام شیعه پیرامون این گروه نوشته و فرموده‌اند به قدر کافی حجت بر آنها که گرایشی به اینها نداشته باشند تمام است مضافاً بر اینکه دور این مسلک رو به زوال و پایان است و امکان اینکه بتوانند در حال یا آینده در اذهان مردم (مگر افراد بسیار ساده و بی‌اطلاع از معارف اصلیه تشیع) زمینه نفوذ داشته باشند بسیار کم یا منتفی است.

علی‌هذا فقط در پاسخ جنابعالی عرض می‌کنیم که بر این ادعای رکن رابع یا مؤمن یا ناطق کامل اگرچه مدعی آن از همه آن نسبت‌ها مبراً باشد و در سایر عقایدش مستقیم و در خط اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام باشد هیچ دلیلی از قرآن کریم و احادیث معتبره وجود ندارد و بدعت مسلم است و مدعی آن مبدع است. راه راست همان است که در عصر غیبت کبری و قبل از آن، علمای بزرگ و

حَمَلَهُ علوم و احادیث امثال کلینی و صدوق و شیخ مفید و شیخ طوسی و محقق و علامه و شهیدین و وحید بهبهانی و بحرالعلوم و کاشف الغطاء و صاحب جواهر و شیخ انصاری و میرزای شیرازی و آیت الله بروجردی رحمته و صدها و هزارها حاملان علوم و معارف اهل بیت طی کرده که بر هر مجتهدی واجب است که به اجتهاد خود عمل نماید و تبعیت و تقلید از اجتهاد هیچ مجتهدی - **وَلَوْ بَلَغَ فِي الْعِلْمِ مَا بَلَغَ** - بر مجتهد دیگر جایز نیست.

و حدیث **بصائر الدرجات** که به آن اشاره فرموده‌اید با صرف نظر از ضعف سند آن و اینکه مثل علامه مجلسی رحمته متن آن را چنین توصیف می‌فرماید: «وَالْخَبَرُ، لَا يَجْلُو مِنْ تَشْوِيهِ، وَالنُّسْخُ الَّتِي عِنْدَنَا كَانَتْ سَقِيمَةً فَأُورِدْنَا كَمَا وَجَدْنَا، وَالْمَقْصُودُ مِنْهُ ظَاهِرٌ لِمَنْ تَأَمَّلَ فِيهِ»^۱؛ هرگز به این ادعای واهی ارتباط ندارد و همان‌طور که علامه مجلسی رحمته فرموده است: با تأمل، مقصود از آن ظاهر می‌شود.

این حدیث که متضمن مضامین عالیه است مربوط به ائمه علیهم السلام و اعدای معروف آنها است و هم ردّ بر کسانی است که مقصود از اسامی فرائض و واجبات را ائمه علیهم السلام و محرمات و معاصی را اعدای آنها دانسته‌اند و خود را مکلف به انجام فرائض و ترک محرمات نمی‌دانستند که بدیهی است این عقیده کفر صریح است و چنان‌که در حدیث می‌فرماید معتقد به این عقیده مشرک به خدا است و شرکش آشکار است و در آن شکی نیست هرچند صاحبان این عقیده باطله خود را از محبان آل محمد علیهم السلام بدانند.

غرض این است که مراد از حدیث، معلوم است و این مسئله معرفت مؤمن

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۹۹.

کامل (غیر از امام وقت که برحسب اخبار کثیره معرفت او واجب است و هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد به مردن جاهلیت مرده است) اصلاً از آن استظهار نمی‌شود.

تا پیدایش این طایفه کسی این تفسیر را برای آن نکرده است و یقیناً شخص مؤلف *بصائر الدرجات* محمد بن حسن صفار قمی رضی الله عنه نیز غیر از این معنای ظاهری که عرض شد از آن استظهار نکرده است و در خیالش هم این فکر مستحدث رکن رابع و مؤمن کامل خطور نکرده است.

مقصود از رجالی که معرفت آنها را آن گروه گمراه کافی از عمل به واجبات و فرائض می‌دانستند ائمه علیهم السلام است و مقصود از رجالی که معرفت آنها را کافی از ترک محرمات می‌گفتند اعدای آنها است که در واقع این فرقه دین را در معرفت اولیای خدا و اعدای خدا (توئی و تبری) خلاصه می‌کردند که امام علیه السلام با آن شدت و تاکید فساد آن را اعلام و معتقد به آن را مشرک خوانده است.

و اما جمله‌ای از این حدیث که بالخصوص به آن اشاره کرده‌اید «وَذَلِكَ الرَّجُلُ هُوَ الْيَقِينُ، وَهُوَ الْإِيْمَانُ، وَهُوَ إِمَامٌ أُمَّتِهِ وَأَهْلُ زَمَانِهِ» حتماً مراد از «رَجُلٌ» در این جمله امام معصوم یعنی شخص حضرت صادق علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام است و ارتباطی به عالم کامل غیر از ائمه علیهم السلام و به خوانین قجر و کریم‌خان و محمدخان و زین‌العابدین‌خان و ابوالقاسم‌خان و خود شیخ احمد و سیدکاظم و... ندارد.

واقعاً خیلی عجیب است که کسی بخواهد با تفسیر مثل این حدیث که مقصود از آن ظاهر و مبین است فرقه‌سازی کند و بر سر راه بندگان خدا برای

اضلال آنها بنشیند درحالی که با هزار تکلف این جمله و کلّ این حدیث قابل تفسیر به رکن رابع و ناطق واحد غیر از ائمه اثنی عشر علیهم السلام نیست و تا زمان استحداث این فرقه اصلاً چنین استنباطی از آن در بین اعظام محدثین مطرح نبوده است.

فقط آنها هستند که معرفتشان واجب است و چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «وَإِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُورَانُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعَرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ»^۱؛ این احادیث مربوط به این بزرگواران است که قرآن درباره آنها می فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾^۲، نه خان قجری یا استاد او سیدکاظم و شیخ احمد و هرکس دیگر.

ابواب ائمه

س ۲. آیا بعد از هر امامی عده‌ای به نام ابواب بوده‌اند؟

ج. جواب این است که اگر سؤال از این باشد که بعد از امام قبل و در عصر امامت امام بعد ابوابی از امام قبل باشند حتماً چنین چیزی نبوده است و قابل قبول نیست زیرا همه موظف بوده‌اند که به امام بعد رجوع نمایند، و اگر مقصود این است که آیا هر یک از ائمه علیهم السلام در عصر امامت خود وکلایی و نوابی داشته‌اند یا نه؟ این سؤال منطقی است و در صورتی که موانعی مثل تقیه وجود نداشته باشد طبعاً تعیین وکلا برای رتق و فتق امور و رسیدگی به حوائج شیعه انجام می گرفته

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲ (ص ۲۱۲)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۵۵.

۲. فاطر، ۳۲.

و افرادی به این سمت معین می‌شدند نظیر افرادی که از طرف حضرت امیر علیه السلام مثل مالک اشتر و ابن عباس و دیگران منصوب می‌شدند و در زمان حضرات امام علی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام و غیبت صغری حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - این برنامه معمول بود که از مشهورترین آنها در عصر غیبت نواب اربعه بوده‌اند که شاید علت شهرت و مقبولیت عامه آنها یا عموم نیابت آنها نسبت به همه بلاد بوده درحالی که شاید در سایرین کسی که گنجایش این وسعت را داشته باشد نبوده است یا اینکه به اعتبار شخصیت ممتاز خودشان بیش از دیگران مرجع امور و مراجعات مردم بوده‌اند و یا اینکه وکالت دیگران نیز به واسطه آنها ابلاغ می‌شده است که به‌رحال ظاهر این است که این چهار نفر حائز مرکز شیعی بوده‌اند که دیگران در حد آنها نبوده و لذا وقتی به علی بن محمد سمری - رضوان الله تعالی علیه - اعلام شد که غیبت تامه واقع شده است، باب سفارت و وکالت خاصه مطلقاً مسدود شد.

اما اینکه امیرالمؤمنین یا سایر ائمه علیهم السلام ابوابی داشته باشند که از آنها در افاضه علوم نیابت داشته باشند و مثل قائم مقام و واسطه منحصر به فرد باشند که بدون توسل به آنها و شناخت آنها کسب علوم و معارف ائمه علیهم السلام ممکن نباشد چنین چیزی سابقه ندارد حتی در زمان غیبت صغری نیز محدثین و علما به کار خود یعنی روایت احادیث و نشر علوم و بیان احکام بدون مراجعه به نواب اشتغال داشتند.

خلاصه، چنین امری سابقه نداشته است که شناختن یک یا چند نفر از اصحاب مدخلیت در کسب علوم از اهل بیت علیهم السلام داشته باشد که حدیث آنها و

گفته آنها در شرعیات تعبداً مثل قول ائمه علیهم السلام حجت باشد آن‌چنان‌که معتقدان به رکن رابع و عالم کامل می‌گویند. البته این مورد تصدیق است که بعضی اصحاب ائمه علیهم السلام، علوم بیشتر و احادیث زیادتر از بعضی دیگر را تحمل کرده‌اند مثل سلمان یا محمد بن مسلم یا زراره اما این بیشتر از این نیست که او حامل احادیث و ناقل علوم بیشتر است و موجب حصر بیان حدیث و ابلاغ احکام و وساطت منحصره او بین امام و امت در علوم شرعیه نمی‌باشد.

و اما سؤال از شغل شاغل نواب اربعه آنچه که بالفعل به نظر می‌رسد این است که شغل شاغل آنها همان تصدی امور نیابت خاصه و مرجعیت عامه بوده است و اگر شغل دیگری داشته‌اند معلوم نیست که بالمباشرة به آن اشتغال داشته‌اند یا به واسطه، و عثمان بن سعید اگرچه ملقب به سمان و زیات است با اینکه از کودکی و چنان‌که به خاطر دارم از سنّ یازده سالگی به خدمت امام افتخار داشته است شغل اصلی او همان خدمت امام علیه السلام بوده است به‌هرحال اگر هر شغلی هم داشته‌اند اشتغال آنها به آن شغل در حدی بوده است که با انجام وظایف نیابت که در آن زمان به ملاحظات متعدد وسیع و گسترده بوده است مزاحمت ننماید.

اعتقاد به وحدت وجود، حلول و اتحاد و...

س ۳. بعد التّحیة والسلام معروض می‌دارد که نظر حضرت‌تعالی در مورد عرفایی که قائل به طریقت و وحدت وجود و موجود و حلول و اتحاد و مهدویت نوعیه و صلح کل و ترک عبادات و اتیان محرّمات می‌باشند

چیست؟ با توجه به اینکه داشتن اینگونه عقاید مستلزم انکار ضروری دین میباشد آیا اینگونه افراد در حکم بقیه کفارند یا خیر؟ و اگر کسی قبلاً در سلک مسلمانها بوده ولی بعدها در اثر ارتباط با این فرقه دارای چنین عقایدی شده باشد و عقایدش را هم برای دیگران اظهار می کند آیا چنین کسی در حکم مرتد است یا خیر؟

ج. عقیده به وحدت وجود که وجود را مثلاً دریا و کل اشیا را مثل امواج آن بداند یا صدور اشیا را از خدا به طور صدور معلول از علت یا نور از شمس و یا حیر و حرف بداند، و حلول و اتحاد و جواز ترک عبادات و جواز فعل محرمات و صلح کل بعض معانی فاسده آن خلاف مذهب حق تشیع اثنی عشری است. بلی اگر افرادی این اصطلاحات را بگویند و حتی اظهار عقیده کنند ولی ملتفت به معنی و لوازم باطله آن نباشند حکم به کفر آنها نمی شود.

معاشرت با فرقه موسوم به اهل حق

س ۴. در شهر ما از زمانهای قدیم گروهی از مردم عقیده دارند که خدا در حضرت علی علیه السلام حلول کرده و به آن ایمان دارند و به علی الهی مشهور هستند و به زبان ترکی نیز گوران می خوانند و به فارسی به بیان خودشان اهل حق گفته می شود. و از این فرقه جماعت در شهر ایلخچی نیز زیاد است و با هم رفت و آمد دارند و هفته ای یک بار در خانقاه جمع می شوند و از کلام کشف الاسرار در جمخانه که یکی از کتابهای آنهاست برای سرسپردگان از آن قرائت می شود و کتاب دیگری که به نام چهل تنان یک بار در ۲۰۰۰ جلد در فروردین ۱۳۴۷ در چاپخانه درخشان به چاپ رسیده است. بعد از چاپ و

توزیع کتاب مذکور عقاید آنها بر مردم آشکار گردید به طوری که به جمع آوری این کتاب اقدام کردند، علایم ظاهری آنها این است که موی سبیل‌هایشان را اصلاً اصلاح نمی‌کنند و موی سبیلشان به دهانشان می‌رود. زمان‌های قدیم به علت آگاهی دادن روحانیت، مردم چندان با اهل این فرقه معاشرت نداشتند و از آنها نه دختری می‌گرفتند و نه دختری می‌دادند و حتی قبرستان آنها جدا از قبرستان مسلمانان بود و مرده‌های خود را در قبرستان مخصوص دفن می‌کردند، ولی بعد از انقلاب اسلامی به خصوص در این چند سال اخیر که صوفی‌گری را تبلیغ می‌کنند به خود جرئت داده و تشکیلاتی کار می‌کنند و عقاید خود را مرموزانه ترویج و اشاعه می‌دهند و از مسلمانان کسانی هستند که آگاهانه و یا ناآگاهانه دختران خود را به پسران این فرقه (علی‌اللهی) می‌دهند و یا از افراد این فرقه فاسد برای مراسمات مسلمانان آشپزی می‌کنند و از این فرقه یک نفر بدون تحقیق، شورای شهر شده است و مردم در این مسائل بلا تکلیف مانده‌اند. لذا با ارسال چند صفحه از کپی کتاب دفتر آفرینش اسرار حقیقت از کتاب چهل تنان و صفحاتی چند از اعتقادات اهل حق از کتاب ایلچی به حضور، استدعا داریم از چگونگی معاشرت مسلمانان با این فرقه باطل و فاسد و همچنین در مورد مشرک بودن آنها و انتخاب همسر و ازدواج با آنها ما را آگاه و به‌طور شفاف حکم شرعی آن را بیان فرمایید.

ج. در فرض سوال فرقه معروفه به اهل حق که نمونه‌ای از عقاید آنها را ارسال داشته‌اید از طریق حق منحرف‌اند و جداً لازم است مؤمنین و مؤمنات

۳۷۰ معارف دین / ج ۲

از معاشرت و اختلاط با آنها اجتناب نمایند و ازدواج با آنها نیز حرام است.
والله العالم.

فرقه اسماعیلیه و اتباع آغاخان

س ۵. درباره آغاخان، فرقه اسماعیلیه و برنامه‌های ایشان و عضویت در انجمن آنها و استخدام در دستگاه آغاخان تفصیلاً حکم الله را مرقوم بفرمایید.
ج. اتباع آغاخان و فرقه اسماعیلیه از دین مبین اسلام منحرف‌اند و قبول خدمت در ادارات آنها و شرکت و حضور در برنامه‌های آنان جایز نیست.
والله العالم.

رفتن به خانقاه و ترویج مرام آنها

س ۶. آیا رفتن به خانقاه جایز است؟ یا هر مکانی که افرادی به نام شاه نعمت‌الله یا ذهبیه و یا خاکساریه یا هر فرقه دیگر به نام فقرا اجتماع می‌کنند و با اسم تبلیغات اسلامی و روضه‌خوانی و یا جشن اعیاد و یا وفیات ائمه اطهار علیهم‌السلام و به نام ذکر فضایل و مناقب به زانوهای خودشان می‌زنند یا به پیشانی خود می‌زنند، از نظر شرعی آیا رفتن در آن مجلس و ترویج مرام آنها جایز است یا خیر؟

ج. رفتن به خانقاه‌ها و حضور در جلسات فرق صوفیه و به اصطلاح خودشان فقرا و شرکت در برنامه‌های آنها که به اسم تبلیغات اسلامی و به اسم برگزاری اعیاد و ایام سوگواری‌های مذهبی و ذکر فضایل حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار علیهم‌السلام و مدایح آن بزرگواران اجرا می‌نمایند، ترویج باطل و ضلال و

اضلال و بدعت است و مؤمنین باید جداً از آن خودداری نمایند و از مجالست و مصاحبت با آنها پرهیز کنند. خداوند متعال آنها را به صراط مستقیم اسلام و مذهب اهل بیت علیهم السلام هدایت و به مؤمنین در استقامت و پایداری در مواضع ایمانی ثبات قدم و مصونیت از لغزش و انحراف عطا فرماید.

تمایل به اعتقادات صوفیانه

س ۷. اینجانب پس از نفوذ و بررسی اوضاع چند خانقاه مشاهده کردم تعدادی از جوانان، ناآگاهانه به این فرقه متمایل شده‌اند (به طوری که مراجع و علما را قبول دارند، اما از نظرات آنها آگاه نیستند) و با عنایت به اینکه اخیراً به دلایلی فعالیت این گروه بسیار گسترده شده و به معرفی ناقص اسلام و تشیع می‌پردازند، خواهشمندم جهت شناخت بیشتر مردم از این فرقه مطالبی از قبیل طهارت آنها، اعتقادات صوفیانه، معاشرت با آنها، دادن نذورات به آنها و غیره را با دست خط مبارک مرقوم بفرمایید.

ج. صوفیه با فرق و انشعابات بسیاری که دارند اگرچه در انحراف در یک سطح نیستند و بسا برخی از آنان خارج از ربنه اسلام شمرده نشوند، در مجموع منحرف‌اند و عقاید خاصه‌ای دارند غیراسلامی. به هر حال معاشرت با آنها و تقویتشان و دادن نذور به آنها و رفتن به خانقاه آنها که موجب ترویجشان می‌شود حرام است و باید مؤمنین از آنها پرهیزند. والله العالم.

عقاید حسن بصری و روایات نقل شده از او

س ۸. بعد از تقدیم سلام معروض می‌دارد در مطالعات اسلامی به

دوگانه‌گویی‌های زیادی نسبت به حسن بصری برخورد کرده، در صورتی‌که شخصیت‌های علمی شیعی او را نپذیرفته‌اند، ولی او را سرحلقه عرفا و مجاز در ارشاد از ناحیه علی امیرالمؤمنین علیه السلام شناخته‌اند. آیا حسن بصری ثقه اکابر شیعه و به‌راستی از مجازین امام علی علیه السلام است؟

ج. حسن بصری قدر مسلم متهم به نصب و انحراف از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و این اتهام نسبت به اوایل زندگی او و عصر خلافت حضرت امیر علیه السلام ثابت است. وی مورد تجلیل و تعظیم مخالفین و از مشایخ روات جمعی از محدثین آنها است و در کتب حدیث و مشایخ و رجال و روات شیعه جایی ندارد. اگرچه منقولاتی دال بر توبه و ندامت و بازگشت او به حق وارد شده، اما ثابت نیست. حَشْرَهُ اللهُ مَعَ مَنْ يُحِبُّهُ.

علی‌هذا به نقل و روایت مثل او در مسائل اعتقادی و فقهی اعتماد نمی‌شود کرد مگر به روایات صحیحه مأثوره که از طرق اهل بیت علیهم السلام ثابت باشد که به عنوان تأیید قابل ذکر است. بینش شخصی و نظر و عقیده خاص او قابل استناد نیست، بلکه معلوم‌البطلان است. وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ وَهُوَ الْهَادِي.

عرفان اسلامی و عارف حقیقی

س ۹. خواهشمند است تعریفی از عرفان و عارف در اسلام مرقوم فرمایید. و آیا افراد مخصوصی به این مقام می‌رسند یا برای هرکس ممکن است؟

ج. متأسفانه لفظ عرفان و عارف در عصر ما مورد سوءاستفاده و منحرف

کردن مردم از تعالیم واضح دین شده است. اطلاق این لفظ بر هر مسلمانی که معرفت به توحید خدا و سایر عقاید حقه داشته باشد، جایز است. هرکس از تعالیم و هدایت‌های قرآن و حدیث بیشتر اطلاع داشته باشد عارف و بامعرفت است و هر کس در خلقت آسمان و زمین و آیات الهی و عجایب عالم آفرینش و عظمت و وسعت عالم و دلایل بی‌شمار بر علم و قدرت و حکمت خدا بیشتر فکر کند علم و عرفانش بیشتر است.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۱ تفکر در خلق و تفکر در فنای دنیا همه عرفان‌بخش است. تفکر در خود انسان در چشم و گوش و بینی و میلیون‌ها اسرار وجود انسان که هنوز هم بیشترش ناشناخته است همه معرفت‌بخش است.

توضیحاً قابل ذکر است: برخی از کسانی که مکتب به اصطلاح خودشان عرفان را تعریف می‌کنند به عرفان در برابر فلسفه، علم می‌گویند، و عالم به آن را عارف می‌خوانند و در فرق آن با فلسفه می‌گویند موضوع فلسفه مطلق وجود است از وجود خدا تا همه موجودات تا ذره و کمتر از ذره و روح و جسم و عرش و کرسی و جن و انس و ملائکه و...، که البته بر مبنای اصالة الماهية وجود مفهومی انتزاعی از تحقق همه و صادق بر همه است و بحث قائل به اصالة الماهية در ذوات اشیا متمایز الحقیقة است و بنا بر مبنای

۱. آل‌عمران، ۱۹۰-۱۹۱.

اصالة الوجود و اینکه هرچه وجود دارد به وجود موجود است (بلکه موجود همان وجود است و حقیقی است) مثل نور ذات، تشکیک و تمایز مصادیق آن به مراتب و وجوب و امکان و شدت و ضعف است و بنابراین لازم شود همه موجودات از باری تعالی و به اصطلاح آنها واجب الوجود و کل عالم امکان و ممکن الوجود در حقیقت ذات اشتراک داشته باشند و به طور مطلق متباین بالذات نباشد.

در نتیجه با مفاد مثل «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۱، موافق نمی شود و مفاد این جمله کریمه عظیمه که از آن به طور مطلق نفی مثل خدا می شود و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ فِي ذَاتِهِ وَصِفَاتِهِ وَنُعُوتِهِ» می باشد مقید می شود و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ فِي صِفَاتِهِ وَنُعُوتِهِ» می گردد، به هر حال از این بیان اگرچه فی الجمله غیریت و مغایرت بین خالق و مخلوق استفاده می شود ولی غیریت آنها در حقیقت و کنه ذات به تمام معنی فهمیده نمی شود بلکه مماثلت ذاتیه از آن مفهوم می شود مع ذلک در فساد مثل اینکه قائل به وحدت مصداقی و عینیت آن باشند نمی باشد و اینکه کسی بگوید وجود حقیقت واحد نامتناهی است که از آن تعبیر به الله و واجب الوجود می شود و سایر اشیا از عرش و کرسی و زمین و... همه مراتب وجودی همان وجود نامتناهی و واجد شمرده می شوند این با موضوع فلسفه که مطلق وجود است و دارای دو مصداق متباین به کنه ذات می باشد سازگار نیست.

اما موضوع به اصطلاح علم عرفان را وجود مطلق می گویند و مصداق واحد

۱. شوری، ۱۱.

آن را خداوند متعال می‌دانند، و کسی را عارف می‌گویند که به عکس حکیم که از مطلق وجود بحث می‌کند از وجود مطلق بحث می‌نماید نه غیر او بنابراین تفکر در آیات خدا و خلق آسمان و زمین و اختلاف شب و روز و نظر در آثار علم و قدرت خدا که با تاکید در آیات قرآن مجید مثل ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾^۱ و مثل ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ﴾^۲ به آن ترغیب شده و معرفتی که از آن حاصل می‌شود عرفان نمی‌دانند و تفکر در این آیات و نظر در ملکوت آسمان و زمین چون نظر در وجود مطلق که مدعی عرفان می‌گوید نیست، عرفان و معرفت نمی‌باشد. این عرفان که قائل به وجود مطلق باشند که مصداق آن منحصر به فرد و مقتضای اطلاق آن وحدت و نفی کثرت است از قرآن مجید و روایات معتبر استفاده نمی‌شود. اصل وجود حقیقی وجود که امر انتزاعی نباشد مورد انکار بسیاری از به اصطلاح محققان و حکما است، و وجود مطلق که همه باشد یا همه او باشند یا همه، مراتب وجودی او باشند و نسبت همه به او نسبت امواج به دریا و حروف به حبر، و (سه نگردد ابریشم ار او را= پرنیان خوانی و حریر و پرند)، این معانی از قرآن مجید و روایات فهمیده نمی‌شوند، و همان مشرب و اصطلاح وحدت وجود را که اعلام متکلمین و متشرعه و مؤمنین به کتاب و سنت نمی‌پذیرند نشان می‌دهد. هیچ یک از اسماء الله الحسنی مفهوم وجود مطلق را ندارند بلکه همه بر

۱. ذاریات، ۲۰-۲۱.

۲. غاشیه، ۱۷-۱۹.

خلاف آن دلالت دارند، و اگر کسی بخواهد آنها را اسماء وجود مطلقى که خود تصور کرده بداند باید همه را حمل بر خلاف ظاهر و بلکه خلاف صریح آنها بنماید و وارد سخن از هویت و کنه شود هر چند بگوید کنه وجود نیز نامعلوم است.

عارف حقیقی کسی است که به کل اسماء و صفات و نعوت الهیه که قرآن کریم و روایات صحیحه و ادعیه معتبره بر آن دلالت دارند تصدیق داشته باشد و مؤمن باشد و او را خالق و خودش و همه را مخلوق و او را رازق و خود را مرزوق و او را قاهر و همه را مقهور و او را رحمان و رحیم و خود را مرحوم و او را مالک و همه را مملوک و ... و او را غیر همه و همه را غیر او بداند و سیر در راهی که منتهی به انکار واقعیت و حقیقت این عناوین می شود، اگرچه در حد بسیار ضعیف باشد عرفان نیست و جهل است. سیر در راهی که منتهی به نفی همه اشیا می گردد و متحقق را فقط وجود مطلق که اقلاً وجود هویتی به این معنی محل اختلاف حتی بین ارباب به اصطلاح معقول است می دانند، عرفان نیست، و معرفتی که از طریق هدایت کتاب و سنت و وحی و ارشاد امناء الله و نهج البلاغه و صحیفه کامله و ... حاصل نشود و نصوص، آن را نفی نماید، عرفان و معرفت نیست. عرفان و معرفت خدا ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾^۱ و ﴿إِنَّهُ مُتَجَبُّ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا هُوَ مُتَجَبُّ عَنِ الْعَيْونِ﴾ و ﴿هُوَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ﴾^۲ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۳، ﴿يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ﴾^۳ ﴿خَالِقُ كُلِّ

۱. انعام، ۱۰۳.

۲. شوری، ۱۳.

۳. رعد، ۸.

فصل نهم / صوفیه و فرق باطله..... ۳۷۷

شَيْءٍ^۱ «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ»^۲ و «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» و ... می باشد و خلاصه خدای قرآن و خدای اسلام و خدای نهج البلاغه و اینهمه روایات و ادعیه توحیدی معرفت بخش با وجود مطلق متحد المعنی نمی باشد و عارف و عرفان اسلامی و قرآنی را نباید به این عرفان اصطلاحی و مبتدع و ملتقط اشتباه نمود.

راه رسیدن به عرفان واقعی

س ۱۰. چگونه به عرفان واقعی برسیم؟

ج. عرفان واقعی و اسلامی (نه آنکه صوفیه و افراد به اصطلاح عرفا می گویند) از تفکر در آیات آفاقیه و انفسیه یعنی تفکر در عالم آفرینش زمین و آسمان و عجائب مخلوقات آنها و نظاماتی که در آنها برقرار است و تفکر در وجود خود و همه مخلوقات حاصل می شود. والله العالم.

فرقه بهائیت و اعتقادات آنها

س ۱۱. لطفاً در خصوص پیدایش فرقه بهائیت و اعتقادات آنها

توضیح دهید.

ج. به کتبی که در رد این فرقه ضالّه نوشته شده مانند تاریخ جامع بهائیت و ساخته های بهائیت در صحنه دین و سیاست و انشعاب در بهائیت و کشف الحیل و نظایر اینها رجوع نمایید. اجمالاً در پیدایش آن از

۱. انعام، ۱۰۲.

۲. غافر، ۱۹.

آغاز به روس‌ها وابسته شدند و بعد از آن در خدمت استعمار انگلیس و صهیونیسم قرار گرفتند و در زمان کنونی مزدور تمام‌عیار آمریکا هستند. شرح خیانت‌ها و جنایت‌هایشان از اول تا به حال تاریخی سیاه و پر از ننگ و تقلب و تزویر است.

مأموریت جنید بغدادی از سوی امام عصر علیه السلام برای اخذ بیعت معنوی

س ۱۲. حضور مبارک حضرت آیت‌الله العظمی آقای حاج شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی مدظله با عرض سلام و ارادت استدعا دارم بفرمایید: تفکر زیر در مذهب تشیع جایگاهی دارد؟ جنید بغدادی از حضرت قائم امام دوازدهم علیه السلام مأمور اخذ بیعت معنوی بوده و در زمان غیبت اجازه داشت جانشین هم تعیین کند و جانشین طریقتی هم تعیین کرد که او ابوعلی رودباری بود؟

ج. این توهم هیچ اصل و جایگاهی ندارد و در کتاب‌های معتبر مربوط به احوالات حضرت بقیة‌الله مولانا المهدی - ارواح العالمین له الفداء - و نواب خاص آن حضرت مانند کتاب *کمال الدین صدوق و غیبت نعمانی و غیبت شیخ طوسی* اسمی از جنید و رودباری نیست، و دعوای اینکه کسی از طرف آن حضرت مأموریت اخذ بیعت یا اختیار تعیین جانشین داشته باشد کذب محض و جعل است و هیچ‌کس پس از پایان عصر غیبت صغری و نیابت جناب علی بن محمد سمری از طرف آن حضرت بلاواسطه یا باواسطه نیابت

فصل نهم / صوفیه و فرق باطله.....۳۷۹

یا وکالت خاصه یا مأموریت اخذ بیعت، ندارد و هرکس ادعا کند باید تکذیب
شود، وَهُوَ كَذَّابٌ مُّفْتَرٌ.

فصل دہم

مستقرات



شعر، قریحه شعری و انواع شعر

س ۱. مستدعی است درباره شعر، قریحه شعری و انواع شعر به تفصیل

ارشاد فرمایید.

ج. قریحه ادبی و ذوق لطیف شعری یکی از هزاران آیات الهی در وجود انسان است و دلیل غیب وجود و سَعَت و گستردگی باطن و معنویت اوست. این همه لطایف و ذوقیات و اشعار شیوا و مضامین بکر و تازه و بدیع که میلیون‌ها انسان شاعر به زبان‌های گوناگون در طول تاریخ و در هر عصر و زمان سروده‌اند، همه تراوش باطن و غیب وجود این انسانی است که نه هرگز تمام شده و نه تمام می‌شود.

لطایف و ثمرات ذوق‌ها همواره در ظهور است و اقیانوس‌های موج معارف و نکته‌گویی و مضمون‌های بکر و جدید علی‌الدوام از منبع طبع این بشر جاری است.

این همه افکار، این همه تشبیهات و این انواع شعر و سخن نو چگونه ساخته می‌شود و از کجا گرفته می‌شود؟

این چشمه‌های جوشان و خروشان که مثل امواج دریاها متلاطم جلب نظر می‌کند و در شنوندگان این همه اثر می‌گذارد از کجا برمی‌خیزد؟

اینها همه دلیل بر عمق وجود انسان و ارتباط او با یک مرکز فیاض لایزال و غیرمتناهی است.

اگر این معنویت و این باطن و این ارتباط نبود، نوپردازی‌های تمام‌نشدنی که هر شور شاعری را جدا مطرح می‌کند، همان عصر اول پیدایش بشر تمام شده بود.

شاعران بیشتر در مواد شاعر و الفاظ و معانی آن سخن گفته‌اند، چنان‌که در سایر آیات الهی نیز به خود همان آیه و نشانه مثل کوه و معدن و انسان و حیوان و دریا و درخت و ذره و اتم و ستاره و ... و خواص آنها توجه شده و بسیاری از علوم از همین توجه شکل گرفته است، اما به مبدأ این اشعار و خالق این استعداد و قریحه توجه نمی‌کنند.

تماشای جمال شعر و جمال طبیعت و مرغزار و آبشار و دریا و جمال انسان و آسمان بشر را از خالق این همه جمال و ذی‌کمال حقیقی باز داشته و مانع شده که از ظاهر باطن را ببیند و از صورت به حقیقت و از اسم به مسمی و از لفظ به معنی و از اثر به مؤثر برسد.

و حاصل سخن اینکه ذوق و قریحه و التذاذ از سخن فصیح و بلیغ و نظم و نثر زیبا از مواهب مهم است که به این بشر اعطا شده و از آن می‌توان به درک حقایق بزرگ نایل شد و جمال شعر و نظم و نثر بلیغ از جمال هیچ یک از مناظر زیبا و دلربا کمتر نیست و همه آیات خداوند و نشانه‌های جمال و جلال و کمال ذات لایزال اویند و به این جهت است که امیرالمؤمنین علیه السلام کمال این قریحه ادبی در وجود خود و اهل بیت و خاندان مکرّمش را چنین توصیف می‌نماید:

«وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ، وَعَلَيْنَا تَهَدَلَّتْ عُصُونُهُ»^۱.

۱. نهج البلاغة، خطبه ۲۳۳ (ص ۳۵۴).

از قریحه و ذوق شعری و ادبی نیز مثل سایر نعمت‌های الهی باید به‌طور معقول و مشروع استفاده شود و همان‌طور که می‌توان آن را برای نیل به مقاصد عالیه و تهذیب اخلاق و تکمیل معارف، وسیله قرار داد و افکار و اندیشه‌های سالم و پاک را نشر داد، صرف آن در نشر اندیشه‌های فاسد و ترویج اخلاق زشت و دعوت به انحطاط و خیانت و انواع افکار و اعمال زیان‌بخش و سوءاستفاده از آن نیز ممکن است.

شعر انواع متعدد دارد: از آن جمله اشعاری که متضمن بیان حقایق و معارف و حکمت‌ها و پندها و نصایح و مواعظ و حکایت‌ها و نکات تربیتی و اخلاقی و ترغیب به آنهاست. در توحید و الهیات و بیان آیات الهی و آثار قدرت خداوند متعال و دعا و مناجات و عرض حاجات به خدا و ستایش و نیز مدایح و مناقب و مراثی رسول اکرم ﷺ و ائمه طاهرین علیهم‌السلام و سوق انسان به سوی کمال معنوی و قرب حضرت باری و دفاع از حق و تبلیغ ارزش‌های واقعی انسانی و اسلامی می‌باشد.

تأثیر و نقش این اشعار بیش از آن است که بتوان توصیف نمود و بسا یک قصیده یا یک قطعه یا یک بیت شعر به قدری رسا و مؤثر است که خطبه‌ها و بیانیه‌های بلند و فصیح و بلیغ آن اثر را ندارند.

در احیای حق و کوبیدن ظلم و ظالم، در تحریک و تهییج مردم به کارهای خیر و احسان، و ایثار و صبر و فداکاری و قیام علیه ستمگران، در جهاد نفس و پارسایی و تقوا و عدالت، و نکوهش هواپرستی و حب دنیا و جاه و خلاصه

در پاسداری از همه ارزش‌های اسلامی و فضایل انسانی شعر از عوامل مهم بوده و هست.

کسی نمی‌تواند برای قصیده فرزدق یا اشعار کمیت و سید حمیری و دعبل خزاعی قیمت و بهایی تصور نماید.

خوشبختانه ثروت اسلامی و مذهبی ما از این نوع اشعار به زبان عربی و فارسی و لغات دیگر بسیار عظیم و موجب افتخار و مباهات است. شعرای عرب و عجم در این رشته‌ها داد سخن و بیان حقایق را داده‌اند و اشعار آنها سرشار از حکمت و معرفت و آگاهی و بصیرت و ایمان و شوق و ذوق و حسن قریحه و دعوت به حق و هدایت خلق و تعهد است و همه الهام می‌باشد و از همان کنوز الهیه است که حتماً مفاتیح و کلید آن، زبان این شعرا است. به قدری که هنگام خواندن و شنیدن این اشعار فکر انسان اوج می‌گیرد و معراج می‌یابد و دل‌ها به نور ایمان و رضا و توکل و تفویض و تسلیم و اعتماد به خدا منور می‌شود.

بعد از قرآن مجید و وحی الهی و کلمات پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين علیهم‌السلام می‌توان گفت هیچ بیانی این اثر را ندارد.

ما به شاعرانی که این چنین شعر را بگویند از صمیم قلب احترام می‌گذاریم و معنویات خود را در حد مهمی مدیون آنها می‌دانیم و آنها را سراینندگان حقایق و احیاگران قلوب مرده و پیروان راستین خط انبیا و ائمه علیهم‌السلام می‌دانیم، اشعار آنها را می‌خوانیم و حفظ می‌کنیم و به فرزندان خود یاد می‌دهیم و روح خود را با آن جلا می‌بخشیم.

در این اشعار تملق و چاپلوسی و مدح ستمگران و دعوت به فساد و شعر برای گرفتن جایزه و مدح ناهلان و هجو صالحان و تزیین معاصی نمی‌یابیم. ناگفته نماند که اشعار این شاعران بیشتر اقتباس از قرآن مجید و احادیث شریفه است و در واقع عرض و بیان فرهنگ و فکر و دعوت اسلام و مذهب است.

یک نوع دیگر از شعر، اشعار اکثر مدیحه‌سرایان است که در ابتدا چکامه و قصیده را با وصف طبیعت، باغ، گلستان، صحرا، دریا، باران، کوهسار، ستارگان، خوشرویان، دلبران، می، گل، بلبل، سرو، چمن، ساقی، ساغر، دلبران مه‌روی و مه‌رخسار و الفاظی از این قماش آغاز نموده و آن را به مدح ممدوحی که دارند به پایان می‌رسانند.

این نوع اشعار بیشتر و غالباً جنبه فنی دارد که مهارت شاعر را در وصف یک منظره تخیلی نشان می‌دهد. ولی اگر در این نوع اشعار نیز توجه دادن به معانی بلند و سازنده و آیات خدا مقصود باشد و یا مقدمه برای مدح حضرات معصومین علیهم‌السلام باشد همان فوایدی را که برشمردیم خواهد داشت.

مثلاً یک شاعر بزرگوار در ابتدای قصیده‌ای که در مدح حضرت مهدی - ارواح

العالمین له الفداء - سروده، می‌گوید:

موی پیچاپیچ تو بر مه چو سنبل بر گل است

یا که اندر برف، گسترده است پر مشکین غراب

روی زیبای تو زیر زلف چون دل دید گفت

هست همچون آفتاب و قد توارت بالحجاب^۱

۱. از دیوان مرحوم آیت‌الله آخوند ملا محمدجواد صافی رحمته‌الله.

یا این چنین، باز در طلیعه قصیده ذوقافیتین در مدح آن حضرت می گوید:
 گر نه عَلم را نمود آن زلف چون ظلمات مات
 از چه شد مأوای آن گیسوی چون زُنار نار
 و ر گنه کرد از چه آرد در بهشت روی روی
 جنت فردوس را کی باشد از فُجَّار جار^۱

که فهم معنای هر دو شعر هم چندان آسان نیست. از این نوع شعر، شعرای عرب و عجم در مطلع قصاید خود فراوان سروده‌اند. که هم به همان جنبه فنی و اظهار قدرت شاعری توجه داشته‌اند، و هم آن مقاصد و مفاهیم عالی را تبلیغ و تلقین نموده‌اند مثل این اشعار:

کزاوشد آشکارا گل ز خار و گوهر از خارا	تعالی الله خداوند جهاندار جهان آرا
هزاران سرو مه‌منظر، هزاران ماه سرو آسا	نشانه باغبان قدرتش در روضه هستی
به سیما لاله سوری به گیسو عنبر سارا	به غمزه، غارت تقوا به ایماء آفت ایمان

قصیده معروفه بُرده و قصیده عینیه حمیری و اشعار بسیار فنی شیخ بهائی در قصیده «الفوز والأمان فی مدح صاحب الزمان (علیه السلام)» و صدها قصیده دیگر به همین ملاحظه از جنبه شعر و ادب شهرت دارند، و خلاصه، هنر شعری خود را، در وصف مناظر بزم و رزم و این‌گونه امور حتی مرغان هوا و آیات دیگر آفاق و انفس نشان داده‌اند و این اظهار قدرت ادبی و هنری را در خدمت به مقاصد ارزشی به کار گرفته‌اند.

و بین این اشعار و اشعار مبتذل که با الفاظی مثل می، ساقی، ساغر، مست،

۱. از دیوان مرحوم آیت‌الله ملا محمدجواد صافی (علیه السلام).

شراب میکده، می فروش، رند، قلندر، پیر، خم، پیاله و حتی لفظ فقر، اشاره به مکتب‌های صوفی‌گرایی و نامأثور از شرع می‌کنند و آنها را اصطلاح برای اشاره به افکار و گرایش‌های فکری خود دارند، فرق بسیار است.

اینها در زیر حجاب این اصطلاحات، عقاید خود را مخفی کرده و از بیم اتهام به کفر و خروج از دین، این شیوه را پیش گرفته و این اشعار را به عنوان عرفان به مردم می‌خورانند و بسیاری هم، چون مفاهیم و مقاصد آنان را نمی‌دانند، به خواندن آن ناآگاهانه سرگرم می‌شوند، در مجلس حرام رقص و سماع با خواندن آن در عالم هیروت و بی‌خودی می‌روند.

ترویج این اشعار و به سبک آنها شعر گفتن چون در نهایت، ترویج مشارب و مسالک به گفته خودشان عرفانی و به حقیقت باطل و خارج از معارف اسلامی است، صحیح نیست. اینها شعر مصطلح نیستند خواه عربی باشند یا فارسی، فکر و مشرب و مسلک است که با این الفاظ تبلیغ می‌شود.

به‌علاوه جنبه تخدیری و به وجود آوردن حال بی‌تفاوتی این اشعار بسیار خطرناک است و از بعض مواد مخدره تأثیر آن در سست کردن قوای حقیقی عقلی و از کار انداختن آنها کمتر نیست و کمترین اثر آن به خود فرو رفتن و به بیرون از خود بی‌تفاوت شدن، و ترک سعی و عمل و مقاومت و امر به معروف و نهی از منکر است. زیان این اشعار از نظر عقیده و اخلاق و عمل بسیار است و استفاده از آنها و سرگرمی به آنها مثل سرگرمی به تریاک و آلات لهو و رمان‌های عشقی و این قبیل آثار است.

۳۹۰..... معارف دین / ج ۲

و مسئله مهم مسئله دخالت این اشعار در حریم عقاید و بازی آنها با الفاظ و اصطلاحات خاص در اشاعه مکتب‌های به اصطلاح عرفانی و غیراسلامی است. از خداوند متعال مسئلت دارم که همگان را از مضلات فتن حفظ فرماید و اعمال و کردار و افکار ما را مرضی خاطر شریف و مقدس حضرت بقیةالله الأعظم - ارواحنا له الفداء - قرار دهد. ان شاءالله.

استحباب غسل در نوروز

س ۲. اگر عید نوروز جمشیدی سلطانی است که مسلمان نبوده، چگونه غسل مستحب است که عمل او را احیا می‌نماید؟

ج. نوروز یعنی روز نو. روز اول فصل بهار مثل خود فصل بهار یک امر واقعی و تکوینی است به جمشید و شخص دیگر ارتباط ندارد. خدا می‌داند چند هزار یا چند میلیون سال پیش از جمشید بوده است. از آیات خدا است که زمین دوباره بعد از موتش و خشک شدن گیاه‌ها زنده می‌شود و چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۱ و محتمل است غسل یا هر عبادت دیگر به همین مناسبت باشد. والله العالم.

اعمال عید نوروز از نظر اسلام

س ۳. آیا نوروز و اعمالی که مربوط به نوروز وارد شده جزء تعلیمات پاک اسلام است؟

ج. عید نوروز از اعیاد مذهبی نیست و دید و بازدیدها و سایر اعمال مرسوم

۱. حدید، ۱۷.

در آن روز دستور خاص مذهبی ندارند بلی راجع به غسل و لباس پاکیزه پوشیدن و روزه داشتن و چهار رکعت نماز که در *مفاتیح الجنان* ذکر شده از معلى بن خنيس نقل گردیده عمل به آن از باب اینکه این برنامه‌ها به طور مطلق در اسلام مورد ترغیب و تشویق است اشکال ندارد ولی عنوان ورود و خصوصیت آن ثابت نیست.

آنچه که عید اسلام و مسلمین است عید قربان و عید فطر و عید غدیر و ایام ولادت سایر معصومین علیهم السلام و عید مبعث که همه از اعیاد مشترک اسلامی و مذهبی است، می‌باشد.

گرفتن و دادن رشوه به قاضی برای احقاق حق

س ۴. خواهشمند است نظر مبارک خود را در خصوص گرفتن و دادن رشوه به قاضی در جایی که رسیدن به حق، متوقف بر دادن رشوه باشد بیان فرمایید.

ج. مسئله دو صورت دارد: اگر گرفتن حکم حقی که بر حاکم، حکم بر آن واجب است متوقف بر دادن رشوه باشد، دادن آن برای رشوه‌دهنده اشکال ندارد اگرچه بر گیرنده حرام است، ولی اگر بر حسب سیر شرعی مرافعه در موردی که شخص خود را ذی‌حق می‌داند قاضی باید علیه او و له طرفش حکم کند و ذی‌حق رشوه بدهد که بر خلاف وظیفه خود به له او حکم کند و طرف را محکوم نماید، ظاهر این است که در این صورت دادن رشوه بر رشوه‌دهنده نیز حرام است و اما حرمت دادن رشوه برای اینکه قاضی حکمی را که رشوه‌دهنده هم می‌داند حق نیست بدهد واضح و بدیهی است.

پرداخت رشوه برای تسریع در حکم

س ۵. در صورتی که رسیدن به حق منوط به دادن رشوه نباشد بلکه دادن رشوه در رسیدن به حق موجب تسریع و باعث صرفه‌جویی در هزینه‌ها باشد تکلیف شرعی چیست؟

ج. چون رشوه، برای ترغیب قاضی به اصدار حکم است گرفتن آن بر قاضی حرام است.

وظیفه افراد ثروتمند در مقابل بیماران بی‌دارو و افراد گرسنه

س ۶. اگر فرد ثروتمند و متمولی کلیه حقوق واجبه شرعی خود نظیر خمس و زکات را ادا کند ولی در جامعه اسلامی افرادی را مشاهده نماید که به دلیل فقر و گرفتاری دچار بیماری‌هایی نظیر سوء تغذیه باشند که به تدریج منجر به مرگ آنها می‌شود و یا بیمارانی را سراغ داشته باشد که به دلیل نداشتن خرج درمان خود در معرض مرگ می‌باشند، آیا شرعاً تکلیفی برای او در جهت صرفه‌جویی در مصرف ثروتش و اختصاص دادن بخشی از آن برای موارد فوق‌الاشاره وجود دارد یا خیر؟

ج. به طور کلی در صورتی که شخص معینی در معرض فوری تلف و هلاکت باشد هرکس که می‌تواند باید برای حفظ جان او اقدام نماید، ولی به طور کلی اگر معلوم باشد که در جامعه بیمارانی بی‌دوا و غذا در معرض تلف هستند که شناختن شخص آنها به طور عادی فراهم نیست، ظاهراً تکلیفی بر افراد نیست.

بلی اگر مجتهد جامع الشرائط مسموع الکلمه مطلع از این وضع باشد می تواند اگر از وجوه شرعیه تأمین نمی شود طبق تنظیم صحیحی اهل تمکن را به تأمین این موضوع مکلف نماید.

کمک به مستمندان در کنار پرداخت وجوهات شرعی

س ۷. در فرض دیگر اگر برخی افراد ثروتمند و مرفه در حد اعلاّی رفاه و از همه مواهب و نعمت های مادی برخوردار باشند و همزمان عده ای دیگر در اوج عسر و حرج و مشقت در زندگی طاقت فرسایی به سر برند و از حداقل رفاه از نظر مسکن و تأمین معیشت روزانه و... محروم باشند، گرچه این عسر و حرج به مرگ و هلاکت آنها منجر نشود، آیا شخص ثروتمند می تواند با این ادعا که چون حقوق شرعی واجب خود یعنی خمس و زکاتش را ادا نموده است از اعانت و کمک به مستمندان دریغ ورزد، و آیا اساساً در این قبیل موارد تکلیف شرعی و جوبی به عهده ثروتمندان و متمولین هست یا خیر؟

اگر پاسخ سؤال در نظر مبارک حضرتعالی و جوب کمک به نیازمندان در موارد فوق الاشاره است، استدعا دارم وجود تکلیف و جوبی را با توجه به گستردگی جغرافیایی افراد معسور و دارای مشقت بیان فرمایید و جهت تنویر افکار عمومی مشخص فرمایید که آیا رسیدگی در این قبیل موارد در حد صله ارحام است و یا شناخته شدگان به فقر و محرومیت در محله، شهر، کشور ایران، کشورهای اسلامی یا سایر کشورهای غیراسلامی را نیز در اقصی نقاط جهان شامل می شود؟

ج. بلی، برحسب حکم فقهی می‌تواند، ولی اگر جامعه تربیت اسلامی داشته باشد و همه از فقیر و غنی و رئیس و مرئوس و وظیفه‌شناس باشند، در شرایط عادی نباید این اتفاقات واقع شود و برای اجر و ثواب مؤمنین و مؤمنات باید از یکدیگر سبقت بگیرند و آیه کریمه «فَاسْتَبِقُوا الْحَيْرَاتِ»^۱ و آیه شریفه «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»^۲ را برنامه کار خود قرار دهند.

تربیت اسلامی این است که اول حق مؤمن بر مؤمن این است که: «أَنْ يُحِبَّ لَهُ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»^۳ و در حدیث است از حضرت رسول اکرم ﷺ، می‌فرماید: «مَا آمَنَ بِي مَن بَاتَ شَبَعَانَ وَجَارَهُ جَائِعٌ»^۴.

اگر فرهنگ اسلام تبلیغ شود احساس مسئولیت ایمانی و اخلاقی اقلأً بیشتر را وادار به رفع این ضعف‌ها و کمک به ضعف‌ها نماید و بلکه بالاتر از آن به ایشار تشویق می‌کند؛ چنان‌که در مورد امیرالمؤمنین و اهل‌بیت آن حضرت ﷺ در قرآن کریم برحسب روایات، خداوند متعال می‌فرماید: «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»^۵.

یک معنا و تفسیر از آیه کریمه: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»^۶ همین خلق ایشار است.

داستان‌های بسیار از مسلمان‌های تربیت‌شده نقل شده که در هنگام عسرت

۱. بقره، ۱۴۸.

۲. آل‌عمران، ۱۳۳.

۳. صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۳۵۱؛ جزائری، التحفة السنتية، ص ۴۹.

۴. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۶۸.

۵. حشر، ۹.

۶. انسان، ۸.

خود، دیگران را بر خود ترجیح می‌دادند حکایت آن سر گوسفند که یکی از اصحاب پیغمبر ﷺ، برای یک نفر هدیه کرد و تا ده خانه گشت و به منزل همان شخص اول هدیه شد و همچنین حکایت حذیفه عدوی که می‌خواست یکی از کسانش را که در جهاد مقتول و محتضر بود آب بدهد و او آب را با کمال تشنگی به دیگری حواله کرد و او هم به دیگری و سرانجام هر سه نفر تشنه شهید شدند معروف است.

مسئله این است که به ارزش‌های اسلام ایمان بیاوریم و خودمان و فرزندان و جامعه را به این اخلاق آراسته سازیم. آیه شریفه «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ...»^۱ تا آخر و همچنین آیه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^۲ را با تدبر تلاوت نموده تا اوج کمال اخلاقی مسلمان و جامعه اسلامی را که تعلیمات اسلام فراهم می‌کند بشناسیم.

تعاون صحیح و همکاری و مظاهر رحمت و مهر باید در جامعه مسلمانان متجلی باشد.

تفحص برای پیدا کردن افراد نیازمند

س ۸. در فرض سؤال چهارم چنانچه از افرادی که در عسر و حرج قرار دارند آگاهی تفصیلی و جزئی نداشته باشیم و صرفاً به‌طور کلی به نحو اجمالی آگاهی وجود داشته باشد، آیا تحقیق و تفحص لازم است یا خیر؟
ج. مؤمن نباید از حال خویشاوند و همسایه و دوستان و اشخاصی که با او

۱. بقره، ۱۷۷.

۲. آل عمران، ۹۲.

ارتباط دارند بی‌خبر باشد، ولی اگر او از فحص و تفحص ناخشنود می‌شود نباید
فحص نمود.

کمک به مستمندان در کشورهای دیگر

س ۹. برخی می‌گویند در این قبیل موارد حکم مولوی (نه ارشادی) ولی
فقیه زمان مشخص‌کننده تکلیف خواهد بود، حال اگر در کشوری اعم از
اسلامی یا غیراسلامی مسلمین دارای رهبری دینی به نحو مذکور نبودند،
تکلیفشان چیست؟

ج. این تعلیمات عالی‌ه چهارده قرن است که مسلمانان متعهد را راهنمایی کرده
و الآن هم اگر ترویج و تعلیم شود کارساز و موجب اصلاح جامعه و استحکام
برادری و اخوت ایمانی خواهد شد.

پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان

س ۱۰. دولت جمهوری اسلامی ایران مدتی است در صدد الحاق به
معاهده‌ای بین‌المللی است به نام «کنوانسیون رفع تبعیض از زنان»،
از آنجاکه شورای فرهنگی - اجتماعی زنان به فرمان مقام معظم
رهبری مدظله‌العالی و طبق شرح وظایف، موظف به بررسی این‌گونه امور در
مسائل زنان است از سال ۷۲ معاهده را در دستور کار خود داشته و مخالفت
خود را با الحاق اعلام نموده است و امروز نیز بررسی آن برای الحاق یا
عدم الحاق در دستور کار شورای عالی انقلاب فرهنگی و هیأت دولت است
(متن کنوانسیون و نقد و بررسی‌های انجام‌شده پیوست است).

روح حاکم بر این معاهده تساوی از جمیع جهات بین زن و مرد است که مورد عتاب شدید حضرت امام علیه السلام نیز واقع شده بود و هدف آن ایجاد و تضمین تساوی همه‌جانبه بین زن و مرد از طریق ذیل است:

۱. تغییر و فسخ قوانین (اساسی، مدنی، جزایی) و کل احکام قرآن و حکم حکومت اسلامی که مغایر تساوی باشند یا نتیجه آن به تساوی زن و مرد خدشه وارد کند لذا احکام اسلام تحت الشعاع این معاهده است و در صورت تعارض حتی حکم قرآن و ولی فقیه، باید محو شود. زیرا دولت تعهدی بالاتر از آن را به سازمان ملل سپرده است که این تعهد خلاف قاعده نفی سبیل است.

۲. تغییر فرهنگ اسلامی و روش‌ها و سنت‌ها و محو نقش خاص هر یک از زن و مرد و یکسان‌سازی و تساوی آنها حتی در حضور اجتماعی مانند حجاب و وسائل خانوادگی.

۳. تغییر رویه اجرایی حکومت و برنامه‌های دولت در جهت اثبات تساوی همه‌جانبه و یکسانی زن و مرد و الزام دولت اسلامی به ارائه گزارش در جهت اعمال قوانین و رویه‌هایی که تساوی را اثبات نماید، و راه نفوذ فرهنگ ضد دینی را بر جان و مال و ناموس مسلمین و شیعیان باز کند. موافقین الحاق معتقدند برای خوب جلوه کردن اسلام در جهان و اینکه طرفدار آزادی زن و حقوق او است ملحق می‌شویم و شرایطی را قرار می‌دهیم.

از آنجا که الحاق مشروط نیز کارساز نبوده و طبق رویه سازمان ملل

در آینده مجبور به عقب‌نشینی خواهیم بود، از آن مقام منیع خواستار است با بررسی موارد ارسالی به سؤال ذیل در صورت صلاحدید پاسخ فرمایند که:

آیا الحاق جمهوری اسلامی ایران به این معاهده «کنوانسیون رفع تبعیض از زنان» با هدف ایجاد تساوی از جمیع جهات بین زن و مرد، به صلاح اسلام و مسلمین خواهد بود؟

ج. با توجه به ماده یکم و دوم کنوانسیون مرقوم و مواد مشابه آن به نظر حقیر ملحق شدن به صورت مطلق یا مشروط به آن عدول ظاهر و تنازل بین از مواضع عالیله اسلامی است.

ماده دوم این کنوانسیون که از مواد اصلی و اساسی آن است، متضمن محکوم کردن بخش مهمی از احکام الهی اسلام است که برحسب نصوص کتاب و سنت و اجماع و ضرورت بین المسلمین ثابت و حاکم است.

امضا و تصویب این کنوانسیون هویت اسلامی امضاکننده و تصویب‌کننده آن را از هر هیئت یا مجلس باشد، مخدوش و زیر سؤال می‌برد.

در نظام جمهوری اسلامی که از برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، باید اعضای نهادهای آن همگان متعهد به اسلام و عمال نظام اسلام باشند، الحاق به مثل این کنوانسیون مورد قبول و تصویب هیئت دولت و مجلس شورای اسلامی واقع نخواهد شد.

خصوصیات شهر اسلامی

س ۱۱. شهر اسلامی باید چه خصوصیتی داشته باشد؟

شهروندان مسلمان در چگونه شهری آسایش و آرامش دارند؟

ج. شهر اسلامی معرف فرهنگ و تمدن و هنر معماری اسلامی است، و از جهت اسلوب شهرسازی، خانه‌سازی، عمارات و ابنیه از شهرهای دیگر ممتاز است که اهل فن از همان کیفیت ساختمان و حتی ویرانه‌های آن، مسلمان‌نشین بودن آن را تشخیص می‌دهند.

معماران و مهندسی‌نی که در آثار تمدن اسلامی در شرق و غرب، مطالعه و تحقیق دارند می‌دانند که در شهرسازی و خانه‌سازی و مسکن در سراسر جهان پهناور اسلام، تعلیمات اسلامی تجلی یافته و شکوه و جلال خاصی را به آن بخشیده است، لذا باید اذعان کنیم که آنچه را حقیر ارائه می‌دهم صرفاً برداشت‌های کلی است که کم و بیش از تعالیم اسلام در مورد مسکن و شهر و خانه‌سازی بیشتر به آن آشنا هستید و اظهارنظر در ریزه‌کاری‌ها و هنر‌نمایی‌هایی که معماران مسلمان با الهام از تعالیم اسلام در هزاران بنای تاریخی اسلامی نشان داده‌اند، حق همان بزرگان فن است که در این مجموعه بسیار وسیع تحقیق و مطالعه کرده‌اند.

آنچه را حقیر در جواب این دو سؤال پیرامون خصوصیات شهر اسلامی به آن اشاره می‌نمایم چند مورد است:

۱. شهر اسلامی مشتمل است بر مساجد و مشاهد و گلدسته‌ها و مدارس و کتابخانه‌ها و مؤسسات خیریه و خدمات‌دهی مثل بیمارستان و درمانگاه و زایشگاه و یتیم‌خانه و کاروان‌سراها و مسافرخانه‌ها و اماکن دیگر که همه حتی مقابر و گورستان‌ها به شکل خاص اسلامی خود تأسیس شده‌اند.

۲. هنر معماری اسلامی و تزیین ابنیه مخصوصاً مساجد و مشاهد به آیات قرآن کریم و احادیث شریفه و خطوط خطاطان مشهور، شهرهای اسلامی را در قاره‌های پنج‌گانه جهان و در همه کشورها با هم برابر و ملهم از فرهنگ واحد و تمدن واحد اسلامی قرار می‌دهد.

۳. در خانه‌سازی و نقشه مسکن و شهرسازی اصل مقدس حجاب و جدایی زن و مرد بیگانه در معاشرت‌ها و عدم اختلاط آنها ملاحظه می‌شود و سبک معماری اسلامی براساس عدم اختلاط زن و مرد بیگانه است؛ حتی خانه‌های کوچک دارای دو بخش مجزاً از هم، و داخل و خارج، و بیرونی و اندرونی است. متأسفانه در معماری جدید به تقلید از غربی‌ها و جوامع مختلط غربی این اصل رعایت نمی‌شود و بالطبع یک اختلاط غیراسلامی و گاه خطرناک فراهم می‌شود. مهندسين و معماران متعهد و عزیز ما باید بر اساس این اصل نقشه‌هایی که از هر جهت حتی اقتصادی مناسب باشد در نظر بگیرند.

۴. نصب پیکره‌ها به عنوان پرستش یا بزرگداشت اشخاص یک سنت جاهلی و بت‌پرستی و غربی و غیراسلامی است که در جهان پهناور اسلام متروک و موقوف است و این امتیاز همیشه برای شهرهای اسلامی محفوظ بوده است. نباید این سنت غیراسلامی چهره شهرهای مسلمانان را مشوه و مشتبه سازد و در میدان‌ها و مراکز دیگر این سنت مرده که چهارده قرن است اسلام آن را متروک نموده احیا شود.

۵. در معماری اسلامی و شهرسازی یکی از اموری که آن هم با الهام از تعالیم اسلام عزیز رعایت می‌شود اشراف نداشتن منازل به یکدیگر است این اصل نیز

فصل دهم / متفرقات ۴۰۱

در خانه‌سازی در حد امکان رعایتش مانع از مفاسد و موجب امنیت خاطر خانواده‌ها است.

۶. مسئله تجملات بیهوده و اسراف و افراط در خانه‌سازی و تزیینات زاید بر حد و کاخ‌سازی بر اساس استکبار و استعلا و برتری‌جویی نیز در اسلام مورد نکوهش است مخصوصاً مظاهر سکونتی مسئولین و صاحبان مقامات رسمی هرچه ساده‌تر و بی‌پیرایه‌تر و متواضع‌تر باشد اسلامی‌تر است و به مدینه اسلام و شهر حضرت رسول ﷺ و کوفه علی ﷺ نزدیک‌تر است.

انتظار این است که در شهرسازی جدید نقشه‌هایی که اساتید محترم فن می‌دهند در عین نوآوری، جامع سنت‌های اسلامی و سوابق هنری معماران بزرگ مسلمان باشد و مخصوصاً جایگاه مساجد را در نقشه‌ها، مکان‌هایی قرار دهند که در دسترس همگان و کنار خیابان‌های اصلی و میدین شهر به گونه‌ای که شرافت آن بر همه اماکن ظاهر باشد.

شورایی بودن مرجعیت

س ۱۲. آیا شورایی بودن مرجعیت صحیح است؟

ج. مقصود از شورایی بودن مرجعیت اگر این باشد که هر یک از مراجع باید از نظر و ادله دیگران در مسائل مطلع باشند، باید گفت بدون بررسی رأی مخالف و نظر در ادله، استنباط تمام نیست.

اگر شورایی باشد که در آن هر مرجعی نظر خود را به دیگران عرضه ندارد و بحث حضوری داشته باشند و سرانجام هر کس خودش در استنباط حکم مستقل

۴۰۲..... معارف دین / ج ۲

باشد پیشنهاد خوبی است، ولی فعلاً هم که این اجتماع به طور رسمی تشکیل نمی شود این مباحثه و بررسی نظرات دیگر برقرار است و در مقام استنباط، نظر در اقوال و ادله هر قول معمول است و در حوزه ها این طور معمول است که اگر فقیهی در مسئله، نظر جدیدی ارائه دهد آن نظر در حوزه و مجالس علما مورد بحث و بررسی و نقد قرار می گیرد.

بنابراین چنان نیست که اکنون استنباط، واجد این پشتوانه نباشد. اصولاً اگر در استنباط این شیوه یعنی نظر در آرا و ادله دیگران به کار گرفته نشود آن استنباط تمام نیست.

اگر مقصود این است که شورایی باشد و بر اساس استنباط آرای اکثریت رساله نوشته شود که هم اطمینان بخش تر و هم مظنه اصابه به واقع در آن بیشتر است، جواب این است که اکثریت و نظام شورایی به صورتی که در دنیای کنونی مطرح است و متأسفانه بعضی کشورهای اسلامی هم آن را پذیرفته اند اسلامی نیست و رأی اکثریت به طور مطلق حجت و معتبر نیست، و اطمینان بخش تر و نزدیک تر به واقع نیست و معایب آن بر کسی که اهل نظر باشد مخفی نیست.

در نظام و اداره، آنچه اعتبار دارد رأی مدیر است و مدیر اگرچه موظف است مشورت نماید و از آرای دیگران مطلع شود و همه را بسنجد اما موظف نیست تعبداً آنچه را اکثریت گفته است بپذیرد. مشورت برای اطمینان شخصی خود مدیر است که گاه می شود این اطمینان از قول اقلیت بیشتر حاصل می شود، و سایر موارد نیز که اطمینان یا مظنه معتبر است.

وجوب تبعیت از حکم حاکم اسلامی

س ۱۳. آیا اگر حاکم اسلامی به جهت مصلحت حکمی صادر کرد، فقهای دیگر حق مخالفت دارند؟ و آیا پیروی از آن حکم به همه مسلمین حتی مقلدین حضرت تعالی واجب است؟

ج. اگر مجتهد جامع الشرایط در موردی حکم کند بر همه لازم می شود، حتی کسانی که مقلد او نیستند.

ملاک تشخیص حکم از فتوا

س ۱۴. در مورد نزاحم میان اقدام حاکم اسلامی با فتاوا و حکم فقهای دیگر وظیفه مقلد شما چیست؟ ملاک تشخیص حکم از فتوا چیست؟

ج. نسبت به فتاوا، هرکس باید به فتوای مرجع تقلید خود عمل کند ولی چنانچه در جواب سؤال قبل گفته شد اگر مجتهد جامع الشرایط در موردی حکم کند عمل به آن حکم بر غیرمقلدین خودش هم لازم می شود و فرق بین فتوا و حکم این است که فتوا نظریه مجتهدی است که کلی است و از ادله مربوطه استنباط شده و در حقیقت اخبار است، ولی حکم انشاء است و در مورد خاص است و کلی نیست مانند اینکه مثلاً حکم می کند که فلان روز عید فطر است یا مثلاً حکم می کند به اینکه مثلاً استعمال تنباکو ننمایید و البته در شرایط خاصی که احکام شرعی و مصالح عالیه اسلامی مهم تر در بین باشد حکم می کند و برای همیشه و کلی نیست و موقت است و تا بقای وضع غیرعادی است؛ چون به هر حال فقیه مجری احکام است، نه مشرّع.

پیروی از حکم حاکم در صورت مخالفت با ادله اولیه

س ۱۵. آیا اگر حکم حاکم اسلامی با ادله اولیه مخالف باشد، پیروی از آن واجب است یا نه؟

ج. در صورتی که حاکم، مجتهد جامع الشرایط باشد، تبعیت از حکم او لازم است؛ هر چند برخلاف حکم اولی باشد؛ چون معنون شدن موضوع به عنوان ثانوی اهمّ، آن را موضوع حکم اولی دیگر قرار می دهد که رعایت آن اهمّ است.

تشکیل حکومت اسلامی

س ۱۶. تشکیل حکومت اسلامی در چه صورتی بر مسلمین جهان واجب است؟

ج. در صورتی که قدرت آن را داشته باشند.

تفکیک رهبری و مرجعیت

س ۱۷. نظر حضرتعالی درباره تفکیک «رهبری و مرجعیت» چیست؟ آیا لازم است که رهبر، مرجع هم باشد یا نه، رهبر و حاکم مسلمین می تواند مرجع تقلید هم نباشد؟

ج. شرط افتاء، مجتهد جامع الشرایط بودن است و حکومت شرعی نیز در عصر غیبت با فقهای جامع الشرایط است و با اذن فقیه جامع الشرایط هم در اموری که مشروط به مداخله مستقیم فقیه نیست غیر فقیه نیز می تواند صاحب منصب باشد.

تفکیک دین از سیاست

س ۱۸. آیا تفکیک سیاست از دین شرعاً جایز است؟ آیا می‌توان به اسلام نسبت داد که دین ربطی با مسائل اجتماعی و سیاسی ندارد؟

ج. تفکیک دین از سیاست یعنی نظامات غیرعبادی جایز نیست و دین جامع همه مسائل اجتماعی و سیاسی است و خلاصه کردن دین در عبادات و تعالیم اخلاقی خلاف تعالیم صریحه قرآن مجید و دستورات شخص رسول اکرم ﷺ و ائمه طاهرين علیهم‌السلام است. خداوند مسلمانان به خصوص طبقه جوانان عزیز را از شر کسانی که این افکار را تبلیغ می‌نمایند حفظ فرماید.

بهترین شیوه برای مقابله با تهاجم فرهنگی

س ۱۹. بهترین شیوه‌ای که مقلدین حضرت‌عالی باید در مقابله با تهاجم فرهنگی اتخاذ نمایند چیست؟

ج. بهترین شیوه در درجه اول این است که هرکس مراقب اعمال شخص خودش و مقید به انجام واجبات و ترک محرمات باشد و در مرتبه دوم افراد لاابالی را با رعایت شرایط امر به معروف و نهی از منکر، ارشاد کند و باید دانست که عمل به دستور دین عامل بسیار مهم و قوی برای معرفی اسلام و مفید برای مقابله با تهاجم فرهنگی است.

وظیفه مردم و دولت اسلامی برای مقابله با شبهه‌افکنان

س ۲۰. با توجه به خطر روشنفکری و مقابله با روحانیت وظیفه مقلدین شما در دانشگاه چیست؟ آیا باید به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل کنند؟ وظیفه دولت اسلامی چیست؟

ج. روحانیت سخنگوی مکتب انبیا و مبلغ اسلام و معارف قرآن مجید و احادیث و سیره حضرت رسول اعظم ﷺ و ائمه طاهرین علیهم السلام است و به اشخاصی که در این موضوع تحقیق و تخصص دارند در زمان ما روحانی گفته می شود. از صدر اسلام و مخصوصاً بعد از غیبت حضرت صاحب الامر - ارواح العالمین له الفداء - شخصیت‌هایی چون کلینی‌ها و صدوق‌ها و شیخ مفیدها و شیخ طوسی‌ها و علامه حلّی‌ها و مجلسی‌ها و صاحب جواهرها و شیخ انصاری‌ها و میرزای شیرازی‌ها و آیت‌الله بروجردی‌ها و هزاران شخصیت دیگر این صلاحیت را داشته و دارند و در هر عصر و زمان اشخاص واجد صلاحیت بوده و هستند و مسلمانان همواره در امور و مسائل اسلامی مثل زمان ما به آنها رجوع می کرده‌اند و مقابله با این افراد که همواره در طول قرون، اسلام‌شناسی آنها مسلم بوده و رجوع به کسانی که این صلاحیت‌ها را ندارند و فاقد تحصیل کافی و تحقیق و تفقه در قرآن و احادیث می‌باشند مراجعه به غیر اهل است.

در فراگرفتن تعالیم و هدایت اسلام یا باید شخص بر همین روشی که علامه حلّی‌ها و صاحب جواهرها صاحب نظر و اجتهاد و استنباط شده‌اند خود واجد این تخصص و رتبه شود و یا به کسانی که با همین روش به مقام فقاهت رسیده‌اند رجوع نماید، دیگران به عنوان روشنفکر یا هر عنوان دیگر طبعاً صلاحیت اظهارنظر در مسائل اسلامی را ندارند و نظر آنها اعتبار شرعی و علمی ندارد.

چنانچه افرادی بخواهند مردم را از این روش منحصر به فرد منطقی و معقول

فصل دهم / متفرقات ۴۰۷

منحرف کنند، اگر مغرضند و غرضشان ضربه زدن به عقاید اسلامی و تعهدات و التزامات دینی جامعه و بالاخره معارضه با اسلام است، باید این افراد معرفی شوند و بطلان القائات سوء آنها و مقاصدی را که بسا در زیر پرده بحث و بررسی مذهبی و عرفانی دارند به مردم فهماند و از اینکه بتوانند جایگاهی در بین قشر ناآگاه پیدا کنند جلوگیری کرد و نهی از منکر نمود. مهمترین وظیفه علما و هر مسلمانی در حد اطلاعات دینی خود حفظ مرزهای فکری و اعتقادی مسلمین و پاسداری از اصالت احکام اسلام و جلوگیری از تصرف ناهلان و تحریف آنهاست.

اگر افرادی باشند که جاهل و بی اطلاعند باید آنها را با مهربانی و محبت، ارشاد و راهنمایی کرد که مجذوب شیفتگان تمدن فاسد غربی و غیراسلامی نشوند و مرعوب صنایع و قدرت مادی آنها نگردند و بفهمند که در تعلیم و تعلم مکتب اسلام راهی جز آنچه افرادی که در عصر ما به عنوان روحانی و روحانیت خوانده می شوند، نشان می دهند وجود ندارد و در مقابل آن جایگاهی و موضعی به نام روشنفکری نداریم. البته این به معنای رد روشنگری و روشن بینی و تفکر در مسائل مذهبی - که همیشه بوده و هست و در حوزه های علمیه همان بزرگانی که گفته شد دنبال آن هستند - نیست.

اسلام دین تفکر و عقل و مطالعه و تحقیق است و از تفکر و متفکر در حد کامل تقدیر و تمجید نموده است، ولی این غیر از روشنفکری به اصطلاح معاصر است که افراد و اشخاص از آن دسته مشخص اند.

تعبد و تدین به اسلام و التزام به قرآن مجید و احادیث از خصوصیات

روشن فکر مسلمان است که مجتهد و فقیه و ریاضیدان و کیهان‌شناس و فیزیکدان و مورخ و شاعر و... همه به آن ملتزم هستند، روشنفکر مسلمان در محدوده‌ای که علما و فقها خط داده‌اند می‌اندیشد و رها و آزاد از التزامات و عقاید اسلامی اظهار نظر نمی‌کند و سر ستیز با اسلام به اسم نوپردازی ندارد، و خلاصه سر سست کردن باورهای صحیح جامعه و بی‌تعهد ساختن مردم را به تعهدات دینی ندارد و برای اینکه مردم را از علمایی که در تمام اعصار اسلام‌شناس حقیقی به حق شناخته شده‌اند جدا نمایند تلاش نمی‌کند. به هر حال این مسائل همه روشن است.

اظهار نظر در مسائل اسلامی

س ۲۱. آیا از نظر شرعی، روشنفکری که در حوزه‌های علمیه قم و نجف و... به صورت بنیادی درس فقه و اصول نخوانده حق اظهار نظر در مسائل دینی و فلسفه دین و انتظارات بشر از دین و... دارد؟

ج. کسی که در رشته علوم فقه و اصول فقه و غیر آنها از آنچه علم به آنها لازم است تخصص پیدا نکرده و آشنایی با ادله احکام ندارد و خلاصه مجتهد نشده است حق اظهار نظر در مسائل مذهبی ندارد و نظریاتش حجت نیست.

تخلف کسبه از قیمت‌های تعیین شده

س ۲۲. اگر دولت اسلامی ایران قیمت اجناسی را معین کرد، آیا تخلف از تعیین قیمت‌ها بر کسبه جایز است؟ اگر کسبه با تعیین قیمت‌ها مخالف باشند و مجبور به فروش باشند، وظیفه مشتری در خرید چیست؟

فصل دهم / متفرقات ۴۰۹

ج. موارد و اجناس مختلف است و در بعض موارد که حفظ مصالح مهمه اقتضا می‌کند و شرایط و ضرورت‌های خاص ایجاب می‌نماید مادام که آن ضرورت‌ها باقی باشد، مجتهد جامع‌الشرایط می‌تواند جهت دفع بعض مخاطرات یا حفظ بعض مصالح تصمیمات لازم را بگیرد و در این صورت تخلف از حکم حاکم جایز نیست.

ولایت مطلقه فقیه

س ۲۳. نظر حضرت‌عالی در مورد اینکه «ولایت مطلقه فقیه از اصول اساسی و خدشه‌ناپذیر اسلام است» چیست؟

ج. به نظر حقیر فقهای جامع‌الشرایط در عصر غیبت حضرت صاحب‌الامر - ارواح‌العالمین له‌الفداء - در امور مربوط به حفظ نظام و مدیریت جامعه ولایت دارند.

شرط عصمت در ولی فقیه

س ۲۴. آیا علی‌رغم معصوم نبودن ولی فقیه، وی دارای ولایت مطلقه است؟ لطفاً توضیح دهید.

ج. در این ولایتی که به آن اشاره شد عصمت شرط نیست؛ لذا حکام و کارگزارانی که از طرف شخص رسول اکرم ﷺ و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به این ولایت و مدیریت منصوب می‌شدند معصوم نبودند و این مسئله از لحاظ کلامی و فقهی تفصیلی دارد که باید به کتاب‌های مربوط رجوع شود و با استفتاء و افتاء حق آن ادا نمی‌شود.

تعارض حکم ولی فقیه با فتوا و حکم مرجع تقلید

س ۲۵. اگر شخص مقلد مرجعی غیر از ولی فقیه باشد و در مورد مسأله ای حکم ولی فقیه با حکم مرجع تقلید فرد متفاوت باشد وظیفه شخص چیست؟

ج. در اینجا نیز مسئله تفصیل علمی دارد از لحاظ اینکه گاه تعارض حکم دو فقیه فرض می شود یا تعارض حکم احدهما با فتوای دیگری است که در مورد اول گاه حکم دوم ناسخ حکم اول است گاه هر دو حجیت ندارند و گاه حکم دوم بلاموضوع می شود و در صورت دوم نیز تفصیلی دارد که حکم هریک به تفصیل بیان شده است و اشکالی در عمل و اجرا پیش نمی آید.

منشأ اختلاف فتوا

س ۲۶. سبب و منشأ اختلاف فتوا چیست؟

ج. به طور کلی ادله بر احکام شرعی، کتاب و سنت است و در هر کجا نیز خلافتی بین فقها باشد، مثل غسل جمعه، از جهت قول به وجوب یا استحباب آن مبنی بر استظهار از دلیل است که خودبه خود در استظهار، انظار مختلف می شود. بسیاری از فقها قائل به وجوب نماز جمعه و غسل جمعه هستند و بعضی هم دلایل را ظاهر در وجوب نمی دانستند. این اختلافات سبب نمی شود که آن که قائل به وجوب است خود را یک فرقه خاص معرفی کند و دیگری خود را فرقه خاصی بگوید، و الا فرقه ها زیاد و دامنه تفرقه بی شمار می شود.

نیاز به علم اصول

س ۲۷. با وجود روایات و احادیث فقهی چه نیازی به تأسیس علم اصول است (آن هم علمی که ما را به یقین نمی‌رساند و منجر به عمل به ظن است)؟

ج. مباحث علم اصول مباحثی جدید نیست و اگر هم مباحث به عنوان علم خاص جمع نمی‌شد بالاخره به این مباحث نیاز داشتیم بحث از عام و خاص و انواع عام و خاص و فرق بین خاص متصل و منفصل و شبهه مصداقیه عام و بحث از مطلق و مقید، مجمل و مبین، مفهوم شرط و غایت و وصف و لقب و دلالت اینها، همه از اموری است که در هر زبان و برای فهم هر قانون و دستور لازم است. بحث از اینکه امر دلالت بر وجوب دارد یا دلالت بر استحباب دارد یا اینکه در استحباب کثیرالاستعمال است و کثرت استعمال آن در استحباب مانع از استظهار وجوب از آن است یا نه و بحث حجیت ظاهر کلام یا بحث در حجیت اجماع و خبر واحد و سایر مسائل هیچ‌یک بحث‌هایی نیستند که هرکس بهره‌ای از علم و تفکر صحیح داشته باشد، آنها را لازم نداند.

آنکه می‌گوید اینها چون مبتنی بر ظن است، پس حجت نیست از او می‌پرسیم شما مگر مثلاً عموم را حجت نمی‌دانید؟ مگر استثنا عقیب جمل متعدده را معتبر نمی‌دانید؟ و اگر بگویید استثنا به همه جمله‌ها برمی‌گردد، می‌گوییم: مگر قطع دارید؟ بالاخره به مدالیل الفاظ و اینکه حتماً مراد متکلم بوده و اینکه قرینه صارفه از آن در بین نبوده یقین دارید؟ از کجا با احتمال قراین به ظاهر حکم می‌کنید و به آن یقین دارید؟ ما و شما و همه، این ظواهر را معتبر و حجت می‌دانیم هرکس

می‌خواهد آنها را ظنی بداند و به دلیل اعتبار آن، که یقینی است آنها را واجب‌العمل بداند و هرکس می‌خواهد مبالغه کند این ظن را در حد اطمینان بداند و از آن به علم تعبیر کند و برخلاف همه اهل محاوره و عرف معمول روز مردم ادعای یقین می‌نماید، ولی یقین یک چیزی نیست که با ادعا یا سبب ظنی موجود شود. البته در بعض موارد یقین پیدا می‌شود، ولی در بیشتر موارد یقین حاصل نمی‌شود. مع‌ذلک بنای عقلا و سیره شارع و متشرعه بر عمل به این ظنون بوده است.

نزاع بین اخباری و اصولی

س ۲۸. درباره نزاع بین اخباری و اصولی توضیحی ارائه فرمایید.

ج. باید اولاً دعاوی اخباری‌ها معلوم شود که چه حرفی دارند و دلیلشان بر حرف‌هایشان چیست و اصلاً اینها چرا خود را اخباری نامیده‌اند. اگر مقصود از این عنوان این باشد که اینها به اخبار عمل می‌کنند این اختصاص به آنها ندارد همه ملل و امم و فرق مسلمین و همه شیعه و همه اصحاب ائمه علیهم‌السلام به اخبار عمل کرده و می‌کنند. اگر به اخبار عمل نشود نظام عمل مختل می‌شود علم بر پایه عمل به اخبار قرار دارد همه آنهایی که اخباری‌ها به آنها لقب اصولی داده‌اند اخباری هستند.

و اگر مقصود از اخباری این است که به هر خبری عمل می‌کنند و هر نقلی را از ائمه علیهم‌السلام به طور مطلق یا اگر در یکی از کتب اربعه باشد قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلالة می‌دانند این یک گزاف‌گویی ظاهر و خلاف سیره عرف و عقلا است.

واقعیت این است که این اشخاصی که اخباری نامیده می‌شوند دو دسته هستند یک دسته آنها که در اخبار دقت و بررسی دارند و اهل نظر و تحقیق می‌باشند وقتی سخن می‌گویند و حرف اهل فن را درک می‌کنند اینها و علمایی که به نام اصولی خوانده می‌شوند با هم اختلاف جوهری ندارند. اختلافات آنها فرعی و در حد اختلاف نظر هر عالم و فقیه با عالم دیگر است. اصلاً این اصطلاح که آن بزرگان را اخباری و این اعظم را اصولی بنامیم و رودرروی هم بشماریم غلط است مبانی هر دو، عرف‌پسند و به‌طور معقول و منطقی قابل عرضه است. چنان‌که گفته شد هیچ‌یک از این علما به اصطلاح اخباری، مسائل اصول را درست رد نمی‌کند و اگر در بعض مسائل نظر داشته باشد هم مورد ایراد نیست خود علمایی که به عنوان اصولی خوانده می‌شود نیز در مباحث اصول اختلاف نظر دارند چنان نیست که همه با هم متفق باشند. حاصل اینکه این اختلافات که بین علما به‌طور عام هست سبب دو فرقه بودن نمی‌شود.

دسته دوم کسانی هستند که اهل نظر و فهم و بحث نیستند و عوامانه به اینکه خود را اخباری بدانند به فقهای بزرگ ایراد می‌کردند و به یک الفاظ توخالی مثل همین که فقها به ظن عمل می‌کنند و اخباری‌ها به علم یا اخباری‌ها تقلید نمی‌کنند یا اینها مثلاً به قیاس یا رأی عمل می‌نمایند خود را مشغول کرده و جاهلانه عمرشان را سر می‌کنند درحالی‌که مطلب یکی است و اخباریین دسته اول و اصولین هر دو به خبر و حدیث عمل می‌کنند خواه اخباری مدعی علم به صدور آن باشد یا نباشد و خواه اصولی آن را مظنون‌الصدور بدانند و بگویند عادتاً علم به صدور کل این اخبار برای آدم مستقیم‌الفکر حاصل نمی‌شود.

مجتهدین و اهل فقه که در استنباط احکام از ادله کوشش می‌نمایند و هرگز برای خود و بدون استناد به شارع مقدس حرفی نمی‌زنند مذمت نشده بلکه تعریف و تمجید شده‌اند. اینها صغرای اجتهاد را که در پیش اهل سنت برحسب مذاهب مختلف تفاوت هم دارد با صغرای اجتهاد فقهی که شیعه به صاحب آن مجتهد می‌گوید اشتباه می‌کنند و اگر اخباری در ذم عمل به رأی و قیاس و استحسان رسیده باشد که نظر به همان اهل سنت دارد بر روش فقهی استنباط عرف‌پسند منزّه از اعمال رأی و قیاس به صرف اینکه به آن اجتهاد و مجتهد می‌گویند قابل انطباق نیست.

حدیث رفع قلم

س ۲۹. گاهی افرادی در مراسم عیدالزهراء علیها السلام کف زدن، پایکوبی، رقص و... را مستند به حدیث رفع القلم می‌دانند.

بحار الانوار: «وَأَمَرْتُ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ أَنْ يَرْفَعُوا الْقَلَمَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَلَا أَكْتُبُ عَلَيْهِمْ شَيْئاً مِنْ خَطَايَاهُمْ كَرَامَةً لَكَ وَلِوَصِيِّكَ»^۱ و «هَذَا... يَوْمُ رَفْعِ الْقَلَمِ»،^۲ آیا این مطلب صحیح است؟
ج. مطلب مذکور در سؤال ثابت نیست.

مراسم دینی

خواندن اشعار مذهبی همراه با غنا و آهنگ

س ۳۰. اخیراً در اثر تحریکات بعضی فرقه‌های ضاله و شیطننت ایادی

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۲۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۲۷.

فاسده، گرایش خاصی نسبت به لهویات پیدا شده است که از مظاهر آن خواندن اشعار مذهبی همراه با غنا و کف زدن با آهنگ مناسب لهو و لعب و احياناً همراه با رقص می‌باشد و نیز آوردن تار و طنبور و موزیک و نی و کمانچه و سایر اسباب و آلات موسیقی در مساجد و حسینیه‌ها و مجالس اهل بیت علیهم‌السلام و در بقعه‌های متبرکه امامزاده‌ها و مزار علمای بزرگ همانند علامه مجلسی، که این کارها در نظر اهل ایمان و متدینین بسیار زننده و موجب هتک حرمت مسجد، حسینیه، امامزاده، بقاع متبرکه و مجالس اهل بیت علیهم‌السلام (که در روایات معتبره، مجلس ذکر خدا محسوب گردیده) می‌باشد. لطفاً نظر مبارک را در مورد حکم اولیه موارد بالا و نیز حکم ثانویه آنها از نظر هتک حرمت و قداست اماکن مقدسه، با صراحت و وضوح بیان فرمایید که لااقل مردم مسلمان و علاقه مند در گمراهی قرار نگیرند زیرا که: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالَمِ أَنْ يُظْهَرَ عِلْمُهُ»^۱.

ج. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا. اعمال مرقوم همه حرام و اهانت به شعائر اسلام و مذهب و هتک مشاهد شریفه و مساجد و مخالف هدایت‌ها و تعالیم عالیه دین و حرکت در مسیر افساد جامعه و نسل جوان و تحریف احکام است و از محرمانت و احکام اولیه است.

وارد کردن این ملاحی و مناهی در برنامه‌های عزاداری‌ها و جشن‌ها و اعیاد اسلامی و مذهبی و مجالس دینی و مداحی اهل بیت علیهم‌السلام از تسویلات شیطان و

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۱۳.

انحراف از هدایت‌های سازنده قرآن کریم و موجب محرومیت از برکات و ثواب‌های بسیار این برنامه‌ها است.

حقیر به همه دست‌اندرکاران محترم و برگزارکنندگان عزیز این مراسم بسیار شریف - که ان‌شاءالله تعالی مقصد اساسی ایشان تعظیم شعائر و اظهار ولایت و ارادت به اهل بیت عصمت علیهم‌السلام و تقرب به خداوند متعال است - جداً توصیه می‌کنم که این مراسم و بلکه جامعه اسلامی را از این مناهی و ملامی پاک و منزه نگاه دارند و این آیه شریفه را همیشه در نظر داشته باشند: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً...﴾^۱.

از خداوند متعال قبول خدمات و زحمات و مساعی همگان مخصوصاً جوانان عزیز را در تعظیم شعائر مذهبی مسئلت می‌نمایم.

کف زدن در جشن‌های مذهبی

س ۳۱. کف زدن در جشن‌های مذهبی چه حکمی دارد؟ و در غیر مجالس دینی حکمش چیست؟ لازم به ذکر است که در کانادا، آمریکا و کشورهای غرب، شیعه‌ها اصلاً اقدام به این عمل نمی‌کنند و زشت و بی‌احترامی می‌دانند ولی گاهی در قم هم مشاهده می‌شود.

ج. لهُوَ است و جائز نیست. مجدداً از برادران و خواهرانی که در کشورهای دیگر مواظبت دارند که سنت‌های اسلامی را حفظ نمایند تشکر می‌کنم. حقیر مکرر از برادران و خواهران هندی و پاکستانی و آفریقایی که در

۱. کُف، ۱۰۳-۱۰۴.

بلاد کفر با قوت و قدرت روحی چهره اسلامی و استقلال دینی و مذهبی خود را حفظ کرده و پس از سال‌های متمادی که در آن بلاد به سربرده بلکه در آنجاها متولد شده و نشو و نما یافته و شخصیت اسلامی خود را حتی در لباس از دست نداده و حجاب بانوان و سایر مظاهر آنها اسلامی باقی مانده است تبریک می‌گوییم و این استقلال و قوت نفس و قدرت ایمانی و روحی آنها را تحسین می‌کنم.

مؤمن نباید - هرچند در بین کفار باشد - استضعاف شود. امیدوارم همیشه و همواره بر این سیره افتخارآمیز و اعجاب‌انگیز ثابت قدم بمانند و برنامه‌های اسلامی و شعائر دینی و مذهبی و تبلیغات دینی و مجالس جشن و عزای اهل بیت علیهم‌السلام و تبلیغ احکام و معارف مذهب و تفسیر و نهج البلاغه و... با همت شما گرم و رواجش روزافزون باشد و همگی مشمول عنایات و ادعیه شخص شخیص حضرت بقیةالله - ارواح العالمین له الفداء - باشید. ان شاءالله.

مطالب کتاب روضة الشهداء

س ۳۲. آیا کتاب روضة الشهداء و اسرار الشهادة را که حاوی مطالب تحریف

شده درباره کربلا است باید انکار کرد یا در برابر آن سکوت اختیار نمود؟

ج. ما حق نداریم نویسندگان کتاب‌های مذکور را متهم به تحریف حادثه کربلا کنیم و نسبت به مطالبی که در آنها درج شده آنچه که محتمل الوقوع است و دلیل بر عدم آن نباشد، نمی‌توان انکار کرد و نویسنده را متهم به دروغ‌نویسی کرد و آنچه که بر حسب دلیل مقطوع‌العدم باشد باید نقض شود. والله العالم.

خصوصیات مداح اهل بیت علیهم السلام

س ۳۳. نظر حضرتعالی در مورد مداحی چیست؟ و یک مداح اهل بیت علیهم السلام

چه خصوصیتی باید داشته باشد؟

ج. مداحی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام چنانچه برای خدا باشد عبادت است و اجر عظیم دارد و به همین جهت مداح باید اهل تقوا و مقید باشد اشعاری را که می خواند خلاف واقع و دروغ نباشد و این عبادت را تا می تواند به قصد قربت انجام دهد تا از ثنویات آن برخوردار شود هرچند گرفتن مزد در برابر آن اشکال ندارد. والله العالم.

رمز موفقیت مبلغان دینی در حفظ ارزش های اسلامی

س ۳۴. به نظر حضرتعالی رمز اصلی موفقیت مبلغان دینی و روحانیون

در حفظ ارزش های اسلامی چیست؟

ج. در مرحله اول از نظر معرفت و شناخت، مبلغان دینی باید به رسالت سنگین خود واقف گردند و بدانند که این راه همان راه انبیا و اولیای خداوند است و تحمل مشکلات لازم دارد و کسی که در این راه قدم می گذارد باید صلاحیت عالی را کسب کند و خود را از رذایل اخلاقی تخلیه و با فضایل انسانی بیاراید و در عمل و رفتار و کردار برای مردم الگو و اسوه باشد و برای حفظ ارزش های اسلامی در جامعه باید احکام خدا و معارف قرآن را آن چنان که هست تبیین نماید و سعی کند با بیان شیوا و رسا و جذاب حقایق دین را به مردم ابلاغ نماید و نگذارد کار تبلیغ امور دینی به دست ناهلان بیفتد و

خود نیز از این کار مقدس به جز اخلاص و رضایت پروردگار غرض دیگری نداشته باشد.

البته بر مسئولین حکومت اسلامی هم لازم است که برای حفظ ارزش‌های اسلامی از هیچ کوششی دریغ نداشته باشند و انگیزه و هدف اصلی و اساسی آنان در انجام وظایف و مسئولیت، فقط رضایت خدا باشد تا امدادهای غیبی یکی پس از دیگری نصیبشان شود. اگر مسئولین در حفظ ارزش‌ها کوتاهی نمایند، بدون شک تبلیغات اسلامی مبلغین اثر مطلوب و عالی نخواهد داشت. به عنوان مثال برای حفظ حجاب اسلامی بر دولت لازم است از اختلاط پسران و دختران و زنان و مردان در دانشگاه‌ها و ادارات و دیگر مراکز جلوگیری نماید تا فحشا و منکراتی از این جهت ایجاد نگردد.

این با ارزش‌های اسلامی نمی‌سازد که زنان و مردان جوان در دوایر دولتی مکرر با یکدیگر برخورد و اختلاط داشته و احیاناً اخلاق و رفتار اسلامی، چندان مورد عنایت واقع نشود، اگر مسئولین امر، کارمندان و متصدیان ادارات دولتی و خصوصاً دستگاه‌ها و مراکز علمی و فرهنگی بتوانند در این‌گونه موارد (حفظ ارزش‌های دینی و اخلاقی) دقت و مواظبت لازم را به عمل آورند، تبلیغات اسلامی مبلغان دینی هم [تا حدود زیادی] در حفظ ارزش‌ها مؤثر خواهد بود، و الا فایده‌ای ندارد. «الِنَّاسُ عَلٰی دِيْنِ مُلُوْكِهِمْ».

بهترین شیوه تبلیغات اسلامی در عصر حاضر

س ۳۵. به نظر شما بهترین و مؤثرترین شیوه‌های تبلیغات اسلامی در

عصر حاضر کدام است؟

ج. به نظر من بهترین و جذاب‌ترین و مؤثرترین شیوه تبلیغ در عصر حاضر نسبت به معارف اسلامی، ابلاغ و القای صحیح معارف قرآن و اسلام است. اگر ما بتوانیم پیام مقدس اسلام را آن‌چنان که هست بدون کم و کاست و بدون پیرایه‌ها به مردم دنیا برسانیم بدون شک آثار درخشانی خواهد داشت.

نظر به اینکه مجموعه معارف دینی فطری است و تمام احکام دین بر اساس مصالح و مفاسد نفس‌الامری تدوین شده است، در تار و پود مردم ریشه دارد و هر کس با متن اسلام و پیام‌های معصومین علیهم‌السلام که مفسرین واقعی اسلام‌اند آشنا گردد، متأثر خواهد شد و این توصیه و دستورالعمل در روایات مختلفی از اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است که شما معارف دین و احادیث و روایات ما را خوب به مردم برسانید و در نتیجه پیروی و تبعیت مردم را از ما مشاهده کنید.^۱

البته در این زمینه با توجه به پیشرفت علم و تکنولوژی و صنعت، استفاده از امکانات در حد مقدور لازم است.

وظیفه مبلغین و مسئولین نظام اسلامی در مقابله با تهاجم فرهنگی

س ۳۶. بفرمایید وظایف مبلغین اسلامی و مسئولین نظام اسلامی در

مقابله با تهاجم فرهنگی چیست؟

ج. مهم این است من که می‌خواهم تبلیغات اسلامی کنم و یا در نظام اسلامی مسئول هستم، غریزده نباشم و فرهنگ غرب با تهاجمش مرا تحت تأثیر قرار نداده باشد. به فکر این نباشم که از غربی‌ها تقلید کنم و باید مدیریتی که در

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۳۰۷.

جامعه اعمال می‌کنم، غربی نباشد. ما هیچ کمبودی نداریم تا به سراغ غربی‌ها برویم، آنها از نظر تمدن اخلاقی، مسائل معنوی و صفات انسانی خیلی از ما عقب‌تر هستند. اگر پیشرفتی هم هست در مسائل علمی و صنعتی است که آن را هم از مسلمین استفاده کرده‌اند.

راه اصلی مبارزه با تهاجم فرهنگی این است که ما مواضع واقعی اسلام خود را حفظ کنیم و به دنبال کسب رضایت باری تعالی باشیم نه به دنبال به دست آوردن رضایت غربی‌ها و اروپایی‌ها. اگر ما خودمان ارزش‌های اسلامی را حفظ کردیم و به صورت بنیادی و ریشه‌ای مردم را با ارزش‌های اسلامی آشنا ساختیم و فرهنگ عمومی را از نظر معرفتی و اعتقادی بالا بردیم، دیگر خوفی از تهاجم فرهنگی و فرهنگ بیگانه نخواهیم داشت.

فرهنگ غرب به انسانیت انسان توجه ندارد و کاری به کمال نهایی انسان ندارد، بلکه انسان را از انسانیتش خارج می‌کند و از معنویت تهی می‌کند. اگر ما معنویت را در جامعه خود آن‌چنان که اسلام ارائه داده، ارائه دهیم و لذت معنویت را در کام مردم ایجاد کنیم دیگر تهاجم فرهنگی اثری نخواهد داشت و وظایف مبلغان اسلامی و مسئولین حکومت اسلامی همین است. حقایق اسلامی فطری است و اگر فطرت مردم شکوفا شد و استعدادهای بالقوه انسان به فعلیت رسید دیگر هیچ جاذبه مادی و حیوانی انسان را به سوی خود نخواهد کشانید. اما اگر از این نکته مهم غفلت کردیم بدون شک فرهنگ بیگانه با تهاجم وسیعش جوانان و دختران و پسران ما را از بین خواهد برد.

توصیه‌هایی برای مبلغین اسلامی

س ۳۷. حضرت‌عالی چه توصیه‌هایی برای مبلغین اسلامی دارید؟

ج. توصیه من برای همه مبلغان اسلامی در سرتاسر دنیا این است که اساس موفقیت تبلیغات اسلامی، خلوص نیت است و غرض و انگیزه اصلی مبلغین اسلامی باید خدمت به اسلام و مسلمین باشد.

مرحوم آیت‌الله بروجردی یک روز سر درس فرمود: یک عده از طلاب و مبلغین اسلامی مرتب سؤالاتی از من می‌کنند، امروز می‌خواهم جواب دهم، سؤال می‌کنند ما چه وقت به مقصد می‌رسیم، از وقتی که طلبه می‌شویم تا چه زمانی باید تلاش و کوشش کنیم تا به نتیجه و مقصد برسیم؟ و از کجا بفهمیم که به مقصد رسیده‌ایم یا نه؟ مرحوم آیت‌الله بروجردی در پاسخ فرمودند: همه محصلین علوم دینی و همه مبلغین و مروجین شریعت نبوی باید بدانند که اگر برای دنیا و رسیدن به زخارف مادی دنیا به حوزه و سلک روحانیت آمده‌اند، هیچ‌گاه به مقصد نمی‌رسند و از اول اشتباه کرده‌اند و باید تغییر مسیر دهند. این راه، راهی نیست که انسان را به مادیات دنیا برساند، مادیات هم انسان را به رشد و پیشرفت واقعی نمی‌رساند. اگر برای خدا و انجام وظیفه و رسیدن به مقام قرب ربوبی به این مسیر آمده‌اند بدانند که از روز اول که وارد شده‌اند به مقصد رسیده‌اند و هر روزی که می‌گذرد در مقصد سپری می‌شود و به نیل درجات دیگر منتهی می‌شود.

اعتبار گزارش پایکوبی مردم مدینه در استقبال از پیامبر اکرم ﷺ

س ۳۸. آیا صحت دارد که در استقبال ورود پیامبر ﷺ به مدینه مردم به

پایکوبی و آواز و موسیقی آن زمان پرداختند؟ یا در عروسی حضرت فاطمه علیها السلام دایره و... زدند؟ چنانچه موارد مشابهی هم باشد در نظر بگیرید.

ج. امر مذکور در سؤال، قطعی نیست و بر فرض اینکه قطعی باشد دلیل بر جواز نیست چون ابتدای اسلام بوده و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله احکام را تدریجاً بیان فرموده‌اند و چنان نبوده که همه محرّمات را در همان اوایل بیان کند.

حکم کاهش قدرت خرید توسط اسکناس

س ۳۹. اگر اسکناس مثلی باشد و کاهش قیمت مثل ضمان آور نباشد آیا باید به خصوصیات مثل، مخصوصاً قدرت خرید توجه شود؟ که اگر خصوصیات معتبر باشد و اسکناس از نظر قدرت خرید کاهش فاحش پیدا کند، پرداخت و ادای آن باعث تحصیل برائت ذمه بدهکار نمی‌شود و باید به میزان توان خرید اسکناس در ذمه پرداخت و ادا نماید یا مصالحه شود.

ج. چنان که گفته شد اسکناس شبهه به مثلی است و چنانچه بدهکار به مقدار بدهی به حسب اسکناس (مثلاً صد هزار تومان) بدهی خود را بپردازد ذمه‌اش بری می‌شود بلی اگر با ملاحظه قدرت خرید، بدهی را بپردازد و این کار با مصالحه و رضایت طرفین انجام شود بهتر است.

راه‌های تقویت عقاید دینی مردم و جوانان

س ۴۰. از نظر جناب‌عالی راه‌های تقویت عقاید دینی مردم و جوانان چیست؟
ج. بهترین راه برای تقویت بنیه اعتقادی و دینی مردم و نسل جوان تبلیغات اسلامی است در ابعاد مختلفش. تبلیغات اسلامی گستره بسیار وسیعی دارد.

تبلیغات عملی، شفاهی و کتبی از طریق رسانه‌ها، مطبوعات، صدا و سیما و... به صورت همگانی آشنا کردن مردم با اصول دین و فروع دین و شناساندن معارف قرآن به مردم، فراهم کردن زمینه برای شناخت واقعی اسلام و عمل نمودن به معارف دین باعث تقویت بنیه اعتقادی و دینی مردم می‌گردد. اما اگر ما خودمان در این امر کوتاهی کردیم و در محیط و محافل عمومی، رفت و آمد میان زن و مرد و برخورد مستقیم دختران و پسران و زنان و مردان را در عمل ترویج کردیم، دین مردم در معرض خطر قرار خواهد گرفت و احکام دین در جامعه نابود خواهد شد. البته بر علمای بلاد و حوزه‌های علمیه است که جریانات را زیر نظر بگیرند و مواظب دین مردم باشند.

چگونگی برخورد با شبهه‌افکنان در محافل عمومی و علمی

س ۴۱. به نظر شما کسانی که در محافل عمومی و دانشگاهی شبهاتی را علیه دین القا می‌کنند از نظر فقهی چه حکمی دارند و با این‌گونه افراد چگونه باید برخورد کرد؟

ج. از دید همه فقهای اسلامی القای شبهه حرام است و جایز نیست. حتی علمای ما این مسئله را مطرح نموده‌اند که اگر استادی می‌داند که در تبیین شبهه مشکلی ندارد و خوب می‌تواند شبهه را طرح نماید، اما در پاسخ شبهه به خوبی قدرت ندارد، حق طرح شبهه را ندارد و نباید طرح کند، مگر اینکه جواب شبهه را هم بتواند مانند اصل شبهه طرح کند. و کسانی که در محافل دانشگاهی تدریس می‌کنند اگر خودشان واقعاً شبهه دارند در مسائل اسلامی، مراجعه کنند تا شبهه را برطرف نمایند و حق القای شبهه ندارند و اگر شبهه را القا کنند بدون

شک خلاف شرع انجام داده‌اند و اگر مغرضند، حق تدریس ندارند و کارشان حرام و بر مسئولین نظام لازم است که جلوگیری نمایند. متخصصین اسلامی و اسلام‌شناسان شبهه‌ای را نگذاشتند که به صورت شبهه بماند، باید به اهلش مراجعه کرد و شبهات را حل کرد نه اینکه در بین جوانانی که آشنایی چندانی با معارف اسلامی ندارند شبهه را القا کرد.

راه‌های اساسی مبارزه با منکرات

س ۴۲. راه‌های اساسی مبارزه با فحشا و منکرات در جامعه اسلامی با

توجه به مقتضیات زمان چیست؟

ج. بهترین راه مبارزه با فحشا و منکرات همان راه قرآن، تحقق بخشیدن به امر به معروف و نهی از منکر است با همان مراتب و مراحل که در فقه اسلام آمده و فقهای اسلامی نوعاً کتاب امر به معروف و نهی از منکر نوشته‌اند و راه‌ها و شیوه‌های آن را بیان کرده‌اند.

گاهی باید با زبان خوش و به صورت ارشاد جاهل و گاهی با زبان خشن و گاهی با ابزار دیگر برای نابودی منکرات اقدام کرد. البته اجرای صحیح دستورات اسلام در امر به معروف و نهی از منکر موقوف به این است که مسئولین نظام اسلامی و کارگزاران حکومت اسلامی از منکرات اجتناب نمایند و معروف را عملاً پیاده کنند. اگر بین زن و مرد اختلاط ایجاد شد و کاری که صددرصد کار مردان است به زنان واگذار شد و یا بالعکس، امر به معروف و نهی از منکر زبانی کارساز نخواهد بود. اگر معروف‌ها در عمل مدیران و مسئولین حکومت احیا شود و منکرات در

۴۲۶..... معارف دین / ج ۲

عمل کنار گذاشته شود، فحشا و منکرات هم با امر به معروف و نهی از منکر از بین خواهد رفت و الا خیر.

تعریف حق معنوی

س ۴۳. حق معنوی چیست و چگونه تعریف می‌شود؟ و آیا جزء حقوق

مالی است یا غیرمالی؟ چرا؟

ج. حق معنوی عبارت از امور اخلاقی است که مؤمنین نسبت به یکدیگر دارند و آن غیر حقوق مالی است گرچه در بعضی موارد مراعات حق مؤمنین مستلزم صرف مال است. والله العالم.

مبنای شرعی حق معنوی

س ۴۴. آیا این حق مبنای شرعی دارد؛ یعنی آیا در شرع به آن اشاره‌ای

شده است یا خیر؟ و اگر نشده به نظر شما آیا می‌توانیم امروزه از باب ضرورت آن را به رسمیت بشناسیم؟ چرا؟

ج. بلی حقوق اخلاقی مبنای شرعی دارند در قرآن مجید و روایات وارد از معصومین علیهم‌السلام به آنها اشاره شده است. والله العالم.

حق تألیف

س ۴۵. آیا این حق منحصرأ همان حق تألیف می‌باشد یا اینکه بر تمام

ابتکارات ذهنی حاکم است؟ مثلاً آیا برنامه‌نویسان رایانه‌ها جزء این دسته از حق قرار می‌گیرد؟

ج. به نظر حقیر حق تألیف از حقوقی نیست که شرعاً مراعاتش لازم باشد.
والله العالم.

پوشش اسلامی بانوان

س ۴۶. لطفاً نظر خود را راجع به پوشش اسلامی بانوان بیان فرمایید.
شما شخصاً چگونه حجابی را قبول دارید؟ آیا داشتن چادر ضرورت
است؟ با توجه به اینکه جدیداً حدیثی از یکی از ائمه شنیدم که فرموده‌اند:
پوشش خود را متناسب با زمانی که در آن زندگی می‌کنید انتخاب نمایید.
نظرتان چیست؟

ج. خوب بود متن حدیث را ذکر می‌کردید که از کدام یک از ائمه علیهم‌السلام
نقل شده و راوی و ناقل آن چه کسی بوده تا اعتبار و عدم اعتبار آن
بررسی شود و معلوم گردد که حدیث در مقام بیان چه مطلبی بوده است.
به هر حال نمی‌توان حدیث را حمل نمود بر آنچه در این زمان از روی
بی‌مبالاتی شایع شده است و پوشش لازم برای زن این است که خود را از
نامحرمان نسبت به جمیع اعضای بدن مستور و محفوظ بدارد و به نظر
حقیر دست و صورت هم به احتیاط واجب باید پوشانده شوند و برای
تأمین این امر باید از چادر یا ساتری که مانند آن باشد استفاده شود و
بدون چادر مفاتن بدن آشکار و معرض ریبه و جلب توجه نامحرمان و
اجانب و موجب فساد است. خداوند همه را از شر شیطان و نفس اماره به
لطف و کرم خود حفظ فرماید.

نظر اسلام در مورد ورزش بانوان

س ۴۷. آیا اسلام برای ورزش بانوان مخصوصاً ورزش‌هایی نظیر

دوچرخه‌سواری محدودیت و منعی قائل است؟

ج. این گونه امور در اسلام نه مطلقاً مجاز و بی‌ضابطه و بی‌برنامه و دستور است و نه مطلقاً ممنوع و محذور است بعضی از برنامه‌های ورزشی که حتی مردان انجام می‌دهند غیرمشروع و حرام است. سایر برنامه‌ها نیز باید برای همان ورزش و تندرستی و فواید جسمانی و معقول آن و شادابی جسم و نشاط روح و رفع خستگی انجام شود و از مظاهر و روش‌هایی که موجب تحریک غرایز حیوانی و بدآموزی‌های مختلف و ترویج بی‌شرمی و بی‌حیایی می‌شود اجتناب شود. خلاصه، حدود و تعلیمات اخلاقی و اساسی شرعی و عقلی را رعایت نمایند و این شرایط در مسابقات و در پخش و ارائه آنها همه باید رعایت شود.

بسیار کار ظریف و دقیقی است و دست‌اندرکاران آن باید افراد مجرب، آزموده و متعهد و وارد به مسائل روانی باشند و چنان نکنند که با این وسائل کنونی همه جوانان و نوجوانان را سرگرم چیزی به اسم ورزش نمایند و آنها را از کار و تلاش و تحصیل باز بدارند و همه تعریف‌ها و تمجیدها را نثار ورزشکاران بنمایند که کشور در مسیر ورزش قرار بگیرد و در مسائل دیگر گرفتار افت و تنزل و انحطاط گردد مسلماً اگر مسائل ورزش هم خارج از اعتدال مطرح باشد برای مملکت مضر است.

ورزش باید باشد اما مسائل دیگر مانند علم و صنعت، و بالاتر اخلاق و ایمان

نباید ضعیف شود. و اگر ورزش لازم و نافع است و تربیت بدن مهم است بیماری ورزش‌گرایی و بیماری مسابقات ورزشی خطرناک‌تر است.

اما ورزش بانوان اگر در خانه یا مدرسه و در شرایط مصون از فتنه و نگاه نامحرم صرفاً برای ورزش و منافع بدنی آن باشد جایز است و تعلیم و تعلم آن هم در مدت کوتاهی فراهم می‌شود. اما برگزاری مسابقات ورزشی بانوان و ورزش‌هایی که صرفاً جنبه نمایشی و سنت‌شکنی دارند غیر از ابتدال برای زنان نتیجه‌ای ندارند و این سبکی را که بعضی به تقلید از اجانب و کفار و هم‌آهنگی با آنها و حتی شرکت در مسابقات با آنها ترویج می‌نمایند همه فتنه‌زا و فسادانگیز است و مظهر جالب غرب‌زدگی، همین تبلیغات و ترویجات و تشویقاتی است که از زنان به اصطلاح ورزشکار می‌شود که از آنها هم قهرمان بسازند. در زیر این ترویج‌ها مطالب دیگر و مطالب فسادانگیز دارند و شخصیت اسلامی زن و التزام و پای‌بندی او را به چادر و عفت و حجاب و پارسایی و پاکدامنی و ترک اختلاط با مردان اجنبی را هدف قرار داده‌اند.

بسیاری از این مسابقات برای مردها نیز امتیاز و ارزش نیست و بازیگری صرف است.

به‌هر حال باید زن و مرد مسلمان به‌هوش باشند که در دام‌ها و شبکاتی که با نام‌های جالب و فریبنده در راهشان می‌اندازند گرفتار نشوند. بعضی از اینها که از ورزش ترویج می‌کنند همانند اینکه از موسیقی و نوازندگی و رقص و اختلاط زن و مرد و دوچرخه‌سواری بانوان و پوشیدن لباس‌های تنگ و ترک التزام به پوشش چادر ترویج می‌کنند هدف آنها مطلب دیگر و وارد کردن بانوان در مفاسد دیگر است.

ای بسا ابلیس آدم‌رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست
ای بسا غول بیابانی که راه عرضه می‌دارد و لیکن سوی چاه

اگر بانوان باایمان و مردان مؤمن، هشیار و بیدار نباشند و خدای نخواستہ به این صداہای ناهنجار جواب مثبت بدهند، صبح می‌کنیم درحالی‌که همه عزت‌های اسلامی و استقلال اسلامی و هویت اسلامی خود را از دست داده و از سعادت دنیا و عقبی، محروم شده باشیم که البته با غیرت و استقامت و آگاهی و بصیرتی که الحمدلله زن و مرد مسلمان ما از خود نشان داده‌اند، به حول و قوه الهی شاهد چنین روزهای ذلت‌بار نخواهیم بود. والله العالم.

حکم تغییر سن شرعی ازدواج و تعیین سن قانونی

س ۴۸. آیا در شرع مقدس اسلام تغییر سن شرعی و قانونی ازدواج دختران از ۹ به ۱۵ سال مجاز است؟ آیا اگر ازدواجی در سنین بین ۹-۱۵ واقع شود جایز نیست و غیرقانونی است؟ و آیا مجاز است عاقد، ولی دختر و یا خود زوجین مورد مؤاخذہ و مجازات قانونی برای انجام این ازدواج قرار گیرند؟

ج. تغییر و تصرف در نظامات شرعیہ و احکام اسلام، اعم از سن شرعی ازدواج و احکام دیگر قابل تجویز نیست و با اصول توحیدی اسلام و مبانی اعتقادی مسلمین و غیرقابل نسخ بودن احکام و جاودانگی این دین مبین حنیف که از ضروریات است منافات دارد؛ چنان‌که تعیین مجازات برای عاقد و زوجین و ولی شرعی که اقدام به تزویج قبل از بلوغ کرده باشند همه غیرشرعی و

معارض با احکام الله و فاقد اعتبار است. این زمزمه‌ها و القائات پیرامون قوانین محکم الهی در مورد عائله و نظام ارتباط زن و مرد، سیر به سوی ازدواج غیرشرعی و آزاد از احکام الهی و به اصطلاح برخی ازدواج مدنی است که در جامعه اسلامی و نظام جمهوری اسلامی که اصول و فروع آن باید بر اساس نظامات عالیه اسلام برقرار باشد محکوم و غیر قابل طرح است و از نظر هر مسلمان متعهد به دین مردود و باطل می‌باشد. والله العالم.

تأثیر عادی شدن موسیقی در حکم به حلال شدن آن

س ۴۹. آیا عادی شدن موسیقی سبب حلال شدن آن می‌گردد؟

ج. من از خداوند توفیق همگان را در جهت عمل به وظایف شرعی خود مسئلت می‌نمایم اما نامه ارسالی مشتمل بر اموری است که به آنها اشاره می‌شود: نوشته‌اید: «امروزه موسیقی بخش جداناپذیری از زندگی مردم گردیده و با فرهنگ آنها عجین گشته به طوری که حکم به حرمت آن موجب حیرت و تعجب جوانان شده است».

سؤال می‌شود آیا اگر مثلاً بعدها شراب بخش جداناپذیری از زندگی مردم شد و مردم به خاطر لابی‌گری آن را جزء فرهنگ خود نمودند این امر موجب حلیت آن می‌شود؟ آیا اگر استفاده از موسیقی عادت روزمره شد حلال می‌گردد؟ مردم دوران جاهلیت قتل و کشتار و زنده‌به‌گور کردن دختران، عادت روزمره آنها بود.

توضیح اینکه شما انتظار دارید هر عملی را که مردم در اثر هواپرستی و بی‌اعتنایی به حلال و حرام دین آن را جزء زندگی خود کرده‌اند، دین آن را امضا

کند اگر منطق ما این باشد به مرور زمان اساس دین و احکام همه از بین می‌رود و دستخوش مقاصد مردم خواهد شد.

نوشته‌اید: «جوانان مجبورند اوقات فراغت خود را به جای اینکه از تفریحات سالم استفاده کنند... الی آخر».

شما که بحمدالله تحصیل کرده هستید نباید گول این عبارات را بخورید و موسیقی را که مجتهد جامع‌الشرایط حرمت آن را از ادله، استنباط کرده و بر مقلد تبعیت از آن عقلاً و شرعاً لازم است تفریح سالم محسوب می‌نمایید.

و آنچه در آخر نامه مرقوم نموده‌اید: «از دادن پاسخ‌هایی چون تا حد ممکن اجتناب شود یا در جایی که ناچار هستند مانعی ندارد یا حکم خدا قابل تغییر نیست خودداری شود».

از امثال شما انتظار می‌رود درصدد به دست آوردن جواب واقعی مسئله باشید نه جواب موردپسند و دلخواه، چون فقیه نمی‌تواند برخلاف آنچه از احکام الله به دست آورده و بر طبق رضایت سؤال‌کننده پاسخ دهد.

در پایان عرض می‌شود: شما فرض کنید اگر در آینده یکی از محرمات مورد اتفاق و نظر فقها در جامعه رواج پیدا کرد و اکثر مردم یعنی بازاری و اداری و زن و مرد و در ماشین و... به آن آلوده شدند، چنانچه کسی حکم آن را سؤال کند باید پاسخ داد که در چنین احوالی اشکال ندارد یا نظر به اینکه حرمت آن مسلم است باید جواب داد تا جایی که ممکن است اجتناب شود یا در صورت ناچاری مانع ندارد و امثال اینها و سرّ مطلب این است که حکم خدا قابل تغییر نیست. خداوند ما و شما و همه مؤمنین را از فتن و شرور آخرالزمان محفوظ بدارد و ان‌شاءالله موفق باشید.

شرکت در کلاس‌ها و برنامه‌های ورزشی مختلط

س ۵۰. آیا شرکت در کلاس‌ها و برنامه‌های ورزشی مختلط جایز است؟

ج. اما در مورد سؤال از شرکت در کلاس‌ها و برنامه‌های مختلط ورزشی (مرد و زن): البته می‌دانید که در تعلیمات عالیہ اسلام هیچ‌گونه مخالفتی با ورزش که ارتباط تنگاتنگ با سلامتی جسم انسان دارد وجود ندارد و در حد لازم مثل سایر برنامه‌های مورد نیاز جسم و روح باید انجام شود نیاز به ورزش مثل نیاز به غذا و سایر نیازهای جسمی در وجود هر انسان بلکه هر جنبنده‌ای هست باید به این نیاز توجه شود. راه‌پیمایی، کشتی و وزنه‌برداری و همه برای بدن مثل غذا لازم است و اگر به این کارها عنوان بازی می‌دهند به معنی کلمه بازی نیستند. ورزش کاری مفید، معقول، مشروع و لازم و در بعضی موارد واجب است.

اما برآوردن تمام این نیازهای جسمی باید به مقدار رفع نیاز و در حد اعتدال و میانه‌روی باشد عیناً مثل صرف غذاست که هم پرخوری و رعایت نکردن بهداشت غذا موجب فساد جسم و خروج از صحت می‌شود و هم امساک مطلق از خوردن غذا به بدن آسیب کلی می‌رساند.

دین اسلام دین عدل و مراعات اعتدال در همه امور است که در اینجا اگر بخواهیم شواهدی را از قرآن مجید بیان کنیم کلام طولانی می‌شود مثل دستور ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾^۱ در همه برنامه‌ها و اعمال غرایز اجرا می‌شود و رفع هر نیازی باید در حد اعتدال و در صورتی باشد که با رفع سایر نیازها هماهنگ

باشد و چنان نشود که افراط در یک مورد اگرچه به نظر به خود آن موضوع مضر نباشد نسبت به موارد دیگر زیان بخش باشد و الا مثل کسی می شود که یک عضو از اعضای بدنش بیش از حد اعتدال چاق و فربه و بزرگ شود و سایر اعضای او رشد و نمو همسان با آن عضو را نداشته باشند و از سوی دیگر این را هم می دانیم که انسان همه اش جسم نیست و در پوست و گوشت و استخوان خلاصه نمی شود و تن آدمی شریف است به جان آدمیت.

انسان دارای جنبه برتر دیگر است نیازهای روحی و اخلاقی مهم دارد باید خود را از صفات زشت پاکیزه نگه دارد و اخلاق ناپسند نداشته باشد و با اخلاق عالی انسانی و رشد عقلانی آراسته باشد، با ایمان به خدا و عالم غیب و حقایقی که انبیا و خصوصاً تعلیماتی که پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ فرموده اند خود را در مسیر کمالات انسانی که محبوب فطرت پاک هر بشر است قرار دهد و حیات و زندگی را بامعنی و برای نیل به قرب خدا بشناسد، و بداند که زندگی پوچ و باطل نیست و همین بدن و خوردن و پوشیدن و ورزش کردن و حرکات جسمانی نیست.

خوردن برای زیستن و ذکر گفتن است جانانه آنکه زیستن از بهر خوردن است

برنامه های پاسداری از سلامت جسم باید چنان باشد که به سلامت روح و قلب و اخلاق انسان ضرر و زیانی نرساند و خلاصه روح و حقیقت انسانیت و اخلاق، اصل است و جسم و کارهای جسمانی همه فرع اند البته فرعی که پرورش آن برای به ثمر رسیدن اصل لازم است.

از سوی دیگر یک پایه مهم دعوت اسلام دعوت به ارزش های انسانی است

اسلام انسان را بهترین و لایق‌ترین مخلوقات می‌داند و دعوتش بر این اصل است که انسان انسان است و دام و دد و سایر ذوات حیات نیست، گرایش بی‌ضابطه او به صفات حیوانی تنزل و انحطاط و سقوط است. غرق شدن او در شهوات که نمونه‌های آن همین مظاهر شهوت‌انگیز اختلاط مرد و زن است، هویت انسانی او را به هویت حیوانی تنزل می‌دهد.

انسانی که خود را شناخته باشد از مظاهر شهوت‌انگیز که مناظر حیوانی است پرهیز می‌کند. ما مسلمان‌ها اگر در این عصر چنان پیش آمده که دیگران در صنعت و علوم مادی منهای اخلاق و انسانیت از ما جلوتر باشند الحمدلله در اخلاق بهترین برنامه‌ها و تعلیمات را در اختیار داریم که در هیچ مکتب و مدرسه نظیر آن نیست البته بشر به مدنیت صنعتی نیازمند است و ما باید در آن هم خودکفا و بی‌نیاز از دیگران باشیم، ولی اگر با مدنیت دینی و معنوی و اخلاقی توأم نباشد نه فقط مفید نیست که مضر است.

بعد از این توضیحات که چنان‌که در نظر بود به‌طور کامل بیان نشد، در پاسخ اصل سؤال اشعار می‌دارد که این‌گونه ورزش توأم با این اختلاط، حیوان‌نمایی و فسادآمیز است که کمتر انسان عادی اگرچه در آغاز با نیت پاک باشد از مفاسد و بدآموزی‌های آن مصون می‌ماند و در دین کامل و جامع اسلام ممنوع است و با تعالیم انسان‌ساز اسلام سازگار نیست. جناب‌عالی با اعتماد به نفس و حفظ استقلال اسلامی، خود را در این موارد سقوط قرار ندهید و با نام خدا و یاد خدا خود را مصونیت دهید و تسلیم خود را به احکام و تعالیم الهی ثابت کنید، و نشان بدهید که بر نفس خود مسلط هستید و در میدان جهاد با

نفس و نیل مقامات عالی انسانی سزاوار جایزه‌های شایسته می‌باشید. ان شاءالله تعالی موفق باشید و در آن محیطی که هستید در تعهد و التزام به آداب اسلامی و شعائر دینی الگو و نمونه باشید.

ورزش بانوان در اماکن عمومی، و تماشای آن از تلویزیون

س ۵۱. مستدعی است نظر مبارک خود را در مورد ورزش‌های بانوان از قبیل: دوچرخه‌سواری، اسب‌سواری، قایقرانی و دوومیدانی در اماکن و معابر عمومی بیان فرمایید. در ضمن بفرمایید تماشای این نوع برنامه‌ها از تلویزیون چه حکمی دارد؟

ج. اجرای این‌گونه برنامه‌های خلاف عفت و غیرت و سنن و تعالیم اسلامی به اسم ورزش در اماکن و معابر عمومی علاوه بر آنکه نمایش و جلوه دادن مفاتن بدن بانوان به مردان اجنبی است، مستلزم ترویج فحشا و منکرات و مفسد عظیمه است و تماشای این برنامه‌ها و تشویق و ترغیب به آنها حرام است. خداوند متعال جامعه اسلامی ما را که در عصر حاضر پرچم اسلام و حاکمیت احکام اسلام را در دنیا به اهتزاز درآورده و مسلمانان را سربلند و عزیز قرار داده از این‌گونه خطرات که موجب تشویش اذهان و خدشه‌دار شدن شخصیت اسلامی ما است حفظ فرماید. والله العالم.

تفاوت طلوع فجر حقیقی با طلوع عرفی

س ۵۲. راجع به مسئله فجر و اختلافی که بین ارباب تقویم و جمعی از مؤمنین که مدعی طلوع فجر حدود ده دقیقه بعد از وقت معین در تقاویم شده‌اند اعلام نظر نمایید.

ج. تشخیص دقیق لحظه حقیقی طلوع فجر بلاد و نقاط چون مطالع فجر بسیار و بی شمار است و با سرعت فوق العاده در طول ۲۴ ساعت شبانه روز دم به دم و بلکه سریع تر طلوع ها موجود می شود به وسیله حس قابل ادراک نیست، و اگر با حساب و قواعد علم هیئت و استخراجات دقیق دانشمندان و متخصصان فن مشخص شود در همان عالم علم و حساب است و رؤیت آن عادتاً ممکن نیست.

آنچه موضوع احکام شرعیه است مطالع عرفی و منطقه ای محسوس و قابل رؤیت است لذا ممکن است طلوع حقیقی غیر محسوس و غیر قابل رؤیت با طلوع مرئی و قابل رؤیت دقیقی که در حدود ده دقیقه باشد تفاوت پیدا کند و به این جهت اعلام وقت بر اساس این طلوع مرئی تخطئه و ردّ تعین دقیق علمی مطالع که ممکن است ثانیه آن هم محاسبه و معین گردد نیست.

بنابراین وقتی طلوع دقیقی که مؤسسه ژئوفیزیک معین می نماید قابل رؤیت و محسوس می شود که دقیقی از آن گذشته باشد، و این تفاوت طلوع علمی و واقعی با طلوع عرفی است.

علی هذا اگر از تمرینات و آزمایش های متعدد و متوالی اشخاص مورد وثوق و وقت شناس معلوم شود که تفاوت طلوع علمی و حقیقی فجر با طلوع عرفی تا حدود ده دقیقه است با صحت تشخیص مؤسسه ژئوفیزیک منافات ندارد. مؤسسه ژئوفیزیک و تقاویم وقت حقیقی و علمی طلوع فجر را معین می نمایند و وقت شناس که با رؤیت، طلوع فجر را تشخیص می دهد وقت عرفی و محسوس و شرعی را معین می کند؛ لذا اگر اذان بر مبنای طلوع حقیقی و علمی گفته شود

باید برای نماز صبح تا حدود ده دقیقه صبر کرد، و اگر در روزه مراعات وقت حقیقی را بنمایند موافق با احتیاط است و اگر اذان به وقت شرعی گفته شود و مؤذن موثق و وقت شناس باشد هم زمان با آن ادای نماز مجزی است.

امام جماعت بودن زنی به نام أمّورقه، و حکم امامت زنان در جماعت

س ۵۳. لطفاً بفرمایید: آیا در خصوص امامت جماعت زنی به نام أمّورقه در زمان حضرت محمد رسول الله ﷺ منبعی وجود دارد؟ امامت جماعت زنان چه حکمی دارد؟

ج. برحسب آنچه در کتاب‌های حدیث و تراجم صحابه و صحابیات مثل سنن ابی داود^۱ و سنن بیهقی^۲ و اسد الغابة^۳ و الاستیعاب^۴ و تهذیب التهذیب^۵ مذکور است، بانوی مذکور أمّورقه بنت عبدالله بن الحارث بن عویمر بن نوفل انصاری مشهور به «شهیده» می‌باشد؛ چون حضرت رسول اکرم ﷺ شهادت او را که پس از رحلت آن حضرت واقع شد خبر دادند، از این جهت در حال حیات، او را «شهیده» می‌گفتند. این زن برحسب نقل این کتاب‌ها حسب الامر رسول خدا ﷺ بر زن‌ها امامت می‌کرده است و حضرت رسول ﷺ امر فرموده بودند که بر اهل خودش امامت نماید و احدی از فقها و محدثین و کسانی که این موضوع را روایت کرده‌اند احتمال اینکه به مردها

۱. ابوداود سجستانی، سنن، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۵۹۲.

۲. بیهقی، السنن الکبری، ج ۳، ص ۱۳۰.

۳. ابن اثیر جزری، اسد الغابة، ج ۵، ص ۴۸۹.

۴. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۹۶۵.

۵. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۳۰.

اگرچه محارم او باشند اجازه اقتدا نداده است و در کتب شیعه و از طریق اهل بیت علیهم السلام این ترجمه از او نقل نشده است فقط در کتاب‌هایی مثل **جوهر** به عنوان خبر نبوی و مرسل آن را در ضمن روایاتی که به آن بر جواز امامت زن بر زن‌ها استدلال شده است نقل کرده‌اند.

لازم به تذکر است که امامت زن بر مرد یا مختلط، به اجماع همه فقهای شیعه و سنی جایز نیست و حتی در مسأله امامت زن بر زن هم اختلاف است؛ یک قول عدم جواز است و قول دیگر جواز است. تفصیل را می‌توانید در کتاب‌های مفصل فقه ملاحظه نمایید.

